

ساقی

مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان
ادبیات و فرهنگ فارسی



جلد ۱، شماره ۱
سال ۱۳۸۲ ش

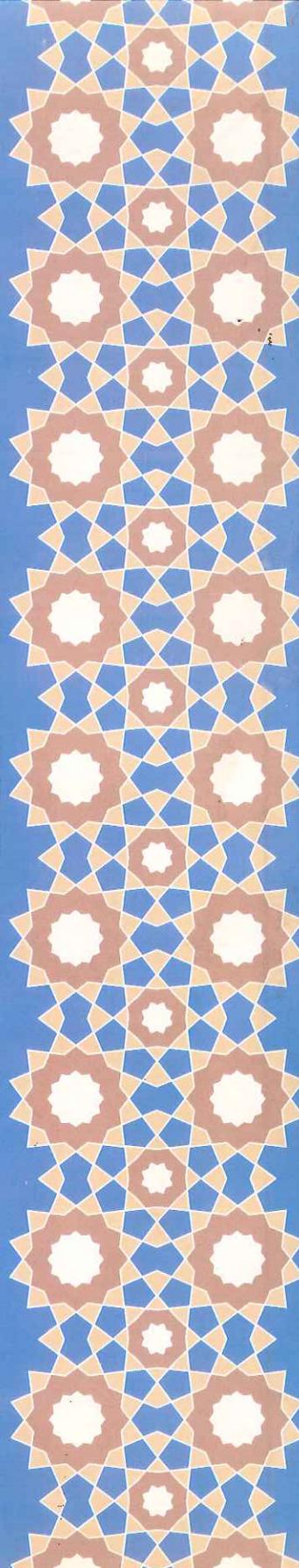


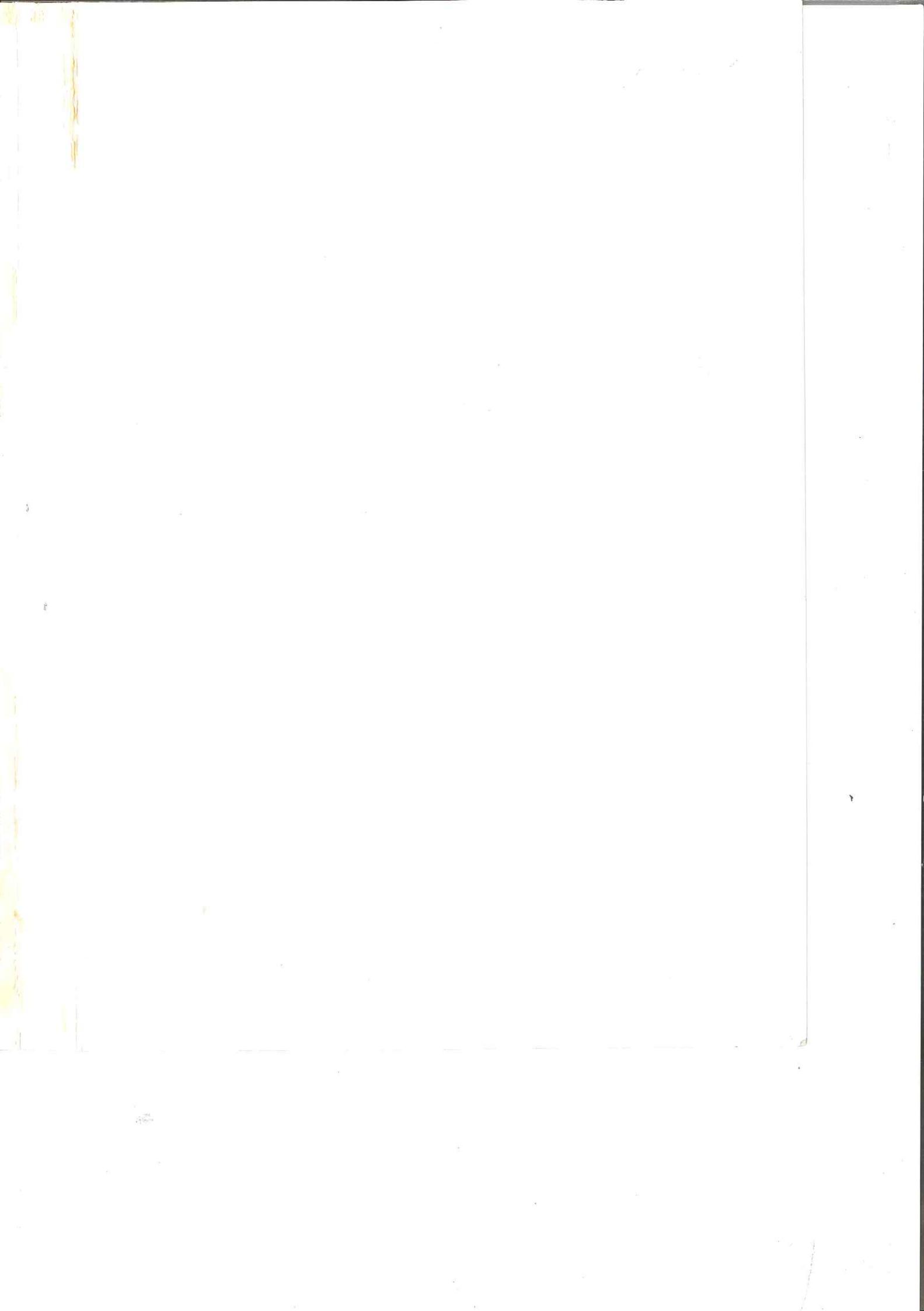
گروہ زبان و ادبیات فارسی
دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب
lahore. پاکستان

جلد ۱، شماره ۱

سال ۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۴ م

دانشگاہ پنجاب
پاکستان





سُفْنَتْه



مجلهٔ تحقیقی درزمینهٔ زبان
ادبیات و فرهنگ فارسی

جلد ۱، شماره ۱۵
سال ۱۳۸۲ش



گروہ زبان و ادبیات فارسی
دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب
lahore. پاکستان

سفینه

♦♦

مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

جلد ۱، شماره ۱
سال ۱۳۸۲

سرپرست: ژنرال ارشد محمود
رئیس دانشگاه پنجاب

سردیر: دکتر محمد سلیمان مظہر
مدیر گروه

شورای مشاوران: دکتر معین نظامی، دکتر نجم الرشید
دکتر محمد ناصر، دکتر سید محمد فرید، دکتر محمد صابر

حروف چینی: گل محمد خان
چاپ و صحافی: محمد خالد خان مسؤول چاپخانه دانشگاه
عکس روی جلد: نمای ورودی ساختمان مرکزی دانشگاه

- "سفینه" برای شناخت مسائل مهم زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی سالی دو بار منتشر می‌شود
- مقالات مندرج در "سفینه" صرفاً میین آراء نویسنده‌گان است
- "سفینه" در ویرایش مقالات آزاد است
- استفاده از مطالب "سفینه" با ذکر مأخذ آزاد است
- مقالات ارسالی به دفتر "سفینه" برگردانده نخواهد شد

نشانی: گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ حاور شناسی

دانشگاه پنجاب، لاہور - ۵۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۰۹۲-۴۲-۹۲۱۰۸۳۳

پست الکترونیکی: safeeneh_pub@yahoo.com



فهرست

پیغام زنرال ارشد محمود، رئیس دانشگاه پنجاب
 پیغام دکتر محمد اکرم چوہدری، رئیس دانشکده حاورشناسی، دانشگاه پنجاب
 پیغام دکتر رضا مصطفوی سبزواری، رایزن فرهنگی ج.ا. ایران در اسلام آباد، پاکستان

سرمقاله

نقش اول

مقالات:

بخش فارسی

۱۴	دکتر سید محمد اکرم اکرام	ایران دوستی اقبال
۱۹	دکتر محمد ناصر	بررسی تصویرهای کنایی، نمادی و هنری در شعر نیما یوشیج
۳۵	دکتر محمد شریف	تاریخ های ادبیات فارسی منطقه ای شبه قاره
۵۹	دکتر محمد صابر	حس آمیزی در اشعار طالب آملی و ابوطالب کلیم کاشانی
۷۱	دکتر نجم الرشید	سه رساله در نقد ادبی
۹۳	دکتر محمد صدیق خان شبی	سهم فارسی در تشكیل زبان اردو
۱۲۱	دکتر رضا مصطفوی سبزواری	مثنوی چیست و مولوی کیست؟

۱۲۵	دکتر مهر نور محمد	محبوبیت سعدی در شبہ قاره
۱۳۱	دکتر نسرین اختر	مقام امیر خسرو دهلوی در شعر فارسی
۱۳۸	دکتر سید محمد فرید	مناظرات ابوالبرکات منیر لاهوری
۱۹۴	دکتر محمد مهدی توسلی	نصایح در متون تاریخی شبہ قاره
۱۷۲	دکتر عارف نوشانی	نگاهی به دائرة المعارف های اسلام ایرانی
۱۹۳	دکتر محمد اقبال ثاقب	ورود زبان فارسی به سند و بررسی تأثیر سعدی در آنجا
۲۰۱	دکتر عباس کی منش	هنر سعدی و حافظ در طیف جاذبه مضماین و موسیقی شعر فرخی
۲۲۰	دکتر محمد سلیمان مظہر	هنر نمایی شاعران ایران و آسیای میانه در شبہ قاره در دوره خلجیان و تغلق شاهیان
بخش اردو		
۲۴۴	دکتر ظہور الدین احمد	بر صغیر میں عجمی عقائد کے اثرات

پیغام جناب آقای ژنرال ارشد محمود

ریاست محترم دانشگاه پنجاب لاہور به مناسبت آغاز انتشار مجله "سفینه"

زبان فارسی پس از عربی دومین زبان اسلامی است. فرهنگ و تاریخ نه صد سال ما مسلمانان شبه قاره به همین زبان شیرین به جا مانده است. این، زبان ملی ایران، افغانستان و تاجیکستان، کشورهای برادر و اسلامی ما است. شاعران بزرگی مانند مولانا جلال الدین رومی، سعدی شیرازی، امیر خسرو، حافظ شیرازی مولانا جامی از راه همین زبان رسالت خطییر تربیت اخلاقی و معنوی نوع بشر را به عهده داشته و به آن فراوان خدمت کرده اند. علامه محمد اقبال، شاعر ملی ما پاکستان و پر چمدار وحدت و یکپارچگی مسلمانان جهان، دو سوم شعرهایش را به زبان فارسی سروده و اندیشه های اساسی خودش را درباره خودی، بی خودی، وحدت و بیداری ملت و انسان کامل، به همین زبان بیان کرده است.

شناسخت و اعتبار یک مؤسسه علمی و تحقیقی افزون پر جایگاه فارغ التحصیلان آن در جامعه و خدمات آنان به بشر، آثار قلمی است که از آنان به جهان دانش عرضه شده است. همین سرمایه ماندگار در زنده نگهداشتن سنتهای درخشان آن نقش اساسی دارد و بر اعتبار آن می افزاید. مجلات تحقیقی و علمی یکی از ابزار های مهم انتقال تحقیقات تازه و به روز به جوامع مختلف علمی و فرهنگی است. دانشگاه پنجاب با داشتن جایگاه "مادر دانشگاه ها" در پاکستان، نقش رهبرانه خود را به خوبی ایفا می کند انتشار "سفینه"، مجله علمی- تحقیقی از سوی گروه زبان و ادبیات فارسی در تاریخ ۱۳۳ ساله آن، یکی دیگر از نهادهای سنتهای شایسته ستائش دانشگاه پنجاب است.

در نخستین شماره "سفینه" ۱۶ مقاله مستند و معتبر از سوی استادان و محققان نامدار فارسی چاپ شده است. با توجه به معیار و ملاک تحقیقی که در این مقالات رعایت شده با اعتماد کامل می توان گفت که "سفینه" در اسرع وقت در ردیف مجله های علمی- تحقیقی جهانی برای خود جا باز خواهد کرد و بدینگونه میان ادبیان و دانشمندان پاکستان و جهان جایگاه پل ارتباطی را به دست خواهد آورد.

من به این تلاش صمیمانه به گروه زبان و ادبیات فارسی تبریک می‌گویم و قول می‌دهم که در این نوع امور علمی و تحقیقی گروه ادبیات فارسی فراوان حمایت و پشتیبانی می‌کنم.

ڈنرال ارشد محمد وہ
رئیس دانشگاہ پنجاب لاہور
پاکستان

پیغام جناب آقای دکتر محمد اکرم چوہدری
رئیس دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاہور، به مناسبت آغاز انتشار
مجله "سفینه"

دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاہور، در زمینه تدریس زبان های مشرق زمین و تحقیق درباره آنها شهرت فراوان دارد. سنتهای درخشنانی که استادان بزرگوار آن مانند مولانا محمد حسین آزاد، علم الدین سالک، عبدالعزیز میمنی، حافظ محمود شیرانی و دکتر مولوی محمد شفیع با به جاگذاشت آثار تحقیقی و علمی خود پایه ریزی کردند، مایه فخر و مباهات و منبع الهام گیری برای ما است.

استادان و محققان فعلی دانشکده خاورشناسی نیز به پیروی از پیش گامان خود آثار پُر ارزش علمی و تحقیقی به جوامع علمی و فرهنگی عرضه کردند. آغاز چاپ "سفینه" مجله علمی تحقیقی، از سوی گروه زبان و ادبیات فارسی، تداوم همین سنتهای ماندگار دانش و فرهنگ دوستی است. با توجه به معیار مقالات چاپ شده در نخستین شماره "سفینه" یا افتخار می توانم ادعا کنم که این مجله نیز مانند "اورینتال کالج میگرین" (Oriental College magazine) و "تحقیق"، مجله های ادواری که از قبل از سوی دانشکده خاورشناسی چاپ می شود، در اسرع وقت در ردیف مجلات مستند تحقیقی بین المللی زبان و ادبیات فارسی جا خواهد گرفت. من به این تلاش شایسته ستایش اعضای هیئت علمی گروه ادبیات فارسی تبریک می گویم و موفقیت آنان را از درگاه حق خواهیستارم.

دکتر محمد اکرم چوہدری

رئیس دانشکده خاورشناسی
دانشگاه پنجاب لاہور - پاکستان

پیغام جناب آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری
 استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
 در اسلام آباد، پاکستان، به مناسبت آغاز انتشار مجله "سفینه"
 "سفینه" خوش آمدی

پیوند های فرهنگی استوار دیرینه میان دو کشور برادر پاکستان و ایران و به
 تبع آن زبان اردو و فارسی، ضرورت حضور و انتشار مجله ای را برای نمایاندن آن
 پیوند ها تایید می کند.

استواری درخت این پیوند ها و هم بستگی ها، بیشتر از آن است که گمان رود با
 باد های موسمی و زود گزند و وسوسه های شیطانی و ستمومی که بر طرف این دو بستان می
 گزند، از جای کنده شود و یا حتی بشکند. زیرا بدان سان ریشه در اعماق زمین دوانیده که
 برای نابودی آن اگر هم چنین امکانی فراهم گردد، دست کم به اندازه زمانی که آن پیوند ها در
 درازی تاریخ پای گرفته، برای نابودیش زمان خواهد برد.

ما در زیر به بعضی از این پیوند ها و هم بستگی ها که میراث مشترک و همیشه
 جاوید هر دو کشور محسوب می گردد، اشارت می کنیم:

⊗ حضور هزاران واژه فارسی در زبان های مختلف پاکستان و نیز گویش های محلی
 آذجا که گاه به حدود ۶۵ درصد در زبان اردو یعنی زبان ملی کشور عزیز
 پاکستان بالغ می گردد.

⊗ وجود آداب و رسوم مشترک در مراسم هر دو کشور، تا بدانجا که بی شک
 در میان تمام کشور های جهان بیشترین نزدیکی را به یکدیگر دارد.

⊗ رواج مکتب های نقاشی و سبک مینیاتوری و معماری و دیگر هنر های ایرانی در
 شبه قاره پاک و هند در سراسر تاریخ گذشته دو کشور.

⊗ وجود کلمات و جملات و ضرب المثل های زیاد فارسی، صرف و نحو فارسی
 اوزان عروضی فارسی و غیره در زبان و ادب اردو.

⊗ ظهور عارفان و شاعران بزرگ فارسی گوی پاکستانی که بی شک تحت تأثیر
 فرهنگ ایرانی و زبان فارسی تربیت یافته اند.

- وجود سنگ نبشته ها و الواح و کتیبه ها و نقوش فارسی بر درو دیوار و اماکن عمومی و مساجد و معابد پاکستان.
 - تشابه و همبستگی و گاه یکی بودن اشیای قدیمی موزه های هر دو کشور مثلاً موزه نکسیلا با موزه های ایران.
 - وجود هزاران نسخه خطی فارسی به جامانده از روزگاران کهنه در سراسر پاکستان.
- ما تولد سفینه را گرامی می داریم و به جناب آقا دکتر محمد سلیم مظہر مدیر گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه پنجاب و همکاران گرامی شان که همت والا یشان سبب انتشار این مجله شده است، تبریک می گوئیم و امیدواریم انتشار این مجله بتواند با چاپ و نشر مقاله ها و اشعار پر محتوا ای در زمینه گسترش معارف ادبی و متون ادب زبان فارسی، در استحکام پیوندهای دیرینه فرمگی میان دو کشور پاکستان و ایران مؤثر باشد. و همچنین سبب گردد تا ضمناً در تقویت علم زبان شناسی زبان اردو و نیز تاریخ کشور پاکستان و نهایاندن فرهنگ و تمدن پر محتوای آن سرزمین پاکان قدهای استواری بردارد. و چنین باد

دکتر رضا مصطفوی سبزواری
رأیزن فرهنگی و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
(استاد دانشگاه)
خرداد ماه ۱۳۸۲ ش (م ۲۰۰۳) - اسلام آباد - پاکستان

نقش اول

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاہور پاکستان یکی از مراکز قدیم و مهم تدریس و تحقیق زبان، ادب و فرهنگ فارسی است. این گروه در ۱۲۴۹ش/ ۱۸۷۰م همزمان با تأسیس دانشکدهٔ خاورشناسی در تدریس و تحقیق آغاز به فعالیت کرد. در ۱۳۰۰ش/ ۱۹۲۱م کلاس‌های کارشناسی ارشد در آن شروع شد. استادان بزرگواری مانند: شمس‌العلماء عبد‌الحکیم کلانوری، مولوی محمد دین (استاد علامه اقبال)، مولانا محمد حسین آزاد، دکتر شیخ محمد اقبال، شادان بلگرامی دکتر سید عبداللّه، دکتر محمد باقر، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر وحید قریشی سید عابد علی عابد، مولانا علم الدین سالک، صوفی غلام مصطفی تبسم، دکتر ظہور الدین احمد سید وزیر الحسن عابدی، دکتر محمد بشیر حسین، دکتر سید محمد اکرم اکرام دکتر آفتاب اصغر و دکتر نسرین اختر در این گروه مشغول تدریس و تحقیق بوده‌اند. این استادان بزرگوار افزون بر تدریس و راهنمائی شاگردان در کارهای پژوهشی آثاری ارزش علمی، ادبی و تحقیقی به جامعه علمی و فرهنگی عرضه کرده‌اند که مورد ستایش ارباب نظر قرار گرفته است. از این آثار می‌توان از تصحیح متنهایی مانند: و امق و عذرای عنصری، مطلع السعدین، مدار الافضل، مخزن الغائب، کلیات جوبای تبریزی داد سخن، کارنامه، سراج منیر، تنییه الغافلین، عبرت نامه، دیوان روحی و مرأت غفوریه و از کتابهایی مانند: گرایش‌های تازه در زبان فارسی، اقبال در راه مولوی، سهم هندوان در ادبیات فارسی، گرایش‌های تازه در زبان فارسی، اقبال در راه مولوی، فعل مضارع، فهرست مخطوطات شفیع، فهرست مخطوطات شیرانی، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، آثار الاولیا، اقبال و جهان فارسی، تحول موضوع و معنادر شعر معاصر نام برد.

تاکنون نزدیک به ۳۸ تن پژوهشگر پاکستانی، ایرانی و کره‌ای از گروه ادبیات با ارائه دادن پایان نامه‌های خود، درجهٔ دکتری گرفته‌اند. گروه ادبیات با دانشگاه‌های ایران به ویژه دانشگاه تهران و دانشگاه فردوسی مشهد، پر نامه‌های تبادل فرهنگی دارد که بر اساس آنها استادان اعزامی ایران پروفسور عباس شوستری، دکتراحمد پناهی، دکتر بهمن حبیبی، خانم دکتر حکیمه دییران، دکتر محمد مهدی ناصح، دکتر حسین رز مجوا

ودکتر عباس کی منش با گروه ادبیات همکاری علمی داشته اند و فارغ التحصیلان اینجا برای ادامه تحصیلات به دانشگاه تهران رفته و از آنجا درجه دکتری گرفته اند، چنانکه در آخرین ۱۰ سال نزدیک به ۱۵ فارغ التحصیل کارشناسی ارشد گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب از دانشگاه تهران نائل به اخذ دکتری در ادبیات فارسی شده اند. در اقامت خود شان در تهران مقالات علمی و تحقیقی را در مجله های معتبر ایران چاپ می کرده اند. این گروه از نظر تعداد دانشجویان و دوره های تحصیلی دائم در آن، یکی از غنی ترین مراکز ایران شناسی در جهان است، چنانکه در کارشناسی ارشد ۹۵ دانشجو دارد و تا سال ۱۳۸۰ ش / ۲۰۰۱ م فقط در دوره کارشناسی ارشد دانشجویی پذیرفت و پژوهشگران برای دوره دکتری ثبت نام می کردند و بدون گزرندن هیچ دوره آموزشی حضوری، به راهنمائی استادان رهنمای خودشان از راه دور تحقیقی انجام می دادند و با ارائه دادن آن، نائل به اخذ درجه دکتری می شدند.

اما از سال ۱۳۸۰ ش / ۲۰۰۱ م دوره های حضوری دانشوری (M. Phil) و دکتری (Ph. D) در ادبیات فارسی در آن شروع شد که داوطلبان پس از موفقیت در کنکور سراسری در این دوره ها ثبت نام می کنند و گروه ادبیات هر سال ۹ و ۱۵ دانشجو در دوره های دکتری و دانشوری می پذیرد. این دانشجویان پس از گزرندان ۲۴ واحد درسی در دو قسم و موفقیت در امتحان جامع پایان نامه می نویسند. در حال حاضر در دوره حضوری دکتری ۱۸ دانشجو و در دانشوری ۳۰ دانشجو مشغول کار تحقیقی اند. یکی دیگر از افتخارات گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب این است که این تنها گروه در سطح کل دانشگاه است که هر شش عضو هیئت علمی آن دارای درجه دکتری اند.

تاکنون از سوی دانشکده خاورشناسی که گروه ادبیات فارسی نیز بخشی از آن است، دو فصلنامه علمی - پژوهشی به نامهای "اوربنتال کالج میگرین" و "تحقیق" "چاپ" و منتشر می شد. از آنجا که چاپ و نشر آثار و مجلات تحقیقی یکی از اهداف مهم و اساسی مراکز علمی و فرهنگی است و بر اعتبار و ارزش آنها می افزاید، گروه ادبیات از سالها تلاش داشت که فصلنامه ای علمی - پژوهشی از سوی خود گروه به چاپ برساند. جای خوش وقی است که این کوشش متمرث شد و نخستین شماره مجله "سفینه" اینک در دست علاقه مندان به زبان و ادب فارسی است. هدف از چاپ "سفینه" بزرگی مسائل زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی به ویژه در منطقه شبه قاره و ترویج افکار پرچمدار و حدیث و

بیداری مسلمانان جهان و شاعر ملی پاکستان علامه محمد اقبال است که دو سوم سروده هایش به زبان فارسی است. زیوا این زبان غنی نزدیک به نه صد سال از غزنوبان تا تیموریان متاخر زبان علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و رسمی شیه قاره بوده و به فرهنگ و تمدن این سرزمین فراوان خدمت کرده است. هزاران نسخه های خطی در داشتای گونه گون به زبان فارسی در کتابخانه های عمومی و شخصی پاکستان نگهداری می شود که نشانگر اثر و نفوذ این زبان در گذشته در این منطقه است. امید است که مجله «سفینه» در نگهداری، معرفی و احیای این میراث فرهنگی ارزشمند نقش خود را ایفا کند.

«سفینه» اساساً یک مجله فارسی زبان است که در آن به زبانهای اردو و انگلیسی نیز مقالات چاپ می شود. مطابق سیاست مدیریت «سفینه» از نظر فنی شیوه چاپ مقالات بدینگونه است:

- ✿ توضیحات و ارجاعات مقالات زیر متن مقاله پر صفحه به صورت پاورقی آورده می شود.
- ✿ در صورت ارجاع به کتاب و حزآن در مقاله در پاورقی اطلاعات به این ترتیب درج می شود: اسم اشهر نویسنده، عنوان کتاب (به صورت مفصل بودن عنوان، اختصار آن)، جلد و شماره صفحه مانند:

- ۱- یوسفی، چشمۀ روشن، ص ۸۱
- ۲- صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۵۲۳

کتابشناسی منابع در پایان مقاله به ترتیب الفبایی به صورت زیر درج می شود:

- ✿ ۱- یوسفی، غلام حسین، چشمۀ روشن، تهران، ۱۳۷۳ ش
- ✿ ۲- صفا، ذیح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۷۱ ش

اگر یک متن کلاسیک به کوشش محققان مختلف چندین بار چاپ شده باشد در ارجاع در پاورقی چاپ آن بدینگونه مشخص می شود:

سعدي، گلستان (یوسفی)، ص ۱۲۰
کتاب‌شناسی آن بدینگونه درج می شود:

سعدي شيرازی، گلستان، به کوشش غلام حسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۹ ش
این شماره «سفینه» ۱۶ مقاله دارد، ۱۵ مقاله به فارسی و یکی به زبان اردو که نویسنده‌گان آنها همه محققان صاحب نام و شخصیت‌های برجسته در زمینه ادبیات و فرهنگ فارسی هستند. مدیریت «سفینه» از همه آنان جهت تشویق، سرپرستی و ارسال مقاله سپاسگزار است.

دوست دانشمند جناب آقای دکتر عارف نوشاھی افزون بر ارسال مقاله، در امور فنی چاپ "سفینه" نیز به ما رهنمائی کردند از ایشان جهت این محبت تشکر می کنیم. از همه اعضای هیئت علمی گروه ادبیات فارسی فراوان سپاسگزارم که در همه مراحل چاپ "سفینه" صمیمانه زحمت کشیدند، چاپ "سفینه" در واقع نتیجه تلاش‌های آنان است، خدا اجر شان دهد.

من از ریاست محترم دانشگاه پنجاھ جناب آقای ژنرال ارشد محمود وریاست محترم دانشکده خاور شناسی جناب آقای دکتر محمد اکرم چوهدری و جناب آقای دکتر مظہر معین مدیر گروه ادبیات عرب فراوان سپاسگزارم، بی حمایت و سرپرستی این سروران ارجمند چاپ "سفینه" امکان پذیر نبود.

آقای محمد خالد خان، رئیس چاپخانه دانشگاه پنجاھ لطف کردند که "سفینه" را به این خوبی به زیور طبع آراستند. از آقای گل محمد خان و آقای محمد ناظم خان متصدیان امور اداری گروه ادبیات فارسی نیز سپاسگزارم که در اجرای امور فنی "سفینه" زحمت کشیدند.

در پایان ابراز تشکر مجدد از همه کسانی که به نحوی ما را یاری دادند تا بتوانیم نخستین شماره "سفینه" چاپ کنیم. از ارباب نظر درخواست داریم که برای رشد کیفیت علمی و تحقیقی "سفینه" به ما رهنمائی کنند.

دکتر محمد سلیم مظہر

سردیبر

دکتر سید محمد اکرم اکرام
مدیر گروه اقبال شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

ایران دوستی اقبال

در او اسط قرن نوزدهم میلادی حکومت هزار ساله مسلمانان در شبے قاره سقوط کرد و انگلیسی‌ها قدرت را به دست آوردند و در درجه اول سعی کردند آثار برجسته و بزرگ تمدن اسلامی را که سراسر شبے قاره را در برگرفته بود از بین برندگان هوت و حیثیت مسلمانان از بین برود و اثری از عظمت فرهنگ اسلامی باقی نماند. آنان بدین منظور هندوان را تشجیع کردند تا نیروی اقتصادی را نیز از دست مسلمانان بگیرند. در نتیجه مسلمانان کاملاً مغلوب و منکوب شدند و افق سیاسی، دینی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانان تیره و ناریک گردید. اما به تائید ایزدی بزودی ستاره ای به نام محمد اقبال طلوع کرد که امروز اورا "ستاره بلند شرق" می‌نماید. (۱) او با ظلمت‌های اهزیمنی استعمار به مبارزه بپرداخت و با نور حکمت اسلامی راه نجات را برای مسلمانان شکست خورده، روشن کرد.

اقبال در رشته‌های حقوق و فلسفه و جامعه شناسی تحصیلات خود را تمام کرده و غیر از زبان اردو زبان‌های انگلیسی و عربی و آلمانی را هم به درس یاد گرفت. زبان فارسی را به طور هر قطب در مدرسه‌ای و یا دانشکده‌ای نخواند، اما همین زبان فارسی بود که آن را از هر زبان دیگر بیشتر دوست داشت. می‌شود گفت که معلم عشق اورا فارسی آموخت و در نتیجه زبان فارسی زبان الهامی اقبال گردید. عشق اقبال به زبان فارسی بالخصوص از این سبب بود که اغلب آثار ارزشمند فرهنگ اسلامی در هزار سال گذشته به زبان فارسی نوشته و حفظ شده بود و اکنون از است حوادث بر باد می‌رفت. بنا بر این اقبال با کمال دلسوزی و عشق و علاقه به حفظ و حراست آن فرهنگ با عظمت اسلامی که در نتیجه کوشش‌های پیگیر حکمرانان و مجاهدان و عارفان و شاعران فارسی زبان به وجود آمده بود، اقدام کرد و در این راه زبان فارسی را به عنوان ابزار به کار برد. باید گفت که اقبال زبان فارسی را از شعرای نامدار فارسی یاد گرفت از جمله: فردوسی، نظامی، انوری، خاقانی، سنائی، عطار، مولوی، سعدی، عراقی، حافظ، جامی،

۱- ستوده، غلام رضا، در شناخت اقبال، ص ۱۰

امیر خسرو، عرفی، نظیری، طالب، کلیم، صائب، بیدل و غالب را می‌شود نام بُرد. اقبال اشعار آبدار اغلب آنان را در آثار خود تضمین کرده و از آنان تجلیل و تکریم به عمل آورده، اما از میان همه شاعران و متصوّفان و متفکران به مولوی نزدیک ترشد و او را پیرو مرشد معنوی خود قرار داد تا آن جایی که گفت:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه ها تعییر کرد
من که مستیهاز صهبايش کنم زندگانی از نفس هایش کنم^(۱)
تردیدی ندارد که مریدان به مرشدان خود بسیار ارادت دارند، اما مریدی را
نمی‌شناسیم که گفته باشد او به طفیل انفاس مرشد خود زندگی می‌کند. همانا این اقبال
است فیلسوف بزرگ، شاعر شرق و متفکر اسلام که می‌گوید او با انفاس قدسی مولوی
زندگی می‌کند. احتیاج به توضیح ندارد که مولوی حکمت قرآنی را به بهترین شیوه بیان
کرده و مثنوی او بدون هیچ مبالغه بهترین و روشن ترین تفسیر قرآن است و حتی آن را
قرآن پهلوی نامیده اند و اقبال هم تائید کرده گفت:

روی خود بنمود پیر حق سرشت

کوبه حرف پهلوی قرآن نوشست^(۲)

برای اقبال شناسی مولوی شناسی لازم است. مولوی عکس العمل دوره خود بود
که آن مصادف با حمله وحشیانه مغولهای خونخوار به جهان اسلام است و از آن جا است که
در سراسر اشعار او ترغیب جهاد وسعی و کوشش و مبارزه و سخت کوشی است. اقبال در
صفحة اول اسرار خودی که اولین کتاب منظوم اوست اشعار مولوی را به عنوان مقدمه کتاب
آورده که آنها را می‌شود هسته اندیشه های اقبال نام داد. بیت زیر شامل آنها است.

زین همراهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست^(۳)

و باز این بیت مولوی:

این جهاد ار اصغر است و اکبر است

هردو کار رستم است و حیدر است

همان طور که مولوی در جامعه شکست خورده خود مردانی مجاهد و مبارز مانند
علی مرتضی^(۱) و رستم دستان را آرزومند بود، هفت صد سال بعد اقبال نیز در جامعه ضعیف
و سست عناصر خود مردانی قوی و دلیر و فعال و شمشیرزن را می‌خواهد که بتوانند با

۱- اقبال، کلیات اقبال، اسرار خودی، ص ۲۹

۲- همو، همان، همانجا

۳- مولانا، کلیات شمس، ص ۲۲۵

استعمار بجنگند. او گفت:

چو موج مست خودی خیز و سربه طوفان کش

ترا که گفت که بنشین و پا به دامان کش(۱)

چنان که در قرن هفتم هجری یعنی در عصر مولوی مغولها به جهان اسلام حمله ور شدند در قرن چهاردهم در زمان اقبال استعمار غرب حمله شدیدی به جهان اسلام و به خصوص در شبه قاره به مسلمانان کرد. اقبال مانند مولوی علیه استعمار برخاست و مسلمانان را به جهاد فراخواند و درس خود شناسی و حفظ شئون ملی داد. اوزنگی را به عمل و جهاد تعبیر کرد و گفت:

تاشوی بنیاد دیوار چمن	سنگ شوای همچوگل نازک بدن
لذت تخلیق قانون حیات	در عمل پوشیده مضمون حیات
هست در میدان سپر آنداختن	با جهان نامساعد ساختن
بامزاج او بسازد روزگار	مرد خود داری که باشد پخته کار
می شود جنگ آزمابا آسمان	گرنسازد بامزاج او جهان
می دهد ترکیب نوذرات را	برکند بنیاد موجودات را
روزگار نوکه باشد سازگار(۲)	می کند از قوت خود آشکار

اقبال با چنین اشعار هیجان آور مسلمانان سر بزیر را به حرکت در آورد و آنان را برای به دست آوردن یک هدف عالی متحده ساخت. او در سال ۱۹۳۰م نقشه یک مملکت مستقل اسلامی را در شبه قاره مطرح کرد و گفت که این در قسمت مسلمانان نوشته شده است. از طرفی دیگر مردم را علیه فرهنگ فاسد غرب بر انگیخت و گفت که این پیکری روح است و هیچ اصل و اصالتی ندارد و بیزودی از بین خواهد رفت. او گفت:

یا که ساز فرنگ از نوا در افتاد است
دروی پرده اون غممه نیست فریاد است
زمیانه کهنه بتان را هزار بار آراست
من از حرم نگذشم که پخته بنیاد است(۳)

و گفت که افرهنگ غرب قشری و بی پایه و مایه است و عوض این که مسائل انسانی را حل کند، مشکلاتی برای جهان بشری به وجود آورده است:

۱- اقبال، کلیات اقبال، زیور عجم، ص ۲۹۰

۲- همو، همان، اسرار خودی، صص ۶۴- ۶۵

۳- همو، همان، مسافر، ص ۷۳۴- ۷۳۵

از من ای باد صباگوی به دانای فرنگ
عقل تابال گشود است گرفتار تراست
عجب آن نیست که اعجاز مسیحاداری
عجب این است که بیمار تو بیمار تراست^(۱)

منظور اقبال فقط استقلال از انگلیسی ها و یا به دست آوردن یک مملکت مستقل نبود، بلکه منظور اصلی او تشکیل حکومت اسلامی و نفاذ احکام شرعی در آن بود، چنان که گفت: "اگر منظور مان از آزادی کشور تشکیل حکومت اسلامی نباشد، یک نفر مسلمان هزار بار لعنت به چنین آزادی می فرستد.^(۲) اقبال می خواست فرهنگ هزار ساله اسلامی در شبے قاره احیاء گردد و او به همین منظور شش جلد کتاب فارسی یعنی اسرار خودی و رموز بیخودی، پیام مشرق، زبور عجم، جاوید نامه، پس چه باید کرد ای اقوام شرق و ارمغان حجاز را عرضه داد. اقبال سخنان روح پرور خود را به اشعار فارسی لطیف باز گفت. او در هیچ یکی از آثار تخلصی برای خود انتخاب نکرد مگر این که در جاوید نامه خود را با نام "زنده رود" معرفی کرد و آن رود خانه ای است در ایران که از شهر اصفهان می گذرد. همچنین در جاوید نامه وقتی که اقبال به رهبری مولوی به ستاره مربیخ می رسدمی بینند که مردم در آن جا به زبان فارسی حرف می زنند یعنی در نتیجه عشق و علاقه ای که او نسبت به زبان فارسی دارد می خواهد پیگوید که زبان فارسی زبان آسمانی است:

این مگر خواب است یا افسونگری
· بر لب مریخیان حرف دری^(۳)

اقبال آرزو داشت که تهران به جای ژنو مرکز شرق قرار بگیرد تا تقدیر جهان عوض شود. او ایران را دریائی بی پایان تصور می کند، زیرا خدماتی که ایران به فرهنگ اسلام کرده بدون تردید شاید هیچ ملتی دیگر به آن اندازه نکرده است. در حدیث تفسیر، فقه، تصوف، اخلاق، فلسفه، طب، ریاضی، شعر و ادب وغیره خصوصاً در ترویج دین اسلام در شبے قاره که آن همه و همه به کوشش های صوفیه ایرانی مانند هجویری و چشتی و دیگران به عمل آمد. اقبال گفت:

عجب بحری است ناپیدا کناری
که در وی گوهر الماس رنگ است^(۴)

۱- اقبال، کلیات اقبال، پیام مشرق، ص ۳۲۱ (۲) همو، اقبال نامه، جلد اول، ص ۲۰۹

۲- همو، کلیات اقبال، جاوید نامه، ص ۵۷۲ (۴) همو، هموان، زبور عجم، ص ۱۵

اقبال پیش بینی کرد که سایه سیاه سلطنتی از سوزمین زرین ایران بزودی از بین خواهد رفت و مردی پدیدار خواهد شد که زنجیر های بندگی و بردگی را از هم خواهد گشخت.
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از رزون دیوار زندان شما
و نیز در این باب گفت:

ام را از شهان پایانده تردان
نمی بینی که ایران ماند و جم رفت (۱)

اقبال ایران و ادبیات دل انگیز ایران را به حدی دوست داشت که طی نامه ای نوشت: "من منظومه های فارسی خودم را تها محصول زندگی خودمی دانم" - ایران را باید از دیدگاه اقبال شناخت.

کتابشناسی منابع

- ﴿ اقبال، اقبال نامه، جلد اول، لاهور، بی نا
- ﴿ همو، همان، اسرار خودی، لاهور، ۱۹۹۴
- ﴿ همو، همان، پیام مشرق، لاهور، ۱۹۹۴
- ﴿ همو، همان، جاوید نامه، لاهور، ۱۹۹۴
- ﴿ همو، همان، زبور عجم، لاهور، ۱۹۹۴
- ﴿ همو، همان، مسافر، لاهور، ۱۹۹۴
- ﴿ ستوده، غلام رضا، در شناخت اقبال، تهران، ۱۳۶۵
- ﴿ مولانا جلال الدین، کلیات شمس، جلد اول، تهران، ۱۳۴۴ ش

۱- اقبال، کلیات اقبال، پیام مشرق، ص ۲۳۴

دکتر محمد ناصر
عضو هیئت علمی گروه ادبیات فارسی
دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

بررسی تصویرهای کنایی، نمادی و هنری در شعر نیما یوشیج

شعر کلاسیک فارسی در دورهٔ قاجاری از نظر تصویرسازی نیز دچار رکود و جمود شده بود و شاعر مجبور بود از همان تصویرهای فرسوده و از کار افتاده استفاده کند، چون او به حکم وضع زندگی خود بینشی محدود داشت و ناچار بود که در دائرةٔ تئگ تغییرات و تشیهات پیش‌پا افتاده، نکتهٔ جوینی کند. در شعر کلاسیک ما، همواره گل دلدار است و بلبل دلداده؛ و پروانه اگر بسوزد، عاشق صادق است و اگر هردم بر گلی بنشیند، هوسیاز است. چشم نرگس اگر در برابر چشم معشوق نشکفد، شرمگین است و اگر بشکفده، دریده و بی‌شرم. "ماه" در شعر کلاسیک رُخ تمام نمای معشوق بوده، زیرا شاید در آن روز‌ها صورت گرده و ابروan پهن را که به گلهای ماه بی‌شباهت نباشد، می‌پسندیدند. کمان ابرو هم مأخوذه از شیوهٔ جنگی روزگاری است که رُستم و اشکبوس سلاحی بهتر از تیرو کمان برای کارزار نداشتند.

قضاؤت در این مورد کار ساده‌ای است، هنرمند تنها کسی بود که نخستین بار چشم یار را به "نرگس" تشیه کرد، زیرا در این رابطهٔ تازه دیگر "نرگس" و "چشم" همان نرگس و چشم معمولی نیستند، حالا اگر کسی در شعری باز هم چشم را به نرگس تشیه کند، همان کاری است که بارها بسیاری از شاعران کهن و کهن گرا انجام داده‌اند، یعنی به تکرار آفریده‌های دیگران بسته‌کند؛ شاعر نیست، مقلدی است و به قول نیما "حملای برای الفاظ مردگان می‌کند" (۱) زیرا کار شاعر آفرینیش در قلمرو زبان است، نه تکرار و رونویسی آفریده‌ها. کلام در نوشته‌های مقلدان ارزش و اثر جادویی خود را از کف می‌دهد و به عنصری بیجان تبدیل می‌شود.

۱- نیما یوشیج، دربارهٔ شعر و شاعری، ص ۱۲۶

چنین رابطه های جامدی در قالب تشبیه یا تمثیل، تازمان نیما، جز در مواردی در سبک هندی که در آن نوعی تازگی در عرصه صور خیال یافت می شود^(۱)، تداوم داشت. نیما خود در آغاز کار شاعری در بند رابطه های کهن از این دست است:

بلبل یینوا ناله می زد برُخ سبزه، شب ڙاله می زد
روی آن ماہ از گرمی عشق چون گل ناز، تبحاله می زد^(۲)
یا:

بلبل یینوا زی تو آید عاشق مبتلازی تو آید^(۳)

اما نیما سر انجام این رابطه های قراردادی را پس می زند و به فضای تازه ای دست می یابد. این تغییر بدین معنی بود که همه چیزها در شعر نیما راه خود را پیدا می کند و برخی چیزها که در شعر سنتی فارسی نمی توانستند حق حضور داشته باشند، در شعر او در کنار هم دیده می شوند، چون در شعر نیما بی کوشش برآن است که صور خیال هر شاعر از تجربه شخصی او سرچشمه گیرد و به این سبب خصیصه محلی و اقلیمی در شعر نیما، و در اشعار شاعران پس از او، بسیار چشمگیر است. دکتر شفیعی کدکنی شعر نیما را با آثار فروغ فرخزاد و منوچهر آتشی مقایسه کرده چنین اظهار نظر می کند:

”قیاس شود شعر فروغ فرخزاد یا شعر منوچهر آتشی با
شعر نیما، فقط از لحاظ تنوع عناصری که تشبیهات و
مجاز های شعری را به وجود آورده اند، نه به لحاظ
ارزش ادبی، خواهید دید که عناصر زندگی شهر
(مرکز) در فروغ محسوس تر است و عناصر زندگی
شمالی (مازندران) در نیما و عناصر زندگی جنوبی در
شعر آتشی -“^(۴)

چنین انعکاس رنگ بومی و محلی و بیزگی باز شعر معاصر است که بهترین نماینده آن خود نیما می باشد. تصویر های نیما بسیار نزدیک به طبیعت و زندگانی خود اöst:
 ④ ببساطی که بساطی نیست / در درون کومه تاریک من که ذره ای با آن نشاطی نیست / وجدار دنده های نی به دیوار اتفاق دارد از خشکیش می ترکد / چون دل یاران که در هجران یاران / قاصد روزان ابری ! داروگ کی می رسد باران ؟!^(۵)

۱- دکتر شفیعی کدکنی نمونه هایی از تازگی شبکه تصویر ها در سبک هندی را در کتاب ”شاعر آینه ها“ برسی کرده است. ناک صص ۳۲۱-۳۲۸. (۲) نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، صص ۴۱-۴۲. (۳) همو، همان، ص ۵۷.
 ۴- شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی، ص ۱۲. (۵) نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۰.

نیما با کمک واژه‌ها مانند "کومه"، "دنده‌های نی" و "داروگ" تصویری از شمال ایران را درست کرده است و نیز:
 دوک دوک دوکا... آقا توکا! چه کارت بود بامن؟^(۱)
 یا:

تی تیک، تی تیک / در این کران ساحل و نیمه شب / ناک می زند / سولیشه /
 روی شیشه^(۲)

باز می بینیم که توکا (پرنده‌ای است شبیه سار) و سولیشه (سوسک سیاه) ما را به فضای شمال می کشانند. در شعر نیما طبیعت با شعرش یگانه می شود، در حالیکه در شعر پیشینیان، شاعر با فاصله‌ای دور با طبیعت بخورد می کرد. اما هنگامی که نیما می گوید:
 خانه ام ابری است^(۳)

هر چند ابر برای نشان دادن موقعیت خانه یا زندگی ملول اراده شده، اما باز هم این ابر، تنها برای تشبیه عنصری به عنصری دیگر یا نمایش اعضاي معشوق یا ممدوح وارد شعر نمی شود بلکه یکراست از آسمان به زمین کشیده می شود و چنان طبیعی وارد خانه می شود که گویا همان ابر طبیعی بالای سر ماست یا وقتی نیما می گوید:
 مانده از شبهای دورا دور / برمیسر خامش جنگل / سنگچینی از احاق سرد / اندرو خاکستر سردی^(۴)

فضای ایجاد شده به یاری "جنگل" و "سنگچین" نه تنها محیط وزندگی شاعر را نشان می دهد بلکه غم و اندوه را با "اجاقی با خاکستر سرد" در شعر می ریزد و زمینه را برای نشان دادن تصویری از روزگار خود آماده می سازد، تا بگوید:
 هچمنان کاندر خبار اندوده اندشه های من ملال انگیز / طرح تصویری در آن هرچیز داستانی حاصلش دردی^(۵)

و در پایان شعر با تکرار چهار سطر اول بسته می شود و به آن سنگینی بیشتر می دهد.
 در نمونه‌ای که نقل کردیم، نیما اسم از غم و اندوه نبرده بلکه آن را نشان داده و در این کار به موفقیت دست یافته است. او تقریباً در همه شعرهایی که به نوعی با طبیعت پیوند می یابنده، تصویرهای زندگی و متحرکی را ایجاد می کند، مثلاً در منظومه "کار شب پا"، او دنیای درد آلود و فضای زندگی نیز مشقت "شب پا" را بخوبی تصویر و زنده کرده است:

۱- نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۳۸ (۲) همو، همان، ص ۵۱۳

۲- همو، همان، ص ۵۰۴ (۴) همو، همان، ص ۴۵۲ (۵) همو، همان، ص ۴۵۳

هر دمی با خود می گوید باز : / چه شب موذی و گرمی و دراز ! / نازه مرده است
زنم / گرسنه مانده دوتایی بچه هایم / نیست در کپه ما مشت برنج / بکنم با چه
زبانشان آرام؟ کار شب پانه هنوز است تمام (۱)

انس با طبیعت و همدلی و هم جوشی با آن از ویژگیهای بارز شاعر ماست و به گفته دکتر
یوسفی "در آثار برخی شاعران وصف طبیعت آمده است، اما مثل آن که سنتی را ادا کرده اند
نه آن که با طبیعت ریسته باشند، شعر نیما از این حیث با آثار دیگران بسیار متفاوت است - " (۲)

تصویرهای کنایی:

"در مطالعه شعر نیما آنچه نخست جلب توجه می کند دید نازه او به طبیعت و
جهان است، به همین جهت موضوع و مضمونهایی در شعر اوراه یافته که در آثار دیگران یا
طرح نشده یا بدان زاویه مورد توجه نبوده است" (۳) همچنین تشییهات و همانند
سازیهای دیگر نیما گاهی نو است و سابقه تاریخی ندارد و یا به صورتی که نیما به کار
می برد، سابقه ندارد، به عنوان مثال :

می تراود مهتاب / می درخشش شتاب / نیست یکدم شکند خواب به چشم کس و
لیک / غم این خفتۀ چند / خواب در چشم ترم می شکند (۴)
نیما کرۀ ماه را به صورت کوزه ای پیش چشم می آورد که به جای آب از
کوزه، نور از ماه می تراود و در واقع ذرات نور به شکل خیالی قطرات آب در نظر
شاعر مجسم می شود (= استعاره) نور ماه می تابد و شتاب نیز می در خشد، در چنین
شب مهتابی زیبایی، همه به خواب رفته اند و خواب در چشم کسی نمی شکند و شاعر
از این بیداری خود و خواب دیگران آن چنان رنج می برد که "غم" را به صورت
یک انسان بیرون می بیند و خواب را چون کوزه ای سفالین یا شیشه ای پیش چشم
می آورد که آن غم بیرون این کوزه شیشه ای یا سفالین را در چشم تر شاعر می شکند
و اندیشیدن به شکل خیالی این حادثه خود درد انگیز است و شاعر به آنچه
می خواهد دست می یابد :

نگران بامن استاده سحر / صبح می خواهد از من / کز مبارکه دم او آورم این قوم
به جان باخته را بلکه خبر / در جگر لیکن خاری / ازره این سفرم می شکند (۵)

۱- نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۱۲ (۲) یوسفی، خلام حسین، چشمۀ روش، ص ۴۸۰

۲- حاکمی، ادبیات معاصر ایران، ص ۶۹ (۴) نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۴۴

۳- همو، همان، ص ۴۴۴

سحر همچو یک انسان به سرنوشت مردمان نگران است و از شاعر می خواهد نقش بیامیری را به عهده بگیرد و از دم مبارک سحر (حضرت مسیح) این قوم جان باخته را خبر دهد و بگوید که وقت صبح است بیدار شوید لیکن خاری (غمی) در جگر شاعر (دل او) اور از این کار باز می دارد، کار برداشی خار به جای غم و جگر به معنی دل و در نهایت اندیشه، و کنایه میهمی که شاعر در کلام خود قصد آن دارد، همه به خاطر پوشاندن و پوشیده گفتن این حقیقت است که "ای نیما، مگو که مردم شعر نمی فهمند و با شعر از جای بونمی خیزند" ، اما "مشکل نیما در سمبلهای اوست ... که خواننده عادی را سردر گم می کند" (۱) نیما خودش نیز از این مشکل آگاه هست و می گوید: "بعضی از اشعار مخصوصتر به خود من برای کسانی که حواس جمع در عالم شاعری ندارند، مبهم است." (۲)

✿ نازک آرای تن ساق گلی / که به جانش کشم / و به جان داد مش آب / ای درینا ! به برم می شکند (۳)

افسوس که سخنانم در دلم می ماند و می خشکد و نمی توانم بگویم چون خریدار ندارد، و به فرموده حافظ:

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست

آینه ای ندارم از آن آه می کشم (۴)

از این رو نیما را می توان بزرگترین رهرو شعر معاصر دانست، چون "او بود که مدت چهل سال با پیگیری و پشتکار بسیار این نوع تصویرسازی در شعر معاصر را رونق بخشید و رواج داد و سبب تحولی عظیم در شعر جدید شد." (۵)

گاهی تصویرسازی نیما بینایت فصیح وزیباست مخصوصاً آنجا هایی که شاعر هنرمند از رمزها و سمبلهای، گرفته از طبیعت، برای بیان مقصود خود یاری می جوید:

✿ خانه خالی است، نگهبان سرمست / بادل شب، نه غم از بود و نبود / لیک می دانم در مجهر من / دیر گاهیست که می سوزد عود (۶)

نیما سرمستی را نموداری برای خواب، نگهبان را به معنی زن و کد بانوی خانه و در نهایت سرپرست خود به کار می بود، مجهر یا آتشدان که در قدیم برای سوزاندن عود به کار می رفته است و عود چوب خوشبویی، همانست که خود می افروزد و در آتش خود شاعر ما را می سوزاند و سپس سمبولیسم تصویری نیما چنین آغاز می شود:

۱. آل احمد، جلال / نیما یوشیج، نیما چشم جلال بود، ص ۸۲ (۲) نیما یوشیج، مجموعه کنگره نویسندهای ایران، ص ۶۴ (۳) همو، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۴۴ (۴) حافظ، دیوان حافظ، ص ۴۵۹ (۵) حسنی، موسیقی شعر نیما، ص ۸ (۱) نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۳۷

با سر انگشتیم، لغزیده زدل / عود در خانه بیفروخت مرا / آنکه از آتش خود



سوخت نخست / آخر از آتش خود سوخت مرا (۱)

به داوری دکتر شفیعی کدکنی "در حوزه صور خیال شاید مهمترین وظیفه ای که نیما انجام داد تغییری بود که در دید شاعر از طبیعت پدید آورد، این جنبه زاییده تصویر های شعری اوست یعنی صور خیال وی فراسوی هنجر شعر فارسی است." (۲) در ایات ذکر شده نیز چنین می نماید و نیما این عود را شخصیت می بخشد و سپس آن را طنáz می بیند، طنáz در هر دو معنی طنزگر و افسوسگر یا نازنین و فربینده:



طرح افکنده و جان یافته ای / می دهد بامن اورا پرواز / و درون شبی زود گذر / می نماید به من اورا طنáz / یاسمن ساقی گرم و خندان / سر برآورده به تن او شده است / حلقه در حلقه به هم ریخته ای / پای تا سر همه گیسو شده است (۳)

ظاهرآ شاعر هنرمند در ختچه یاسمن را باهمه لطافت و رنگ و بوی خوش برمی گزیند که اسم دختری نیز هست و بسیار پوشیده آن را با شکفتگی و گرمی (گرم و خندان) به صورت تنی لطیف و همه تن گیسوی حلقه در حلقه مجسم می کند و دود را باتئی نازک و به شکل مشوقی لطیف پیش چشم می آورد که آن یاسمن را می پوشاند: همچو ماھی که بسوزد در ابر / می نماید قد افسونگر او / بانگاهیم که به من نامده باز / غرق می آیم در پیکر او (۴)

خود را باهمه توان در اختیار او گذاشت و غرقه در آن شدن را شاید از معاصران هیچکس بدین زیبایی نگفته و در گذشته نیز چنین تصویر سازی مورد استفاده شعای قدمیم نبوده است، و این شعر نو است که شاعر به خاکستر شدن خود و هر سوزنده ای دیگر می اندیشد:

خم بیاورده به بالا، عریان / پیکوش آمدہ ز آتش به فرود / آنکه می سوزد، آری روزیش / هشت خاکستر می باید بود (۵)



و در پایان بصراحت می گوید که این عود مشوق و دلبر اوست:

دیر گاهیست که بامن مونس / عود می سوزد در مجرم من / و درون شبی زود گذر / می نماید بامن دلبر من (۶)

عُفت کلام و پوشیده و سربسته حرف زدن، سخن را ارج می دهد و از اینکه دیرگاهی است عود در مجرم او می سوزد، دردی است که شاعر از آن رنج می بود و باهمه عشق و علاقه ای که به این عود دارد از لذت آن سخن می گوید و دود به هم

۱- نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۳۷ (۲) شفیعی کدکنی، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ص ۹۲ (۳) نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۳۷ (۴) همو، همان، همانجا (۵) همو، همان، صص ۴۳۸ - ۴۳۷ (۶) همو، همان، همانجا

پیچیده را چون شبی طنار پیش چشم می آورد و در نخستین بند اشاره ای می کند که در دل شب، هنگامی که دیگران از جمله نگهبان خانه سرمهست خواب هستند، این عود می سوزد و در بند دوم از واپسگی قلبی خود و خانمان سوزی این عود حرف می زند و در واقع دیگران را از آن منع می کند و سپس به خاکستر نشین بودن خود و بد بختی هر آن کسی که بدین مصیبت گرفتار آید اشاره ای هنرمندانه دارد، ظاهراً برای بیداری نسل جوان چندین بار طبع آزمایی کرده و به زبان بی زبانی و با ایماء و اشاره و با تصویر سازی و نماد دیگران را از نقطه دود انگیز و آتشی خانه سوز باز می دارد و نیازی به شرح نیست که سخن چند سویه است.

تصویرهای نمادی:

بسیاری از شعرهای نیما، سمبولیک یا نمادی اند. او با سمبولیسم فرانسه، بویژه با شعرهای مالارمه آشنای داشت و برای سمبول در شعر ارزشی ویژه قابل بود، و به همین خاطر اعتقاد داشت که "سمبلها شعر را عمیق می کنند، دامنه می دهند، وقار می دهند و خواننده خود را در برابر عظمتی می یابد".^(۱)

از شعرهای آغازین و رمانیک نیما که در گذریم، باید گفت که نیما شعر را درونی کرد یعنی مفاهیم و اندیشه و خیال را که در شعر پس از مشروطیت رشد کرده بود، در درون شعر فرو برد، به گونه ای که باید پاره ای از شعرهای نیما را شکافت تا به ژرفساخت آن بی بود - یکی از عوامل مهم پیچیدگی و ابهام شعرهای نیما حضور و وجود سمبلهای است.

همین نگرش تازه در ساخت و بافت زبان شعری تحولات اساسی را ایجاد کرد و زبان او بنابر گوایش به سمبولیسم میهم و کمی پیچیده شد اما در نتیجه اش برخلاف شعر کلاسیک، شعر بر صورت وزبان و حتی گاهی بر معنی و مفهوم نیز غلبه پیدا کرد.

در اغلب شعرهای اجتماعی، نیما از سمبلهای "شب" و "صبح" استفاده کرده است. "شب" به شرایط جامعه و ظلم و فساد و استبداد و فقر و بی عدالتی اشاره دارد و "صبح" به انقلاب و سعادت و پیروزی و راستی و آزادی و عدالت، همچنین بانگ خروس (خروس می خواند) (۲) نماد از خوشینی و امید نیماست.

در تمام شعرهای خوشینانه و سرشار از امید مثل ناقوس (۳)، خروس می خواند (۴) مرغ آمین (۵)، پادشاه فتح (۶)، و ... سمبلهای به اندازه کافی توضیح شده و نسبتاً روشن و

۱. نیما یوشیج، درباره شعرو شاعری، ص ۱۳۳ (۲) همو، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۲۰ همان، ص ۳۳۸

۴. همو، همان، ص ۴۲۰ (۵) همو، همان، ص ۴۹۱ (۶) همو، همان، ص ۴۲۴

آشکار اند تا خواننده در درک آنها سر در گم نشود. در چنین شعر ها سمبلهایی از قبیل جهان افسا، کارفرما، پاسبان شب دیوین، شب، ظلمت، تیرگی، پاییز و امثال آن، به ظلم و استبداد و محرومیت و نظام حاکم اشاره می کنند و سمبلهایی از قبیل پادشاه فتح، آواز خروس، صح و بیهار از فردای روش خبر می دهند. «ققنوس» وصف حال سمبليکی از خود نیماست:

﴿ ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان / آواره مانده از وزش بادهای سرد / بر

شاخ خیز ران / بنشته است فرد / برگرد او بر هر سرشاخی پرندگان (۱)﴾

نیما ققنوسی که خویشن را در او می بیند، را وصف می کند، تقاوتش او با پرندگان (شاعران) دیگر در همین چند سطر اول شخص است.

”غраб“ تصویری نمادی از شاعر و تنهایی اوست:

﴿ تنها نشته بر سر ساحل یکی غراب (۲)﴾

”مرغ غم“ باز تصویری دیگر از خود نیماست:

﴿ روی این دیوار غم، چون دود رفته بر زبر / دائمًا بنشته مرغی، پهن کرده بال و پر / که سوش می جنید از بس فکر غم دارد به سر (۳)﴾

”مرغ مجسمه“ نیز تصویری دیگر از خود نیماست و مقایسه ای میان خود و شاعران کهنترو و تجسم از زوای توأم با پیداری و هوشیاری است:

﴿ مرغی نشته بر سر بام سرای ما / مرغی دگر نشته به شاخ درخت کاج / می خواند این به شورش، گویی برای ما / خاموشی ای است آن بلک، دودی به روی عاج - (۴)﴾

در واقع مرغها در شعر نیما نماد عواطف و ابعاد روحی و شخصی وی هستند.

”مرغ آمین“ در اصل فرشته ای است که همواره در آسمان پرواز می کند و ”آمین“ می گوید و هر دعا یابی که با آمین او قربان گردد مستجاب می شود.

﴿ مرغ آمین درد آلوید است کاواره بمانده / در بی چاره بمانده... (۵)﴾

به عقیده دکتر پور نامداریان، ”مرغ آمین“ اوج خوشبینی نیماست. (۶)

دیدیم که پس از ققنوس، نخستین شعر آزاد نیما، بر شعر های او به طور کلی جنبه نمادی غلبه دارد و اغلب تصویر های او نیز با کلمات مبهم و سمبولیک صورت می گیرند و به عمق و ابهام شعر می افزایند و تعدد و تنوع چنین تصویر های مبهم اما بسیار مؤثر و تحرک انگیز در تاریخ شعر فارسی هیچ سابقه ای نداشته است.

۱- نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۲۲۲ (۲) همو، همان، ص ۲۲۴ (۳) همو، همان، ص ۲۲۵

۴- همو، همان، ص ۲۳۳ (۵) همو، همان، ص ۴۹۱ (۶) پور نامداریان، خانه ام ابری است، ص ۱۲۸

تصویرهای هنری

تصویرهای شبانه:

مانند هر شاعر هنرمند نیما برای تصویرسازی از واژگان مخصوص استفاده می‌کند. کلمه "شب" در شعروی بسامد فوق العاده‌ای دارد و مضمون محوری بسیاری از شعرهای اوست. "شب" در شعر نیما گاهی استعاره است و گاهی از آن برای تشبیه استفاده می‌شود، گاهی کنایه هست و گاهی فضای شعر را بهم می‌سازد. برخی تصویرهای شبانه را ملاحظه فرمایید:

برُّخ سبزه شب زاله می‌زد (۱)

ربخ سبزه = اضافه استعاری و تشخیص

شب به من می‌خواند از راز نهانش، من به شب (۲)

= تشخیص

شب به بناگوش روز نهاده افسانه اش (۳)

= تشخیص نیز بناگوش روز = ترکیب استعاری / تشخیص

ای بسا وحشت انگیز شبها / کزپس ابرها شد پدیدار (۴)

= تصویر

من شبی بس تلخ خواهم از بد این تیره شمناک دیدن (۵)

= حس آمیزی

شب به معنی عیب پوش مردمان است (۶)

= تشخیص

گوچه از خنده شکفته / زیر دندانش ز چرگین شیبی، تیره نهفته (۷)

= تصویر

زیر کله سرد شب در راه / لکه خونی به کس دادم نشانی (۸)

= ترکیب استعاری / تشخیص / تصویر

هست شب، همچو ورم کرده، تنی گرم در استاده هوا / هم از این روست

نهی بینند اگر گم شده ای راهش را (۹)

۱. نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۲ (۱) همو، همان، ص ۱۵۷ (۳) همو، همان، ص ۱۶۶

۴. همو، همان، ص ۴۵ (۵) همو، همان، ص ۲۶۶ (۶) همو، همان، ص ۲۶۹ (۷) همو، همان، ص ۳۰۰

۸. همو، همان، ص ۳۰۹ (۹) همو، همان، ص ۵۱۱

<p>= تشخیص / تصویر</p> <p>شب به ساحل چون نشیند بی کین (۱)</p> <p>= تشخیص / تصویر</p> <p>شب عبث کینه به دل می جوید (۲)</p> <p>= تشخیص</p> <p>و شب از پهر و داع دم آخر با او / داستان دارد دلتگ (۳)</p> <p>= تشخیص</p> <p>وز خلال کوره شب / مژده گوی روز باران خواناست (۴)</p> <p>= اضافه تشبیه</p> <p>وشب سنگین و خون آلود، برده از نگاهش رنگ / وجاده های خاموش</p> <p>ایستاده (۵)</p> <p>= تشخیص</p> <p>و بیابان شب هولی / که خیال روشنی می برد غارت (۶)</p> <p>= تصویر</p> <p>آنگاه شب تنیده بر اورنگ / شب گشته بر قتش کفن او (۷)</p> <p>با قطار شب و روز / که شبان کج و روزان سیه قافله را می دهد باهم پیوند (۸)</p> <p>= تشبیه / تصویر</p> <p>این شبان کور باطل را / که ز دلها نور خورده / روشناش را زبس گمگشتگی</p> <p>گویی دهان گور برده (۹)</p> <p>= تشخیص / تصویر</p> <p>فسون این شب دیجور را بر آب می ریزند (۱۰)</p> <p>= تصویر</p> <p>شب به تشویش در گشاده در او / نار واپی به راه می پاید (۱۱)</p> <p>= تشخیص</p>	
---	--

۱- نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۲۳۶ (۲) همو، همان، ص ۳۳۸ (۳) همو، همان، ص ۳۵۷

۴- همو، همان، ص ۴۶۷ (۵) همو، همان، ص ۴۹۰ (۶) همو، همان، ص ۴۹۴ (۷) همو، همان، ص ۴۸۷

۸- همو، همان، ص ۴۵۶ (۹) همو، همان، ص ۴۲۹ (۱۰) همو، همان، ۴۰۴ (۱۱) همان، ص ۳۳۲

چنین احساس می شود که نیما با واژه "شب" بازی می کند، و هرگاه شکل جدیدی به آن می بخشد و جلوی چشمان ما مجسم می سازد - (۱)
تصویر های "صبح" :

شگفت انگیز است که نیما، عاشق شب، صبح را هم ستوده و این کلمه نیز در شعر وی بسامد چشمگیری دارد، در زیر به برخی تصویر های زیبای صبح توجه کنید:

- ✿ با نفسهای صبحی طربناک / نغمه های طرب می سرودیم (۲)
= تشخیص / تصویر
- ✿ ناج بنهاده است بر نقاب صبح (۳)
= تصویر
- ✿ خنده سرداد چون طلایه صبح (۴)
= تشخیص / تصویر
- ✿ صبح چون کاروان دزد زده / می نشیند فسرده (۵)
= تشخیص / تصویر
- ✿ ای آمد صبح خنده برب / بر باد دستیزه شب / از هم گسل فسانه هول (۶)
= تشخیص / تصویر
- ✿ ای آمد صبح چست و چالاک / با رقص لطیف قرمزی هاش / از قله کوههای نمناک (۷)
= تشخیص / تصویر
- ✿ لکه دار صبح باروی سفیدش رو به روی من / می نشیند خنده برب (۸)
= تشخیص / تصویر
- ✿ آه ! این صبح سواسیمه / از ره دهشت فرای این بیانها رسیده (۹)
= تشخیص / تصویر
- ✿ چراغ صبح می سوزد به راه دور، سوی او نظر بامن / بخوان ای همسفر بامن ! (۱۰)
= ترکیب تشیهی / تصویر

۱- برای تصاویری پیشتر "شب" نیز ناک: نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، صص ۲۴۵، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۵۵، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۸۷، ۵۰۴، ۵۴۳ و ... (۲) همو، همان، ص ۵۳ (۳) همو، همان، ص ۱۰۳

۴- همو، همان، ص ۲۹۱ (۵) همو، همان، ص ۲۸۸ (۶) همو، همان، ص ۲۸۹ (۷) همو، همان، همانجا

۸- همو، همان، ص ۳۰۰ (۹) همو، همان، همانجا (۱۰) همو، همان، ص ۴۰۴

تیک گھر و دینامیک از پیش امش ناران / روند ای بیهوده می جوید (۱)

۲۰۱۷ / نسخه

تصویرهای سایه

”سایه“ نیز از واژگان مهم نمادی شعر نیماماست که فضای بسیاری از شعر هایش را در پرده ایهام هی کشد و محیط شعر را سنگین هی سازد، ”سایه“ در اصل بیم و

۲- میتواند این را با همین نسبت / سنجیده و نه آن نگذارد و بخوبی

جذب / نصائح =

هر ساله اتفاً، میلادی به کنجه، خریده است / سوی شتابهای گریزندگان موج (۳)

۲۰۱۷ / نصوحه

آن باید و هیدی به ساحل / گیم گشته است و رفته به راهی (۴)

۲۰ تئھڑیں / تھویر

حکم سایه دی آمد در خانه موج (۵)

= تشخيص / تصوير (خانة موج = اضافة تشبيهی)

رید سایه شکسته گریان / پو شاخه های سایه دیگر / آویخته شده (۶)

شیخوں کی تحریر

تصویر های "باد"

در شعر بیما «باد» از آنچه بست شوق العاده‌ای برخور دار است، در شعروی باد

گاهی تاریخانه بدست است و گاهی باد دمده از جاده گرسان بیم و لریں را می‌رویند و گاهی در برابر تندی و سرکشی آن مقاومت امکان پذیر نیست.

در حالتی که باد برق او نازیانه هم‌هردم کشیده است / او در میان خشک و تر

- آشیانه ها / سهی این دهیله است (V)

مشخص / تحریر

لیک پای درسته می آید / سوکش و قند / لب از این شنیده بسته نمی شود (۸)

نوجیں اسٹھاری / نشانہ چھوپی

باد از جا شده را این دوچی بدانند و روپا رهادار لجهنم (۹)

تہذیب

۱- نیما یوشیج، «مجموعه کامل آشخان»، ص ۱۲۶-۱۳۱، فارسی، مطبوعه پیشتر «صیغه نایک»؛ صفحه ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳ و ... (۲) همین، همان، ص ۱۲۶ (۳) همین، همان، ص ۲۸ (۴) همین، همان، ص ۲۸۳ (۵) همین، همان، ص ۲۹۲ (۶) همین، همان، ص ۲۰۴ (۷) همین، همان، ص ۲۸۵ (۸) همین، همان، ص ۲۸۸

باد می کوبد، می روبد / جاده ترسان را (۱)

= تشخیص

بادمگو، ناله ای ز جان گیتی به در / شکسته بغض گلو نمی کند تاییان (۲)

= تشخیص

تصویر های "شعر":

نیما از واژه "شعر" نیز تصویر های بسیار زیبایی می سازد، حتی "شعر" را فصلی از کتاب حیات می دارد، گاهی کوله بار شعر هایش را زیر سر می نهد که دایم به دوش دارد:

من که دایم کوله بار شعر هایم را به دوش / ... می کشم از جنگلی زی جنگل دیگر (۳)

= تشییه / تصویر

کوله بار شعر هایم را بیاور تا به زیر سر نهاده (۴)

= تشییه / تصویر

شعر فصلی است از کتاب حیات (۵)

= تشییه و تعریف جدیدی از شعر، کتاب حیات = اضافه تشییه

تشخیص در شعر نیما:

کار برده تشخیص در شعر نیما بسیار چشمگیر است - شاعر هنرمند ما "صور قالبی و کلیشه ای و تکراری را رها می کند و به جای آن به صور عینی و طبیعی دست می یابد" (۶) او تصویر سازی را لازمه شعر می دارد، چون با ورش بر آن است که "هنر می خواهد نشان دهد و تصویر کند، زیرا دانستن کافی نیست" (۷) نیز اینکه "او شعر را نوعی زیستن می خواند" (۸) بنا بر این در شعروی همه چیزها متحرک، زنده، گویا و پویا هستند و در اغلب تصویر هایش از تشخیص و انسان انگاری استفاده شایانی شده است، به عنوان شاهد:

آفتاب نه دمی با خنده اش دلگرم سوی اورسیده (۹)

آنگونه که آفتاب در ابر / از خانه آسمان بخندد (۱۰)

آفتاب آنجا طرح ریزان است (۱۱)

ز رنجهای درون فغان بر آورده ابر / ز دیده تاریختش سر شکهای روان (۱۲)

۱- نیمایوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۴۶ (۲) همو، همان، ص ۶۰۱ (۳) همو، همان، ص ۲۵۴ (۴) همو، همان، ص ۳۰۸ (۵) همو، همان، ص ۵۹۴ (۶) محمدی، از بهار تا شهریار، ص ۳۵۴ (۷) نیمایوشیج، دو نامه، ص ۲۵ (۸) یاحقی، چون سوی تشن، ص ۹۹ (۹) نیمایوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۲۹۷ (۱۰) همو، همان، ص ۴۰۵ (۱۱) همو، همان، ص ۱۰۶ (۱۲) همو، همان، ص ۶۰۱

چون بهاری که بخندید و شگفت / بی نشان از خود در ناحیه دور از راه (۱)
به که بر سبزه ام واگذارند / با بهاری که هستم در آغوش (۲)

شعر نیما از جهان دیگر است، دنیایی است که در آن اندیشه مفلوج است، خورشید خنیاگر در کارگاه فلک گاهی ترانه های شیرین و گاهی نغمه های غمگین می سراید، بخت سیاه از موي سپید گویزان و دریای غمناک در ساحل خاموش به نجواي ملول مشغول است و گاهی از روی خشم مشت و گاهی فریاد می زند: ای رعناء، ای رعناء!
در آن دنیا سنگ با سنگی دیگر کینه دارد و غم به خنده می افتد، مرگ می ایستد و بالبند ظفر مند نوبت زوال را اعلام می کند، مرگ خوش آیین در دم واپسین هر زندگ را به جنبش در می آورد و موج تنگ آمده لباس خویش را چاک می کند. گل به جامه درون را ز ناز و خاطر پر درد کوهستان مضطرب و یقراست، غم در خزان زرد مسکن می سد و خنده غم بالهای اسف انگیز سوی ما می نگرد و در تن شاعر هورگ از یاد لب بسته محبوب مدهوش می گردد - (۳)

تشبیه در شعر نیما :

نیما می گوید: "تشبیه کردن به عقیده من قوه دادن به اندیشه هایی است که گوینده شعر دارد، در صورتی که ماده آن ضعیف است و طلب این قوه را می کند. در سوای این مورد پی در پی مقید به تشبیه بودن که شیوه کار به طرز قدیم هست، قیدی است که نظر خواننده را متوقف و منحرف ساخته نه تنها از مژه مطلب کم می کند بلکه به علاوه آن را ناصاف و تلمبه جلوه می دهد." (۴) اما باز نیما یاد آور می شود که او "منکر زیبایی شیوه قدیم نیست ولی هر کار لوازم خود را دارد و زیبایی و نوبت خود را" (۵) نیما در کار برداشته دقت و توجه زیادی به خرج داده و شعر او مملو است از تشییهات تازه و جدید. تجربه های وی در زمینه زبان و واژگان دائمه تشبیه را گسترد و پهناور تر ساخته است، چنانکه در شواهد زیر می توان ملاحظه کرد:

هچنان گوری دنیاش می آید در چشم / و آسمان سنگ لحد برس او (۶)

آرزوی خسته اش در دل / چون گل بی آب کافسرد است (۷)

دریاس حبس خانه تاریک چشمهای (۸)

در شب سرد زمستانی / کوره خورشید هم، چون کوره گرم چراغ هن نمی سوزد (۹)

۱- نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۸، ۴۰۴، ۲۹۸، ۵۷ (۲) همو، همان، پر تیپ نک صص: های تشخیص (نیز می توان نک: صص: ۵۴، ۵۸، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۲۲، ۵۱۲، ۴۰۹، ... (۴) همو، درباره شعرو شاعری، ص ۳۰۴ (۵) همو، تعریف و تبصره، ص ۸۰ (۶) همو، مجموعه کامل اشعار، ص ۴۱۷ (۷) همو، همان، ص ۴۳ (۸) همو، همان، ص ۴۷۲ (۹) همو، همان، ص ۴۸۸

- و ستاره صبحگاهی چون نگینی از عقیق زرد (۱) ☷
 او قصه خود گفت و برفت، اما من / بیوت سخنهای هنوزم برو دوش (۲) ☷
 شعله آسازیان بدارم صاف (۳) ☷
 عشق هذیان بیماری ای بود / با خمار می ناب بود (۴) ☷
 در همش گیسوان چون معما / همچنان گرد بادی مشوش (۵) ☷
 تا از قطار رفتۀ ناریخ لحظه‌ها (۶) ☷

در واقع ادراک طرز جدید شعر ادراک طرز جدید زندگی است، نیما از این امر آگاه بود و به خود و نتیجه کار خود اطمینان داشت، اول پیش خودش فکر کرده بود که ”هر کس کار تازه ای می کند سو نوشت تازه ای هم دارد“ (۷) برای همین توائست در برابر مشکلات و مصایب مقاومت کند، چون عقیده داشت که ”مسئله خُرد شدن استخوان است و همه زحمتها در این است“ (۸) شاعر هنرمند ما سنت تصویر سازی و طبیعت ستایی را از نظر زبان و واژگان و نیز محتوا کاملاً دگرگون کرد. در شعروی صدالانه دارد، شب عطسه می زند، ابر خونین است، غم سخت زیباست، بید سبز رنگ نگونسر محبوب عاشقان است، سخن کج و دلنشین است، زندگی گوی غلتانی است که می غلتند، و نیما اسم یک پروانه مهجور است (۹) نیما که سخن را سایه مرد می دانست (۱۰) براستی می توان عکس آن شاعر هنرمند توانا و پدر شعر جدید را در سخنانش مشاهده کرد.

کتابشناسی منابع

- آرین پور، یحیی، از صبا تانیما، جلد دوم، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۲ش ☷
 همو، از نیما تاروزگارما، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۴ش ☷
 آل احمد، جلال / نیماییو شیعج، نیما چشم جلال بود، نشر میترا، تهران، ۱۳۷۶ش ☷
 اخوان ثالث، مهدی، بدعتها و بدایع نیماییو شیعج، انتشارات توکا، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷ش ☷
 همو، عطا ولقای نیماییو شیعج، انتشارات توکا، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱ش ☷

۱- نیماییو شیعج، مجموعه کامل اشعار، ص ۳۱۳ (۲) همو، همان، ص ۵۵۴ (۳) همو، همان، ص ۵۸۴ (۴) همو، همان، ص ۵۳ (۵) همو، همان، ص ۴۰ (۶) همو، همان، ص ۴۸۴ - برای نمونه های بیشتر تشبیه نیز نک: صص ۵۲، ۵۲، ۸۹، ۲۶۴، ۲۹۸، ۲۸۸، ۲۶۴، ۳۴۱، ۳۳۳، ۳۰۵، ۲۹۲، ۲۸۸، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۷۳، ۵۰۴، ۵۵۴ و ... (۷) همو، خانواده سرباز، مقدمه (۸) همو، حرفهای همسایه، ص ۲۵ (۹) همو، مجموعه کامل اشعار، ترتیب نک: صص ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۵۸، ۴۴ (۱۰) همو، یادداشتها و مجموعه اندیشه ها، ص ۱۱

- پور نامداریان، نقی، خانه ام ابری است، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۷ ش
- حافظ، دیوان حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پانزدهم، انتشارات صفی علیشا، تهران، ۱۳۷۴ ش
- حاکمی، اسماعیل، ادبیات معاصر ایران، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۵ ش
- حسنی، حمید، موسیقی شعر نیما، کتاب زمان، تهران، ۱۳۷۱ ش
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت الله اصیل، نشرنی، تهران، ۱۳۷۸ ش
- همو، ادواز شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، انتشارات توپ، تهران، ۱۳۵۹ ش
- همو، شاعر آینه ها، بررسی سبک هندی ر شعر بیدل، چاپ سوم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۱ ش
- لنگرودی، شمس، تاریخ تحلیلی شعر نو، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸ ش
- محمدی، حسنعلی، از بهار تا شهریار، انتشارات ارغون، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳ ش
- نیما یوشیج، تعریف و تبصره، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ش
- همو، حرفهای همسایه، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۱ ش
- همو، خانواده سرباز، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۸ ش
- همو، درباره شعرو شاعری، به کوشش سیروس طاهباز، دفترهای زمانه، تهران، ۱۳۶۸ ش
- همو، دونامه، چاپ تهران، ۱۳۲۹ ش
- همو، مجموعه کامل اشعار، به کوشش سیروس طاهباز، چاپ چهارم، انتشارات نگاه، ۱۳۷۵ ش
- همو، مجموعه کنگره نویسندگان ایران، تهران، ۱۳۴۶ ش
- همو، یادداشتها و مجموعه اندیشه، تهران، ۱۳۴۸ ش
- یاحقی، جعفر، چون سبوی تشن، انتشارات جام، تهران، ۱۳۷۴ ش
- یوسفی، غلام حسین، چشمۀ روش، چاپ پنجم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۳ ش

دکتر محمد شریف
عضویت علمی، گروه ادبیات فارسی
دانشگاه تربیت مدرس، ملستان

تاریخ های ادبیات فارسی منطقه ای شبہ قاره

دکتر محمد شریف یکی از محققان و استادان فارسی پاکستان و فارغ التحصیل دانشگاه تهران برای اخذ درجه دکتری پایان نامه به عنوان "نقد و بررسی کتب تاریخ ادبیات فارسی در شبہ قاره در قرن چهاردهم هجری قمری" نوشته است که مقاله زیر بات باب آن است. در این مقاله استاد محمد شریف ۱۲ کتاب تاریخ ادبیات فارسی را بررسی کرده است که برای استفاده علاقه مندان تقدیم است. مدیریت سفینه.

نام کتاب	:	پچهم بونگو فارسی ساهیته
زبان	:	بنگالی
مؤلف	:	محمد عبدالله
ناشر	:	رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا، بنگلادش
سال انتشار	:	۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م
تعداد صفحه	:	۱۵۸
باب اول	:	شاعران و نویسندهای کلکته
باب دوم	:	شاعران ناحیه مرشد آباد
باب سوم	:	شاعران ناحیه هوگلی
باب چهارم	:	شاعران معروف بخش بردوان
باب پنجم	:	مورخان ناحیه ندیا
باب ششم	:	شاعران ممتاز بخش مدنی پور
باب هفتم	:	مورخان معروف ناحیه مالده

بررسی مطالعه:

نگارنده در باب اول به شرح احوال و آثار سی و سه تن از شاعران و نویسندگان بر جسته کلکته از میرزا جان طپش دهلوی (م ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۵م) تا سید شرف الدین احمد (م ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م) پرداخته و به معرفی آثار بازمانده عبد الرحیم گور کهپوری (م ۱۲۶۹ق / ۱۸۵۳م)، نواب امیر علی خان پتنوی (م ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹م)، عبد الرؤوف وحید (م ۱۳۱۱ق / ۱۸۹۴م)، و سید شرف الدین احمد همت گماشته است.

در باب دوم، دوازده تن از شاعران بخش مرشد آباد از میرزا لطف الله مخمور (م ۱۱۶۳ق / ۱۷۵۰م) تا شاه برکت الله قدرت (م ۱۲۰۴ق / ۱۷۹۰م) را به اجمال معرفی کرده است.

در باب سوم، هشت تن از شاعران و نویسندگان بلند آوازه ناحیه هوگلی از محمد صادق خان اختر (م ۱۲۷۴ق / ۱۸۵۲م)، تا عبد الله عرف جان را در مطالعه آورده بعضی از آنان را مانند محمد صادق خان اختر، سید کرامت علی جونپوری (م ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م) را همراه آثارشان به تفصیل مورد بررسی قرارداده و برخی دیگر مانند سید عصمت الله ناسخ (تولد ۱۲۵۰ق / ۱۸۳۴م) و جز آنان را به اختصار معرفی کرده است.

در باب چهارم، سه تن از نویسندگان و شاعران بخش بردوان از سید عبدالودود (م ۱۲۶۴ق / ۱۸۴۸م) تا لطف الرحمن بردوانی (تولد ۹- ۱۳۳۸ق / ۲۱- ۱۹۲۰م) را به دیده تحقیق نگریسته است.

در باب پنجم، دو تن از مورخان بر جسته ناحیه ندیا شهاب الدین تالش و شیخ اعتصام الدین (م ۱۲۱۶ق / ۱۸۰۱م) همراه آثارشان معرفی کرده و به نسخ خطی مورد استفاده اشاره‌های دقیق کرده است.

در باب ششم، به معرفی دو تن از شاعران بخش مدنی پور غلام بتول خان نمکین (م ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۱م) و سید علی درمان عرف علی جان پرداخته است.

در باب هفتم، سه تن از مورخان ناحیه مالده میر محمد معصوم دوره شاهجهان (۱۰۳۷- ۱۰۶۸- ۱۶۲۷ق / ۱۶۵۸- ۱۸۱۷م) - غلام حسین علیم جید پوری (م ۱۲۳۲ق / ۱۸۱۷م) و سید الهی بخش حسینی (م ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۲م) را به خور بررسی کرده و به معرفی آثار بازمانده آنان کوشیده است.

روش مؤلف :

نویسنده در اثر خود از کتب فارسی، اردو، انگلیسی، جراید، نسخه های خطی و نیز دو اوین شاعران استفاده کرده و در پاورقی توضیح فراخورداده و در پایان کتاب فهرست منابع و مأخذ و فهرست اشخاص را آورده است.

نام کتاب	: بنگلا دش فارسی ساہیتیه
(ادبیات فارسی در بنگلادش)	
زبان	: بنگالی
مؤلف	: محمد عبدالله
ناشر	: اسلامک فاؤنڈیشن بنگلادش (انتشارات بنیاد اسلامی بنگلادش)
سال انتشار	: ۱۹۸۳
تعداد صفحه	: ۴۴۸

فهرست مطالب :

-	باب اول
-	باب دوم
-	باب سوم
-	باب چهارم
-	باب پنجم
-	باب ششم
-	باب هفتم
-	باب نهم
-	باب دهم
-	باب یازدهم

بررسی مطالب :

نگارنده در باب اول وضع ادب فارسی را در بنگلادش در سده سیزدهم هجری

برابر با نوزدهم میلادی مورد بررسی دقیق قرار داده است و باب دوم آن را به بررسی وضع ادب فارسی در داکا و پیزه گردانیده و این باب را به دو بخش نهاده است.
در در آغاز اول تاریخ ورود خانواده خواجگان داکا را در قلم آورده سپس شرح حال شش تن از شاعران خانواده خواجگان از خواجه حیدر جان شایق (م ۱۲۶۹ق / ۱۸۵۲م) تا خواجه محمد افضل (تولد ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م) را آورده است. گذشته از آن شانزده تن از سخنوران، غیر از خانواده خواجگان از نواب نصرت جنگ (م ۱۲۳۲ق / ۱۸۱۷م) تا محمود علی (م ۱۳۴۱ق / ۱۹۲۲م) را در حد توان معرفی کرده و نمونه هایی از شاعران را آورده و شیوه شاعری آنان را بررسی نموده است.

در بخش دوم شاعران و نویسندها و نویسندهای که در خارج از ناحیه داکا زندگی می کرده از وارث علی ضیانا چودری کاظم الدین احمد صدیقی را مطالعه کرده است.
شاعران و نویسندهای را که از باب سوم تا باب یازدهم مورد بررسی قرار داده بدین شرح آورده است.

- ۱- پانزده تن از شاعران و نویسندها ناحیه سلهت از مجمدار تا ابو اسماعیل محمد خلیل الله.
- ۲- ده تن از شاعران و نویسندها ناحیه چنگانگ از خان بهادر حمید الله حمید تا مفتی فیض الله.
- ۳- هشت تن از گویندگان و نویسندها بخش فرید پور از قاضی فقیر محمد تا ابو القاسم محمد شمس.
- ۴- شش تن از شاعران و نویسندها بخش کمالا از ابو معین عزالدین محمد آزو تا محمد بشارت الله بصیر.
- ۵- در تن از شاعران برجسته بوسال محمد فاضل، فاضل والاچی رام طالب.
- ۶- دو تن از شاعران معروف ناحیه میمن سنگ سید نجم الدین احمد نادر و محمد عبدالحی اختر صدیقی.
- ۷- چهار تن از شاعران و نویسندها ممتاز بخش نواکهانی از محمد نصیر الدین حیدر سامی تا محمد عبدالسلام.
- ۸- دو تن از شاعران معروف ناحیه پینا سید عبدالرشید شهزاد پوری و ابو ناظم. محمد کاظمی رحمتی.

۹- دو تن از شاعران بخش جیسور دراثت الله و محمد یوسف تشنه نویسنده به شرح انتقادی احوال و آثار آنان پرداخته و هر جا که مناسب دانسته نمونه هایی از آثارشان را نقل کرده و شیوه شعری و نویسنده‌گی آنان را بیان نموده است.

روش مؤلف :

نگارنده شاعران و نثر نگارانی که در قرن سیزدهم هجری برابر با سده نوزدهم میلادی در بنگلادش می زیسته اند در پژوهش آورده است. مؤلف در اثر خود از کتب فارسی، عربی، اردو، بنگال و نسخه های خطی به عنوان مأخذ سود برده - و در پاورقی توضیح فراخور داده و در پایان کتاب فهرست منابع را آورده است.

Arabic, Arwi and Persian in Sarandib and Tamil Nadu : نام کتاب

(عربی، اروی و فارسی در سراندیب و تامیل نادو)

زبان	: انگلیسی
مؤلف	: نیکا شعیب عالم
ناشر	: اوقاف امام العروس مدارس
سال انتشار	: ۱۹۹۳ م
تعداد صفحه	: ۸۲۴

این کتاب مشتمل بر بیست باب و شصت ضمیمه است که باب پانزدهم آن مربوط به خدمات مسلمانان اروی (۱) به ادبیات اردو-فارسی است.

نام کتاب	: داستان ادب حیدرآباد
زبان	: اردو
مؤلف	: محی الدین زور قادری
ناشر	: مطبع طارق برکی حیدرآباد، دکن
سال انتشار	: ۱۹۵۱ م

بررسی مطالب :

مؤلف عنوانی که در این کتاب مورد تحلیل قرار داده به شرح زیر آورده است.

۱- اروی : مسلمانانی اند مقیم سراندیب و تامیل نادو که به زبان اروی تکلم می کنند و ایشان را مسلمانان

اروی و مسلمانان لبائی Labbai می گویند

﴿ سراندیب نام کهن سری لانکا است. تامیل نادو ایالتی در هند است متصل به جزیره سری لانکا

- ۱- بررسی سیصد ساله شعر و ادب فارسی، اردو و عربی در حیدر آباد.
- ۲- شرح احوال و آثار ارباب کمال و نیزگاهی قلمی آنان.
- ۳- پیشینه و جنبش‌های علمی و ادبی شهر حیدر آباد.

نام کتاب : راجستان میں فارسی زبان و ادب کی لی خیر مسلم
حضرات کی خدمات

(خدمات خیر مسلمانان راجستان به زبان و ادب فارسی)

زبان	: اردو
مؤلف	: ابوالفیض عثمانی
ناشر	: انسٹی ٹیبو تحقیقاتی عربی و فارسی راجستان، تونک
سال انتشار	: ۱۹۸۴
تعداد صفحہ	: ۵۶

بررسی مطالب :

مؤلف، نخست از موضوع را که در اصل رساله دکتری وی تحت عنوان خدمات خیر مسلمانان راجستان به زبان و ادبیات فارسی، بوده به صورت سخنرانی در موسسه عربی و فارسی راجستان تونک ایراد کرده است.

نویسنده حکومت‌های قدیم منطقه راجستان (جنوب غرب هند) جی پور، تونک، جود پور، برت پور، الور، کوتہ و اجمیر و همچنین شعر و ادبی فارسی و اردو را ذکر کرده و آثار بازمانده آنان را نام برده است و در مورد هر حکومت به طور جداگانه توضیحاتی داده و اوضاع سیاسی و فرهنگی دوره آنان را بیان کرده و در پاورقی مأخذ را نیز آورده است.

نام کتاب	: سرہند میں فارسی ادب (ادب فارسی در سرہند ^(۱))
زبان	: اردو
مؤلف	: دکتر ادریس احمد
ناشر	: مولف، باهمکاری یادگاری فخر الدین احمد اتر پرداش لکھنؤ
سال انتشار	: ۱۹۸۸
تعداد صفحہ	: ۳۲۶

۱- سرہند: شهری معروف در ایالت پنجاب شرقی در هند

اردو دائرۃ المعارف اسلامیۃ به اهتمام دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۹۷۳، ج ۱۰ ص ۳۹

فهرست مطالب:

زمینه ادبی و سیاسی پنجاب	-	باب اول
زمینه ادبی و سیاسی سرهنگ	-	
شعرای معروف سرهنگ	(الف)	باب دوم
شاعران دیگر سرهنگ	(ب)	
مورخان و نثر نویسان سرهنگ	-	باب سوم
خانواده سلسله مجددیه در سرهنگ	-	باب چهارم
دانشمندان و روحانیان سرهنگ	-	باب پنجم

بررسی مطالب:

مؤلف در باب اول، حدود جغرافیایی و تاریخ سیاسی پنجاب را به تفصیل بیان کرده و مراکز مهم زبان و ادبیات فارسی در پنجاب را به اختصار نام برده است. سپس شاعران معروف پنجاب را به اجمال معرفی کرده و ویژگی ادبیات پنجاب را بیان نموده و از صوفیان بزرگ نام برده است.

مؤلف در همین باب جغرافیای سرهنگ را به گستردگی معرفی کرده و نظر تاریخ نویسان را درباره سرهنگ نقل کرده. سپس تاریخ سیاسی و فرهنگی آنچه را مورد بحث قرار داده و سلسله مجددیه را که سرهنگ مکز آن سلسله میباشد معرفی کرده، در آخر این باب از شاعران و مورخان سرهنگ نام برده است.

نگارنده باب دوم کتاب، را به بخش تقسیم کرده است. در بخش اول شرح پنج شاعر معروف سرهنگ ناصر علی سرهنگی (م ۱۱۰۸-۷/۱۶۹۶) را ساخت سرهنگی (م ۱۱۰۷-۶/۶۹۵) محمد افضل سرخوش (م ۱۱۲۶-۱۷۱۴) میر محمد احسن ایجاد سرهنگی (م ۱۱۳۳-۱۷۲۰) سعادت یار خان رنگین سرهنگی (م ۱۲۵۱-۱۸۳۵) را به تفصیل آورده و اشعار شان را مورد نقد بررسی قرار داده و نظر تذکره نویسان را درباره آنان نقل کرده و شیوه شاعری آنان را به تفصیل گزارش نموده است.

نویسنده در بخش دوم شرح حال بیست و چهار تن از شاعران دیگر سرهنگ را که شهرت نسبتاً کمتری دارند به اختصار آورده و تنها به نقل بزرگیده هایی از اشعار شان اکتفا کرده است.

مؤلف در باب سوم کتاب، شرح حال چهارده نثر نویس و مورخ معروف را به تفصیل آورده است. کتب و آثار تاریخی مورخان همچون یحیی بن احمد عبدالله سرهندي (م ۸۳۸ ق / ۱۴۳۴ م) صاحب تاریخ، مبارک شاهی، و شیخ الله داد فیضی سر هندی (م ۱۱۰۲ ق / ۳۱۰۱ م) و مهتر جوهر آفتابچی صاحب تاریخ همایون شاهی، و ولی سرهندي، تولد ۹۸۲ ق / ۱۵۷۴ م) صاحب تاریخ جهانگیر شاهی، را به تفصیل شرح داده و همچنین درباره فرهنگنامه های فارسی مدار الافاضل (مؤلف به سال ۱۰۰۱ ق / ۱۵۹۳ م) تالیف شیخ فیضی سرهندي توضیحات کافی داده و در پایان این باب شرح احوال و آثار روحانیان و عارفان سرهندر را به اختصار آورده است.

باب چهارم نیز به دو قسمت تقسیم شده است. در قسمت اول درباره سلسله های نقشبندیه، (۱) چشتیه، (۲) سهرودیه (۳) قادریه (۴) مطالبی نوشته و شیخ احمد سرهندي (م ۱۰۳۴ ق / ۱۶۲۴ م) که یکی از عارفان بزرگ سلسله نقشبندیه در سرهندر بوده مطالبی بیان نموده و مریدان او را ذکر کرده آثار و خدمات دینی شیخ احمد سرهندي را به تفصیل آورده و نظر نویسنده کان را درباره وی نقل کرده است.

در بخش دوم مؤلف به شرح احوال و آثار نوزده از عرفانی که پیرو شیخ احمد سرهندر بوده، پرداخته و نظر تذکره نویسان پیشین را درباره آنان آورده است. در باب پنجم کتاب، شرح حال بیست و چهار روحانی و عارف دیگر به اختصار آمده است.

روش مؤلف:

نویسنده در معرفی ادبیان و شاعران و رجال علم و عرفان غالباً از منابع دست اول اعم از خطی و چاپی استفاده کرده و نظر تذکره نویسان را هر جا که لازم دیده نقل کرده است.

نگارنده در پایان هر باب حواشی و توضیحات ارزشمندی داده و فهرست کلی منابع را در آخر کتاب آورده است البته در مورد برخی منابع مشخصات کامل نداده و همچنین شماره نسخ خطی برخی مأخذ را نیز یاد نکرده است.

کتاب مورد نظر پایان نامه دکتری است که به راهنمایی دکتر نورالحسن انصاری در سال ۱۳۵۹ ق / ۱۹۷۵ م. در گروه فارسی دانشگاه دهلي دفاع شده است.

۱- مؤسس سلسله نقشبندیه خواجه بها الدین محمد نقشبند (م ۷۱۹ ق / ۱۳۱۹ م)؛ (۲) مؤسس سلسله چشتیه خواجه معین الدین چشتی اجمیری (م ۱۲۳۳ ق / ۶۲۳ م)؛ (۳) مؤسس سلسله سهروردیه شهاب الدین سهروردی (م ۶۳۲ ق / ۱۲۳۳ م)؛ (۴) مؤسس سلسله قادریه شیخ عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۱ ق / ۱۱۶۶ م)

نام کتاب	: تاریخ نثر نویسی در سند
زبان	: فارسی
مؤلف	: گل حسن لغاری بلوج

پژوهشنامه مورد بحث پایان نامه دکتری است که به راهنمایی دکتر قاضی نی بخش (در سال ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م) در گروه فارسی دانشگاه حیدرآباد (سند) دفاع شده است.

نگارنده در این پژوهش تاریخ نثر نویسی را در سند به ویژه از قبل از اسلام تا استیلای دولت انگلیس در مطالعه آورده و طرح کتاب را به پنج فصل تقسیم نموده است. در فصل اول تاریخ اجتماعی و ادبی سند قبل از اسلام را مورد بررسی قرار داده و آنگاه به بحث دلکشی درباره وود مسلمانان در سند پرداخته است.

گذشته از آن حکومتهاي داخلی سند از سومر (۴۴۳ق / ۷۵۲-۱۰۵۱م) تا سمته (۷۵۳ق / ۹۲۸-۱۳۵۲م) را مورد تحلیل قرار داده و ویژگیهای ادبی را در دوره های مورد بحث بیان نموده و از نویسندگان آن ادوار کسانی مانند علی بن حامد کوفی (م ۶۱۷ق / ۱۲۲۰م) و مخدوم را یاد کرده است. و آثار باز مانده آنان را در ترازوی نقد نهاده و خصوصیات سبکی و ادبی این آثار را بررسی نموده و نسخه های خطی آثاری که خود دیده، بر شمرده است.

در فصل دوم پیشینه سیاسی، اجتماعی و ادبی دوره حکومت ایلخانان (۷۷۱-۶۲۸ق / ۱۲۳۰-۱۳۷۰م) و تمیوریان (۷۷۱-۹۱۱ق / ۱۳۶۹-۱۵۰۰م) را به گستردگی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و آنگاه یازده تن از نویسندگان آن دوره از عبدالقادر تنبوی تا شیخ فرید بیکری را در تحلیلی عالمانه بررسی کرده و آثار بازمانده آنان را در بوثه سنجش قرار داده ب نسخ خطی این آثار اشارت کرده است.

در فصل سوم اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی حکومت کلهورون (۱۱۵۰-۱۱۹۶ق / ۱۷۳۷-۱۷۸۲م) را به شرح باز گفته است و عالمان و نویسندگان این دوره مانند مخدوم محمد معین تنبوی مخدوم محمد هاشم، حاجی فقیر الله علوی، میر علی شیر قانع تنبوی، منشی شیوک رام عطمار را مورد بحث قرار داده و در همین فصل عبدالرشید تنبوی را که تا سال ۱۶۵۳-۴م در قید حیات بوده در مطالعه آورده است.

در فصل چهارم اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی حکومت تالپرون

(۱۱۹۷-ق/۱۷۸۳-م-۱۸۴۳-م) را پیش چشم کشیده است و مؤلفانی را که در آن حکومت می زیسته از خلیفه مح مود نظامانی تا نواب ولی محمد خان ولی (م/۱۲۴۷ ق/۱۸۳۲ م)- را به ژرفی مورد بحث و نظر قرار داده و آثار باز مانده آنان را در ترازوی نقد آورده و گره ویژگیهای این آثار را با قلم موی شکاف باز نموده و نسخ خطی این آثار را معروفی کرده است.

در فصل پنجم عهد انگلیس (۱۳۶۵-ق/۱۸۴۹-م-۱۹۴۲ م) را از چشم انداز سیاسی ادبی، اجتماعی بررسی کرده و چهار تن از مؤلفان نامدار این دوره از فقیر قادر بخش تا مخدوم الله بخش عباسی را به دیده انتقاد نگریسته و به ارزیابی آثار باز مانده آنان پرداخته است.

نام کتاب: Arabic and Persian in Canatic (1710-1960)

(عربی و فارسی در کرناٹک (۱) (۱۱۲۲-ق/۱۳۷۹-م-۱۹۶۰-م-۱۷۱۰-ق/۱۳۷۹-م-).

زبان: بنگالی

مؤلف: محمد یوسف کوکن

ناشر: مدراس

سال انتشار: ۱۳۹۴ ق/۱۹۷۴ م

فهرست مطالب:

باب اول: شاعران و نویسندهای دودمان نوائط (۱۱۵۵-ق/۱۱۵۵-م-۱۷۱۰-ق/۱۷۴۲-م-).

باب دوم: سخنوران و نویسندهای دوره ائمه الدین خان و جانشینان او (۱۱۵۵-ق/۱۲۱۵-م-۱۷۴۲-ق/۱۸۰۱-م-).

باب سوم: شاعران و نویسندهای روزگار نواب عظیم الدوله و جانشینان او (۱۲۱۵-۱۲۵۷-ق/۱۸۴۱-م-).

باب چهارم: شاعران و نویسندهای دوره نواب غلام غوث خان بهادر (۱۲۵۷-۱۲۷۱-ق/۱۸۵۵-م-).

باب پنجم: نفوذ دولت بریتانیا در شبہ قاره تا پس از استقلال آن کشور.

بررسی مطالب:

نگارنده در این کتاب پیرامون عربی و فارسی در کرناٹک از سال ۱۱۲۲-۱۸۰۰-م بحث گرده و کتاب را به پنج باب تقسیم کرده است.

۱- منطقه ای در جنوب هند بین گهات شرقی و غربی نزدیک ساحل کا دومندل

در باب اول شاعران و نویسندگان که در دوره دودمان نوائط (۱۱۲۲-۱۱۵۵ق / ۱۷۱۰-۱۷۴۲م) زندگی می کرده از شیخ محمد امین اسرائیلی تا قاضی نظام الدین احمد صغیر (م ۱۱۸۹ق / ۱۷۷۵م) را در تحلیلی عالمانه برسی کرده و نمونه هایی از نظم و نثرشان آورده است.

در باب دوم به شرح انتقادی احوال و آثار ده تن از شاعران و نویسندگان دوره انور الدین خان و جانشینان وی (۱۱۵۵-۱۲۱۵ق / ۱۷۴۲-۱۸۰۱م) از شیخ مخدوم عبدالحق ساوی (م ۱۱۶۵ق / ۱۷۵۱م) تامولانا عبدالعلی بحر العلوم (م ۱۲۲۵ق / ۱۸۱۰م) پرداخته و نمونه هایی از آثارشان را آورده و بیانگاهی سبکی و ادبی آنان را بیان نموده است.

در باب سوم بیست تن از شاعران و نویسندگان روزگار نواب عظیم الدوله و جانشینان او (۱۲۱۵-۱۲۵۲ق / ۱۸۴۱-۱۸۰۱م) از غلام محی الدین معجز (م ۱۲۲۹ق / ۱۸۱۳م) تا حافظ احمد خان عظام الملک بهادر (م ۱۲۴۲-۱۸۲۶م) را به ژرفی برسی کرده و نمونه هایی از کلامشان را آورده و شیوه شاعری و نویسندگی آنان را به تفصیل گزارش نموده است.

در باب چهارم شاعران و نویسندگانی که در عهد نواب غلام غوث خان بهادر (۱۲۵۷-۱۲۰۲م) می زیسته اند از سید ابوسعید ابو طیب خان و الله (م ۱۲۶۴ق / ۱۸۴۲م) تا شاه عبدالغفار مسکین (م ۱۳۲۶ق / ۱۹۰۸م) را با بینشی وسیع در بیوهشگاه نقد غور رسانی کرده و نمونه هایی از آثارشان را نقل نموده و بیزگاهی سبکی و ادبی آثار آنان را به شرح باز گفته است.

در باب پنجم پیرامون دولت بریتانیا و استقلال هند بحث دلکشی دارد. گذشته از آن به معرفی مدرسه های مهم و شخصیت های برجسته این دوره پرداخته است.

مؤلف، ضمن بحث دقیق علمی به فهرست منابع و مأخذ نیز اشارت کرده است.

نام کتاب: کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ (تاریخ ادب فارسی در کشمیر)

زبان :	اردو
مؤلف :	عبدالقادر سروری
ناشر :	مجلس تحقیقات اردو کشمیر، سرینگر

سال انتشار : ۱۹۶۸

تعداد صفحه : ۳۴۷

فهرست مطالب :

باب اول پیشینه تاریخی کشمیر

باب دوم پیوند کشمیر با ادب فارسی

باب سوم پادشاهان شهمیری در کشمیر

باب چهارم سلطان زین العابدین نا حبیب شاه

باب پنجم دوره چاک

باب ششم دوره مغول

باب هفتم دوره شاهجهان

باب هشتم دوره اورنگ زیب

باب نهم دوره افغان

باب دهم دوره سیک ها

باب دهم دوره جدید

بررسی مطالب :

نگارنده در باب اول پیشینه تاریخی کشمیر از پادشاهان شهمیری تا فرمانروایان دو گرو (۷۳۹-۱۳۶۶ق/۱۹۴۶-م) را به تفصیل مورد بررسی قرارداده و در باب دوم

عنوانی که مورد تحلیل قرار گرفته بدین شرح آورده است:

(۱) پیوستگی زبان فارسی با زبان کشمیری

(۲) حمله محمود غزنوی

(۳) علل و اسباب نفرت بت پرستی راجا هرش

(۴) گسترش زبان فارسی در کشمیر

(۵) پیوندهای تجاری و فرهنگی کشمیر با خاورمیانه

(۶) ورود صوفیه و علماء به کشمیر

(۷) جایگاه زبان فارسی در کشمیر

در باب سوم، سلاطینی را که از سال ۷۳۹-۱۳۳۹ق/۱۴۰۰-م بر کشمیر

فرمانروایی داشته اند مورد مطالعه قرارداده و سپس عالمان، فاضلان و سخنورانی را که در دربار آنان بوده اند معرفی کوده است.

در باب چهارم حکمرانانی که از سال ۸۲۷-۹۶۲ق/۱۴۲۰-۱۵۵۶م- برکشمیر فرمان رانده اند از سلطان زین العابدین تا حبیب شاه را معرفی کرده است گذشته از آن شاعران، عالمان و نویسنده‌گانی که آفتاب وجودشان گوهر معنی در ادب فارسی هی سفته اند در ترازوی نقد آورده ادامه بحث را نمونه‌هایی از آثارشان یاد کرد و پژوهشگران و نقادان سخن را درباره آنان نقل کرده است در پایان این باب مورخ برجسته این دوره میرزا حیدر دوغلت (م ۹۵۸ق/۱۵۵۱م) را همراه آثارش در ترازوی تحلیل نهاده است.

مؤلف در باب پنجم پس از اوضاع سیاسی دره چهارم ۹۶۲- ۹۹۲ق/۱۵۵۶-۱۵۸۳م- به معرفی چهار تن از شاعران و نویسنده‌گان این دوره پرداخته و نمونه‌هایی از نظم و نثرشان آورده و پژوهیهای سبکی و ادبی آثارشان را بیان نموده است. گذشته از آن عالمان و صوفیانی را که در این روزگار منی زیسته اند- مورد بررسی قرارداده و آثار باز مانده آنان را نیز به اختصار معرفی کرده است. در پایان این باب به معرفی کتب تاریخی که در این عهد نگاشته شده به کوشش در آیستاده است.

نگارنده در سرآغاز باب ششم اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی شبه قاره در دوره پادشاهان مغولی هند (۹۹۴- ۱۵۸۶- ۱۵۲۷ق/۱۰۳۷- ۱۴۲۷م) را به شرح کامل بازگفته است. افرون برآن شاعرانی را که در آن روزگار به دسته‌مایه ادب فارسی عمر می‌گذارند اند در گذر گاه تحلیل علمی بررسی کرده و نمونه‌هایی از اشعارشان را آورده و شیوه شاعری آنان را به تفصیل گزارش نموده است. در ادامه این پژوهش هشت تن از عالمان این دوره را در تحلیلی عالمانه بررسی کرده علاوه بر آن خطاطانی که در روزگار اکبر شاه (۹۶۳- ۱۵۵۶- ۱۶۰۵ق/۱۰۱۴- ۱۶۵۷م) به هنر خطاطی مباهی بوده اند یاد کرده است. در پایان این باب یک عنوان کتاب تاریخ، واقعات کشمیر، (نگاشته سال ۱۰۳۰- ۲۱ق/۱۶۲۰- ۱۶۳۰م-) تالیف حیدر ملک چا دوره را در ترازوی پژوهش آرزویی کرده است.

مؤلف در باب هفتم دروغه شاهجهان (۱۰۳۷- ۱۰۶۸- ۱۶۲۷ق/۱۶۵۷- ۱۶۵۷م) را در گذر گاه سیاسی، اجتماعی و ادبی بررسی کرده آنگاه به شرح انتقادی احوال و آثار سی و هفت تن از شاعران این روزگار پرداخته و نمونه‌هایی از اشعارشان را آورده و پژوهیهای سبکی و ادبی آنان را بازگفته است. علاوه بر آن پنج تن از عارفان این دوره را به

گستردگی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است در ادامه این باب به معرفی هفت تن از خطا طاطان برجسته این روزگار پرداخته و در پایان باب یک عنوان کتاب تاریخ به نام ، طبقات شاهجهانی ، مؤلف به سال ۱۰۴۶ق/۷م- (تألیف محمد صادق دهلوی را در ترازوی نقد تحلیل کرده است.

مؤلف در باب هشتم ضمن بررسی وضع سیاسی و ادبی روزگار اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق/۱۶۵۲-۱۷۰۷م-) به معرفی نوزده تن از عالمان برجسته شبه قاره در آن دوره پرداخته و آثار بازمانده آنان را گاه نام برده و گاه با معرفی بیشتر ، شناسنده است. افزون بر آن پانزده تن از شاعران معروف این عهد را ذکر کرده اینیاتی از آنان به عنوان نمونه آورده و شیوه شاعریشان را بیان نموده و همچنین دو تن از مورخان این عصر پندت شیوجی در و پندت نارائن کول عاجزر اهمراه آثارشان به قدر توان معرفی کرده است. در پایان این باب شاعران ، عالمان ، فاضلان ، مورخان ، نقاشان و طبیبان وابسته دربار گور کانیان هند را نام برده است.

نگارنده در سر آغاز باب نهم اوضاع سیاسی و ادبی دوره افغان (۱۱۶۶-۱۳۲۴ق/۱۷۵۲-۱۸۱۹م-) را بررسی کرده سپس به شرح احوال و آثار سی و چهار تن از شاعران و نویسنده‌گان این دوره پرداخته و نمونه هایی از آثارشان را نقل کرده و ویژگیهای سبکی و ادبی آنها را بررسی نموده است در پایان این باب پیرامون یکی از خطا طاطان این عهد به نام محمد رسول سخن گفته است.

نویسنده در باب دهم پس از بررسی اوضاع سیاسی ، اجتماعی و ادبی دوره سیک ها (۱۲۳۴-۱۲۶۲ق/۱۸۴۰-۱۸۴۶م-) به معرفی ده تن از عالمان این دوره همت برمیان بسته و آثار بازمانده آنان را یاد کرده است در ادامه این باب بیست تن از شاعران نامدار آن دوره را به تفصیل مورد بحث و نظر قرار داده وایاکی از آنان به عنوان نمونه آورده و شیوه شاعری آنان را ذکر نموده است. در پایان این باب به معرفی یک عنوان کتاب تاریخ به نام ، مجموع التواریخ ، (نگاشته سال ۱۲۶۲ق/۱۸۴۰-۱۸۴۶م-) تألیف پندت بیربل کا چرو پرداخته است.

مؤلف در باب یازدهم اوضاع سیاسی ، اجتماعی و ادبی دوره دوگرا (۱۲۶۳-۱۳۶۵ق/۱۸۴۷-۱۹۴۶م-) را در بوتة پژوهش قرار داده سپس به معرفی چهل تن از شاعران و نویسنده‌گان این دوره قلم به دست گرفته و نمونه هایی از آثارشان را

روایت کرده و ویژگیهای سبکی و ادبی آنها را به رشته تحریر درآورده است. گذشته از آن در معرفی سه تن از مورخان این عهد همراه آثار شان کوششی مجدانه به کار بسته است.

در باب دوازدهم اوضاع سیاسی دوره جدید را به شرح بازگفته است افزون برآن شاعرانی را که در این روزگار می‌زیسته به دیده تحقیق نگریسته و ایاتی از آنان به عنوان نمونه آورده و در پایان این باب درباره آموزش فارسی در دانشکده‌های شبه قاره سخن رانده است.

روشن مؤلف :

نویسنده در سرتا سر کتاب از منابع خود ذکری بمیان نیاورده تهاترا گاه در نقل قول‌ها به گونه‌ای گذر از آنان نام برده است.

نام کتاب : کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ (تاریخ ادب فارسی در کشمیر) (۱۱۶۵-۱۲۳۴ق/۱۷۵۲-۱۸۱۹م)

زبان : اردو

مؤلف : دکتر محمد منور مسعودی

ناشر : باک میدیا دلگیت سرینگر، کشمیر

سال انتشار : ۱۹۹۳م

فهرست مطالب :

ادب فارسی قبل از دوره افغان

تشکل انجمن شعرای فارسی و شاهنامه کشمیر

شاعران پرجسته دوره افغان (۱۱۶۵-۱۲۳۴ق/۱۷۵۲-۱۸۱۹م)

نویسنده‌گان معروف این دوره

بررسی کلی ادب فارسی قبل از دوره افغان و دوران حکومت آنها

بررسی مطالب :

کتاب مورد بحث پایان نامه دکتر است که به راهنمایی دکتر شمس الدین احمد

در سال (۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م) در دانشگاه کشمیر دفاع شده است.

نگارنده مطالبی را که در این کتاب مورد بحث قرار داده به شرح زیر عنوان کرده

۱- تاریخ زبان و ادبیات فارسی در کشمیر در دوره سلطنت افغان‌ها

است: اسلام در کشمیر، تاریخ مختصر حکومتهای اسلامی تا حکومت افغانان، پیشرفت فرمانروایی افغانها، احوال و رویدادهای روزگار احمد شاه ابدالی تا عهد شاه درانی، یورش افغانان در پنجاب، سلطه افغانها بر کشمیر، تاثیر فرهنگ و ادب فارسی در دوره زوال مغول، تأثیر زبان فارسی بر زبان کشمیر.

نویسنده کتاب را به پنج بخش تقسیم نموده است.

در بخش اول ادب فارسی قبل از دوره افغانان را در کشمیر به ویژه در دوره شهمری (۹۶۹-۷۳۹ق/۱۳۳۹-۱۵۶۱م) دوره چک (۹۶۱-۹۹۵ق/۱۵۰۴-۱۵۸۶م) و دوره مغول (۹۹۴-۱۱۱۹ق/۱۵۸۶-۱۷۰۷م) بررسی کرده است.

در بخش دوم بحث را پرآموون تشکل انجمن شعرای فارسی و شاهنامه کشمیر کشانده است.

بخش سوم کتاب حاوی شاعران دوره افغان است.

مؤلف در این بخش به شرح احوال و آثار چهل و دو تن از شاعران نامدار از ملاعبدالوهاب شایق (م ۱۱۸۲ق/۱۷۶۸م) تا پندت آفتاب بیان (شاعر دوره آزاد خان حاکم کشمیر ۱۱۱۲-۱۱۹۹ق/۱۷۰۰-۱۷۸۵م) پرداخته و ایاتی از آنان به عنوان نمونه آورده و ویژوگهای شاعری آنان را بیان نموده است.

در بخش چهارم سیزده تن از نشر نویسان نامدار دوره افغان (۱۱۶۵-۱۲۳۵ق/۱۷۵۲-۱۸۱۹م) از شیخ محمد عنمان تا ملا حیدر پشنورا در ترازوی نقد آورده و نمونه هایی از آثارشان را روایت کرده و ویژگیهای سبکی و ادبی آثار بازمدنه آنان را منقادانه بیان داشته است.

در بخش پنجم بررسی کلی ادب فارسی قبل از دوره افغانها و شناساندن این دوره را برخود فرض دانسته و در توضیح و تبیین آن اهتمامی کاملتر ورزیده است.

روش مؤلف:

نگارنده در اثر خود از تذکرهای چاپی و خطی و دواوین شاعران سود جسته و در پایان کتاب فهرستی از مأخذ و منابع و حواشی و توضیحات ارزنده آورده است.

نام کتاب : تاریخ شعر و سخنواران فارسی در لاهور

از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان

زبان : فارسی

مؤلف : دکتر یمین خان لاهوری

ناشر : نیشنل پبلیشنگ هاؤس لمیتد کراچی
 سال انتشار : ۱۹۷۱ م
 تعداد صفحه : ۴۱۵

فهرست مطالب :

- روابط باستانی بین پاکستان و ایران و شعر فارسی در لاہور بخش اول
- عصر غزنویان و شعر فارسی در لاہور بخش دوم
- تحول شعر فارسی در لاہور پس از غزنویان تا ظهور تیموریان بخش سوم
- شعر فارسی در لاہور از بابر تا اکبر بخش چهارم
- عصر نور الدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاہور بخش پنجم
- سخن و سخنواران فارسی در لاہور در عصر شاه جهان بخش ششم

بررسی مطالب :

بخش اول کتاب به، روابط باستانی بین پاکستان و ایران و شعر فارسی در لاہور نام گرفته است.

نگارنده در این بخش وابستگی و پیوستگی باستانی دو ملت هند و ایران از دوره هخامنشیان (۵۵۹-۳۲۱ قم) تا دوره ساسانیان (۲۲۴-۶۵۲ م) را با دقت نظر موردنپژوهش قرار داده و سپس ظهور اسلام که در روابط فرهنگی میان این دو قوم نقش آفرینهای سازنده کرده و تحول عظیم علمی را میان آنان سبب شده در نظر گرفته است.

در ادامه این بخش 'لاہور، را به عنوان نخستین پایتخت شبه قاره معرفی کرده و از چکونگی پیدایش شعر در آن سرزمین مهر آفرین سخن رانده و تیز از نخستین سخنور فارسی زبان و نماینده شعر فارسی- نکتی لاہوری (۱). دوره آل سبکتگین بحثی دل انگیز در میان کشیده است.

بخش دوم کتاب تحت عنوان 'عصر غزنویان و شعر فارسی در لاہور، نامگذاری شده است مؤلف در سر آغاز این بخش از نخستین گھواره شعرو ادب فارسی در شبه قاره' پاکستان و هند، بحث کرده است. و آنگاه از اوضاع سیاسی و تأثیر ژوف آن در ادب فارسی سخن رانده و از بنیانگذار دبستان شعر فارسی در لاہور ابو الفرج رونی (۴۹۲-۵۰۸ ق) / ۱۰۹۸ - ۱۱۱۴ (م) بحثی مستوفی کرده و سبک شاعری او را با قلم شیوا بیان کرده است.

۱- از امرای سلطان مسعود بن محمود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ ق / ۱۰۳۰-۱۰۴۱ م)

نویسنده در ادامه، این بخش به شرح انتقادی احوال و آثار پنج تن از شاعران دوره غزنوی از ابوالفرح لاہوری مشهور به رونی نام سعد شالی کوب لاہوری (م ۹۶۸ ق / ۱۲۰۱ م) پرداخته و نمونه هایی از اشعارشان را آورده و ویژگه های سبکی و ادبی آنان را بررسی کرده و در پایان سبک شعر فارسی در لاہور را ممکن مطرح نموده است.

بخش سوم کتاب، تحویل شعر فارسی را در لاہور بر عهده می گیرد.

مؤلف این دگرگونی ادبی و فرهنگی را از پایان عصر غزنوی تا ظهور تیموریان مورد بحث و نظر قرارداده و عنایین مطروحه را بشرح زیر آورده و همه مطالب آن را با ژوف نگری در تجزیه و تحلیلی محققانه پیش چشم کشیده است.

(۱) استحکام سلطنت غوریان و تأسیس هرآکثر شعر فارسی در هند

(۲) عصر غوریان و شعر فارسی در لاہور

(۳) دوره تصوف در تأثیر شعر فارسی در زبان محلی لاہور

(۴) غیاث الدین بلبن و وجود شعر پنجابی تحت تأثیر شعر فارسی

(۵) عصر خلجیان و تحویل شعر فارسی در شبے قاره

(۶) تبادل افکار دو ملت در شعر فارسی این کشور

(۷) عصر لودیان و تأثیر فارسی در زبان هندی

بخش چهارم کتاب، شعر فارسی را از عهد ظهیر الدین محمد با بر تا جلال الدین محمد اکبر (م ۹۳۲ - ۱۰۱۴ ق / ۱۵۲۶ - ۱۶۰۵ م) با ژوف نگری در مطالعه آورده و سخنوران آن روزگار را در سه ردیف مورد بحث قرارداده است.

ردیف اول - شاعرانی که در لاہور وفات یافته بعد جنازه آنها را به وطن اصلی شان منتقل نموده اند از ثانی مشهدی (م ۹۹۵ ق / ۱۵۸۶ م) تا فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ ق / ۱۵۹۵ م) را در ترازوی نقد سنجدیده است.

ردیف دوم - سه تن از شاعران این دوره که وابسته به دربار اکبر بوده از هلاشیری لاہور (م ۹۹۴ ق / ۱۵۸۵ م) تا ولائی لاہوری (م ۹۹۵ ق / ۱۵۸۶ م) را در بیرونی عالمانه ارزیابی کرده است.

ردیف سوم - آن دسته از سخنوران لاہور که به دربار اکبر وابسته نبوده ولیکن از شهرت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده اند از هاشم لاہوری (م ۹۷۲ ق / ۱۵۶۴ م) تا وفائی لاہوری (م پیش از ۱۰۰۴ ق / ۱۵۹۵ م) را به وضوح در ترازوی نقد آورده و

نمونه هایی از اشعار شان را ذکر نموده و ویژگیهای سبکی و ادبی آثار آنان را به تفصیل گزارش کرده و تحولاتی را که در شعر فارسی در لاهور در آن روزگار صورت گرفته بیان داشته است.

بخش پنجم کتاب متعلق است به عصر نورالدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاهور که نویسنده عنایوین ثبت شده را بدین گونه آورده است.

احوال و اشعار نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷-۱۶۲۸-۱۶۰۵-م)

نورجهان بیگم (م ۱۰۵۵ ق / ۱۶۴۵ م) در قلمرو بدهیه گویی عصر جهانگیر و شهر لاهور که در این بخش حاکمان لاهور را در عصر جهانگیر معرفی نموده و لاهور را به عنوان گذرگاه شهر فارسی در پژوهشی عالمانه بررسی کرده است در ادامه ای بخش شاعرانی را که در عصر جهانگیر می زیسته اند از نشیی لاهوری (م ۱۵۷۱ ق / ۱۶۰۶-۷ م) تا غربتی لاهور مشهور به شاه ابوالمعالی (م ۱۰۲۴ ق / ۱۶۱۵ م) را از چشم انداز سبکی و بنیادهای فکری بررسی کرده و ایاتی از آنان به عنوان نمونه آورده و شیوه شاعری کامل بازگفته است و در پایان این بخش به تحول شعر فارسی در عهد جهانگیر اشاراتی مفید دارد.

بخش ششم کتاب در واقع دنباله مباحث بخش پیشین است.

مؤلف در عصر درخشان شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸-۱۶۲۸-۱۶۵۸-۱۶۰۸-م) به

چگونگی فرمانروایی شعر و ادب فارسی در قلمرو لاهور بحث دقیق کرده است. دکتر یمین خان لاهوری نظرش را در قلمرو ادبی لاهور متصر کرده شاعران این سامان را از میان اسناد و برگهای تاریخ بیرون آورده و در تاریخ شعر و ادب لاهور بحثی مفصل و جالب و خاندنی نموده است. بر جستگی کار محقق در این جانمایان می شود که برای نشان دادن اسلوب شاعری و طرز تفکر شاعران، تنها به آوردن محاسن لفظی و معنوی شعر شاعر اکتفا نکرده بلکه برای تبیین شیوه شاعری هر سخنور محیط جغرافیائی و سیاسی و اقتصادی او را نیز مورد بحث قرار داده است. در این بخش، نویسنده نه تنها به خصوصیات فرهنگی دوره شاهجهان پرداخته بلکه از یک سلسله خطاطان، قالی بافان، پزشکان و صنعتگران لاهور که در این عصر می زیسته اند ذکری شایان بمیان آورده و کتابخانه های موجود در لاهور و مدرسه های آن را بر شمرده است.

در این بخش از شاعران بزرگی چون ابوالبرکات ملامنیر لاهور (م ۱۰۵۴ ق / ۱۶۴۴ م) تا چندربهان برهمن لاهوری (۱۰۷۳ ق / ۳۱۶۶۲ م) بحثی دل انگیز دارد. و

محقق ملاشاہ لاہوری بدخشی (م ۱۰۷۲ ق / ۱۶۶۱ م) را یکی از صاحبان کرامت پنداشته که بسیاری از درباریان را بدوارادت بوده است.

مؤلف در تبیین برخی از اشعار صوفیانه ملاشاہ، تفکر او را با یینش مولوی جلال الدین بلخی رومی (م ۶۷۲ ق / ۱۲۷۳ م) و علامه اقبال لاہوری (م ۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۸ م) مقایسه کرده است.

روش مؤلف:

نگارنده که هفت سال از عمر گرانبهار را مصروف تألیف این کتاب کرده نه تنها دربار چگونگی تشكل جوانه های شعر فارسی در لاہور باستان بحثی دلپذیر نموده بلکه به اهمیت سرزمین آبی خویش به عنوان نخستین گهواره تمدن مسلمانان در شبہ سخن را به پایگاه بلند علمی رسانده است.

نویسنده لاہور را مانند اردبیل و دمشق خاستگاه شعر فارسی دانسته و بخش های ششگانه کتاب را به ترتیب زمانی و اعصار تاریخی فصل بندی کرده است مؤلف کتاب را در یک مقدمه و شش باب تدوین نموده و در پژوهش خود از کتب فارسی، عربی، اردو و پنجابی و انگلیسی سود جسته و در پاورقی توضیح فراخور داده و پایان کتاب را 'اشاریه'، موسوم گردانیده است.

نام کتاب : ملتان بحیثیت ادبی مرکز فارسی (تاسن ۶۵۰ ه)

(ملтан به عنوان مرکز ادبی فارسی تا سال ۶۵۰ ه)

زبان: اردو

مؤلف

ناشر: دکتر رفیع الدین احمد کاظمی

سال انتشار: ۱۹۹۱ م

تعداد صفحه: ۴۴۸

فهرست مطالب:

بخش اول تاریخ

باب اول: وجه تسمیه ملتان

باب دوم: جغرافیا ملتان

اهمیت ملتان	-	باب سوم
فرمانروایان ملتان	-	باب چهارم
جنبش اسمعیلی	-	باب پنجم
تصوف	-	باب ششم
فتنه چنگیزی	-	باب هفتم

بخش دوم ادبیات

شاعران صوفی مشرب	-	باب اول
تذکره سلاطین امیران، عالمان و فاضلان	-	باب دوم
تذکره شعرای ملتان	-	باب سوم

بررسی مطالب:

مؤلف، در باب اول وجه تسمیه ایالت ملتان و قدمت آن را به ژرفی مورد مطالعه قرار داده و نظر ابوبیحان بیرونی (م ۴۴۰ ق / ۱۰۴۸ م) و محمدقاسم فرشته نوید (۹۶۰ ق / ۱۵۵۳ م) را پیرامون ملتان و قدمت آن نقل کرده است. علاوه بر این در دوره اسلامی به ویژه در روزگار محمد بن قاسم (۹۳-۲۱۱ ق / ۷۱۵-۹۳ م) ملتان را که به القاب گوناگون چون دارالامان، قبةالاسلام، مدینةالعلم، بیتالذهب خوانده میشده مورد بحث و نظر قرارداده است.

مؤلف در باب دوم جغرافیای ملتان را از جسم انداز اصطحزا (م ۳۴۶ ق / ۹۵۷ م)، مسعودی (م ۳۴۶ ق / ۹۵۷ م) بشاری مقدسی (م ۳۷۵ یا ۳۸۱ ق / ۹۸۵-۹۹۲ م) و این حوقل (جغرافیدان قرن چهارم) مطرح کرده است.

در باب سوم اهمیت ملتان را از لحاظ مذهبی، سیاهی، تجاری، علمی و ادبی موى شکافانه بررسی نموده است.

نگارنده در باب چهارم فرمانروایان ملتان را به دو قسمت تقسیم می کند:

- ۱ - قبل از اسلام
- ۲ - پس از اسلام

فرمانروایانی که قبل از اسلام بر ملتان و سند حکومت داشته اند از حضرت آدم علیه السلام تا کیدار رای یکی از درباریان بهراج فرزند سورج رایی پادشاه آن زمان را در

ترازوی پژوهش قرارداده است و حکمرانانی که پس از اسلام بر ملتان فرمانروایی یافته انداز دوره بنی امیه ۴۰-۶۶۰ / ۷۲۵-۱۳۲ م. تا دوره غلامان ترک (۶۰۲-۱۸۹ م) را به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرارداده است.

در باب پنجم علل پیدایش اسماعیلیه را در بحثی دقیق پیش چشم کشیده.

در باب ششم تصوف را به عنوان یک جنبش فکری قلمداد کرده و وجه تسمیه آن را بیان داشته و بزرگانی را که در شبه قاره به تعریف تصوف پرداخته اند نام برد و آنگاه به نخستین کتاب تصوف که در آن زمان نوشته شده یعنی کشف المحجوب تأثیف علی بن عثمان حلاجی هجویری (م ۴۶۵ ق / ۳-۱۰۷۲ م) اشارتی دقیق کرده است. و به تحلیل بابی از آن کتاب درباره عوامل پیدایش و گسترش تصوف در اسلام پرداخته و نخستین صوفیان اسلامی از ابواسحاق ابراهیم بن ادھم (مقتول ۱۶۰ یا ۱۶۶ ق / ۷۷۶-۷۸۳ م) و حسن بصری (م ۱۱۰-۹ ق / ۷۲۸ م) تا جنید بغدادی (م ۲۹۷ ق / ۱۰-۹۰۹ م) و حجز آنان را نام برده است. و در همین باب به اشعار صوفیانه و علل و پیدایش و گسترش آن اشاره کرده است و علاوه بر این عنوانی را که مورد پژوهش خود قرارداده "تصوف و ملتان" نامگذاری کرده و در این بخش حسن بصری و ابراهیم بن ادھم را در ردیف نخستین صوفیان دانسته و در دو تن از صوفیان نامدار دوره غزنوی شیخ حسین زنجانی (م ۴۳۱ ق / ۱۰۳۹ م) و شیخ علی بن عثمان هجویری المعروف به داتا گنج بخش (م ۴۶۵ ق / ۱۰۷۲ م) را ذکر کرده و در همین باب صوفیان بزرگ شبه قاره و مریدان آنان را معرفی نموده است. در پایان این باب مؤلف شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (م ۶۶۱ ق / ۱۲۶۲ م) را مرید شیخ شهاب الدین سهرور دی (م ۶۳۲ ق / ۵-۱۲۳۴ م) دانسته و می گوید که شیخ بهاء الدین، ملتان را از وجود خود بهره مند ساخت. آوازه بلند این سرزمین در جهان اسلام طینی انداخت و عده‌ای از صوفیان بزرگ مانند قطب الدین بختیار کاکی (م ۶۳۴-۷ ق / ۱۲۲۶ م). شیخ جلال الدین تبریزی (م ۶۴۲ ق / ۱۲۴۴ م). شیخ اوحد الدین کرمانی (م ۶۳۵ ق / ۸-۱۲۳۷ م). شیخ حمید الدین صوفی ناگوری (م ۶۷۳ ق / ۱۲۷۴ م). شیخ فرید گنج شکر (م ۶۷۰ ق / ۲-۱۲۲۱ م). را نام برد و نقش وجود شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی را در جذب صوفیان به خانقاہ اثری غیر قابل انکار دانسته است. و گذشته از ملتان مراکز دینی دیگری در شبه قاره چون اجوده، اوج، لاهور، هانسی مکوان را پوشمرده و به آثار باز مانده علماء عرفای این نواحی اشارت نموده است.

باب هشتم کتاب حاوی بررسی فتنه چنگیزی است. نگارنده در آغاز این باب به شرح حال چنگیز خان پرداخته سپس فتنه چنگیزی را از لحاظ تاریخی به ژوپی مورد مطالعه قرار داده و نظر مورخان را درباره چنگیز نقل کرده است در همین باب از دانشمندانی چون سید الدین محمد عوفی نویسنده و دانشمند معروف ایرانی در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم و مجاهاج سراج (م ۱۱۹۳ / ۵۸۹) را که وابسته به دربار قباچه وزیر دانشمندش عین الملک بوده اند سحن بمیان آورده و افزون بر آن نگارش لباب الالباب نخستین تذکره شاعران فارسی زبان را در ملتان دانسته است و به قتل شیخ عطار نیشاپوری به دست چنگیزیان در سال (۱۲۳۰ / ۶۲۷) اشارت کرده و در پایان این باب از کشتاز بیرون حمانه چنگیز و سوزاندن شهرها و کتابخانه ها و انهدام مرکز علمی بحشی دقیق کرده است.

مؤلف در بخش دوم باب اول نه تن از صوفیان بر جسته که در حوزه های علم و فضل و زبان و ادبیات فارسی مقامی ارجمند داشته و در شاعری هم آنان را دستی بوده است از سید سالار مسعود غازی (تولد ۴۰۵ ق / ۱۰۱۴) تا شیخ جمال الدین هانسیوی (۶۵۸ ق / ۱۲۵۹- ۶۰) را از چشم انداز های گوناگون مورد تحلیل قرار داده و نظر تذکره نویسان و پژوهشگران و محققان را درباره آنان نقل کرده نمونه هایی از اشعار شان را آورده است. تنی چند از صوفیان که در آن روزگاری زیسته اند از شیخ جلال الدین تبریزی (م ۱۲۴۳ / ۶۴۲) تا شیخ نجیب الدین برادر شیخ گنج شکر (م ۱۲۷۱- ۲۷۰) را به اختصار معرفی کرده است.

در باب دوم این بخش بیست و پنج تن از سلاطین، علماء و فضلای مشهور که در زمینه های علمی یگانه در شبہ قاره بوده اند از سلطان محمود غزنوی (م ۱ ق / ۱۰۳۰-) تا علی بن حامد کوفی (م ۱۱۷ ق / ۱۲۲۰) را در بوته پژوهش و ارزیابی قرار داده و نظر تذکره نویسان و پژوهشگران را درباره آنان نقل کرده و آثاری را که سلطان محمود از خود بیاد گذاشته نام بردé است. در این بخش، کتابی بنام تقوید الفروع در علم فقه و کتابی بنام صلات به سلطان محمود نسبت داده است.

باب سیوم کتاب تذکرۀ احوال شاعرانی است که شاعری را به عنوان حرفه پیش گرفته بودند بدین روی بیست و یک تن از شاعران معروف آن زمان از روز به ذکتی لاهوری (از مدادخان سلطان مسعود بن محمود غزنوی) (۴۲۱- ۴۳۲) /

۱۰۳۰_۱۰۴۰_۱۰۴۱م) تا عہمیدلوبیکی (تولد ۶۰۱ ق / ۵_۱۲۰۴_۱۲۰۵م) را با پیششی وسیع در نظر گاه تحلیل قرار داده و نمونه هایی از اشعار شان را آورده و ویژگیهای سبکی و ادبی آثار آنان را ذکر نموده و دیدگاه پژوهشگران و شاعران را در حق آنان نقل کرده است و در پایان این بخش تذکره لباب الالباب (نگاشته سال ۶۱۸ ق / ۱۲۲۱م) تأثیف سدید الدین محمد عوفی را موى شکافانه مورد کرده و نمونه کلام وی را نقل نموده است.

روش مؤلف:

نگارنده کتاب را به دو بخش تقسیم کرده بخش اول مربوط است به تاریخ و بخش دوم مربوط است به ادبیات.

نویسنده در پژوهش خود از کتب فارسی، عربی، اردو، انگلیسی و نسخ خطی کتابها و تذکره ها به عنوان منبع استفاده نموده ولی توضیحی در باب آنها نداده است و لیکن هرجا که مناسب دانسته نظر نویسان و مورخان را بدون ذکر مآخذ یاد کرده است.

دکتر محمد صابر
عضو هئیت علمی گروه ادبیات فارسی
دانشکده حاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

حس آمیزی در اشعار طالب آملی وابوطالب کلیم کاشانی

حس آمیزی برا بر و اژه انگلیسی (Synesthesia) و در لغت به معنی در آمیختن حواس است^(۱). حس آمیزی عبارت است از توسعاتی که در زبان از رهگذر آمیختن دو حس به یکدیگر ایجاد می شود. استعاره یا مجاز، شکل عام این توسعات است و شاخه معینی از این توسعات که بر اساس آمیختن دو حس به وجود آید، حس آمیزی خوانده می شود. مثال: "جیغ بینش" یا "آواز روشن"^(۲).

از لحاظ جدول امکانات زبانی به تناسب پنج حس ظاهری می توان بیست و پنج نوع حس آمیزی را تصور کرد که ممکن است بسیاری از انواع آن هیچگاه در زبان قابل تصور نباشد. برای مثال:

حس لامسه با نرمی، درشتی

حس بینایی با رنگ، حجم

حس شنوایی با صدای موسیقی

حس شامه با بوی عطر

حس ذائقه با طعم شیرینی و شوری^(۳).

جمله آشنایی "قیافه بانمکی دارد" و عبارتهای "سکوت سنگین"، "باد نرم"، "چشم شور" و "نگاه سرد" از کاربردهای عمومی حسامیزی اند. همچنین ترکیب پر آوازه "جیغ بینش" که در آن جیغ به حس شنوایی مربوط است. صفت بینش را که در حوزه حس بینایی قرار دارد. حس آمیزی از مرز آمیختن دریافتی های حواس

۱- سیما داد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۱۱۳

۲- شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، ص ۱۵

۳- همو، همان، همانجا

مختلف فراتر می‌رود و انتساب متعلقات حواس ظاهري به امور ذهنی و انتزاعی را نیز در برمی‌گیرد، مانند عبارت: "گوسنگی سیاه"، "عقل سرخ" (۱)-

در ادبیات فارسی، حس بینایی از سایر حواس در حسامیزی مورد استفاده یافته است. زیرا بیشتر در جهت انتقال دادن صفات یا افعال مربوط به حس بینایی است و راز آن هم آشکار است که فعال ترین حس انسان حس بینایی اوست و عنصر رنگ به عنوان گسترده‌ترین حوزه محسوسات انسانی در تصویرهای شاعرانه سهم عمده‌ای دارد و از قدیم ترین آیام مجاز‌ها و استعاره‌های خاصی، از رهگذر توسعه دادن رنگ در غیر مورد طبیعی خود، در زبان وجود داشته است. چنانچه بسیاری از امور معنوی که به حس بینایی در نهی آیند، با صفتی که از صفات رنگهاست، نشان داده شده‌اند. مثال:

بدان امید که ارواح دشمنت در رزم شود چو گوه رنیخ توار غوانی رنگ
جان ما، جانا بنش از داغ تو چدان بود کز بنش عارض توداع دارد برسمین
(ارزقی هروی) (۲)

در ادبیات غرب، حسامیزی را می‌توان از دیر باز در آثار هومر، اشیل و هوراس باز شناخت. در ادبیات انگلیسی، این شگرد، که گاهی آن را استحاله حواس (Sense Transference) و قیاس حسی (Sense Analogy) می‌نامند، به سروده‌های بسیاری از شاعران چون شکسپیر، دان، شلی، کیتس و آلن پوراه یافت و از جمله دو شاعر فرانسوی، شارل بودلر (۱۸۲۱-۱۸۶۷م) و آرتور رمبو (۱۸۵۴-۱۸۹۱م) بیش از همه حسامیزی را به کار برده‌اند. آرتور رمبود ریکی از اشعار معروف خود، مصوتها را با رنگ نام

هی بود -

"A سیاه؛ E سپید؛ اسرخ؛ L سبز؛ O آبی" (۳)

در شعر فارسی نمونه‌های حسامیزی فراوان است و در ادبیات دوره‌های مختلف بسامد استفاده از آن متفاوت است و در دوره‌های نخستین بسیار کم و به ندرت می‌توان یافت و در شعر بعد از مغول افزایش می‌یابد. مثال‌ها:

به ترانه‌های شیرین به بهانه زرین بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقارا
(مولوی) (۴)

اگر دشنام فرمایی و گرفترين، دعا گويم جواب تلخ می‌زيد لب لعل شکر خارا
(حافظ) (۵)

۱- صفوی، فرهنگنامه ادبی فارسی، جلد دوم، ص ۵۲۷

۲- شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ۲۷۴

۳- میر صادقی، واژه نامه هنر شاعری، ص ۹۳

۴- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۱۱۰/۱؛ (۵) حافظ شیرازی، دیوان، ص ۴

در شعر فارسی معاصرین نیز نمونه های بیشتری از کار برداشته اند
نوع مجاز را در دست داریم - سه راب سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷) از این میان، بیش از همه به
حسامیزی توجه داشته، مثالها :

پای کمیاب ترین نارون روی زمین فقهی خواند. (ندای آغاز)
واژه را باید شست (صدای پای آب) (۲)

در شعر شاملو نمونه های متعدد از تصویر هایی از این دست را می توان یافت که
به صورت تشبیه گسترده یا فشرده شکل گرفته است و اغلب یکی از دو طرف تشبیه
محسوس حس شناوی و طرف دیگر، محسوس حس بینایی است. مثال :

چون دشنه بی

صدایم را به بلور آسمان می کشم - (۳)

علاوه بر ادبیات، حسامیزی در بسیاری از اصطلاحات زبان روزمره نیز وجود
دارد. مثال :

”چشم شور“، ”سیاه سرفه“، ”نگاه سرد“، ”باد نرم“ وغیره.

حسامیزی یکی از مهمترین ویژگیهای سبک هندی بشمار می رود، و این در اشعار
شعرای سبک هندی بسیار دیده می شود.

شفیعی کدکنی، محمد رضا، درباره حسامیزی در سبک هندی چنین می نویسد:

”حسامیزی در سبک هندی (هر دو شاخه آن ایرانی و هندی) بسامد آن بالا می
رود“ (۴).

صفوی مزدک آنوشه؛ در مقاله خود چنین می نویسد :

”حسامیزی در شعر فارسی پس از مغول به ویژه در دوره سبک هندی کار برداشته
بیافتد“ (۵).

شفیعی کدکنی، محمد رضا؛ جای دیگر چنین می نویسد :

”از اوآخر قرن پنجم در شعر فارسی بسیاری از امور معنوی و انتزاعی را به رنگ
کشیده اند و این توسعه زمینه رنگ به نیروی تخیل، در صور خیال شاعران دوره های بعد
گسترش می یابد و در دوره معروف به دوره شاعران اسلوب هندی بسیاری از امور انتزاعی
را به رنگهای مختلف وصف می کنند. مثلاً زیبایی را که خود امری مجرد است با توسعه
ای در حوزه استعمالات رنگها بدین گونه بکار می بند.“

۱- حافظ شیرازی، دیوان، ص ۴؛ (۲) شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، ص ۱۸

۲- پور نامداریان، سفر درمه، ص ۲۰۴؛ (۴) شفیعی کدکنی، شاعر آینه ها، ص ۴۲

۵- صفوی، فرهنگنامه ادبی فارسی، جلد دوم، ص ۵۲۷

حسن لیمویی آن آینه رو هم بدنیست. (اشرف)

این حسن شسته ای که توداری نداشت صبح. (سالک)

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر. (غنى)“^(۱)

طالب آملی و کلیم کاشانی از برخسته ترین و بزرگ‌ترین شاعران ایرانی النسل هستند که در زمان تیموریان هند به شبه قاره هند و پاکستان مهاجرت کردند. و هر دو شاعر اینجا به مقام ملک الشعراً رسیدند. طالب آملی از جهانگیر پادشاه به مقام ملک الشعراً رسید و کلیم کاشانی از شاه جهان پادشاه لقب ملک الشعراً گرفت. اینان هر دو به سبک هندی شعر سروندند. بخش عظیمی از شاعران سبک هندی به دلیل ویژگیهای خاص این سبک پیچیده و دور از ذهن می‌نماید. شعرای سلف غالباً در بیان مقصود روش بسیار طبیعی و ساده‌ای داشتند ولی شعراً سبک هندی مطلب را یا نوعی از ابهام و غرابت به طوریکه حرک ذهن و قریحه تو اند بود، آمیخته و رنگی خاص به آن بخشیده‌اند. حس آمیزی هم یکی از مهمترین ویژگی سبک هندی بشمار می‌آید و این ویژگی درین هر دو شاعر فراوان دیده می‌شود. بیشتر حس‌های بینائی، شنوائی، چشائی و بوبیائی در اشعار ایشان دیده می‌شود. در ذیل به برخی نمونه‌های آن در ذیل آورده می‌شود:

حس آمیزی در اشعار طالب آملی:

زبان تیغ او شیرین ادائی کرد در کام بعنوانی که بی تابانه بوسیدم دهانش را^(۲)
 (حس چشائی و حس بینائی)

تلخی که از زبان تو آید شنید نیست ما گرچه مرد تلخ شنیدن نه ایم لیک
 بوئید نیست سیب ذقن بلکه دید نیست^(۳) از هیچ باب نیست گزیدن براوروا
 (حس چشائی و حس شنوائی); (حس بوبیائی و حس بینائی)

بوی شهادت از نفسش می‌توان شنید آنرا که ضرب تیغ نگاه تو قسمت است
 بوی بهشت از نفسش می‌توان شنید^(۴) مرغیست دل که از پی دیوار صدقمن
 (حس بوبیائی و حس شنوائی)

عمر تلخ و عیش تلخ و کام دوران تلخ بود هر چه دیدم جزلب شیرین جانان تلخ بود
 گرچه کام رغبتم زآن شوخ چشمان تلخ بود سوی نرگس دوش می‌کردم بچشم او نگاه
 خواب بی همخوا به در فصل زمستان تلخ بود گربغل گرم از بهار تازه ئی کردم رواست

۱- شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ۲۷۵

۲- طالب آملی، کلیات، ص ۲۱۹

۳- همو، همان، ص ۳۲۱؛ (۴) همو، همان، ص ۴۹۸.

- بی تکلف دوش طالب دور از آن زنجیر زلف
(حس بینائی و حس چشائی)
- دهر بمن چون یکی تاریک زندان نلخ بود (۱)
شور ببل نمکین است مشو تلخ اگر
(حس شنوائی و حس چشائی)
- ناله را قفل گدا زلب خاموش کنم (۲)
و گر با دوست آن لطف عناب آمیز می بینم
(حس شنوائی، حس چشائی و حس بینائی)
- حدیش نلخ می یابم نگاهش تیز می بینم (۳)
از گل جز داغ دل بوی وفا نشیده ایم
تابع عالم هجر او رسیم جدا تی کرده عام
- دیگران گرفی المثل بشنیده ها نشیده ایم
این کرامت ز آن کف پا گشته ظاهر ورنه ما
هیچگاه بوی گل از رنگ حنا نشیده ایم
شکرش را شکر گوه همچوب زبان طوطی ایم
(حس بینائی و حس شنوائی)؛ (حس بینائی، حس چشائی و حس شنوائی)؛
(حس چشائی، حس بینائی و حس شنوائی)
- گرگ را دیدن بچشم میش شیرین کرد ه ایم (۴)
کو اجل اهل سیاحت خویش را بنما که ما
(حس بینائی و حس چشائی)
- باشوم ز هیچ گل بوی وفای نشونم (۵)
تابه کی وصف گلستان از زبان عندلیب
(حس شنوائی و حس بینائی)
- حرارت های عالم در مذاقم یک قلم شیرین
شدم لذت پرست نلخی دشnam او از آن شدم
تمام عمر شیرین می شنیدم آب حیوان را
- لش دیدم یقینم شد که هم شو است و هم شیرین (۶)
(حس چشائی و حس شنوائی)؛ (حس بینائی و حس چشائی)
- مگس وار از فراق انگیشن زار می نالم
بیا آواز بار یکم از آن چاه ذقن بشنو
هزاران یوسفم جا کرده دریک پراهن طالب
(حس شنوائی و حس بینائی)؛ (حس بینائی و حس شنوائی)
- بیا بوی هزاران یوسف از یاک پیرا هن بشنو (۷)
پس آنگه بالب دست انسرائی
(حس بینائی و حس چشائی)

۱- طالب آملی، کلیات، ۵۵۰؛ (۲) همو، همان، ص ۶۶۶؛ (۳) همو، همان، ص ۶۹۶؛ (۴) همو، همان، ص ۷۴۷؛

(۵) همو، همان، ص ۷۷۹؛ (۶) همو، همان، ص ۷۹۲؛ (۷) همو، همان، ص ۷۲۶؛

(۸) همو، همان، ص ۸۳۳؛ (۹) همو، همان، ص ۱۸۷.

خوشست آمده آن دهن چه تلخ و چه شیرین	چواز دهان تو آید سخن چه تلخ و چه شیرین
صید آن قبسم نمکین می کند مرا (۱)	نی شکرم بدام در آرد نه انگیین (حس بینائی و حس چشائی)
تلخی طعم سخن شاهد حال است مرا (۲)	زهرها برلب از آن خنده شیرین دارم (حس شنوائی و حس چشائی)
از هر چه بوی او شنود کس غنیمتست (۳)	در باغ عشق هم گل و هم خس غنیمتست (حس بوبائی و حس شنوائی)
با خوندی خصال شاعر شیرین ادا بگشا (۴)	ز تلخیهای دوران گر بخارط عقده داری (حس چشائی و حس بینائی)
که هست خامشی او هزار دستانی (۵)	زرشگ بلبل شیرین نوای گفتارت (حس چشائی و حس شنوائی)
زهر نمودست لیک نوشگوارست (۶)	تلخی ظاهر بین که موعظه طالب (حس چشائی و حس بینائی)
حروف شیری بی جان هم خلط مشهورست (۷)	حان بلب دارم و تلخت دهان پداری (حس شنوائی و حس چشائی)
کام جان من از آن لذت دشام خوشست (۸)	رفت عمری که شنیدم از تو تلخی و هنوز (حس شنوائی و حس چشائی)
ز آن ز سودای بتان سلسله برپا دارد (۹)	بوی لطفی مگر از دوست شنیدست که باز (حس بوبائی و حس شنوائی)
خوناپهای زمزمه چون جوش میزند (۱۰)	طالب بچشم سامعه بنگر که از لبم (حس بینائی و حس شنوائی)
نهمه خون آلود چون مرغان بسمل میزند (۱۱)	رنگ گل یاد شهادت می دهد ز آن عنديليب (حس شنوائی و حس بینائی)
رنگ ترانه بربخ بانگ هزار سوختم (۱۲)	باتف سینه ساختم طرہ نالہ آتشین (حس بینائی و حس شنوائی)
گرچه نشید لبت بوی می وجام هنوز (۱۳)	مستی از چشم و خمار از نگهت میبارد (حس شنوائی و حسن بوبائی)

(۱) طالب آملی، کلیات، ص ۲۰؛ (۲) همو، همان، ص ۲۳۵؛ (۳) همو، همان، ص ۲۲۵؛ (۴) همو، همان، ص ۳۱۲؛

(۵) همو، همان، ص ۲۳۶؛ (۶) همو، همان، ص ۱۰۲؛ (۷) همو، همان، ص ۳۰۸؛ (۸) همو، همان، ص ۲۷۴؛

(۹) همو، همان، ص ۳۴۹؛ (۱۰) همو، همان، ص ۵۰۵؛ (۱۱) همو، همان، ص ۵۲۰؛ (۱۲) همو، همان، ص ۶۸۱؛

(۱۳) همو، همان، ص ۶۵۱ -

گرچه نشیدلبت بُوی بُره بُريانم هنوز(۱)	همتم بر نعمت فردوس استغنازند (حس شنوائی و حس بُويائی)
بيين شهد تبسم را در آغوش نمکدانش (۲)	چه واله مانده ئى اي چاشنى بُر زهر خند خود (حس ييانئى و حس چشائى)
شيرين شود لبٰت تو ز قرب جوار نوش (۳)	چون نكته سرنكند بُر بان شکر فروش (حس شنوائی و حس چشائى)
خون بُسى گريييم بددست لئيم خويش (۴)	نشنيده بُوي كرم گرچه ريخست (حس شنوائی و حس بُويائی)
كه لوح فتنه ترا شيده كوهكى نازك (۵)	مگراز غمزه شيرين به تيشه داد الماس (حس ييانئى و حس چشائى)
تبسم شکريين خون بيهای نمك تكلم توبآتش در او صدائى نمك (۶)	زهی جراحت جان از لبٰت گدای نمك رخ تو آتش و بروی دهان تو نمکست (حس ييانئى و حس چشائى): (حس شنوائی و حس چشائى)
منم كه سينه ز داغ تو مشتعل دارم (۷)	منم كه سينه ز داغ تو مشتعل دارم (حس ييانئى و حس شنوائی)
صد نواي نمكين بولب شيون دارم (۸)	گوش بختم تهی از نغمه عيش است ولی (حس شنوائی و حس چشائى)
خفتان شعله در برااه سحر كنم (۹)	عریانى نفس نمكين است تابكى (حس ييانئى و حس چشائى)
دوست را حجله گه شاهد افسانه كنيم (۱۰)	نغمه جلوه داي مطرب قدسي تا چند (حس شنوائی و حس ييانئى)
زحل را شکرگوی طالع مسعود مى يىنم (۱۱)	چه باشد بِر سپهر عشق حال مشترى كآنجا (حس شنوائی و حس ييانئى)
رسد بگوش صدا از شکستن رنگم (۱۲)	پرم ز ناله بنوعى كه عنديiban را (حس شنوائی و حس ييانئى)
از چراغ دیده بُوي دود مژگان بشنوم	بسکه نازك شد مشامم در هوای زلف يار

۱-طالب آملى، کليلات، ص ۶۱۷؛ (۲) همو، همان، ص ۶۲۷؛ (۳) همو، همان، ص ۶۲۷؛ (۴) همو، همان، ص ۶۳۸- (۵) همو، همان، ص ۶۵۱؛ (۶) همو، همان، ص ۶۵۱؛ (۷) همو، همان، ص ۶۶۵؛ (۸) همو، همان، ص ۶۶۸؛ (۹) همو، همان، ص ۶۷۱؛ (۱۰) همو، همان، ص ۶۷۳؛ (۱۱) همو، همان، ص ۶۷۳؛ (۱۲) همو، همان، ص ۶۹۷.

گریاد سنبل زلفش کند نازک مشام	در جهان از باغ جنت بوی ریحان بشنوم (۱)
(حس بینائی، حس بویائی و حس شنوایی)؛ (حس بویائی و حس شنوایی)	مرگ تلخی داشت ز آن با طبع را مش ساختم
(حس بینائی و حس چشائی)	خواب شیرین بود ز آن بر خود حرامش ساختم (۲)
هر چشم که تلخ و شور بینم (۳)	از دجله اشک خود کنم یاد
(حس چشائی و حس بینائی)	چون مشام دل سودا زده نازک سازیم
در جهان بوی گل از گلشن جنت شنویم	هر کرا ضربت عشق تو فرو برد بخاک
گربوئیم گلشن بوی ارادت شنویم	گلشن حسن تودر حین بهارست دریغ
کومشامی که بدان بوی عنایت شنویم (۴)	(حس بویائی و حس شنوایی)
ذوق شیرینی شان میکشدم شوری هم (۵)	شور شیرین سخنان تو گلو سوز دلند
(حس شنوایی و حس چشائی)	چواز چشم ولب او چوب و شیرین قصه ئی رانم
جهان را سربر در شکر و بادام بگرفتم (۶)	(حس بینائی، حس چشائی و حس شنوایی)
حس آمیزی در اشعار کلیم کاشانی	
حدیث تلخ از آن لب برون نمی آید	که شور طوفان در طبع آب حیوان نیست (۷)
(حس شنوایی و حس چشائی)	دخل بی جا همه جادر سخنم می آید
این مگس لازم شیرینی گفتار من است (۸)	(حس چشائی و حس شنوایی)
هر جا که دلربایی شیرینی شما می افتد (۹)	کار کلیم باشد، آنجا مگس پرانی
(حس چشائی و حس بینائی)	از لذت تبسم شیرین لبان کلیم
ارباب ذوق جمله نمک در شکر کنند (۱۰)	(حس بینائی و حس چشائی)

۱- طالب آملی، کلیات، ص ۷۱۳؛ (۵) همو، همان، ص ۷۳۰؛ (۳) همو، همان، ص ۷۳۰؛ (۴) همو، همان، ص ۷۳۶؛ (۵) همو، همان، ص ۷۴۳؛ (۶) همو، همان، ص ۷۵۲؛ (۷) کلیم کاشانی، ایوطالب، دیوان، ص ۳۱۷؛

۸- همو، همان، ص ۳۱۰؛ (۹) همو، همان، ص ۳۷۷؛ (۱۰) همو، همان، ص ۴۱۷.

گرند امت دارم از شیرین سخن بودن بجاست	ان شکر منقار طوطی را بخون ترمی کند (۱)
	(حس بینائی و حس چشائی)
بچشم روشنی داغهای کنه روم	پتبسمش نمک تازه در نمکدان کرد (۲)
	(حس بینائی و حس چشائی)
مکن از تلخکامان گر شیرین سخن باشی	به عربانی بسازار با هنر هم پراهن باشی (۳)
	(حس چشائی و حس شنوائی)
سرور دفتر شیرین سخنان قدسی رفت	تلخ در کام جهان شد شکرستان سخن (۴)
	(حس چشائی و حس شنوائی)
بوی گل جوانی ایام تاشنید	در باغ عمر، بلبل عیش آشیان گرفت (۵)
	(حس بوبائی و حس شنوائی)
بوی کین هرگز کسی نشنیده از آب و گلم	گر بخس آتش فتد از هر میسوزد دلم (۶)
	(حس بوبائی و حس شنوائی)
صورت دیباز خواب عافیت بیدار شد	عیش را از ناله تاکی تلخ بود نیا کنم (۷)
	(حس شنوائی و حس چشائی)
دور جمال تو شد، گوش بنظراره یافت	مشکل اگر بشود نغمه داود را (۸)
	(حس شنوائی و حس بینائی)
گر به زین تخم که بر سینه فشاند	ناله ها آبله دار افتاده است (۹)
	(حس شنوائی و حس بینائی)
مطری کوکه بخور شید ناز کند؟	چون کند کرم دف از شعله آواز کند (۱۰)
	(حس بینائی و حس شنوائی)
چمن از بس که ثاریکست بی شمع و جمال او	فروزم گر چراغ ناله مرغ از آشیان افتند (۱۱)
	(حس بینائی و حس شنوائی)

۱- کلیم کاشانی، ابوطالب؛ دیوان، ص: ۴۲۳؛ (۲) همو، همان، ص: ۴۳۶؛ (۳) همو، همان، ص: ۵۵۶؛
 (۴) همو، همان، ص: ۸۶- (۵) همو، همان، ص: ۳۵؛ (۶) همو، همان، ص: ۴۶۵؛ (۷) همو، همان، ص: ۵۰۷-
 ۸- همو، همان، ص: ۲۲۳؛ (۹) همو، همان، ص: ۳۱۳؛ (۱۰) همو، همان، ص: ۳۳۴؛ (۱۱) همو، همان، ص: ۴۱۶-

که دمی گوش بآن چشم سخن ساز کند(۱)	دل بی حوصله را بی خودی وصل نهشت (حس شنوائی و حس بینائی)
اگر طوطی بیند یک ره آن چشم سخنگو را(۲)	سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم هی گوید (حس بینائی و حس شنوائی)
قدرت چه داند تبسم نمکین را(۳)	ناصح از آن غمزه زخم تازه ندارد (حس بینائی و حس چشائی)
نیست سودی با سفر، در راه اگر امنیت است(۴)	بوی خون باید شنید آن گه اقدم در ره گذاشت (حس بویائی و حس شنوائی)
ظرفهای طاقت ما را همگر یک قالب است(۵)	بیدلان از یک نگاه گرم، از جامی روند (حس بینائی و حس لمس)
در شیر صبح، خنده گلهای شکر گذاشت(۶)	شیرینی تبسم هر غنچه را مپرس (حس چشائی و حس بینائی)
خامه معنور است اگر ناسینه در گل می روید(۷)	بر زبان دارد حدیث چشم طوفان بار من (حس شنوائی و حس بینائی)
زبان شعله به کار بیان نمی آید(۸)	بجز سکوت ز روشن دلان نمی آید (حس چشائی و حس بینائی)
سالات راه طلب، کی پا به دامن می کشد(۹)	نشنود گر بوي خار از دامن صد پاره اش (حس شنوائی و حس بینائی)
طبع کلیم هیچ گه، فکر سخن نمی کند(۱۰)	چشم سخنور ترا، تا به نظر نیاورد (حس بینائی و حس شنوائی)

۱- کلیم کاشانی، ابوطالب، دیوان، ص ۳۳۵؛ (۲) همو، همان، ص ۲۲۹؛ (۳) همو، همان، ص ۲۴۰؛
 (۴) همو، همان، ص ۲۶۹؛ (۵) همو، همان، ص ۲۷۰؛ (۶) همو، همان، ص ۲۸۱؛ (۷) همو، همان، ص ۳۲۹؛
 (۸) همو، همان، ص ۲۲۹؛ (۹) همو، همان، ص ۳۶۳؛ (۱۰) همو، همان، ص ۳۶۶.

به پای ناقه ات آخر جرس را بی صدا دیدم(۱)	زبس با من به دعوی ناله کرد، آخر شد افانش (حس شنوائی و حس بینائی)
جوش مگس زهر، در دیده انگینم(۲)	شیرین زبانی من، دام عوام نبود (حس چشائی و حس شنوائی)
دستم از تنگ بود، تنگ شکر یافته ام(۳)	فقر را بس که قناعت به نظر شیرین کرد (حس بینائی و حس چشائی)
چون شیشه هر کجا که سر حرف وا کنم(۴)	یک بزم را به بوی سخن مست می کنم (حس بینائی و حس شنوائی)
عیش همه عالم از زبانم تلخ است(۵)	شیرینم و مغز سخنانم تلخ است (حس شنوائی و حسن چشائی)
از گفتن حرف حق دهانم تلخ است(۶)	من هم از خویش در عذابم که مدام (حس چشائی و حس شنوائی)

کتابشناسی منابع

- پورنامداریان، تقی، سفردرمه، تاملی در شعر احمد شاملو، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- حافظ شیرازی، دیوان، بااهتمام محمد قروینی و دکتر قاسم غنی، تهران، بی تا.
- سیما داد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، شاعر آینه ها، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- همو، صور خیال در شعر فارسی، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- همو، موسیقی شعر، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- صفوی، مزدک آنوشه، فرهنگنامه ادبی فارسی، دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن آنوشه، جلد دوم، تهران، ۱۳۷۶ ش.

۱- کلیم کاشانی، ابو طالب، دیوان، ص ۳۶۵؛ (۲) همو، همان، ص ۶۶۵؛ (۳) همو، همان، ص ۴۷۴؛ (۴) همو، همان، ص ۴۷۹؛ (۵) همو، همان، ص ۴۹۷؛ (۶) همو، همان، ص ۵۶۵.

- طالب آملی، کلیات اشعار، به اهتمام و تصحیح طاهری شهاب، تهران، بی‌نام.
- کلیم همدانی، ابو طالب، دیوان، به تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، مشهد، ۱۳۷۵ ش.
- مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، تهران، ۱۳۶۸، ۱۳۶۴ ش.
- میرصادقی، میمنت، واژه نامه هنر شاعری، تهران، ۱۳۶۴ ش.

دکتر نجم الرشید

عضو هیئت علمی گروه ادبیات فارسی

دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور.

سه رساله در نقد ادبی

حزین لاهیجی (د. ۱۱۸۰ق/۱۷۶۶م) شاعر، نویسنده و تذکرہ نویس فارسی، به علت انتقادهای تندي که از شبه قاره و مردم آن دیار کرده است، مورد انتقام و انتقاد علمی قرار گرفت. عده‌ای از ادبیان شبه قاره وارد میدان شدند. برخی به دفاع از حزین و برخی به نقد حزین و دفاع از سراج الدین علی خان آرزو کتابهایی به نگارش در آورده‌اند. مجموعه نقدها و دفاعیه‌هایی را که پیرامون شعر حزین نوشته شده و مستقیماً به او و شعر او می‌بردازد، می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

الف- نقد محمد عظیم ثبات:

ثبات در رساله خود، بیشتر به حوزه سرقات شعری پرداخته و کوشیده است بخش مهمی از شعرهای حزین را از مقوله سرقات تلقی کند و صاحبان مضامین اصلی آن شعرها را معرفی کند. اصل این کتاب در دست نیست. علی قلی خان واله داغستانی مقداری از انتقادات محمد عظیم ثبات را در تذکرہ ریاض الشعرا نقل کرده است که شمار آنها به ۵۵ نمونه می‌رسد. استادان ارجمند سید محمد اکرم در مقدمه کتاب "تنبیه الغافلین" و شفیعی کدکنی در کتاب "شاعری در هجوم منتقدان" این انتقادات محمد عظیم ثبات را، به نقل از تذکرہ ریاض الشعرا، گنجانیده‌اند. (۱)

شایان ذکر است که در جواب نقد محمد عظیم ثبات هیچ رساله‌ای نوشته نشده است.

ب- تنبیه الغافلین و کتابهای متعلق به آن:

تنبیه الغافلین، نوشته سراج الدین علی خان آرزو، در حدود ۱۱۵۷ق/۱۷۴۴م، در نقد شعر حزین نکاشته شده است. در دفاع و در جواب "تنبیه الغافلین" کتابهایی به نگارش در آمده است که شرح آنها بدینگونه است -

۱- نک: اکرام، مقدمه بر تنبیه الغافلین، صص سی-چهل؛ شفیعی کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان، صص ۳۶۳-۳۸۷.

نقد میر خلام علی آزاد بلگرامی:

آزاد بلگرامی برخی از اعتراضات "تبیه الغافلین" را در تذکره خزانه عامره (نوشته ۱۱۷۶ق / ۱۷۶۲م) پا سخ گفته و از حزین دفاع کرده است.

محاکمات الشعرا:

محاکمات الشعرا نگاشته میر محمد محسن اکبر آبادی است. این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است.

قول فیصل:

قول فیصل، نوشته امام بخش صهباًی، در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۵م، به نگارش درآمده است. صهباًی در این اثر کوشیده است عادلانه به دفاع از حزین، در برابر آرزو، پردازد و در مواردی نیز حق به آرزو داده است.

محاکمه در بین خان آرزو و صهباًی:

از قاری عبدالله کابلی - شفیعی کدکنی این رساله را در کتاب "شاعری در هجوم منتقدان" گنجانیده است.

ج - سه رساله در نقد شعر حزین لاهیجی (احقاق الحق، ابطال الباطل، و اعلاه الحق):
سراج الدین علی خان آرزو، در نقد شعر حزین لاهیجی، رساله ای مختصر به عنوان احراق الحق نیز نوشته. نسخه جداگانه از آن در دست نیست. سید فتح علی گردیزی (۱) (۱۱۲۹ - ۱۱۲۴ق)، شاعر، تذکره نویس و منتقد شعر فارسی، پس از سال ۱۱۶۹ق رساله ای مفید، به عنوان ابطال الباطل، در دفاع از حزین لاهیجی، در جواب رساله احراق الحق نوشته. امام بخش صهباًی که در جواب تبیه الغافلین، نوشته سراج الدین علی خان آرزو، کتابی بسیار با ارزش به عنوان قول فیصل نوشته است، و از نویسنده‌گان، شاعران و منتقدان معروف شبه قاره به شماره‌ی رود، به تقلید از سید فتح علی گردیزی رساله ای، به عنوان اعلاه الحق، در جواب رساله احراق الحق نوشته. امام بخش صهباًی در هنگام نوشتند رساله اعلاه الحق از رساله ابطال الباطل نیز استفاده کرده است (۲). رساله اعلاه الحق همراه با کلیات امام بخش صهباًی چندین بار به چاپ رسیده است، اما ابطال الباطل تاکنون به طبع نرسیده است. نسخه دستنویس یگانه از آن، همراه با چند رساله دیگر از فتح علی گردیزی، به شماره ۲۵ ق، در کتابخانه انجمن

۱- برای آگاهیهای بیشتر از احوال و آثار او، نات: پهادر حسینی، صبح گلشن، ص ۱۳۷؛ عظیم آبادی، نفتر عشق، ۲- ۳۹۶-۳۹۳ق؛ فتح پوری، اردو شعر اکیه تذکر، ص ۱۱۴-۱۲۰؛ عبد الحق، مقدمه بر تذکره ریخته گوبان، ص ۱-۱۷؛ منزوی، فهرستواره، ۳- ۱۸۷۱.

Marshali, Mughals in India, pp 56, 59-60; Nabi Hadi, Dictionary of Indo-Persian Literature, p186.

۲- نات: صهباًی، کلیات، ص ۷۶۵-۷۶۶.

ترقی اردو، کراجی نگهداری می شود(۱)۔ متن هر سه رساله (احراق الحق، ابطال الباطل، واعلاه الحق) در اینجا درج می شود:

مقدمه ابطال الباطل

بعد حمد خدا که ذات منزه اش از جملگی نقایص میرا و صفات مقدسش از همگی عیوب معرا است، و صلوة أفضح الفصحاء وأبلغ البلغاء که فاتحه ایجاد فطرت و خاتمه رسالیه رسالت است عليه و علی آله و اصحابه من التحيات افضلها و اکملها فيقول العبد المفترى الى رحمة ربہ العلی فتح المدعو بعلی لحسینی الرضوی الكردیزی مجداً و أصلأ و صله ، الله تعالیٰ إلی مقاصده بر شاربان رحیق تحقیق و حریفان صاف تدقیق، عرض می دارد که در این ایام آشتفته، سرانجام که روح از تکاثر آلام و لحوق مصائب مضمحل و مزجر است و اجزای جسم بار تطاول اسقام و عروض نوایب پراکنده و منکر سر نکلم کرا و دماغ گفتگو کجاست، لیکن چون التماس و ابرام بعضی احبا و اخلاق، تابقای کلمه چند در دفع اعتراضات ایيات افضل المتأخرین شیخ محمد علی حزین ابقاء الله تعالیٰ إلی یوم الدین که صاحب احراق آراء الله تعالیٰ حقیقت الحق کماهی از ستم ظریفی و نابلدی آهو گرفته دست و پاد میدان نا انصافی زده است، از حد گذشت آنچه وقت نا مساعد ما در میان این معالی اقتضا کرده لاعلاه الحق اجابت ماؤل شان نموده این رساله را به ابطال الباطل موسوم ساخت و به ایراد دلایل محکمه در رفع تشکیکات پرداخت. هر چند سخنهایی که در این اوراق از زبان خامه تراوش نموده در دیده چپ گرای با منصفان حسیر و قصیر است، لیکن خود پیشه درست اندیشه را که چشم را به سرمه راستی و انصاف نورانی ساخته قطع نظر از تعصب و اعتساف نموده با معان نظر و تعمق بصر ملاحظه نماید، داند که مخاطب را فایده صحت سکوت بخشد و خلجانی بدل بگذارد، تمثیم بلطفک و یسر بغضلك فانک الهادی و کرمک اعتمادی - (۲)

۱- نوشاهی، عارف، فهرست نسخه های خطی انجمن ترقی اردو، ص ۱۱۴؛ منزوی، فهرست مشترک،

۲۴۲۷/۱۳

۲- گردیزی، ابطال الباطل، صص ۷۰ ب- ۷۱ ر.

مقدمه اعلاء الحق

هر چه از زبان قلم برمی آید انفعال ناشا یستگیهاش بروی صفحه سراپا یک قطره عرق می گرداند و آنچه از جیب عبارت سر برمی زند، حسرت ناقبوليهاش در ماتم آبرو سیه جامه الفاظ می پوشاند. معنیها از صحبت قلم محبوب سیه کاری و عبارتها از شامت مداوم دست فرسود عزاداری. نه معنی را از اشراف خامه ام به پیرایه فضل نازیدن و نه عبارت را به حضور نامه ام از شکوه سرنوشت آرمیدن. اینجا نيرنگيهای جهان خيال سرخ و زرد گردیدن خجالت پرور يهای تصور نارسایی است و وقت آفرینی وضع تأمل اندیشه سرنگونیهای خجلت غفلت آشنایی. معدوری عالم نارسایی افسرد گیهای شکنجه بی برو بالی را بی اختیار به متأثر وضع نمکین می فروشد و مجبوری جهان عاجز نالی در فریاد بی سروپایی ناچار به تهمت فروشی صدای صریح می کوشد. سیاه قلمی صفحه این اوراق آن قدر طوفان عرق سرداده که سرتاسر صفحات سیلاپ سیاهی است بر بنای صفاکاری جوهر نگاه دویده و اندیشه زبونیهای جرأت تحریر این همه به شکنجه الفت نارسائی افتاده که سراپای نال قلم الفی است بزمین صفحه کشیده عذر ناکسی باری به اعانت گوشه گیری از شکنجه خجلت اظهار برآرد و لحظ شکسته بالی مگر به قفس آرایی زمین گیری زحمت اندیشه پرواز بودار. سر جمله طول کلام ناله پرور یهای داغ این الله است و ماحصل عبارت آرائیها نوحه زحمتهای این ماتم که اعزه را با همه رنگینی بیهار تمیز خار خار تصویری دامن نمی گذارد که مگر این مخمور خمکده امتیاز یعنی صهبائی بی برگ و ساز که عمری است در عشر تکده امید قبول از الفت پوستان غبار بیرون درست و در زیانکده داغ حرمان از بساط آرایان ناله بی اثر از باده خمستان تحقیق دماغی رسانیده که بی پرد گیهای کیفیت اسرار ازل از پیمانه طبعش جرعه ای است بر خاک ریخته و از صفایح نسخه رموز سوادی بر گرفته که کشف غواص تقدیر از آئینه خاطرش تمثالي است جلوه بی نقابی انگیخته و حال آنکه بی پایانیهای محیط بی سرمایگی به هزار موج عرق علم طوفان می افرازد و ظلمت اندودیهای شبستان ناکسی به صد داغ الله چهره افروختنگیهای شمع می طرازد. چهره افروزی شاهد تفصیل ناگزیر جلوه بی نقابی است و رنگینی بیهار توضیح بی اختیار چمن پیر ائمه ای وضع بی حجابی پوشیده مباد که کلام معجز نظام صاحب عزو تمکین شیخ محمدعلی حزین که رنگینی بیهار طبعش خون صد گلستان بر گردن گرفته و شرم صفاتی خاطرش روی هزار آئینه در ز نگار نهفته. چین کمند افکارش در

گردن نفس سوزیهای غزانی اسرار نامی حبل الورید و عالم گیری دام اندیشه اش در تسخیر عنقای مضماین گرم انداز ادای هل من مرید. شوخي معنيش برقی است هر نفس از ابر الفاظ مهیای جهیدن و فروغ مضامینش خورشیدی هر دم از مطلع عبارات ناگزیر درخشیدن. پاکی انفاسش بر شبنم آلد گیهای بساط صبح چشمک زن تریهای دامن و پرتو خورشید ضمیرش بر روشی خطوط شاعع تهمت فروش سیاهی دود گلخن. رنگینی عباراتش بهاری گل نکرده که در حسرت آباد تماشای خطوطش رگ یاقوت را در آتش نباید نشست و شستگیهای پاکی الفاظش آبی به عرض نیاورده که در پهلویش گوهرا تهمت عرق برخود نشاید بست. متنوی:

غبار جلوه گاهش راست پاکار	صفای روی صبح فیض دربار
گل دستار معنی لفظ بکرش	بهار وضع شوخي رنگ فکرش
گلستان جلوه صد شبنم انگیخت	ازان یك قطره کزپیشانیش ریخت
گهر از دامن آئینه بردار	ازان دم گرسود یکدم خبردار
ورق خواهد شدن دامان گلچین	زفیض آن بهار طبع رنگین
رگ گل می نماید تار انفاس	اگر حفظ کلامش را کند پاس
تنور جوشش طوفان نارت	دهن تابا کلامش سازگارست
سراسر مشقی آهنگ بلبل	بود دیوان او چون دفتر گل
خجالت دستیار سرخی رنگ	برای روی گل زان جمله نیرنگ
زبان خامه شاخ نخل طورست	زلفظ معنیش کان جمله نورست
همه گر حرف گوئی گل کند آه	ز شعرش کان در و دارد الم راه
بود هر نقطه اش اخگر در آغوش	ز حرفش آتش دل می زند جوش
نمود شعله جواله دارد	نفس از حرف او صد ناله دارد
نفس فیض سحر دارد در آغوش	صفا از مطلعش تامی زند جوش
ورق چون دجله عرض موج دارد	طراوت بسکه از هر حرف بارد
جوش طراوت شعری در سعی نفرین ادایهای خشکی وضع مکروهان عالم کم	
ظرفی نریخته که سیل بی آبرویی برسستی بنای تمکین شان نخدد و آئینه صفايش	
چشمکی بر رنگ فروشیهای زشت تمثلان کوچه بی حوصلگی نزده، که شرم جرأت اظهار	
نقابی بر چهره خود نمایی شان نبندد. خصوصاً معركه ساز عرصه لاف عنان گستته نفس	

سوزیهای گراف تهمت زده امتیاز باطل و حق صاحب نسخه احراق الحق که مداد الفاظش زبانی است در انداز سرزنش دراز و دوایر حروفش دهانی است به ادای دشنامش - باز به حکم آنکه از بی انصافیهای دراز نفیش هنوز از هر لفظ صدای صریرای است تظلم آهنگ واز تطاول بی اعتدالیهایش تا حال سینه هر نقطه از خط مala مال خدنگ آرزوها چپ و راست محوبی اختیاری است و خواهشها از شش جهت گرم پیغام گذاری که هرگاه سعی تردد در عزم تلافی دامن می تواند زد ، در اندیشه جولا نگری چرا دو اسپه نهی باید تاخت و چون عیار گیری زر قلب ممکن است در کوره امتحان چرا خود را مامور گزارش نباید ساخت - چون بهانه جوئی اعراض در هجوم معذور بیه ساز هیچ جا بر نمی آرد و جرأت سرکشیها در گرانباری مجبوری فرق از زانوی تسليم بر نمی دارد - بی اختیار ناله نارسا از جیب صریر قلم سربر می آرد و آه عجز نوا در لباس خط جبهه به خاک معذوری می گزارد - صاحب قدرتان عالم انصاف صدای صریر را ناله عجز بی مقداری تصور نمایند و درست نشینان بزم امتیاز از شکستگی وضع خط عذر نفس سوزیها خیال فرمایند - یارب امید مایوسان از دریوزه فیض قبول محروم نماند و دعای خاکساران غیر از طومار شرف احابت نخواند:

بحیرت گرسی آئینه احوال مادارد
چودر آئینه بینی حیرت تمثال مادارد
چو عنقا سرب فکر نیستی در سینه می دزد
حضور بی نیازیهای زیر بال مادارد

چون در نازگی بهارستان این تحقیق جز آیاری نهال حق پروری نمی توان یافت ، موسومی اعلاه الحق بخیه داری از پرده شهرت وا شگافت ، هرگاه در محفل تماشای وضع این خطوط جلوه نامر بوطیها خجلت اظهار فروشد به تکلیف تو هم غبار ساغر اغماض توان پیمود و به بهانه تخیل دوهد نتیجه مژگان در عطف عنان نگاه باید کشود:

بسکه ذوق عرض شوخی جلوه مشتاق ست و بس
نقش ارزنگ خیال محو این اوراق ماند
نشله عرض سخنه داشت رنگ اعتبار
شیشه ناموس وضع خامشی بر طاق ماند
گربه بزم سوز و گردر حلقة ماتم رسید

ناله ماهیم بر نگ بی خودی مشتاق ماند
حیف آن معنی که خجلت بر در اغماض رفت
وای بر حرفی که وقف شکوه اخلاق نداشت
جمله گرد دامن انکاریا اغلاق ماند(۱)

شیخ حزین :

سوار است بر اسپ چویین شاخ
بود گرم بازی طفلانه گل

اعتراض صاحب احقاق الحق :

”اسپ چویین“ اگرچه من حیث القياس بمعنی مقصوده شیخ [حزین لاھیجی]
دلالت می کند، لیکن مستعمل نیست. بل به معنی تابوت آمده.

جواب گردیزی :

”اسپ چویین“ بر معنی مقصوده شیخ واستعمال آن فقط به معنی تابوت ناشی
از عدم تبعیع است، چه عرفی شیرازی در این مقطع آورده:

عرفی بر اسپ چویین چه طفلانه سوار
ره کی بزی بدلوست که میدان آتشست
وهم به این معنی در مثنوی قضا و قدر سلیم طهرانی آمده:
بکشتی می شندم هر سو شتابان
سوار اسپ چویین هم چو طفلان(۲)

جواب صهباًئی :

معلوم نیست که قول معتبر [صاحب احقاق الحق] نتیجه غلبات حسد و بی
انصافهاست یا کم از توجهی دواوین و منشأت فصحاً و گرنہ کیست؟ که نمی داند که ”
اسپ چویین“ هم کنایه از تابوت است و هم عبارت از نی است؛ که دست خوش سواری
طفلان است و موضوع بازیچه بازیگران. از آنجا که معنی اولش که چون نقش ننس ذخیره
عهْر و چون تابوت بار دوش آگهی داشت حاجت به ایراد نظیر ندارد، اما معنی دوم بآنکه
از کمال ظهور چون نی دست زده انفاس و مانند جوز پیش پا افتاده اطفال است، چون به

۱- صهباًئی، کلیات، صص ۷۵۷ - ۷۶۱.

۲- گردیزی، ابطال الباطل، ص ۷۲ ب.

دور باش عدم آگهی نقاب از چهره تحقیقش بونداشته در پیشگاه ظهور قامت به جلوه بی اختیاری می آراید. نصیرانی همدانی در رقصه که به مرتضی محمد امین در طلب اصطلاح نوشته می فرماید، فقره: "فرش به اسب چوپین نرسد." و جای دیگر همچنان ایراد می نماید، فقره: "اسب چوپین قلم طی این بادیه نیارد." نمود ظاهر است که در این دو مقام بجز معنی مذکور شاهد چه مقصود جلوه گر است-(۱)

شیخ حزین:

در این فکرم که تعلیم جیین سازم سجودش را
به داغ دل دهم یاد عذر مشک سودش را

اعتراض صاحب احراق الحق:

"عذر مشک سود" چه معنی دارد؟ زلف و کاکل مشکین و مشک سود در دواوین
فصحای دیده شد. "عذر مشک سود" بویی از صحبت ندارد.

جواب گردیزی:

اینها که گفته اند: "بویی از صحبت ندارد" - و از شعر آصفی که از شعرای قرار
داده و ثقات است باید شمید که چه بوی می آید:

توبی که نیست عذر تو مشک سود هنوز
منم که ز آتش حنسن ندیده دود هنوز
علی قلی بیگ علی مخلص خراسانی هم از این عالم بیتی دارد و هویدا:
خوش سوادی می نماید در نظر اذل
بریاض روی خوبان مشک عنبر سوده اند(۲)

جواب صهبائی:

صاحب دماغان عالم انصاف می دانند که زکام فرسود گیهای دماغ حساد را چه
علاج، و گرنه چه نگهتهایی که از مشک سودی عذر شاهد صحبت تر طیب دماغ عالمی
نکرده است؛ چنانکه مشکین انفاسی آصفی شاهد عدل است، شعر:

توبی که نیست عذر تو مشک سود هنوز
منم که از آتش حسن ندیده دود هنوز

۱- صهبائی، کلیات، صص ۷۶۱-۷۶۲-

۲- گردیزی، ابطال الباطل، صص ۷۲-۷۳ ر-

در اینجا احتمال صریح است که عذار را به اعتبار خط مشک سود بسته باشد. این را چه باید کرد که بابا فغانی که از آساتذه قدیم و قول لوچه جای ماهندی نژادان که در ثقات اهل زبان سند است، رخسار را مشک بسته، شعر:

ای خطت ریحان و خالت لاله و رخسار مشک
نرگست آهوى چین غمزه خونخوار مشک

طرفه تر آنکه بر علم افزای عرصه بدعت برخاسته که غمزه و خال را به شبیه مشک و لاله پیراسته، حال آنکه زبان به گفتگوهای پادر هوا کشودن در این مقام یارای حوصله نمی بیند و غالباً از همین قبیل باشد در این دو شعر که عطر و دماغ نازک مشامان طیب الانفاس می گردد؛ رباعی:

روی تو بمشک ماند وزلف بخون
می گویم و می آیم از عهدہ برون
مشک سنت ولی هنوز اندر نافست
خونست ولی آمده از نافه برون

و حق آن است که این از عالم شبیه مغالطه است و آن مانند کردن چیزی است به چیزی به نهجه که در عرف عکس آن باشد و باز تدارک آن به جهت رفع مغالطه پس ظاهر است که مشک در ناف خون است و خون بیرون آمده از ناف مشک. از اینجا است که رنگینی صدای صریر خامه یکی از گلدهسته بندان معانی گوش الهام را به مغالطه خنده گل می فرید، قطعه:

دهانست بگل ماندای دلنواز
چوغنچه سرت رخسار ای دلفروز
رخت غنچه لیکن شگفت تمام
دهن گل ولی ناشگفت هنوز

غنچه شگفته غیر از گل نمی تواند بود و گل ناشگفته جزو غنچه چه خواهد نمود چون بیشتر استشمام روائی صحت چاره خلل پذیری دماغ شبه و او هام گردیده است. بهانه جوئی اندیشه قابل تهمت اضطرار بر نمی آید لخلخه سائی همین نگمت چاره بیوست دماغ سوزیهای سراج الدین علی خان آرزو خواهد کرد که غبار انگیزی هوای دراز نفیش چه مشکها که بزرخم جگر نه پاشیده یعنی در این مقام که، شعر:

گرد راهش شود از نگهت گل مشکین تر
 هر که از جلوه رخسار تو از جارفته
 ارشاد کرده اند که رخسار را با مشک هیچ نسبت نیست، با آنکه معنی شعر مسطور
 به رنگ دیگر جلوه گر است که خان مذکور [سراج الدین علی خان آرزو] از بی اعتمای
 چشم تأمل از غواص پوشیده اند و بر جلوه بی نقابش و افسوسیده. در این باب مفصل گفته
 خواهد شد در رساله ای که ترتیب آن جداگانه در جواب تنبیه الغافلین مزین خاطر فقیر
 صهباءی است. آمدیم بر اینکه قدرت نمائیهای اساتذه جای دم زدن ما هندی نژادان که
 جز اثر اقدام جاده پا فرسوده سعی و تردد نداریم - نمی تواند بود :
 بكمال تو بس سمت آنچه در ينه بازيست. (۱)

شيخ حزین :

جهان يكسر خراب از وضع اين مستند نشينان شد
 مثلث بود خاصيت همانا اين مربع را

اعتراض صاحب احراق الحق :

مثلث نقشی است از عالم مربع نه خاصیت. اگر می گفت این مربع را خاصیت
 مثلث است، درست می بود - فتأمل -

جواب گردیزی :

این مجاز است چه خاصیت گفته و ذو الخاصیت اراده کرده و این را که نوشته اند
 که "اگر می گفت این مربع را خاصیت مثلث است درست می نمود". این هم ناشی از
 عدم خبرت است زیرا چه اطلاق نحوست بر مربع درست نمی تواند شد. بتلیت و بر تبع
 گوهر فشان مربع نشین و مثلث نشان. فافهم بدقة النظر. (۲)

جواب صهباءي :

بر صاحب فهم پوشیده نیست که از مثلث اراده خاصیت اوست، چنانکه از زهره
 اراده آواز زهره در مصوع نظامی و از ناقوس اراده آواز ناقوس هم در شعر این حضرت
 یعنی شیخ علی حزین که می فرمایند، شعر:

کـه اـزـهـرـهـ خـوـشـتـرـ شـدـ آـواـزـ او

۱- صهباءي، کلیات، صص ۷۶۲- ۷۶۳.

۲- گردیزی، ابطال الباطل، صص ۷۳ ر.

یعنی از آواز زهره، شعر:

سر کافر شدن داریم کو بخانه عشقی
که ناقوسش بجای نغمه یا حی شود مارا
یعنی نغمه ناقوس بجای نغمه یا حی شود و این از شعبه‌ای فن بیان است. در این
صورت اراده‌ای که مطلوب معتبر است صریحاً از الفاظ این شعرمی تراود-(۱)

شیخ حزین:

ابروی کجت بر سر یک مه دو هلال است
این معجزه حسن تویا سحر حلال است

اعتراض صاحب احراق الحق:

مقابلة معجزه با سحر حلال خرق عادت است که شیخ را رو نمود و الا سحر مقابله
اعجاز است.

جواب گردیزی:

”سحر حلال“ عبارت است از بیان فصیح و بلیغ که به منزله سحر باشد و صنعتی
است در شعر که در مصراج اول لطفی شود که معنی آن در مصراج ثانی تمام کرد و مقابله
سحر حرام ساحران اطلاق سحر حلال بر قرآن هم کرده اند، چنانچه مولوی، معنی در دفتر
پنجم فرماید:

”هین بخوان قرآن بین سحر حلال“

و در اینجا سحر لفظی در مقابله معجزه واقع شده بر حسن کلام افزوده،
کمالاً يخفی علی العالم، وعدم جواز مقابله معجزه با سحر حلال است در احی است که از
غايت تنزل طبع به معتبر رونموده والا کلام حافظ شیرازی، علیه الرحمه، که شاهد
عدل است به شهادت درستی، این انگشت شهادت بود اشته به بانگ بلند به این ترانه
دهمساز گردیده:

معجزه است این نظم یا سحر حلال
هاتف آورده این سحر یا جبرئیل(۲)

۱- صهباي، کلیات، ۷۶۳- ۷۶۴.

۲- گردیزی، ایطال الباطل، صص ۷۳ پ- ۷۴ ر-

جواب صهبائی:

انکار مقابله معجزه با سحر حلال هم خرق عادتی است و گرنه صدق این دعوی
جز شاهد تسلیم بر نمی آرد. در جواب این انکار، زبان ملهم غیب روح طبعة، یعنی خواجه
شیواز بدین عنوان سروش کرامت گردیده، شعر:

معجز است این نظم یا سحر حلال
هایق آورد این سخن یا جبرئیل

وباده گسار میکده معنی آفرینی ڈردی آشام خمکده دشوار گزینی گلچین
بهارستان رنگین مقالی صاف باده انصاف یعنی زالی در مصطله مثنوی محمود و ایاز به این
کیفیت ساغری برمستان باده تحقیق پیموده و خمار آلود گان خمخانه سخن را سرمست نشة
معنی نموده، شعر:

بیارای شاعر افسانه بودا ز می سحر حلال و جام اعجاز
آری از خرق عادات جناب شیخ [حزین لاهیج] است که به متقضای آیه کریمه: و
آنَّلْ جُنُودَ الْمَرْؤُهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَذْلَكَ جَزَّاءَ الْكَافِرِينَ (۱) د امن به کمر زبان زنان
عرصه غیب در دفع هجوم فسادش پرداخته اند. (۲)

شیخ حزین:

گردیده زره پوست براندام شهیدان
مرگان کسی دشننه شکار است بیند

اعتراض صاحب احراق الحق:

دشه شکار چه معنی دارد؟

جواب گردیزی:

”دشه شکار“ غلط کاتب است و صحیح ”دشه گذار“ چنانکه در دیوان اکثر ش
به خط مصنف است و خوش، به یادگار به محمد حسن خان، حسن تخلص، داده، مسطور
است، مَنْ أَرَادَ التَّحْقِيقَ فَلَيَرْجِعْ إِلَيْهِ (۳)

جواب صهبائی:

فقیر صهبائی مدتی در ترکیب ”دشه شکار“ حیرت پرست هنگامه اوہام بود تا

۱- قرآن مجید، ه ۲۶ / ۹

۲- صهباوی، کلیات، ص ۷۴۴

۳- گردیزی، ابطال الباطل، ص ۷۴ پ

دریابد که از چه کیفیت رنگ مشهود معنی ریخته است. هر چند گرد مطالعه دو سه نسخه جدید برآمد، اما ظهور همان دشنه هوش شکار هنوز چه خونها که در دل مضطرب نمی‌انداخت. در عالم اضطرار، چنان به خیال رسید که مگر دشنه شکار مرکبی خواهد بود به معنی کسی که "دشنه شکار" او باشد. یعنی هزار آنچنان شکار کننده ای است که دشنه را شکار کرده، اما از آنجا که: "من طَلَبْ شَيْئاً فَوَجَدْ" واقع است. ناگهان نسیم اعانتی از گلشن امداد غیبی وزید یعنی نسخه ابطال الباطل که ورقی چند از فتح علی [گردیزی] است، در همین باب به نظر رسید. دیده شد که زبان خامه عنديليب نوايش به این عبارت زمزمه ساز گردیده: "دشنه شکار خلط کاتب است و صحیح دشنه گذار، چنانچه در دیوانی که اکثرش به خط مصنف و خوش به طریق یادگار به محمد حسن خان، حسن تخلص، است مسطور است. مَنْ أَرَادَ التَّحْقِيقَ فَلَيْزِ جَعَ إِلَيْهِ - انتهی کلامه.

آری "دشنه گذار" صحیح و "دشنه شکار" غلطی است که کاتبان کور سواد گناه خود را برگردان مصنف بسته اند. الحق، مرتضی صایبا تبریزی چه ذر سفته که چنین گفته، شعر:

هیچ از چنگیز خان بر عالم صورت نرفت
آن ستم کز کاتبان بر عالم معنی رود

روزی از روزهای پیشین، بی انصافی طینتی که در حسد و اعتساف از معتبر پای کنم نمی‌آورد، پیش را قم زبان به سوال لا طائل برکشور که سلمنا لیکن در این صورت هم خدشه ای که مزمن خاطراست، رفع نمی‌شود. چه دشنه به معنی خنجری است که عیاران دارند و در استعمال خنجر کوچک است. بر این تقدیر از دشنه گذاری پوست بر اندام زره چطبور شود چرا که زخمی که از دشنه بر بدن پیدا شود شکل مستطیل دارد نه گرد. آری زخمی که مشابه به حلقة زره باشد از تیر بهم می‌تواند رسید. با این همه، زره برای محافظت بدن است از تیر یا خنجر و شمشیر در اینجا از تشییه زره چه اراده ملحوظ خواهد بود. گفتم: ای خود پسند زخم خنجر را به تشییه ناقص البتہ به حلقة زره تشییه می‌توان کرد و این اسالیب بیشتر زبان زده اکا برآست و هر که اندک و قوی بر علم بیان داشته باشد متعجب همچو امور نخواهد بود و این معنی به هیچ وجه حاجت به ایجاد نظیر ندارد و از زره شدن پوست اراده از سوراخ سوراخ شدن اوست نه محافظت، چنانکه بر سیاق

فیهم پوشیده نیست - (۱)

شیخ حزین:

در ساغر هشیاران این نشه نمی گنجد
حیرت زدگان دانند آن عارض زیبارا
اعتراض صاحب احتجاق الحق:
مظروفیت نشه در ساغر طرفه حیرت است زیرا که نشه در شراب است نه در ساغر.

جواب گردیزی:

استطراف مظروفیت نشه در ساغر واقع از عدم اعتنا و کم توجهی به فن بیان است
و لاکسی است که نمی داند که ذکر ظرف و اراده مظروف و بالعکس مجاز است. خسرو
دهلوی است:

عشقت خبر ز عالم بیه وشی آورد
أهل صلاح را بقدح نوشی آورد

ظاهر است که قدح ظرف و از آن اراده شراب نموده و در بیت شیخ [حزین
لاهیجی] نشه که مظروف است، ذکر کرده و از آن شراب خواسته از این عالم است. ذکر
جرعه و اراده شیشه و این قسم محاورات در کلام اساتذه بسیار است، حاجت به استناد
ندارد. و اینهمه دقت نمی خواهد إلى هذالفن-(۱)

جواب صهباًئی:

نشه افزایی کیفیت شعر مرزا صایبا چاره خمار آلود گیهای حیرت معترض خواهد
کرد، شعر:

ساقی مادر مروت هیچ خود رائی نکرد
نشه انجام را در ساغر آغاز داشت
و سر در این معنی آن است که چون نشه در شراب است و آن در ساغر می باشد،
به مجاز بودن نشه در ساغر نیز جایز داشته اند و از اینجا است سمه آلود و سرمه سا صفت
نگاه و گرنم قیاس خود چنان می خواهد که صفت چشم باشد چنانکه از سرمه حروف و
الفاظ این هر دو شعر سواد نظر روشن می توان کرد، حاجی محمد اسلم سالم، شعر:
سرمه آلود نگاهی که یادم آمد
که سرشک شفقی از مژه ام طوسی ریخت

۱- گردیزی، ابطال الباطل، ۷۴ پ- ۷۵ ر-

میر نجات، شعر:

نرگس سیاه مست برآید ز تربت ش
آنرا که می کشندگه سرمه سای تو(۱)

شیخ حزین:

گشتندز حسن توسلی به تجلی
کوته نظران مهر گرفتند سهارا

اعتراض صاحب احراق الحق:

لفظ "کوته نظران" سوء ادب است. هر چند شطحيات پيش از آن است که گفته شود، لیکن این قسم از شیخ بعید است.

جواب گردیزی:

عجب که به جای شوخیها لفظ شطحيات که مصطلح مشایخ است، آورده اند.
بدین قدر مخاطب نمی توان کرد. (۲)

جواب صهباي:

قول سوء ادب از حسد معتبر خبرمی دهد چه پیر ناجوان و از دانانا نادان آگاه
است که شعرا بی لحاظ سوء ادب و بی ملاحظه کفرو شرك هر چه می خواهند گپ می
زنند اگر شیخ خلاف شعرا از عالم تحقیق حرف می زده باشد البته این معنی از او نیز بعید
باشد و گرنه آنچه رسم و فرار داد شعر است از آنچه گزیر خواجه شیراز، علیه الرحمه، که به
زعم ثقات هم از اولیا و هم مقتدائی شعر است، می فرماید، شعر:

پیر ما گفت خطادر قلم صنعت نرفت
آفرین بر نظر پاک خط اپوشش باد

وجای زبان خامه اش به این زمزمه سامعه نواز گردیده، شعر:

برو بمهیکده و چهره ارغوانی کن
مرد بصومعه کانجا سیاه کارانند

ظاهر است که خطاب پوش و سیاه کاران کم از کوته نظران نخواهد بود. خسرو شیرین
سخن که خسرو ملک عبارت و پادشاه اقلیم معانی است. چنین زبان آور گردیده، شعر:

۱- صهباي، کلیات، ص ۷۶۶.

۲- گردیزی، ابطال الباطل، ص ۲۵ ر.

خلق می گوید که خسرو بست پرستی می کند
آری آری می کنم با خلق و عالم کار نیست

پس نظر به حسن اوقات این هر دو پاک بنیان عالم تقدس باید که این معنی از
ایشان نیز بعید باشد و ناخن اعتراض چهره معنی بخراشد و حال آنکه کاوش دقت بیجا
دخلی ندارد. و همچنین در کلام اساتذه دیگر بسیار است که طرف مراتب تعداد تاب
شمارش ندارد. (۱)

شیخ حزین :

پای خم من مخمور بر لب خاک می مالم
سبوی قسمتم خشک از دل عمان بروون آید

اعتراض صاحب احقاق الحق :

خاک بر لب مالیدن در محاوره ثقات به دو معنی مستعمل است: یکی، به معنی
حاشا و انکار؛ و دوم، اخفا و استار - فلا محالة، این هر دو معنی در این شعر شیخ [حزین
لاهیجی] درست نمی شود. یا رب مراد شیخ خلاف جمهور چیست؟

جواب گردیزی :

حاشا که بر لب مالیدن به معنی حاشا در کلام اساتذه آمده باشد، من اذعی فعلیه
السنن. بر خلاف معنی دوم که در شیوع آن هیچگونه خفایی نیست. میرزا محمد صایب
تریزی مکرر در دیوان خود آورده، از آن جمله هست:

بعهد من زمین نایاب چون اکیسر شد صایب
ز بس خون خوردم و بر لب ز غیرت خاک مالیدم

بر متامل مخفی نیست که در بیت نحن فیه مراد شیخ از "خاک بر لب مالیدن"
اخفای مخموری خود از مستان است. می گوید سبوی قسمت من مخمور از بد طالعی که
خشک از عمان بر می آید، از فرط غیوت به پاس حرمت خود در میخانه پیش باده خواران
بر لب خاک می مالم تا معلوم می گردد که این هم شراب خورده است و به ناز دفع رایحه
شراب بر لب خاک می مالد. (۲)

۱- صهباوی، کلیات، صص ۷۶۶- ۷۶۷.

۲- گردیزی، ابطال الباطل، صص ۷۵ و ۷۶ پ.

جواب صهبائی:

مراد حضرت شیخ استاد مخموری خود است - پیش مستان بنا بر پاس حرمت زیرا که چون سبوی قسمتش از دل دریا خشک برآمد، پس ضرور شد که در پای خم مخموری را که دارد از مستان مخفی سازد، لهذا خاک می مالد و این رسم می کشان است که برای رفع بوی شراب خاک برلب می مالند. پس معنی آن باشد که در پای خم خاک برلب می مالم تا همه کس بدانند که این هم شراب خورده است و خاک برسراشان بادیه محرومی نیست - مراد شیخ هیچگونه در پرده خطا نبوده است، اما نمی دانم که سیه مسنتی باده کدام غفلت کاسه دماغ مفترض را از باده هوش نهی ساخته و لشکر چه مخموری بر بنگاه حواسش دو اسپه تاخته - (۱)

شیخ حزین:

در طالع خود یند اگر دولت و صلت
آئینه نظر پیش سکندر نگشاید

اعتراض صاحب احراق:

”نظر پیش کسی گشادن“ محاوره غریبی است که به گوش کسی آشنا نیست -

جواب گردیزی:

نظر گشادن مجاز است و محاوره ای است آمده و به گوشها رسیده، طالب آملی

گوید:

یار ماجانب اغیار نظر گشاید
نرگش جز برخ آئینه در نگشاید

هم از طالب است:

نظر بر جلوه گاه شاهد خورشید نگشایم
چو ماتم خانه عاشق بروزن دشمنی دارم

ابو طالب کلیم گوید:

شگونست خورشید راه رسحر

۱- صهبائی، کلیات، ص ۷۶۷ -

۲- گردیزی، ابطال الباطل، ص ۷۶ ر- ۷۷ پ -

که بر روی قصرش گشاید نظر(۲)

جواب صهبائی:

نظر در کسی و چیزی یا جانب کسی و چیزی کشادن خود محاوره‌ای است که از غایت شهرت حاجت سند ندارد، اما نظر پیش کسی کشادن البته به نظر فقیر صهبائی نیامده. در این صورت که در کلام این حضرت یافته شد، در درستی آن، چه سخن طرفه حیرت است که از نستی که انوری و خاقانی یا اساتذه دیگر قبیله قبله تحقیق مقلدان گردیده‌اند، حضرت شیخ چرا قابل این معنی نباشد چه با وجود شرف زبان دانی که فی الحقيقة خلقی است شایسته آن جناب شهره فضل و کمالش چه قدر آوازه در گنبد نیلگون فلك انداخته وطنطنه شجر علومش گوش ساکنان ربع مسکون کر ساخته اما چه باید کرد که گوش هوش را به پنجه نارسایی آگنده‌اند و نقاب بی بصیرتی بر چهره بینش افگنده و گرنه چه معنی دارد که قول اساتذه دیگر چون نزول وحی هم قابل تسلیم باشد و در اینجا ناخن انکار چهره شاهد قبول بخواهد. (۱)

شیخ حزین:

شد از طانم چه نیلی رخسار یوسف ما
دیگر چه طمع باشد ز اخوان روزگارش

اعتراض صاحب احراق الحق:

طعم با سکان دوم در کلام قدما هست لیکن تازه گویان قاطبناً متحرک می‌آرند حتی که اسکان آن غلط دانند. بلی جناب شیخ یادگار سلف و اقدام قدما است. طرز و طور متأخرین را کجا به خاطر می‌آرد که پاس آن داشته.

جواب گردیزی:

هرگاه خود قایل شدند که طمع با سکان دوم در کلام قدما آمد. در این صورت هم بر شیخ که به طور قدما حرف زند، گرفت نمی‌رسد. فکیف، دیوانی که به خط شیخ است، در آن و هر دیوانی که به ملاحظه نموده شد، چنین مرقوم: دیگر چه طمع باشد ز اخوان روزگارش (۲)

جواب صهبائی:

۱- صهبائی، کلیات، ص ۷۶۸.

۲- گردیزی، ابطال الباطل، ص ۷۷ ر.

هر چند در کلام متأخرین طمع به تحریک دوم بسیار است، اما اگر یکی از متأخران به تبع و تقلید اکابر آنچنان بسته براو چه زبان عیب نوان کشود چه هرگاه در زبان قدمای چیزی نفس زده گردیده باشد. متأخران را در استعمال آن چه جای گفتگو است و حال آنکه رتبه کلام شیخ از مراتب کلام متأخران در گذشته در سلک مرتبه سخن قدمای منسلک گردیده. در این صورت بی حسد و اعتساف چرا احتمال نشود که استعمال طمع به سکون میم به طور متقدمان است که افضل الشعرا افضل الدین خاقانی در تحفه العراقيین می فرماید، شعر:

گردون بیتی بسط مع گوهر
چون غواصان شده نگون سر

و طرفه تر اینکه به سکون دوم در مصرع شیخ غلط کاتب است که به نظر معتبر
رسیده، و گرفته به تحریک دوم خود هست بدین طور:

دیگر طمع چه باشد ز اخوان روزگارش

به تقدیم طمع بر لفظ چه چنانکه فتح علی خان [گردیزی] در نسخه ابطال الباطل
از دیوانی که به خط جناب شیخ است، نقل کرد - (۱)

شیخ حزین:

برون از چنگ آن در زندگی چیزی نمی آید
مگر از گور ایشان سگ برد مشت استخوانی را

اعتراض صاحب احقاق الحق:

تازگی لفظ "مشت استخوان" به پیشکش فک اضافه را چه جواب است؟

جواب گردیزی:

"مشت استخوان" لفظی است در کلام اسانده آمده. شیخ بهاء الدین عاملی که از ثقایت و به محاوره تازی و فارسی ماهر است، در مثنوی موسوم به "نان و حلوا" که از فرط شیوع بر افواه وابسته عالم جاری است، از زبان سگ عابد گوید:

گاه گاه م نیم نانی می دهد
گاه مشت استخوانی می دهد

علی قلی ییگ خراسانی هم از این عالم دارد:

بدام و دد نشدم طعمه بسکه فرسودم

مرا بچنگ هما مشت استخوان انداخت

و فک اضافت که عبارت است از اسقاط حرکت کسره از آخر مضاف نظامی

گنجوی که از اقدم قدماست، در این شعر جایز داشته:

چو اول شسب آهنگ خواب آورم

بنسیب حنام مت شتاب آورم

فافهم و ادرک ثم أنصف. (۱)

جواب صهائی:

چرب و نرمی زبان خامه ناظم هروی که خوان سالار ملک معنی است، از آنجا که

در استله‌ذاذ میوهٔ کیفیات جوانی زلیخا از نخل دعای یوسف، علیه الصلوٰة بِرخور دار

شیرینی گفتار گردیده گرسنه چشمان مائدۀ حسرت را دهن به لقمهٔ تسکین می دوزد، شعر:

گلی آمد بر رون از داغ ناسور

زیک مشت استخوان یک پیرهٔ نور

قطع نظر از هرزه گردیهای چپ و راست که عبارت از گردگشتن مطالعه دو این و

منشآت اساتذه پیشین است، قول این حضرت که افضل متأخرین و اشرف متقدمین است،

خود سند است - هرگاه چیزی در کلام معجز نظام حضرت شیخ منظور مطالعه گردد، نمی

دانم که با اینهمه اعتبار زباندانی چرا قابل اسناد نباشد - وای بر نادانی مشتی بو الفضول

که کامل عباری این نقد سره بره محک تجربه نازده در پله سنگ کم می گذارند و از حیب

سبک سنگی سربه‌می آرند - اگر هرزه نگردند، در منزل اند و اگر لطمهٔ امواج تو هم

نخورند، مقیم ساحل، مصرع:

چه سازم پیش پارا هیچکس منزل نمی داند

خاتمه:

هرزه گردیهای هوس آخر الامر سراز گریبان جاده بی طاقتی کشید و سرگردانی

جستجو عاقبت در منزل تسکین آرمید - سرنگو نیهای شغل تحریر خامه به سرنگونی انفعال

فضولیها کشید - درد سفید نیهای صفحهٔ نامه آخر بود - سیاهی تیره بختی انجامید - روشنی

۱- گردیزی، ابطال الباطل، صص ۷۷ ر- ۷۸ پ-

صبح اجابت مگر از حیب همین شب برآید و پرتو خورشید اقبال از اوج همین تیوگی
چهره کشاید. صدای آمد و رفت انفاس بر دعای صهبائی آمین کناد و وضع حیرت
پرستیهای نگاه تماشایی جلوه مدعای باد فقط. (۱)

کتابشناسی منابع

- آرزو، سراج الدین علی خان، تنبیه الغافلین، به کوشش و با مقدمه سید محمد
اکرم شاه اکرام، ۱۴۰۱ق.
- اکرم، محمد اکرم شاه، مقدمه بر تنبیه الغافلین، لاہور، ۱۴۰۱ق.
- برزگر، حسین کشتلی، «فتح علی خان گردیزی»، دانشنامه ادب فارسی (ادب
فارسی در شبه قاره)، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- یهادر حسینی، علی حسن خان، تذکرہ صبح گلشن، بھوپال، ۱۲۹۵ق.
- شفیعی کدنی، محمد رضا، شاعری در هجوم منقادان، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- صهبائی، امام بخش، کلیات، به اهتمام محمد عبدالرحمن، کانپور، ۱۲۹۵ق.
- عبدالحق، مولوی، مقدمه بر تذکرہ ریخته گویان، اورنگ آباد، ۱۹۳۳م.
- عظیم آبادی، حسین قلی خان، با تصحیح و مقدمه اصغر جانقدا، دو شنبه،
۱۹۸۳م.
- فتح پوری، فرمان، اردو شعراء کے تذکرے اور تذکرہ نگاری، لاہور، ۱۹۷۳م.
- فتح علی گردیزی، ابطال الباطل، نسخه خطی، کتابخانه انجمن ترقی اردو،
کراچی، شماره ۲، ق ف ۵.
- همو، تذکرہ ریخته گویان، به کوشش مولوی عبدالحق، اورنگ آباد، ۱۹۳۳م.
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد ۱۳،
اسلام آباد، ۱۹۹۲م.
- همو، فهرستواره کتابهای فارسی، جلد ۳، تهران، ۱۳۸۶، ۱۳۸۶ ش.
- نوشاھی، عارف، فهرست نسخه های خطی انجمن ترقی اردو کراچی، اسلام

۱۹۸۴ء۔

- ❖ Marshal, D.N, Mughals in India, London and New York, 1985
 - ❖ Nabi Hadi, Dictionary of Indo Persian Literature, New Dehli, 1995.
-

دکتر محمد صدیق خان شبی
مدیر گروه اقبال شناسی، دانشگاه آزاد علامه اقبال
اسلام آباد

سهم فارسی در تشکیل زبان اردو

فارسی و اردو نزدیکترین زبانهای امروزی جهان هستند. اردو اگرچه از گروه زبانهای هند و آریایی محسوب می‌شود و از یکی از شاخه‌های سانسکریت سرچشمۀ گرفته است، ولی چون در محیط فارسی رشد کرده لذا شدیداً تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است. این تأثیر خصوصاً در ادبیات اردو تا به حدی است که شعر اردو را برتوی از شعر فارسی گفته‌اند. ادبیات اردو در زیر بال شعر فارسی پرورش یافته و از مادر خوانده خود نظم و نثر، سبک و مضمون، بحرو قافیه و شکل و قیافه را به ارث برده و از لحاظ الفاظ نیز کاملاً از فارسی سرمایه گرفته است. تقریباً شصت درصد کلماتی که در اردو به کار می‌رود از زبان فارسی است. اردو از فارسی نه فقط اسماء و صفات را گرفته است بلکه حروف و قیود، پیشاوندها و پساوندها، امثال و حکم، استعارات و تشییهات و نیز تمثیلات و تلمیحات فارسی هم از راه همین زبان در آن راه یافته است. از لحاظ ساختمان، زبان اردو به زبانهای شبه قاره نزدیکتر است تا به زبانهای ایرانی. با اینهمه فارسی در ساختمان اردو نیز تأثیر اتی عظیم بر جای گذاشته است. موضوع این مقاله شرح تأثیر فارسی در تشکیل زبان اردو است و به دلیل محدودیت مقال از توضیح ادبیات اردو صرف نظر شده است.

زبان اردو بادگار جاویدان روابط ایران و شبه قاره است و تاریخ این روابط به زمانی حتی پیش از آغاز تمدن آریایی در ایران و هند می‌رسد. آریایی‌ها که به هند آمدند هم نژاد و خویشاوند آریایی‌های مقیم ایران بودند. زبانشناسان عقیده دارند که زبان سانسکریت و زبان اوستا از یک اصل سرچشمۀ گرفته‌اند. (۱) این روابط در زمانهای مادها، هخامنشیان، پارتیها و ساسانیان برقرار بوده است. آغاز دوره اسلامی را در تاریخ روابط ایران و شبه قاره نقطه عطفی محسوب باید کرد. در این دوره دو نعمت بزرگ به توسط ایران نصیب این سرزمین شد. یکی دین میین اسلام که از راه ایران و از طریق

۱- آرزو، مثمر، ص ۲۰۹؛ آزاد، سخنداں فارس، ص ۵

ایرانیان به سرزمین پهناور هند رسید و مسیر تاریخ آن کشور را بکلی تغییر داد و دیگر در کنار این دین حنیف زبان شیرین فارسی است که در آن سامان گسترش یافته و به مدت هشت صد سال زبان اداری و فرهنگی بوده است. زبان فارسی تحولی در زبانهای هند ایجاد کرد و در نتیجه همین تحول است که زبان اردو به وجود آمد.

با این که ایالت سند هم مرز ایران بود و از زمانهای بسیار قدیم تحت نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران قرار داشت وزبان فارسی نیز در شبے قاره نخست به سند رسیده بود ولی در اینجا توسعه پیدا نکرد و متوقف ماند. بعدها این افتخار نصیب غزنویان شد که زبان شیرین فارسی را به هند بردند و توسعه هم دادند. غزنویان شهر لاهور را که رونق چندانی نداشت آباد کردند و پایتخت خود ساختند. این شهر در مدت کوتاهی اهمیت فوق العاده ای به دست آورد و به صورت یک مرکز فرهنگی ایران وزبان فارسی در آمد. صدها خانواده از غزنه برای انجام امور دولتی به این شهر آمدند و رخت اقامت در آن افکندند. چون غزنه در آن زمان کانون بزرگ زبان و ادبیات فارسی بود. این تازه واردان "lahor" را "غزنه خرد" "ساختند" (۱) علمای اسلام و صوفیای کبار هم برای ترویج و تبلیغ دین میین به لاهور آمدند. سلاطین و امراء مملوک مشوقان بزرگ زبان و ادبیات فارسی بودند. در این دوره زبان فارسی در هند گسترش پیدا کرد و شعر و ادب پیشرفته بسیار به هم رسانید. دهلی یکی از مراکز بزرگ فارسی بود و در استانهای سلطنتی هم شعرا و نویسندهای گرد آمده بودند، خصوصاً اردو گاههایی چون مولتان، تلنبه، اچ، دیپال پور، اجوده، هانسی، سنام و سیالکوت کانون زبان و ادبیات فارسی شد (۲). دوره تیموریان عصر طلایی ادبیات فارسی در هند به شمار می‌رود. ادبیات این دوره کما و کیفای دارای ارزش بسیار است. سلاطین تیموری شاعران را مورد تقدیر و تجلیل قرار می‌دادند وصلت‌های گرانها بدآنان می‌بخشیدند.

هم در این زمان است که عده کثیری از شعرای ایرانی به هند آمدند و دربارهای سلاطین و امراء تیموری را زینت دادند.

سلاطین و صوفیان هر دو برای ترویج فارسی در هند کوشیده اند و تلاشهای آنان بسیار مؤثر بوده و گسترش فارسی تأثیر شدیدی در زبانها و لهجه‌های هند گذاشته است. ممکن نیست در زبانها و لهجه‌های بی حد و حصر هند حتی یکی هم باشد که از واژه‌های فارسی بکلی خالی باشد، فارسی لهجه‌های محلی را آنقدر توانایی بخشید که سلسله‌های

۱- اکرام، ارمغان پاک، ص ۴

۲- همو، همان، همانجا

ادیبان در هر بخش پاگرفتند و آثار ادبی متعددی به وجود آورده اند از همه اینها مهمتر تشکیل زبان اردو است که به برگت زبان فارسی در سراسر کشور هند رواج یافت و توسعه فارسی اردو را در این سرزمین پنهانور زبان مفهوم و عمومی ساخت. اگرچه زبان اردو در نتیجه ترکیب و پیوند فارسی با زبانهای هند به وجود آمده است. این ترکیب و پیوند در آغاز رواج فارسی شروع شد. در آثار منظوم و منثور فارسی که نوشته شده واژه هایی از زبانهای هندی یافت می شود (۱).

زبان فارسی به وسیله افواج مجاهدین اسلام به هند رسید و به توسط گروههای مهاجرین در ادوار مختلف تقویت یافت. مهاجرتهای مسلمانان به هند پس از استقرار سلطنت غزنویان و برقراری سلطنت دہلی شدت گرفت و ثروت و فراوانی نعمت هند مردم را جلب می کرد. در آغاز قرن هفتم هجری حمله مغولان به ایران و آسیای مرکزی، مردم این نواحی را مجبور به قرار کرد. عده زیادی از این مهاجرین رو به هند آوردند. با این که مهاجرین از نقاط مختلف ایران و کشورهای دیگر اسلامی وارد هند شدند ولی در آغاز زبان مردم ماوارء النهر بر فارسی هند غلبه داشت (۲). برای این لهجه اصطلاح "فارسی تورانی" هم به کار می بودند و در مقابل این "فارسی ایرانی" اصطلاح دیگری بود یعنی فارسی خراسانی و نواحی مرکزی و جنوبی ایران، بدین نحو مقدار قابل ملاحظه ای از لغات فارسی مخصوص لهجه ماوارء النهر، وارد زبان فارسی هند شد و بعداً هم این لغات به اردو که دختر زیبای فارسی است، انتقال یافت. در اردو واژه های فارسی ای داریم که استعمال آنها در فارسی ایرانی سابقه زیاد ندارد ولی این واژه ها در لهجه ماوارء النهر از قدیم متدائل است و در لهجه بخارایی امروز هم به کار می رود. برای مطالعه دقیق تأثیر فارسی در اردو دانستن ویژگیهای فارسی بسیار لازم است. از همه بارزتر اخفاک نون و استعمال واو مجهول و یا مجھول در فارسی تورانی است. این هرسه در اردو همین گونه حفظ شده و باقی مانده است. در بعضی کلمات در فارسی ایرانی "گ" و در فارسی تورانی "ک" می آید، مثلاً:

فارسی ایرانی	فارسی تورانی	فارسی ایرانی	فارسی تورانی
اشگ	اشک	مشگ	مشک
گشادن	کشادن	گشنیز	کشنیز

۱- ناث: خسرو، مثنوی خزان الفتوح، مثنوی دول رانی و خضرخان و مثنوی قران السعدین و نیز برندی، تاریخ فیروز شاهی

۲- دستگیر، قوانین دستگیری، ص ۳۲۱ و المفہی، نهج الادب، ص ۷۷ و عبدالله، مباحث، ص ۸۷

کلمات فوق در اردو نیز با "ک" تلفظ می‌شود. استعمال فعل متعدد هم در فارسی تورانی و هم در اردو زیاد است. حاصل مصدرهایی در اردو به کار می‌رود که فقط در فارسی تورانی سابقه دارد چون ادائیگی، حیرانگی، سختگی، مهربانگی، شرح این مختصات بسیار دراز است و از حوصله این مقاله خارج است.

تذکر یک نکته بسیار مهم و اساسی در اینجا لازم است که فارسی در ساختمان اردو تأثیر قابل ملاحظه‌ای نداشته است البته مقدار زیادی از کلمات فارسی وارد زبان اردو شد و این سرمایه الفاظ، زبان اردو را قوی بخشید که به وسیله آن بزودی سیر تکاملی خود را طی نمود و در ردیف زبانهای هند درآمد. اگر زبان فارسی به هند نمی‌رسید ممکن است پیدایش یک زبان تازه (که در این صورت آن زبان حتماً با زبان اردوی کنونی تفاوت داشت) در معرض تعویق می‌افتد. اردو به علت واژه‌های دخیل فارسی است که رنگ خاصی به خود گرفته و به آن بسیار نزدیک شده است. رابطه میان اردو و فارسی مثل رابطه میان زبانهای پهلوی و فارسی نیست یعنی اردو از فارسی سرچشم نگرفته است تأثیر فارسی در اردو مانند تأثیر زبان فرانسه بر تورمن‌ها در زبان آنگلوساکسون‌هاست که در نتیجه این تأثیر زبان انگلیسی به وجود آمد^(۱) (یا می‌توان گفت که تأثیر فارسی در اردو تقریباً مثل تأثیر عربی در فارسی است. از نوشته‌های دانشمندانی که دقیقاً رابطه میان اردو و فارسی را بررسی کرده‌اند، چگونگی این رابطه به خوبی روشن می‌شود. محمد حسین آزاد زبان‌شناس معروف در این مورد چنین نوشته است:

”نهال اردو از زمین سانسکریت روئیده و در آب و

هوای فارسی رشد نموده است“ - ^(۲)

بنا بر نوشته دائرۃ المعارف بریتانیکا:

”اردو زبانی است هندوستانی ولی شدیداً تحت تأثیر فارسی“ - ^(۳)

کلمات اصیل فارسی را در اردو به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

دسته بزرگ آنها شامل اسمهای است.

دسته دوم صفت هاست.

دسته سوم حروف و قیود است.

در زبان اردو اسمهای و صفت‌های فارسی هم به صورت بسیط و هم به صورت

۱- سکسینه، تاریخ ادب اردو، صص ۵-۶

۲- آزاد، آب حیات، ص ۲۷

۳- دائرۃ المعارف بریتانیکا، ذیک مدخل ”اردو“

مرکب آمده است. مقداری از کلمات فارسی در اردو هست که در فارسی امروز از رواج افتاده، ولی هنوز در بعضی از لهجه های ایرانی باقی هستند چون در لهجه بخارایی و فارسی عامیانه ایران و افغانستان این چنین کلمات فراوان است، مثلاً:

آنه (مادر)، آپه (خواهر بزرگ)، باحی (خواهر بزرگ)

آکه (برادر بزرگ)، باورچی (آشپز)، پای جامه (پیژاما)، تربوز (هندوانه)

تکیه (باش)، دسترخوان (سفره)، رومال (دستمال) زینه (نردبان)

شوربا (آبگوشت)، کورتا (پیراهن)، کدلچه (نوعی از نان)،

گپ (سخن بی اساس)، مسکه (گره)، ناشپاتی (گلابی)، ناک (یکنوع گلابی)

سوداگر (بازرگان)، بقجه (جامه دان)، بزدل (ترسو)، پیشگی (قبلی)

راسته (خیابان)، زبانی (شفاهی)، مفت بر (هفت خور).

بخی از کلمات مذبور در فارسی امروز سابقه استعمال ندارد.

اردو از زبان فارسی فقط کلمات خالص فارسی را نگرفته است بلکه مقداری از لغات دخیل زبانهای مختلف در فارسی را هم به ارت برده است قسمت عمده این کلمات واژه های عربی است. آمیزش کلمات عربی در فارسی در نتیجه پذیرفتن دین اسلام از طرف ایرانیان صورت گرفت. نفوذ زبان عربی دوشادوش گسترش اسلام رو به تزايد نهاد و تعلیم و تعلم به زبان عربی رواج بیشتری پیدا کرد و در قرن هفتم و هشتم وفور لغات عربی در فارسی به درجه ای رسید که یکی از کتب تاریخ این دوره "تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار" که در سال ۷۱۲ ه نوشته شد فقط روابط و ضوابط فارسی دارد.

ولی زبان اردو هیچ وقت به این اندازه تحت تأثیر عربی قرار نگرفته است. فارسی مستقیماً از خزانه ای عربی استفاده کرده واردو هر چه از کلمات عربی دارد به وسیله فارسی دریافت نموده است. اگرچه همه واژه های عربی که در فارسی به کار می رود به اردو انتقال نیافته ولی باز هم عده آنها فراوان است. بعضی از ویژگیهای استعمال کلمات عربی به قرار زیر است:

اول این که اردو همه واژه های دخیل عربی در فارسی را نگرفته است، ولی تقریباً همه واژه هایی که در اردو مورد استعمال است در فارسی هم مستعمل است لغاتی بسیار کم از عربی در اردو داریم که استعمال آنها در فارسی سابقه ندارد این کلمه ها در چند سال اخیر در اثر ترجمه اصطلاحات از زبانهای دیگر وارد اردو شد چون: معاشیات (علم الاقتصاد)، میزانیه

(بودجه) و نفسیات (روانشناسی) وغیره اگر از این کلمه ها صرف نظر کنیم، ممکن نیست حتی یک کلمه عربی پیدا کنیم که در اردو به کار می رود و در فارسی سابق استعمال نداشته باشد. دوم این که اردو طبق نیازمندیها و مزاج خود از لغات دخیل عربی در فارسی انتخاب کرده است. اگر از یک ماده عربی ده کلمه در فارسی مستعمل است ممکن است در اردو همه آنها مورد استعمال نباشد. چون ما در اردو فقدان، مفقود و فقید داریم ولی تقدیم به کار نرفته است. کلمات وحشت و وحشی را استعمال می کنیم ولی از استیحاش وحشت داریم.

سوم این که از یک ماده عربی کلمات مختلفی را در یک معنی در اردو و فارسی استعمال می کنند چون:

فارسی	اردو
انتقاد	تلقید
مرتشی	راشی
صرف کنندگان	صارفین
چهارم کلماتی از ماده های مختلف عربی را برای یک معنی در اردو و فارسی به کار می برد:	
ملل متحد	اقوام متحده
منابع	ذرایع
محافل سیاسی	سیاسی حلقات
تبیعت	شهریت
هلیت	قومیت

این اختلاف در استعمال کلمات عربی ناشی از ترجمه است.

پنجم واژه های عربی که داخل در زبان اردو شد اول به وسیله فارسی زبانان دستکاری گردیده بود و اردو آنها را بعد از تصرفات فارسی قبول کرد. از این لحاظ مطالعه کلمات دخیل عربی در اردو و فارسی پسیار جالب است. این مطالعه نشان می دهد که دو زبان آریایی (اردو و فارسی) یک زبان سامی (عربی) را بر یک منوال قبول کرده اند.

اردو مقداری از لغات ترکی هم دارد. اگرچه بعضی خانواده‌های ترک نژاد برهند فرمانروایی داشته‌اند ولی کلمات دخیل هم در اردو از فارسی گرفته شده است. این کلمات فارسی و عربی و ترکی وغیره از قرون متمامی در هند مورد استعمال بوده است. در نتیجه این استعمال و تطور زبان بعضی از واژه‌ها معنی حقیقی خود را از دست دادند و معنی تازه‌ای بخود گرفتند. در مقداری از لغات تغییر تلفظ رخ داده است و باز کلمات زیادی بدون هیچگونه تصرف معنوی و لفظی به حالت اصلی خود باقی مانده‌اند.

مسلم است که هر زبان عناصر بیگانه‌ای در خود دارد ولی معمولاً کلمات خارجی را با شرائط خود قبول می‌کند در بعضی موارد در کلمه خارجی آنچنان تصرف می‌کند که اصالت خود را از دست می‌دهد و تشخیص اصل مشکل می‌شود. چنانکه لغات زیادی از ریشه‌های لاتین در زبانهای اروپایی وجود دارد. اگر ما کلماتی را که از یک ریشه لاتینی در زبانهای مختلف متدائل اند، مطالعه کنیم، خواهیم دید که این کلمات با یکدیگر فرق دارند اگرچه ریشه آنها یکی است ولی هر زبان طبق شرائط خود آن را قبول کرده است. همچنین اردو نیز در واژه‌های فارسی و واژه‌های زبانهای دیگری که به وسیله فارسی دارد تصرفاتی به عمل آورده است. این تغییر فقط در لغات خارجی رخ نمی‌دهد بلکه در سیر تکامل یک زبان واژه‌های خود آن زبان نیز دچار تحول می‌شود. بعضی کلمه‌ها از استعمال می‌افتنند، بعضی‌ها معنی نوپیدا می‌کنند و پاره‌ای لغات شکل تازه به خود می‌گیرد. چندی پیش کلمه باجی به معنی خانم استعمال می‌شد ولی این کلمه در فارسی امروز تقریباً از استعمال افتاده است. در قدیم نگوان به معنی مراقب استعمال می‌شد ولی اکنون این معنی را از دست داده و معنی مضطرب به خود گرفته است. فردوسی خورشید و امید را به یای مجھول تلفظ کرده است. در فارسی جدید استعمال یای مجھول در چنین موارد از بین رفته است.

تصرفی که هر زبان در واژه‌های خارجی می‌کند بدون علم نیست. هر زبان واجهای ویژه دارد وسعی می‌کند که الفاظ بیگانه را طبق شرایط واجهای خود پذیرد و در قالب آنها بریزد. چون زبان عربی صدای "ج" نداشت، اهل عرب چرا غ را از ایران گرفتند و طبق شرایط زبان خود در آن تصرف کردند و این کلمه در عربی سراج شد. در واجهای فارسی ث (تای هندی) نبود لذا کلمه "کهث" در فارسی "کت" شد. همچنین اهل اردو افراط و تقریط را ساده تر کرده کلمه افرانقوری درست کردند.

برای مطالعه بعضی تصرفات اردو در کلمات فارسی وغیره شواهدی می آوریم:

(الف) - اجتماع متحرکین :

اگر در کلمه ای دو متحرك پشت سرهم بیاید تلفظ چنین کلمه برای اهل اردو مشکل می شود لذا کلمه دوم را ساکن می کنند. چون کلمه برکت در فارسی به فتح اولین است ولی در اردو به سکون "ر" تلفظ می شود. ما در اینجا مثالهای چنین اسکان حروف دوم را می آوریم:

حرکت (ر)، شفقت (ف)، عظمت (ظ)، آدمیت (د)، مباحثه (ح)، موافق (ف)،
منافق (ف)، مشابه (ب)، حضرات (ض)، قصبات (ص)، آدمی (د)، آسودگی (د)،
آمادگی (د)، آرزو (ر)، آفرین (ف)، خاندان (ن) .

(ب) - اجتماع ساکنین :

چون دو حرف ساکن متصلاً در یک کلمه جمع شوند تلفظ چنین کلمه نیز برای اهل اردو مشکل می شود. ایشان در تلفظ آن کلمه حرف اول را که ساکن است متحرك می کنند چون:

ذبح (ب متحرك)، شرح، (ر متتحرك)، صبح، (ب متتحرك)، صلح (ل متتحرك)،
فتح (ت متتحرك)، جمع (م)، شرع (ر)، شمع (م)، قطع (ط)، سعی (ع)، نفی (ف)،
نهی (ه)، وحی (ح).

(ج) - تصرف در شکل کلمه

فارسی	اردو
کدو	(به تشدید دال)
عافیت	(ی مشدد)
آچار	(حذف مد)
آرمان	(" ")
آلغته	(" ")

فارسی	اردو	فارسی	اردو
زفیر	زفیل	سودر	سردل
جولاھہ	جولاھا	چوغه	چوغا
کرنا	خراط	قمهیض	خراد
خرج	خراط	بنگ	قمهیض
بار	بھار	ابا	بھنگ
دھل	ڈھول	چرخ	چرخا
پله	پلڑا	ہیز	ہیزرا / ہیجرزا
اضطراب	اضطرابی	انکسار	انکساری
تقری	قلاج	چات	چیست
قینچی	آتوں	آتون	آتو
کاسہ گر	خورجین	خورجین	خورچین
آخوند	آخون	حق (حذف تشدید)	حق
جن	جن (حذف تشدید)	قد	قد
شق	"	قوی	قوی
بری	"	مضر	مضر
مخل	"	خاص	خاص
اهم	"	آقا	آغا
عام	"	پادشاہ	بادشاہ
سوقات	-	بوته	بوتنا
پوسیده	بوسیده		

بیت	بید	ثیلا	تل
تاو	تاب	-	-
توبرَا	توبوه	پیشباز	نوار

(د) تصرفات اردو در معنی کلمات فارسی:

عدد کلماتی که در آن تصرف معنوي شده است بسیار زیاد است اینجا فقط چند

مثال ثبت می شود:

معنی در اردو	معنی در فارسی	
آدم، بشر	منسوب به آدم	آدمی
استراحت، افقه در ناراحتی	سکون و قرار	آرام
مستراح رفت	پاسخ و جواب	اجابت
انحصار	کرایه و اجرت	اجاره
روزنامه	جمع خبر	اخبار
آگاهی، اعلام	شهرت داشتن	اشتهر
در اردو مفرد است به معنی شایعه	خبر	افواه
در اردو مفرد به معنی حیلیت و رتبه	جمع وقت	اوقات
اذان	آواز و فریاد	بانگ
تحمل	بوداشت، حاصل	
مکافات بد	جزا و مكافایت نیکی	پاداش
حدت و حرارت	اضطراب و اختلال	تپش
معرفی	تكلف و تشریفات	تعارف
پراکندگی و انتشار، کوشش	پلاش	
تواضع	جهز و انكسار	پذیرایی مهمانها

کاربد، شرارت	جنپش و جولان	حرکت
آدم زرنگ	کلمه تعظیم	حضرت
قحبه	مربوط به خانه	خانگی
شوهر	دشمن	خصم
حمیت، غیرت	اجتناب ورزیدن	خود داری
فقط بوی خوش	دارای بوی خوش	خوشبو
مفرد به معنی صدقه	جمع خیر	خیرات
فقط لکه	لکه، خیلی گوم	داغ
رود	بحر	دریا
امضاء	دست نوشت	دستخط
تخفیف در قیمت	نگاهداشت، ملاحظه	رعایت
نوکری و شغل	عالم، زمانه	روزگار
مرکب، جوهر تحریر	تابناکی	روشنایی
برنج شیرین و توتون خوردنی	قسمت زرد تخم مرغ	زرده
توطئه	موافقت، ساخت و شکل	سازش
دولت	رئیس و ناظر، کلمه تعظیم	سرکار
ازدواج	نشاط و خرمی	شادی
روزنامه نویس	کارجلد کردن کتاب	صحافی
در اردو مفرد است به معنی رقصه	جمع طایفه	طواائف
فقیر	نادر، بیگانه، مسافر	غريب
حاصل	هر مایعی که قواوش زیاد باشد	غایظ
یبوست	موسم سال	فصل
قلمه	قبض الوصول	قبض
گل محمدی	خامه	قلم
مستخدم خانقاہ، وزار	عرق گل	گلاب
آنکه در آشیز خانه ظروف را تمیز می کند	همسایه	مجاور
	مشعل بودار	مشعلجی

مقصود	جای قصد	مقصد
شلوغ مردم	حمله کردن	هجموم
یکباره	یکی یکی	یکایک

اصول مشترک زبانهای آریایی در زمینه واژه سازی استعمال و ندهاست. این وندها در آغاز یا در پایان کلمه و در بعضی موارد درمیان کلمه افزوده می شود و کلمه تازه ای به دست می آید طبق استعمال وند آن را پیشاوند، پساوند یا میان وند می گویند. این روش واژه سازی بسیار آسان و ساده است. در بعضی زبانهای غیر آریایی واژه سازی به این آسانی ممکن نیست. وجود واستعمال این وندها نشانه غنای بی حد و حصر زبان فارسی است اردو نیز مثل سایر زبانهای آریایی و ندهایی دارد که از ریشه سانسکریت به ارت برده است و به علاوه از تعداد زیادی از وندهای فارسی در واژه سازی استفاده کرده است. در این روزها به علت ارتقاء و تکامل علوم زبانها برای بیان افکار علمی احتیاج بیشتری به واژه های نوین دارند. از لحاظ تدریس علوم و فنون که بزرگترین نیاز بشر امروزی است زبانی کاملتر است که در آن واژه سازی آسان تر باشد. اردو در مورد اصطلاح سازی کاملاً از فارسی پیروی کرده و از وندهای فارسی استفاده سرشار نموده است و بدین گونه بسیار زود مقام یک زبان علمی را احراز کرده است.

استعمال وندها را در اردو به چند بخش می توان تقسیم کرد:

نخست مقدار زیادی از واژه های مرکب فارسی که به وسیله وندها درست شده، وارد زبان اردو شد چون: نیازمند، همدرس، برهمن، بی آبرو، برباد، ناپیدا، ناچار، آزادانه، اسلام آباد، ریگوار، مهریان وغیره.

دوم واژه های نوینی که با وندها او کلمات فارسی در اردو ساخته شده، ولی اینها در فارسی سابقه استعمال نداشته است چون: همدرد (دلسوز) جرمانه (جریمه) طلبانه (معاوضه طلبی) تپش (حرارت) دایه گری (مامایی) وغیره.

سوم وندهای فارسی که با کلمات اردو اضافه شده چون: بی بس (مجبور)، پاندان (پان: برگ تنبول)، بی سر (بی آهنگ)، بی کل (بیتاب)، ناسمجھ (ابله) پھلکاری (گلکاری)، ساهو کار (وام دهنده).

چهارم واژه های نوینی که با ترکیب کلمات فارسی و وندهای خالص اردو ساخته شده است، چون:

پن سوره (پنجسوره)، مسخر این (مسخرگی)، شر ماهث (شرمندگی) وغیره.
 پنجم از ریشه های فعلی فارسی که در ترکیبات اسمی به کار می روند، در آردودر
 ردیف بساوند قرار گرفته - چون : شمشیر باز، تن پرور، روزنامه نویس، دکاندار.
 این کلمات در فارسی وند نیستند ولی در آردودوند به حساب می آیند چون:
 دهوكه باز (حقه باز)، تلوار بند (مسلح به شمشیر)، روئی دار (پنه ای)، رنگ ساز (رنگ
 کننده) در مثالهای بالا "باز"، "بند"، "دار"، "ساز" در فارسی اسمهای فاعل مرخم اند
 و به هیچ وجه وند محسوب نمی شوند، ولی اینها را در آردودوند قرار داده اند.
 اینک شواهدی از استعمال وندها در آردو را اینجا ثبت می کنیم تا موضوع بیشتر

روشن شود:

- ۱- پیشاوندهای فارسی و کلمات فارسی که در آردودوند محسوب می شوند:
 - با: با اثر، با تدبیر، با خبر، با رونق، با ضابطه، با وفا
 - بر: برگشته، برباد، برداشت، برق، بره محل، بروقت (سروقت)
 - بی/بیه: بی آبرو، بی اثر، بی اصول، بی پرده، بی بس (مجبوی)، بی کل (بیتاب)
 - پر: پرآشوب، پر نکلف (پر تعارف) پرفربیب، پرزور (به اصرار)، پرنور
 - در: در آمدات (واردات)، در اندازی (دخلات) در گزرا (معافی)
 - نا: نا آشنا، نا آمید (نومید، مأیوس)، نا اهل (بی کفایت)، ناتراش (بی تربیت)،
 ناجنس (بد اصل)، ناممکن، نام منظور (مردود)
 - هم: هم پاله، همدرد (دلسوز)، همسر (هم رتبه)، هم نام، هم وزن، هم وطن، هم جویی (رفیق)
 - پا: پابندی (قدغون)، پاجامه (پیژاما)، پاپوش (کفش)، پازیب (یاک زبور پا)
 - پس: پس انداز، پسپائی (عقب نشینی)، پس مانده (عقب مانده)
 - ته: ته بند، ته بازاری (یاک نوع مالیات) ته خانه (زیرزمین)
 - خود: خود پرست، خود پسند، خود ردو، خود نمایی
 - خوش: خوشامد (تملق)، خوشبو، (بوی خوش)، خوش باش (خوش گذران)، خوش
 پوش (شیک پوش)، خوش ذائقه (خوش مزه)
 - زود: زود رنج، زود فهم، زود نویس (تندنویس)
 - سر: سراپا، سراسر، سریند (مهرزاده)، سرحد (مرز)، سرداری (ریاست)، سر رشته
 (شعبه، محکمه)

- نو: نوآباد، نوآبادی (مستعمره)، نوچندی (روزهای اول ماه)
 نیم: نیم باز، نیم جان، نیم حکیم (طیب بی هنر)، نیم راضی
 هر: هر کاره (پستچی) هر دلعزیز (مقبول)، هرفن مولا (کسی که در هرفن ماهر
 باشد)
 یک: یکبار (فوری)، یکدلی (محبت)، یکسوئی (توجه کامل)، یک قلم (فوری)
 یک لخت (فوری)

۲- پساوندهای فارسی

- آباد: احمدآباد، اسلامآباد، فیضآباد، لیاقتآباد
 آک: پوشاك، خوراك، تپاک (گرمجوشی)
 آنه: آزادانه، آمرانه، پدرانه، شریفانه، مردانه، ماهانه (ماهیانه)، وحشیانه
 آنه: (مصدری) دوستانه، یارانه
 آنه: (معاوضه) آیانه، جرمانه، شکرانه، عوضانه، نذرانه، هرجانه
 بان: باغبان، پاسبان، سائبان، تانگه بان (تانگه: در شکه)، گازی بان (کالسکه چی)
 چه: باغیچه، بیلچه، دیگچه، کوچه
 چی: افیونچی (تریاکی)، باورچی، بندوقچی، طبلچی، مشعلچی (آنکه ظروف را تمیز
 می کند)
 دان: پائیان، آتشدان، گلدان، نمکدان، پاندان (پان: برگ تنبول)، روشنдан
 (روزن)، پهولدان، (پهول: گل) سنگاردان، (سنگار: آرایش)
 زار: خارزار، ریگ زار، سبزه زار، سمن زار
 سار(اتصاف): خاکسار، شهرسار، سنگسار
 سار(ظرفیت): چشمہ سار، کوهسار، ذمک سار
 استان: انگلستان، بلوجستان، پاکستان
 سرای: حرم سرای، محلسرای، مغل سرای (اسم شهری)
 ش: آرایش، بندش، پرستش، جنبش، سازش (توطئه)، نیش (حدت و
 حرارت) رهایش (منزل داشتن)

فام:	سیاه فام، گلfram، مشک فام
لک(تصغیر):	زنبورک (یکنوع توب) ڈھولک (دھل)
کار:	اہل کار، پیش کار، ادا کار، (هنر پیشه فیلم)، ساہو کار (وام دهندہ)
کدہ:	آتشکده، بتکده، دولت کدہ، ماتمکدہ، نعمت کدہ
گار:	پروردگار، سازگار (مساعد)، مددگار
گاہ:	آرامگاه (مقبره)، پایگاہ، پیشگاہ، چراگاہ، خوابگاہ، درگاہ، عیدگاہ، نمایشگاہ
گر:	آهن گر، بازی گر (اکریوبات) جلد گر (صحاف)، قلعی گر (سفیدگر) کاریگر (کارگر)
گی:	آزدگی، اداثیگی، تازگی، حیرانگی، موجیدگی
گین:	اندوهگین، خشمگین، سرمگین، شرمگین، عمجگین
مند:	آبرومند، ارجمند، خواهشمند، دانشمند (دان)، رضامند (راضی)، غرض مند، نیاز مند
ور:	بارور، پیشه ور، دانشور (روشنفکر)، نامور
ی(نسبت):	بخشی، کتابی، ملاقاتی، وهبی (وسواسی)، شرایی (الکلی)، مستری (بناء)

۳. کلمات فارسی که در ارد و پساوند خوانده می شود

آرا:	انجمان آرا، بزم آرا، جهان آرا، مسند آرا، هنگامه آرا
آزاد:	دلآزار، مودم آزاد
آفرین:	جان آفرین، جهان آفرین، معنی آفرین، نکته آفرین
افروز:	انجمان افروز، بزم افروز، جلوه افروز، دل افروز، رونق افروز
افزا:	حوصله افزا، حوصله افزایی (تشویق)، راحت افزا، روح افزا، غم افزا، نشاط افزا
افshan:	زر افshan، خون افshan، نور افshan، گوهراfshan، عنبر افshan
آگاه:	حق آگاه، خود آگاه، کار آگاه
آلود/آلوده:	خشم آلود، خواب آلود، زنگ آلود، غبار آلود، گرد آلود
آموز:	ادب آموز، جرأت آموز، سبق آموز، عبرت آموز، نصیحت آموز

حرارت آمیز، درد آمیز، رنگ آمیز، مصلحت آمیز	آمیز:
برق انداز، پا انداز، تیر انداز، قرعه اندازی (قرعه کشی)، نظر انداز	انداز:
دولت اندوز، زر اندوز، عبرت اندوز	اندوز:
به اندیش، خیر اندیش، دور اندیش، عاقبت اندیش، کوتاه اندیش، نیک اندیش	اندیش:
تعجب انگیز، درد انگیز، دهشت انگیز، نفرت انگیز، ولوله انگیز	انگیز:
اشک بار، برفباری، ژاله باری، سنگ باری، گلباری	بار = باری:
آتش باز، جانباز، جلد باز (عجول)، کبوتر باز، فقره باز، هواباز (خلبان)	باز:
شب باش، یار باش	باش:
الله بخش (اسم علم)، تسلی بخش (قابل اطمینان) شفا بخش، صحت بخش، گنج بخش	بخش:
بار بودار (باربر)، علم بودار، کفش بودار، نیزه بودار	بودار:
دست بسته، سر بسته، کمر بسته	بسته:
آستان بوس، پابوس، دست بوس، زمین بوس، قدم بوس	بوس:
ازاربند (کمر بند)، بازو بند (یکنوع زیور)، شکاربند، عمامه بند، قلم بند	بند:
آبپاش، برق پاش، رنگ پاش، گلاب پاش	پاش:
آفت پذیر، اشتعال پذیر، تربیت پذیر، ترقی پذیر (در حالت رشد)، دلپذیر	پذیر:
افترا پرداز، انشاء پرداز، فتنه پرداز، کار پرداز، نکته پرداز، هنگامه پرداز	پرداز:
آتش پرست، آفتاب پرست، بت پرست، جمال پرست، خود پرست، زر پرست، قدامت پرست، می پرست	پرست:
احباب پرور، بندہ پرور، تن پرور، شکم پرور، غریب پرور، قوم پرور، نفس پرور	پرور:
خود پسند، شاه پسند، دل پسند، مشکل پسند	پسند:
آب پیما، باده پیما، راه پیما، فلك پیما، بارش پیما، حرارت پیما (حرارت سنج)	پیما:
بهانه جو، جنگجو، حیله جو، راز جو، صلح جو، عیب جو، فتنه جو	جو:
خوشه چین، ریزه چین، سخن چین، عرق چین، گل چین، نکته چین	چین:

باورچی خانه (آشپزخانه)، توپخانه، دواخانه، شفاخانه، فیل خانه، قمارخانه، نگارخانه، بوچرخانه (کشتارگاه)، بھتیارخانه (یکنوع مسافرخانه) بھنگرخانه (بنگخانه)، ڈاکخانه (پستخانه) جیلخانه (زندان)	خانه:
بسیارخوار، خونخوار، سودخوار (رباخوار) شرابخوار، شیرخوار، غمغخار، نمکخوار	خوار:
ابجدخوان، ثناخوان، خوشخوان، روضهخوان، سوزخوان، مثلخوان (مثل: پرونده)، مولودخوان	خوان:
بدخواه، تبخواه، (حقوق)، خاطرخواه، خیرخواه، دادخواه، عذرخواه	خواه:
تعجبخیز، زرخیز (حاصلخیز)، سحرخیز، مردمخیز، موجخیز، نوخیز	خیز:
آبدار، امانتدار (امین)، بیلدار (باغبان)، جاندار، جانبدار، (طرفدار)، دکاندار، زمیندار، تهانهدار (افسرپلیس)، چوکیدار (پاسبان)، نمبردار (کدخدای)	دار:
حسابدان، ریاضیدان، زباندان، سیاستدان، قانوندان، قدردان، مزاجدان، نکتهدان، همهدان	دان:
آهنربا، دلربا، هوشربا	ربا:
آبرسان، ایدارسان، پیغامرسان، فیضرسان، نفعرسان، ضوررسان	رسان:
اسلحهساز، بندوقساز، دندانساز، دواساز، رنگساز، زمانهساز، گھڑیساز، (ساعتجی) کارساز، قانونساز	ساز:
بتشکن، پیمانشکن، خبیرشکن، طیارهشکن، قلعهشکن	شکن:
آثارشناس، احسانشناس، اخترشناس، اقبالشناس، پاکستانشناس، سخنشناس، نبضشناس	شناس:
آرامطلب، جاهطلب، جوابطلب، حقطلب، شهرطلب، وضاحتطلب، وقتطلب	طلب:
اسلامفروش، ایمانفروش، بادهفروش، کتبفروش، وطنفروش	فروش:
بادکش، تارکش، روکش، کدوکش، میکش	کش:
آتشگیر، بغلگیر، حرفگیر، دامنگیر، خردگیر، ماهیگیر، نمگیر	گیر:
افسانهنگار، واقعهنگار، وقایعنگار	نگار:

نما:	بادنما، جزیره نما (شبہ جزیرہ)، حق نما، قبله نما، قطب نما
نواز:	بنده نواز، بین نواز (بین: آلت موسیقی)، ستار نواز، طبله نواز، بانسری نواز (بانسری: نی) مهمان نواز
نویس:	اخبار نویس، (روزنامه نویس)، اظهار نویس، پرچه نویس (خبرنگار)، خوشنویس، مختصر نویس، نقشه نویس
یاب:	بهره یاب، دستیاب، سزا یاب، شرفیاب، فیض یاب، کامیاب، کمیاب
یافته:	تریبیت یافته، ترقی یافته، تعلیم یافته، سزا یافته، سند یافته، شهرت یافته

اردو اگرچه یک زبان صرفاً هند و آریایی است، ولی استعمال وندهای فارسی و استعمال کلمات فارسی به عنوان وند نشان می دهد که در واژه سازی اردو، زبان فارسی تا چه اندازه تأثیر عمیقی داشته است. این وندها در ساختمان زبان اردو طوری جایگزین شده اند که اخراج آنها به وسیله حتی صدها نهضت سره نویسی ممکن نیست. زبان هندی که اکنون زبان رسمی هند است با زبان اردو زیاد فرق ندارد. هوا خواهان هندی کلمات ساده فارسی را از هندی خارج کردن و کلمات مترونک و مهجور سانسکریت را به جای آنها وارد زبان خود کردند، ولی وندهای فارسی همچنان در زبان هندی باقی است.

چون رشد زبان اردو و آغاز ادبیات آن در محبطی کاملاً فارسی صورت گرفته است هزاران کلمه و شعر از آثار ارجдар فارسی مانند شاهنامه و منتوی معنوی و گلستان و بوستان و دیوان حافظ و امثال آن به منظور تریین کلام وزور بیان و به عنوان ضرب المثلها مورد استفاده ادباء و سخنرانان اردو قرار می گیود. اگرچه زبان فارسی در شبه قاره رونق زمان گذشته را ندارد ولی ضرب المثل های فارسی به وسیله زبان اردو حفظ و نگهداری شده است. آنها را از لحاظ استعمال به چند بخش می توان تقسیم کرد:

اول: ضرب المثلها که از فارسی به اردو منتقل شده است چون: آب آمد تیمہم بروخاست. حکیم حاتم، مرگ مفاجات.

دوم: جمله های نثر و مصروع های شعر فارسی ایرانی که در اردو به عنوان ضرب المثل استعمال می شود چون: تاقریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده بود، این هم بچه شتر است. آفتاب آمد دلیل آفتاب. بیین تقافت راه از کجاست تا به کجا.

سوم: جمله های نثر و مصروع های شعر فارسی هند که ضرب المثل شدند چون: هنوز

دلی دور است، چرا کاری کند عاقل که باز آید پشماینی (چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشماینی) -

چهارم: بعضی از ضرب المثل های فارسی را بصورت ترجمه نیز در اردو به کار

می بزند چون: "دور که ڈھول سهانے" ترجمه "آواز دھل شنیدن از دور خوش است" -

عده ضرب المثل های فارسی در اردو آنقدر زیاد است که ثبت کردن آنها در

اینجا ممکن نیست. وجود این ضرب المثل ها از یک طرف بر اعتبار وقار اردو افروزه و از

طرف دیگر آن را به فارسی نزدیکتر کرده است.

ما قبلاً گفتیم که تأثیر فارسی بر اردو مثل تأثیر عربی بر فارسی است. ولی باید

اضافه کرد که عربی یات زبان سامی است و فارسی از زبان های آریایی است. عربی از

لحاظ دستگاه واجی و ساختمان دستوری خود با فارسی تقاؤت بسیار دارد و بالعکس اردو و

فارسی هر دو از زبانهای آریایی است و آن گویش هندی که بعد از تحول در محیط

فارسی به شکل اردو درآمد از زبان سانسکریت منشعب شده است و زبانهای فارسی و

سانسکریت ویژگیهای مشترک دارند و از یک اصل وریشه اند. اردو نیز این ویژگیها را به ارث

برده است و همین ویژگیها باعث شده که تأثیر فارسی بر اردو عمیق تر و گیراتر از تأثیر عربی

بر فارسی شده است. گاه زبان اردو با زبان فارسی تا آن حد شباهت دستوری دارد که در

بعضی موارد تشخیص این امر دشوار می شود که آیا این نتیجه اشتراکات زبانهای فارسی و

سانسکریت است یا نشانه تأثیر فارسی در اردوست.

اینک نکات دستوری را مورد مطالعه قرار می دهیم که در اردو و فارسی مشترک

است یا نتیجه تأثیر فارسی در اردو است:

۱- تذکیر و تانیث: زبان اردو از لحاظ تذکیر و تانیث از مشکل ترین زبانهای است. اصول

تذکیر و تانیث را حتی در مورد اشیای بی جان هم رعایت می کنند. در تصرف

افعال و مطابقه مسند الیه و مسند و مطابقه صفت و موصوف رعایت این اصول ایجاد

مشکل می کند ولی اخیراً در اردو این تمایل پیدا شده است که در بعضی موارد

کلمه مذکور به جای مونث هم به کار رود. در اردو شاعره، عالمه، فاضله، لائنه و

مصنفه می گفتهند ولی حالا شاعر، عالم، فاضل، لائق و مصنف برای مذکرو مونث

می گویند و می نویسند این امر احتمالاً تحت تأثیر فارسی رخ داده است.

۲- گاهی برای احترام و تجلیل ضمیر جمع را به جای مفرد به کار می بزند چنانکه در

خطاب به بزرگی گویند: شما فرمودید و در غیبت گویند: ایشان فرمودند.

در ضمیر متکلم نیز در سه مورد جایز است که ما به جای من آورده شود:

(الف) اگر گوینده بادشاھی با امیری و بزرگی باشد. چون فردوسی از زبان

اردشیر بابکان گوید:

دل زیر دستان رما شاد باد
هم از داد ما گینی آباد باد

(ب) اگر گوینده نویسنده یا شاعری باشد: ما چنین گفته‌یم و چنین نوشته‌یم.

(ج) اگر گوینده خود را نماینده طبقه و طائفه خاصی معرفی کند: ما طایفه خرقہ پوشان. در اردو این اصول را عیناً رعایت می‌کنند.

انهون نه فرمایا (ایشان فرمودند، صیغه تعظیمی در غیبت یک شخص محترم)

آپ نه فرمایا (شما فرمودید، صیغه تعظیمی در حضور یک شخص محترم)

کی محمد سے وفا تو نے تو ہم تیرے ہیں

یہ جہاں چیز ہے کیا لوح و قلم تیرے ہیں

(این شعر از منظومه معروف علامہ اقبال لاهوری "جواب شکوه" است در این

شعر خدا به بندگان می‌گوید که اگر تو عهد وفا به حضرت محمد استوار داری رضایت مارا

هم جلب می‌کنی این جهان چیزی نیست لوح و قلم مال تو باشد. اینجا خدا برای خود

ضمیر متکلم جمع به کار بردہ است)

ہم کہ درد کے مارے لوگ ما طایفہ رنج کشان و غم دیدگان

(۳) در فارسی هنگام شمردن اشیاء کلماتی را استعمال می‌کنند چون: راس، زنجیر، جلد. می‌گویند: دور اس گاو، سه زنجیر فیل، چهار جلد کتاب، در اردو نیز همین کلمات در چنین موارد به کار می‌رود و اینها را در اردو ردیف الاعداد یا اسمای معیت می‌گویند مثلاً:

مبلغ چار سوریہ (مبلغ چهار صد روپی) دس راس بھینسیں (دھ راس گاومیش).

(۴) سهم و تاثیر فارسی در واژه سازی مخصوصاً در واژه‌های مرکب بسیار زیاد است و ما در یکی از فصل‌های گذشته به تفصیل درباره تاثیر فارسی در واژه سازی اردو صحبت کرده‌ایم.

(۵) برخلاف اکثر زبان‌های هندو اروپائی در اردو تحت تاثیر فارسی برای ساختن زمانهای ماضی نقلی و بعد و الترامی از فعل کمکی "بودن" استفاده می‌کند و نه از داشتن چون:

آیا هست، آمد است (هست از مصدر هونا به معنی بودن است) - آیا تها، آمد بود (آیا: آمد، تها از مصدر هونا به معنی بودن) آیا هوگا: آمد باشد (آیا: آمد، هوگا از مصدر هونا به معنی بودن) -

(۶) آقایان، خدا حافظ من رفتم -

در جمله بالا "رفتم" اگرچه فعل ماضی است ولی اینجا معنی حال می دهد
یعنی من می روم -

در اردو نیز در چنین مورد ماضی به معنی حال استعمال می شود. چنانکه
می گوید: حضرات، خدا حافظ، میں چلا (آقایان، خدا حافظ من رفتم)
چون کسی را صداقت کند که بیا او در پاسخ می گوید "آدم" -
این ماضی هم در فارسی به معنی حال می آید. در اردو هم در این مورد فعل
ماضی را به افاده فعل حال به کار می بردند:

ادھر آؤ (اینجا بیا)	اپھی آیا (الان آدم)
------------------------	------------------------

(۷) فعل مركب در زبان سانسکریت سابقاً استعمال ندارد. ولی در زبانها و لهجه هایی
که از سانسکریت منشعب شده اند بنا به تاثیر فارسی استعمال افعال مركب زياد است.
افعال مركبی که در اردو مورد استقبال است، بيشتر آنها ترجمة واژه به واژه افعال
مركب فارسی است. تعداد اين افعال مركب بيمد و حصر است. ها فقط به چند مثال اكتفا
می کنیم :

آماد سفر هونا	آماده سفر شدن	آباد هونا	آباد شدن
آواره هونا	آواره شدن	آباد کردن	آباد کرنا
آواز دینا	آواز دادن	آب از چيزی بردن	آب ختم کرنا
اخترشماری کرنا	اخترشمردن	آب از سرگذشتن	پانی سرسے گذرنا
از بروکرنا	از بروکردن	آب به چيزی دادن	پانی دینا

قاعدہ :

در جمله اسمی اول مسند الیه، دوم مسند سوم رابطه می آید چون: برگ زرد
است. در اردو همینطور است.

(سلیم مریض است)	سلیم بیمار هست
(اکبر طبیب است)	اکبر طبیب هست
(او غایب است)	و غیر حاضر هست
(ما دانشجو هستیم)	هم طالب علم هییم
(نم تهرانی هستی)	نم تهرانی هست

در این جمله ها:

- الف: سلیم، اکبر و هم و نم مسند الیه هستند و در آغاز جمله قرار گرفته اند.
- ب: بیمار، طبیب، غیر حاضر، طالب علم و تهرانی مسند هستند و بعد از مسند الیه آمدند.
- ج: در جمله ۱-۲-۳ کلمه "هست" و در ۴ "هییم" و در ۵ "هو" روابط است که در آخر جمله ها آمدند.

قاعده:

قید زمان را هم پیش از مسند الیه می آورند، چون:
 روزی نوشیروان به شکار رفته بود.
 دیروز هوا ابری بود.

در اردو: ایک دن نوشیروان شکار کو گیا هوا تھا (روزی نوشیروان به شکار رفته بود)

امروز من به شیراز خواهیم رفت	آج میں شیراز جاؤں گا
هر وقت می آید از من پول می خواهد	جب وہ آتا ہے مجھ سے پیسے مانگتا ہے
دیروز هوا گرم بود	کل موسم گرم تھا
پر یو روز او مریض بود	پرسوں وہ بیمار تھا

در جمله های بالا:

- ایک دن، آج، کل و پرسوں قیود زمان است و در تقلید جمله فارسی در اول جمله ها قرار گرفته است.
- در فارسی گاهی قید زمان مقدم و گاهی مؤخر است، مانند:

بهرام امروز به پیشاور رفت -
خسرو دیروز از تبریز آمد -
ایرج فردا به همدان خواهد رفت -
در جمله های اردو نیز گاهی قید مثل فارسی مؤخر می آید چون :
بهرام آج ان کے پاس گیا -
خسرو کل تبریز سے آیا -
ایرج کل همدان جائی گا -
در جمله های بالا : آج و کل قیود زمان هستند که بعد از فاعل آمد -

فَاعْدُهُ :

چون جمله دارای قید و صفت و حالت و چگونگی و امثال آن باشد هر قدر قید را نزدیکتر به فعل بیاوریم جمله شیوا ترورساتر می شود، چون:

- فرخنده خوب خیاطی می کرد.
- معمار استاد آنه کار می کند.
- میر عماماد خط نستعلیق را خوش می نوشت.
- در اردو هم این اصول را به کار می بردند، مانند:

او گریان می آمد	وه روتا هوا آ رها تها
او شعر خوب می خواند	وه شعر خوب پڑھتا هے
او در حالت مرگ گفت	اس نے مرتع هوئے کھا
در جمله های بالا قیود روتا هوا (وصفتی)، خوب (چگونگی) مرتع هوئے (وصفتی)	نہ دیک فعل آمده است.

فیصلہ

هرگاه چند مفعول بی واسطه به دنبال یکدیگر در آیند، علامت مفعول حرف "ر" است که است باید پس از مفعول آخر بیاید، مانند:

بهرام، مشکان و ایرج و خسرو را سلام کرد.

در اردو هم در این صورت علامت مفعول بی واسطه که حرف "کو" است پس از مفعول می آید، چون:

بہرام نے مشکان، ایوح اور خسرو "کو" سلام کیا۔
میں نے جامع مسجد، لال قلعہ اور تاج محل کو دیکھا ہے، (من جامع مسجد، لال
قلعہ و تاج محل را دیدہ ام)۔

قاعدہ :

بزرگترین و مہمترین تاثیر فارسی در جملہ اردو این است کہ اردو اصول قدیم
مطابقہ صفت و موصوف را ترک کرد و بہ جای آن مطابقہ صفت با موصوف فارسی را اختیار
نمود۔

یاد کردن	یاد کرنا	قلم زد کردن	قلم زد کرنا
کار تمام ساختن	کام تمام کرنا	قلم کردن	قلم کرنا
کمر شکستن	کمرٹوٹنا	کمر بستہ ہونا	کمر بستن
گرہ در کار افتادن	کام میں گرہ پڑنا	کوچ کرنا	کوچ کردن
گشت کردن	گشت کرنا	گریبان گرفتن	گریبان پکڑنا
لاف زدن	لاف زدن	گوش گذار کردن	گوش گذار کرنا
لشکر کشیدن	لشکر کشی کرنا	لشکر کشیدن	لشکر کشیدن
ناخن تیز کردن	ناخن کاتنا	ناخن بوریدن	ناخن تیز کرنا
نقب زدن	نقب لینا	نام بودن	نام لینا

در جملہ اردو فاعل بر فعل تقدم دارد و بہ نظر "گویرسن" این اصول جملہ بندی
از قدیم در زبان هندی رعایت شده است۔ ولی دکتر شوکت سبزواری فاعل بر فعل
را نتیجہ تاثیر فارسی می داند و در تائید عقیدہ خود از اولین کتاب دستور اردو "دریای
لطافت" کہ بہ وسیله شاعر و زبان شناس اردو "ان شاء الله خان انشا" بہ زبان فارسی
نوشته شدہ است او در نمونہ های افعال گاہی فاعل را اول آورده و گاہی فعل را مقدم
داشتہ است، چون: تم آؤ گی (شما خواهید آمد)۔ آؤ گی تم (خواهید آمد شما) دکتر
سبزواری از این مثال نتیجہ گیری کرده است کہ تازمان انشاء قواعد تقدم فاعل بر فعل
تشییت نشده بود و بعداً تحت تاثیر فارسی، این اصول را رعایت کردن۔ (۱) ولی حالاً اگر
ما جملہ اردو را مورد مطالعہ قرار دھیم، می بینیم کہ جملہ اردو از لحاظ ساختہ بیشتر
تحت تاثیر جملہ فارسی است۔ (۲)

۱- سبزواری، داستان زبان اردو، ص ۳

۲- شبی، تاثیر زبان فارسی بوزبان اردو، ص ۲۵۸

اینک اصول جمله بندی اردو و فارسی را مورد بحث قرار می دهیم:

در جمله های عادی منثور قاعده رایج این است:

(۱) نخست فاعل، دوم مفعول، سوم فعل می آید چون مسعود احمد را زد.

در جمله اردو نیز نخست فاعل، دوم مفعول و سوم فعل می آید، چون:

(مسعود احمد را زد)	مسعود نے احمد کو مارا
(اکبر سیب خورد)	اکبر نے سیب کھایا
(سلیم کتاب پڑھی)	سلیم نے کتاب پڑھی
(جلیل آواز می خواند)	جلیل گانا گانا ہے
(انور نامہ خواهد نوشت)	انور خط لکھے گا

در این جمله ها:

الف - مسعود، اکبر، سلیم، جلیل و انور فاعل هستند و در آغاز جمله قرار گرفته اند در

جمله هایی ۱ و ۲ و ۳ "نے" علامت فاعل است.

ب - احمد، سیب، کتاب، گانا (آواز) و خط (نامه) در جمله ها مفعول هستند و بعد از

فاعل آمده اند در جمله اول "کو" مثل "را" علامت مفعول بی واسطه است.

ج - مارا، کھایا، پڑھی، گانا ہے، لکھے گا... افعالی هستند که بعد از فاعل و مفعول آمده اند.

قاعده:

اگر مفعول در جمله نباشد اول فاعل، دوم فعل می آید چون مسعود رفت. در

اردو هم این اصول رعایت می شود، چون:

(زاهد آمد)	زاهد آیا	(مسعود رفت)	مسعود گیا
(بچہ گریه می کند)	بچہ روتا ہے	(اوہ می خندد)	وہ ہنستا ہے
		(من رفتم)	میں چلا

در این جمله ها:

مسعود، زاهد، بچہ، میں، فاعل هستند و در آغاز جمله آمده اند. گیا، آیا، ہنسنا

هه، روتا هه، چلا - فعل است و بعد از فاعل آمده.

قاعده :

در جمله فارسی مفعول بی واسطه در وسط جمله می آید.

در جمله اردو هم مفعول بی واسطه در وسط می آید، چون:

مسعود نه کتاب پڑھی مسعود کتاب خواند

در قدیم اگر موصوف جمع می بود صفت نیز با آن مطابقت می کرد، چون:

باتین بھلیاں (سخنان خوب) ساعتیں کڑیاں (ساعتیں سخت)

در این ترکیبات صفت و موصوف هر دو جمع آمده است ولی حالا در تقلید فارسی

موصوف اگر جمع هم باشد - صفت هارا مفرد می آورند چون:

بھلی باتین، کڑی ساعتیں -

اگر در جمله اسمی مسند صفت می بود با موصوف جمع خود در مقام مسند الیه

مطابقت می کرد چون:

راتین کالیاں ہیں (شیها سیاه است)

باتین بھلیاں ہیں (سخنها خوب است)

ساعتیں کڑیاں ہیں (ساعتیں سخت است)

راتین کالی ہیں

باتین بھلی ہیں

ساعتیں کڑی ہیں

قاعده :

در اردو بر عکس فارسی اگر عدد جمع باشد محدود هم به صورت جمع می آید

ولی در مورد بعضی کلمات فارسی محدود مفرد هم می آید، چون:

وہ دس روز کے لئے لاہور گیا ہے او برای د روز بہ لاہور رفتہ است

اگر اینجا به جای روز کلمه اردو "دن" به کار بوده شود در آن صورت "دس

دنوں کے لئے ”یعنی کلمہ دن جمع می آید۔

میں دو سال سے تهران میں ہوں من از دو سال پیش در تهران هستم
او بعد از دو ماہ خواهد آمد وہ دو ماہ بعد آئے گا

ناشر برخی از ساخت ہای وینہ فارسی در جملہ اردو:

ما در فارسی چند نوع جملہ داریم کہ ساخت آنہا بے اردو منتقل شدہ است و این نوع جملہ ہا در اردو عمومیت پیدا کرده اند، چون:

(۱) صحبت اہل صفا چہ در رو و چہ در قفا

ساخت: چہ ... چہ

در اردو می گویند چہ امیر و چہ غریب سب وہاں موجود تھے۔

چہ تو انگرو و چہ فقیر ہمہ آنجا حضور داشتند۔

اغلب این چہ را بے کیا ترجمہ می کنند و می گویند: کیا امیر اور کیا غریب سب

وہاں موجود تھے۔

(۲) صلاح کار کجا و من خراب کجا

ساخت: کجا ... کجا۔

در اردو می گویند کجا میں اور کجا وہ (کجا من و کجا او یعنی ما قابل مقایسه

نیستیم)۔

واکثر کجرا در اردو بے کھاں ترجمہ می کنند، چون:

کھاں میخانے کا در واژہ اور کھاں واعظ / پرانا جانتے ہیں کل وہ جاتا تھا کہ ہم

نکلے (در میکدہ کجا و واعظ کجا، (من فقط این قدر می دانم کہ چون ما میکدہ

را تو کھی کر دیم او اندر ہوں می رفت)

(۳) نہ شیر شتر، نہ دیدار عرب

ساخت: نہ ... نہ

نہ تم آئے نہ نیند آئی شب وعدہ

(در شب وعدہ نہ شما آمدید و نہ خواب)

(۴) تو اور آرائش خم کا کل / میں اور اندیشه ہای دور و دراز (تو و آرائش خم

کا کل، من و اندیشه ہای دور و دراز)

کتابشناسی منابع

- آرزو، سراج الدین علی خان، مثمر (خطی) مضبوط در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاہور به شماره ۱۵-۲-۱-AP-۱. مثمر، چاپ دانشگاه کراچی، ۱۹۹۱ م
- آزاد، محمد حسین، آب حیات، لاہور ۱۹۵۲ م
- همو، سخنداں فارس، مکتبہ ادب اردو، لاہور بی تا
- اکرام، شیخ محمد، مقدمہ ارمغان پاک، لاہور، ۱۳۳۳ ھـ ق
- المغنى، نجم، نهج الادب؛ لکھنو، ۱۹۱۹ م
- برنی، ضیاء الدین احمد، تاریخ فیروز شاہی، کلکتہ، ۱۸۶۰ م
- خسرو، امیر، مثنوی خزان الفتوح، علیگر، ۱۹۲۸
- همو، مثنوی دول رانی و خضر خان، علیگر، ۱۹۱۷
- همو، مثنوی قران السعدین، علیگر، ۱۹۱۸
- همو، مثنوی نہ سپہر، کلکتہ، ۱۹۴۸
- دائرۃ المعارف بریتانیکا
- دستگیر، غلام، قوانین دستگیری، هند، ۱۲۱۳ ھـ ق
- سکسینہ، رام بابو، تاریخ ادب اردو، ترجمہ میرزا محمد عسکری، لکھنؤ ۱۹۲۹ م
- سیزوواری، دکتر شوکت، داستان زبان اردو، دہلی، ۱۹۶۱ م
- شبلی، دکتر محمد صدیق خان، تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۰ ش
- عبدالله، سید، مباحثت، لاہور، ۱۹۶۵ م

دکتر رضا مصطفوی سبزواری
استاد دانشگاه، رایزن فرهنگی،
ج. ا. ایران در اسلام آباد.

مثنوی چیست و مولوی کیست؟

”نزدبان آسمان“ تعبیری است که خود مولوی از مثنوی کرده است و به حق درست و چنین است. مثنوی مولوی از زمانی که سروده شده است تا این تاریخ حتی در اقصی نقاط دنیا نسخه برداری شده و در زمانهایی که چاپ نبوده رونویسی و استنساخ گردیده و شرح شده و در مجالس مختلف درس داده شده است. در فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان که همین مرکز تحقیقات فارس پاکستان و ایران چاپ کرده (اشاره به جلد هفتم تحت عنوان منظومه ها) از صفحه ۲۰۷ تا صفحه ۲۵۴ یعنی حدود چهل و هشت صفحه، فهرست نسخه های خطی مثنوی است. معمولاً وقتی ما می خواهیم میزان مقبولیت یک شاعر را در یک منطقه از جهت علمی نشان بدهیم، ضابطه مان تعداد نسخه های خطی ای است که در کتابخانه های مختلف آن سرزمین وجود دارد که در پاکستان تقریباً بیشترین شرح و تفسیری که از کتابهای فارسی عرفانی نوشته شده همین مثنوی مولوی است و این بهترین دلیل مقبولیت مثنوی در میان مردم پاکستان و شبه قاره است. آن زمان که چاپ وجود نداشت، مثل امروز نبود که یک مرتبه بتوانیم چند هزار نسخه کنیم. اگر کسی می خواست چند نسخه از کتابی داشته باشد باید چند نفر کاتب را احیر می کرد که بنشینند و بنویسند. یک نفرهم که سواد بیشتری داشت باید می خواند تا آنها بنویسند و بدین گونه بعد از مدتی چند نسخه را می توانستند تکثیر کنند و با وجود این مامی بینیم که این همه نسخه های خطی مثنوی در سراسر شبه قاره که موضوع بحث امروز است وجود دارد و این بهترین دلیل مقبولیت مولوی در این سرزمین تواند بود. اما مولوی که بود؟

آن روزی که طفل دوازده ساله ای، دست پدر خودش را گرفته بود و از بلخ به سوی ترکیه امروز می رفت و به نیشاپور رسید و عطار کتاب اسرار نامه اش را به او داد، کسی نمی دانست روزی عارف بزرگی خواهد شد. این طور که تذکره نویسان نوشته اند، عطار

❸ بخشی از بیانات نگارنده بوده که به دعوت انجمن فارسی اسلام آباد به مناسبت هفتصد و پنجاه و یکمین سالگرد در گذشت مولوی در روز یک شنبه ۳ تیرماه ۱۳۸۱ش ایجاد شده و از روی نوار به کاغذ منتقل گردیده است.

نور رستگاری را در و جنات آن نوجوان دوازده ساله مشاهده کرد و اسرار نامه خود را به او داد. آن هم اسرار نامه نه کتاب دیگری را، بچه ها شاید دوست داشته باشند که مثلاً منطق الطیر را که به صورت داستان سروده شده، بخوانند اما کتاب اسرار نامه مشتمل است بر مسائل عرفانی گاهی دشوار و عطار از این کتاب را به مولوی خرد سال داد. شاید فقط عطار می توانست احساس کند که اوروزی بزرگترین و سرآمد ترین سخنواران دنیا خواهد شد و در درون انسانها شور و عشق و معرفت به پا خواهد کرد.

اولاً درباره سه چیز سخن گفته می شود که آن سه چیز اسم عام است ولی در مورد مولوی اسم خاص شده است. آن سه چیز عبارت است از کلمه "مثنوی" - مثنوی به نوعی از شعر می گویند که مصرع اول آن با مصرع دوم آن باهم دیگر از لحاظ آخر مصرعها یکی باشد مثلاً:

بشنو از نی چون حکایت می کند
 وزجادائی ها شکایت می کند

بنا بر این "مثنوی" که به مثنوی مثلاً مخزن الاسرار و لیلی و مجنون هم اطلاق می شود، در این علم شده برای فقط مثنوی مولوی یعنی اگر به کسی گفته شود که مثنوی را بیاورد معنایش این نیست که مثنوی یوسف و زلیخا را بیاورد بلکه مقصود این است که مثنوی مولوی را بیاورد.

دوم کلمه "مولانا" است که خاص سوابینه مثنوی معنی است. در همین شبه قاره می گویند: "فلانی مولانا است" و مقصود، کسی است که امور دینی را ترویج می کند. اما در مورد مولوی این کلمه عام علم شده است برای مولوی. که این دلیل نهایت شخص مولوی است. سوم کلمه "تربت" است که به هر قبری تربت می گویند اما کلمه "تربت" برای تربت مولوی علم شده است.

بنا بر این، این سه کلمه یعنی: مثنوی، مولانا و تربت خاص است برای مولوی و اثر او مثنوی و آرامگاه او، و این نیست مگر از برکت انفاس قدسی و تعلیمات بسیار ارزشمند او در مثنوی و دیگر آثارش.

اما اگر بخواهیم بگوئیم که در مثنوی چه چیز است که مولوی را بدین گونه ستوده اند و این همه به او اقتدار کرده اند و این همه درباره آن حرف زده اند، و دلیل اینها چیست؟ مثلاً نیکلسون دانشمند شهری و استاد دانشگاه کیمربیج انگلیس، از کیمربیج انگلیس به پامی خیزد و مدت‌ها روی مولوی مطالعه می کند. فارسی را به آن اندازه می آموزد که

مثنوی مولوی را تصحیح و به گونه ای تصحیح می کند که الان بهترین تصحیح مثنوی در بازار کتاب همان مثنوی تصحیح نیکلسوون است. چرا؟

این همه شهرت و آوازه دلایلی دارد. اولاً آیاتی را که مولوی در مثنوی آورده و شرح کرده به بهترین صورت شرح شده که استاد بدیع الزمان فروزانفر این آیات را جمع آوری کرده اند و جداگانه منتشر شده است که نقش زیر بنای آنها در سروden مثنوی و استشهادهای بجای مولوی از آنها کاملاً روشن است. و مولوی موفق شده است آیات قرآن مجید را با تمثیلهای مناسب تفسیر کند که این موضوع در ذهن توده های مردم تأثیر خاصی داشته و دارد.

دوم احادیث است که این احادیث مثنوی نیز جداگانه وسیله شاد روان استاد فرازانفر استخراج شده است. موضوع دیگر وجود نکته های بسیار دقیق عرفانی در مثنوی مولوی است. کاش روزی این نکته های طریف عرفانی که به صورت های مختلف در مثنوی آمده ترجمه گردد و در دنیا منتشر گردد.

تمثیل هایی که در مثنوی آمده است نمونه اعلای فصاحت و بلاغت و تمثیل های پرمحتوازی زبان فارسی است، بنا بر این اینها سبب گردید که مثنوی در میان آثار ادبی جایگاهی بسیار بالا داشته باشد و به وسیله مستشرقان بسیار استقبال گردد.

ضمناً باید گفته شود که مولانا جلال الدین رومی معروف به مولوی مرشد و فیض رسان علامه اقبال است. بزرگترین مرشد اقبال مولوی است که بیشترین تاثیر را در او داشت و اقبال از میان تمام علماء و حکماء و عرفاء و شاعران مسلمان و غیر مسلمان شرق تنها او را به مرشدی واستادی خود برگزید. تابدان جایی که حتی آثار خود را نیز به سبک و وزن مثنوی مولوی سرود.

داستانی کوتاه از مثنوی نقل می کنم تا به عنوان قطره ای از دریای عظیم اندیشه بلند مولوی نمایانگر نحوه بیان تفکرات او باشد.

هریکی از شهری افتاده بهم	چارکس را داد مردی بک درم
جمله باهم در نزاع و در غصب	فارسی و ترک و رومی و عرب
هم یا کاین را به انگوری دهیم	فارسی گفتا از این چون وارهیم
من عنب خواهیم نه انگور ای دغا	آن عرب گفت ام عاذ اللہ لا
من نمی خواهیم عنب، خواهیم ئوزوم	آن یکی که ترک بدگفت ای ئوزوم

آنکه رومی بود گفت این قیل را
ترک کن خواهم من استافیل را
که زسرنامه‌ها غافل بند
پر بند از جهل و از دانش تهی
گردید آنجا بدادی صلحشان ...
داستان از این قرار است که کسی چهار تن را یک درم بخشید تا خرج کنند از میان
آنان که فارسی و ترک و عرب بودند نزاع پرخاست و به جان هم اقتادند زیرا فارسی می
خواست انگور بخرد عرب گفت ابداً "انگور نمی خواهم عنب می خواهم - ترک می گفت
عنب اصلاً نمی خواهم ازرم می خواهم روهی گفت که من استافیل می خواهم - جنگ میان
آنها در گرفت زیرا هر یک از آنان بجز اسم مربوط به مطلوب خود به معنی اسم‌های دیگر
پی نبرده بودند والبته علتی برای پیکار جز خالی بودن ذهن آنها از یک مفهوم وجود
نداشت - اگر یک زبان دان را داری که به زبان آنها آشنایی می داشت ، در آنجا حاضر بود
، هر چهار تن را به صلاح وصفاً دعوت می کرد و به نزاع ایشان پایان می بخشید و با گرفتن
انگور و خریدن مطلوب آنان که همه یکی بود آنها را از کثرت به وحدت فرا می خواند -

امید است مسلمانان جهان با درک زبان قرآن و با توجه به حقایق والا دین میین
اسلام و راهنمایی های پیامبر بزرگ اسلام ، وحدت را جایگزین بعضی تفرقه ها کنند و با
چنگ زدن به حبل الله بر استواری و عظمت اسلام بیفرایند - به امید آنروزی که داستان
مولوی و دیگر داستانهایی که در مثنوی از این سنت برای وحدت مسلمانان وجود دارد ،
پند بروگیرند و این همه جنگ و نزاعی که واقعاً حاصل کونه نگری است ان شاء الله از جهان
رخت بروند -

نمونه های زیادی از نوع داستان یاد شده در مثنوی مولوی وجود دارد که همه آنها
می توانند در گسترش اندیشه های عالی انسانی و انسان ساز در میان توده های مردم موثر افتد -
که امید است با توسعه بیشتر کلاسهای مثنوی خوانی این مفاہیم عالی نیز گسترش بابد -

و چنین باد

دکتر مهر نور محمد خان
مدیر گروه ادبیات فارسی
دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد

محبویت سعدی در پاکستان

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند

داستانی است که بر هر سر بازاری هست

سعدی اگر روشن کننده آسمان ادب است البته سرزمین پاکستان هم از تابش این ستاره در خشان بهره برده، زیرا دو خانه دیوار بدیوار را با هم پر تو خورشید روشن می کند. نکته مهمی که درباره سعدی قابل ذکر است شهرت و مقبولیت بسیاری است که وی هم در حیات خویش حاصل کرد. اگرچه بعضی از شاعران بزرگ فارسی مانند مولوی و نظامی و حافظ و جامی در زمان حیات خود مشهور شدند اما هیچ یک از آنان در شهرت در عهد زمان خود به سعدی نرسیده است و اینکه او در آثار خویش به شهرت و محبویت آثار خود اشاراتی کرده است درست است و راه مبالغه نرفته است. در شهرت محبویت سعدی در سرزمین پاکستان همین بس که سلطان محمد والی ملتان که بنام خان شهید نیز شهرت دارد چنان شیفته غزلهای دل انگیز و سخنان شیوای شیخ شیراز شد که با اعزام ایلچی وزاد راه دو بار از ایشان به ملتان دعوت کرد و گفت اگر شیخ بیاید خانقاہ بزرگی برای وی درست کنند ولی شیخ بعلت پیران سالی دعوت سلطان را نپذیرفت و یک نسخه از کتاب خود را همراه نامه ای برای امیر خسرو شاعر بزرگوار که در آن زمان در ملتان می زیست برای سلطان فرستاد. سعدی در این نامه به والی ملتان نوشت: بود:

برای مجلس اُنست گلی فرستادم

که رنگ و بوی نگرداندش شهور و سین

با توجه به این واقعیت و نکته هایی از این قبیل بمیزان اهمیت آثار سعدی و بدرجه نفوذ وی در میان مردم بی می برمی روانی و شیوایی بیان سعدی از یک سو و حکمت اخلاقی و مشرب تربیتی او از سوی دیگر موجبات شهرت و محبویت شیخ را فراهم آورده

است. سعدی در عین وعظ و حکمت و هدایت خلق، شاعری شوخ و اندرزگوشیرین بیانست و در سخن جد و هزل خود آنقدر لطایف بکار می‌برد که خواننده خواه و ناخواه مجدوب او می‌شود. سعدی معلم حکمت متعالی و ارزنده ایست که بر مبنای نوع دوستی بنیان یافته است. مضامینی چون ترویج مردمی، عدالت و انسانیت مطالب نوشته‌های او را تشکیل می‌دهد. آنچه مردم را مجدوب سعدی ساخته تعالیم اخلاقی و مطالب واقعیت بین اوست که انگیزه‌ای جزیش دوستی و بزرگداشت آدمیت و شرف انسانی ندارد. از این رو مردم این دیار شیخ شیراز را به گرمی پذیرفته اند و اگر سعدی را شاعری و نویسنده عامه مردم بدانیم سخنی گزاف نگفته ایم.

از مطالعه گلستان و بوستان برمی‌آید که شیخ با مردم هر فرقه و هر گروه نشست و برخاست داشت و از صحبت آنان مستفیض می‌شد. وی در محافل صوفیه و مشایخ می‌نشست. در مجالس امرا نیز شرکت می‌جست. همچنین گاهی وی از صحبت احرار و ابرار کسب فیض می‌کرد و گاهی با عame مردم نشینی می‌کرد. ونتیجه همین تجارت بوده که سعدی را مردم هر طبقه و هر گروه مطابق ذوق و سلیقه خود مورد استقبال قراردادند. طبقه خواص کلام وی را بصورت راهنمائی خود گرفتند. اهل علم وی را عالم کامل می‌پنداشتند. اهل خانقاہ اور اصوفی کامل دانسته اند. همان طوری عامه مردم وی را بعنوان حکیم فرزانه واقعیت گردانست بدین ترتیب تمام طبقات جامعه سوزمین پاکستان قرنها از کلام وی تاثیر می‌گرفته اند و امروز با وجود گذشتن در حدود هشت صد سال در تاثیر افکار و اندیشه‌های وی هیچ نوع کاهشی بوجود نیامده است و هنوز هم گویا قرن هفتم پر قرن ما حکمفر ما بوده است.

در طی هشت قرن گذشته تمام آثار سعدی بزبان مردم این منطقه جاری و ساری بوده و دست به دست رفته است. البته گلستان و بوستان بیشتر از آثار دیگر سعدی مورد قبول مردم بوده است. در قدیم اگر در یک خانواده چهار کتاب موجود بود یکی از آنها حتماً گلستان یا بوستان سعدی بود.

سعدی در این دو اثر جاودانی خود گلستان و بوستان گنجینه حکمت و معرفت را که حاصل یک عمر دانش آموختن و تجربه اندوختن بود، نه فقط به هموطنان خویش بلکه به همه جهانیان تقدیم داشت. وی در بوستان و طایف اخلاقی و در گلستان بیشتر

مسایل اجتماعی را مطرح ساخته است. گلستان سعدی بجای خود یک دنیاست یا حداقل تصویری درست و زندۀ دنیاست. سعدی در این کتاب، انسان، دنیاً او و تمام معایب و محاسن آن را همراه تمام تضاد و تناقضات که در آن موجود است، به نحو احسن تصویر کرده است و این گفتهٔ جامی که "این گلستان نیست، بلکه با غ بھشت است" "مبالغه شاعرانه نمی باشد".

آن همه آیات قرآنی و احادیث نبوی و مطالب حکمی و عرفانی که در آثار روی بیان شده، باعث گردیده که مردم مسلمان پاکستان همواره برای سعدی و آثارش ارزش و احترام فراوان قابل هستند.

محبوبیت شیخ سعدی و آثار او را در شبه قاره و بیویژه در پاکستان می توان از راه کمیت و تعداد فراوان نسخه های خطی از آثار سعدی، چاپهای آثار سعدی، استقبال و تبع از آثار سعدی، ترجمه ها و شرحها و فرهنگنامه ها و تضمین ها و انتخاب های آثار سعدی پی برد. درباره نسخه های خطی آثار سعدی در پاکستان کتابی مجزا بنام سعدی بر مبنای نسخه های خطی تالیف احمد منزوی، در مورد ترجمه های آثار سعدی بزبانهای پاکستان کتابی بنام ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی از اختر راهی و همچنین در خصوص چاپ های آثار سعدی در شبه قاره کتابی توسط دکتر سید عارف نواحی تهیه و با نشر رسیده است. با در نظر داشتن محتویات این کتاب ها میتوان قیاس کرد که مردم پاکستان ناچه اندازه آثار و افکار سعدی توجه داشته اند. کارهای قلمی زیادی که در شبه قاره بیویژه در پاکستان پیرامون آثار منثور و منظوم سعدی انجام گرفته و نسخه های خطی فراوان از گلستان و بوستان و کریماً او و شرح ها و فرهنگنامه ها و ترجمه های متعددی که از آنها بعمل آمد است هر یک نشانگر ناشر عمیق و محبوبیت وی بین مردم پاکستان است. چه بسیار خوشنویسان که گلستان و بوستان را کتابت کرده اند و امروز صدها نسخه خطی از این آثار گرانمایه شیخ را در کتابخانه های پاکستان می توان دید.

گلستان و بوستان از زمانهای خیلی قدیم در مکتب‌ها و مدارس ما جزو کتب درسی بوده‌اند و به همین جهت این دو کتاب در این منطقه با راه‌چاپ و نشر شده‌اند. امروز نیز در کتابهای درسی فارسی هر مقطع، منتخباتی از این آثار سعدی شامل می‌باشد.

بطوریکه مذکور افتاد در پاکستان بر گلستان و بوستان شر حها و فرهنگنامه‌های متعددی نگاشته شده است. از میان آنها خیابان گلستان تالیف سراج الدین خان آرزو و بهار بوستان تالیف تیک چند از همه بیشتر معروف‌اند. همچنین گلستان و بوستان به چندین زبانهای پاکستان ترجمه شده است.

علی الخصوص گلستان را مردم هر طبقه و هر گروه مطابق ذوق و سلیقه خود مورد اقبال قرار داده‌اند. اهل علم آن را به زبانهای مختلف برگرداندند و شهر حها نوشتند. امرا نسخه‌های آنرا با خط بسیار زیبا استنساخ نموده، آنها را مطلبی و مذهب ساختند. بعضی‌ها در تهیه و ترئین یک نسخه صد‌ها هزار روپیه هزینه کردند. بدین ترتیب در مورد مقبولیت عامه گلستان بهتر از این هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند باشد.

در پیروی و تبع گلستان و بوستان کتابهای نیز به رشتۀ تحریر کشیده شد. مجdal الدین خوافی معاصر جلال الدین اکبر در تقلید گلستان، خارستان را تالیف کرد. همین طور شیخ علی حزین که خاتم الشعراًی هند بشمار می‌رود خرابات را در تبع بوستان سرود.

از تاثیرات عمده گلستان این خاصیت بسیار عجیب و در خور تأمل است که در تحریر و تحریر زبانهای پاکستانی مانند پنجابی و اردو آن قدر که جمله‌ها و اشعار و مصیر عهای گلستان نقل قول می‌شوند و بطور شاهد آورده می‌شوند از هیچ کتاب دیگری نیست. سخنواران با نقل قطعاتی از آن سخن خود را می‌آرایند و شرکت کنندگان در بحث و مناظره با نقل کلامی از سعدی بیان خود را قوت و قدرت می‌بخشند. به عقیده مردم پاکستان سعدی به علاوه معلم اخلاق و حکیم فرزانه واقعیت بین، شاعر پیغمبر اسلام

است. نعت بسیار زیبا و پُر معنویت زیر سعدی در مدح حضرت پیغمبر سرلوحه تمام برنامه های رادیو، تلویزیون و مجالس دینی ذکر و سلام پاکستان است که هر صبح و شام مردم را مجدوب سعدی می سازد:

بَلْخَ الْعَلَى بِكَمَالِهِ
كَشْفَ الدُّجَى بِكَمَالِهِ
حَسَنَتْ جَمِيعَ خَصَالِهِ
صَلَوَاعِلَيْهِ وَآلِهِ

بَهْ عَلَتْ هَمِينَ وَبَرَّگَيْهَايَ آثار اوست که کلام سعدی طی چند قرن گذشته بر عقل و
روان مردم سرزمین پاکستان مسلط بوده است. اگرچه بیش از هشت صد سال از دورانی که
سعدی می زیست گذشته است. اما هنوز همچنانکه خود گفته است "حدیش را همچون
شکر می خورند و رقه منشاتش را چون کاغذ زرمی بزن" خود سعدی می فرماید:

من آن مرغ سخن گوییم که در خاکم رود صورت
هنوز آواز می آید که سعدی در گلستانم

كتابشناسی منابع

- ◎ حالی، الطاف حسین؛ حیات سعدی، مرتبه شیخ محمد اسماعیل، لاہور، ۱۹۷۰
- ◎ خسرو دھلوی، امیر؛ کلیات غزلیات خسرو، بااهتمام سید وزیر الحسن عابدی، لاہور، ۱۹۷۲
- ◎ ذکر جمیل سعدی (سه جلد) مجموعه مقالات و اشعار، گردآوری کمیسیون ملی یونیسکو، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۳
- ◎ راهی، اختر؛ ترجمه های متون فارسی بزبانهای پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۵

- ⊗ زرین کوب؛ باکاروان حله، ترجمة اردو به عنوان "از گلستان عجم" از مهر نور
⊗ محمد خان و کلثوم فاطمه سید، اسلام آباد، ۱۳۶۴ ش
- ⊗ سعدی شیرازی، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۶۷ ش
- ⊗ همو، گلستان سعدی، به تصحیح و توضیح دکتر غلام حسین یوسفی، تهران،
⊗ ۱۳۶۸ ش
- ⊗ صفا، ذیع الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۸ ش
- ⊗ منزوی، احمد؛ سعدی برمنای نسخه های خطی، اسلام آباد، ۱۹۸۵ م
- ⊗ نوشاهی، عارف؛ فهرست چاپهای آثار سعدی در شبہ قاره، اسلام آباد، ۱۳۶۳ ش
-

دکتر نسرین اختر

مدیر سابق گروه ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی،
دانشگاه پنجاب، لاہور

مقام امیر خسرو دهلوی در شعر فارسی

طبیعت، امیر خسرو را با استعداد و صلاحیت‌های فکر و نظر بلند و عالی سرفراز نموده بود، او از حیث عارف صوفی برگزیده، شاعر و ادیب عظیم زبان فارسی، مطرب بی نظیر، تاریخ دان معروف، اولین محسن زبان‌های ارد و پنجابی و مصاحب صاف گو و بزرگترین طباع و مختبر شناخته شده بود. او آدم عظیمی بود و با داشتن محرومیات بیشمار تصانیف بسیار گذاشت که انسان در ورطه حیرت می‌ماند و خود امیر خسرو نیز ازین حقیقت با خبر بود وهم احساس می‌داشت و برای همین در دیباچه دیوان تحفه الصفر او با وضاحت بیان کرده است که در شعر گویی اورا صحبت هیچ استاد معروف میسر نبود که او را با حقایق و رموز شعر آسا بسازد و اصلاح مناسب در کلامش بکند و عیوب شعرش را دور کرده محاسن کلامش نمایان سازد(۱)، بلکه خسرو از خود مختلف اصناف سخن را بدقت تمام مطالعه نموده، رموز شعر را کشف نموده است. درین صحن خسرو کلام‌های شعرای عظیم را خوب خوانده و مطالبی مورد پسند را با سئی و کوشش بسیار پیروی و اقتداء می‌کند، چنانکه خودش گفته است: که در حقیقت از کلام انوری و سنائی استفاده کرده و رهنمایی یافته است. در دیباچه دیوان غرة الکمال درباره آن تمام شعراء را تذکر داده است که از کلام آنها در مختلف اصناف سخن متاثر شده و بطور نمونه کلام شان را پیش نظر داشته است.(۲) مثلاً خسرو میگوید که در غزل پیروی سعدی شیرازی نمودم، در مثنوی نظامی گنجوی را استاد تسلیم کردم، در قصاید فکر و فن رضی نیشاپوری و اسماعیل اصفهانی برای من نمونه بوده و در مواضع و حکم از کلام سنائی و خاقانی استفاده کردم-(۳)

بطور خاص او معتقد سعدی و نظامی بوده، چنانکه به سعدی اظهار عقیدت کرده

میگوید:

-
۱. خسرو، دیوان تحفه الصفر، دیباچه
 ۲. خسرو، دیوان غرة الکمال، دیباچه
 ۳. همو، همان، همانجا

خسرو سرمست اندرا ساغر معنی بریخت
شیره از خم خانه سعدی که در شیراز بود
همین طور استعداد استادانه نظامی گنجوی را در مثنوی "شیرین خسرو" چنین
گفته است:

بدین ابجده که طه لان را کند شاد
مثالی بستم از تعلیم استاد
گشاد او پنج گنج از گنجه خویش
بدان پنج آزمایم پنجه خویش
که تا گوید مراعقل گرامی
زهی شائسته فرزند نظامی (۱)

باز خسرو در مثنوی "آئینه سکندری" گل های عقیدت به قدم نظامی نثار
نموده میگوید:

هنر پرور گنجه گویای پیش
که گنج هنر داشت ز اندازه بیش
نظر چون بربین جام صهبا گماشت
ستد صافی و ذرد بر مارگداشت
من ارجه بدان مئی گران سر شدم
کجا با حیری فان برابر شدم
چه گویا خردمند آفاق بود
نخواند آن ورق کز خرد طاق بود (۲)

درباره صاف وی امیر خسرو و رای دهی درست راجع به کلام خویش، شبلى
نعمانی می نویسد:

عجب این است که امیر خسرو درباره کلام خویش خود اظهار رای می کند و
چنین نقد و تبصره می نماید که دشمن او هم چنین رای آزادانه نمی تواند بدهد، آیا در
دنیا بهتر ازین مثال انصاف و بی نفسی پیدا میشود.

امیر خسرو خود هم از استعداد و صلاحیت های خود باخبر بوده و کلام او

۱- خسرو، کلیات خسرو (مثنوی شیرین خسرو)

۲- خسرو، کلیات خسرو (مثنوی آئینه سکندری)

۳- شبلى نعمانی، شعر العجم، جلد ۲، ص ۸۳

در حین حیاتش شرف قبولیت دریافته و در عوام و خواص زمان خود شیرین زبانی و شکر
مقالی خسرو مسلم بوده‌است. گاهی او به انداز افتخار اظهار این هم می‌کرده:
دانی که هستم در جهان، من خسرو شیرین زبان
گرنایی از بهر دلم، بهر زبان من بیا
هم چنان جای دیگر می‌گوید:

سخن بشن و مگر از بنده خسرو
جهان چون او سخنگوی ندارد

اگرچه قبل از خسرو در شب قاره پاک و هند شعرای صاحب نام و مقام مانند مسعود
سعد سلمان و ابوالفرح رونی هم وجود داشتند ولی بعد از خسرو یک سلسله شعرای عظیم
بنظر می‌خورد مانند جمالی، فیضی، نظیری، عرفی، ظهوری، طالب آملی، کلیم،
صایب، بیدل، قتیل، غالب و اقبال. هریکی از این‌ها مثل آفتاب زمان بوده‌اند، ولی آن
عظمت و شهرت که نصیب خسرو گردید علاوه از اقبال به هیچ کس حاصل نشد برای همین
در شب قاره پاک و هند و در ایران هم شعرای معاصرین خسرو و حتی شعرای معروف عصر
حاضر گل‌های عقیدت نثار خسرو می‌کنند.

مثالاً حافظ شیرازی غزلی سروده به سلطان غیاث الدین بن اسکندر حاکم بنگاله
فرستاد و در آن غزل یتی اینطور است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود(۱)

از اصطلاح "طوطیان هند" حافظ اشاره به طوطی هند امیر خسرو کرده است.

مولانا عبدالرحمن جامی نیز به خسرو چنین خراج عقیدت پیش کرده است:

سخن آن بود کزاول نهاد استاد خاقانی

به مهمان خانه گیتی پی دانشوران خوانش

چو در سیر معانی یافت خسرو سوی آن خوان رو

ملاحظت های او افگند شوری در نمکدانش

اگر امروز این خادم زبحر شعر ترآبی

پی دست وزبان شستن بیار دنیست توانش(۲)

همین طور میرزا اسد الله خان غالب دهلوی که به پیروی و در زمین های اکثر از

۱- حافظ شیرازی، دیوان، ص ۳۰۵

۲- جامی، نفحات الانس، ص ۵

شعرای فارسی مانند نظیری، ظهوری، بیدل و صایب غزل‌ها سروده ولی چون سخن به حسن معیار می‌رسد، می‌گوید: در سخنواران هندوستان سوای خسرو کسی استاد مسلم الثبوت نیست، خسرو گویا کی خسرو سخن طرازی است یا هم چشم نظامی گنجوی و هم طرح سعدی شیرازی می‌باشد.

هم چنان مفکر عظیم و فلسفی و شاعر بلند پایه در دنیای اسلام علامه محمد اقبال نیز معرف فکر و فلسفه امیر خسرو گردیده چنین گفته است:

خسرو شیرین زبان، رنگین بیان
نغمه هایش از ضمیر کن فکان
فطرت ش روشن مثال آفتاب
گشت از به رسانه ارت انتخاب
چنگ رایش قلندر چون نواخت
از نوای شیشه جانش گداخت
شوکتی کوپخته چون که ساربود
قیمت یک نغمه گفتار بود(۱)

همین طور حای دیگر اقبال از خداوند متعال دعا کنان گفته است:

عطایکن سورومی، سوز خسرو
عطایکن صدق و اخلاص سنایی
چنان با بندگی در ساختم من
نگیرم گر مرابخشی خدایی(۲)

بارهم در زبان اردو نیز اقبال به خسرو اظهار عقیدت نموده چنان می‌گوید:

پنپ سکانه خیابان میں لاله دل سوز
که سازگار نهیں یه جهان گندم و جو
رهے نه ایک وغوری کے معركے باقی
همیشه تازه و شیرین ھے نغمہ خسرو(۳)

اکثر شاعران شرق و غرب، ادیب، نقاد، تاریخ‌دان و تذکره نگار همه معتقد امیر خسرو بوده اند و تعداد معتقدان او به صدها می‌رسد. در دنیای شعر و سخن هم پایه امیر خسرو واژ لحاظ تعداد شعر و گوناگونی اصناف سخن بسیار کم شاعر دیده می‌شوند.

۱- اقبال، کلیات فارسی، ص ۴۹

۲- همو، همان، ص ۸۹۶

۳- همو، همان، (اردو)، ص ۷۵

کلام خسرو در مقابل هر شاعر بزرگ به اعتبار فن به اوج کمال رسیده است و در شعر، او بسیار تجربات نازه روی داده که مثال آنها در شعر هیچ شاعر معاصر او دیده نمی شود. مثلاً خسرو در هر چهار تا دیوان (تحفة الصغر، وسط الحیة، غرة الکمال و بقیه نقیه) خود در آغاز هر نظم یک شعر با روش‌نایاب سرخ نوشته است و درین "اشعار سرخ" که خسرو آنها را "ایيات سلسله" نیز می نامد بر سر هر غزل یا نظم آمده با نهايٰت خوش اسلوبی خلاصه تمام آن نظم یا غزل بیان نموده است و نیز کار عنوان آن غزل یا نظم را می کند. دیگر وصف حیرت انگیز این "ایيات سرخ" یا "ایيات سلسله" این است که اگر تمام "ایيات سرخ" را یکجا کرده باشند یک نظم مسلسل و مستقل در می آید و در هر چهار دیوان به اعتبار قافیه و ردیف این "ایيات سلسله" یا "ایيات سرخ" مختلف می باشند و این امتیاز و التزام "ایيات سرخ" یا "ایيات سلسله" نتیجه طبع موجود و مختروع خسرو است، برای اینکه در کلام هیچ شاعر دیگر این جدت دیده نمی شود، در دیوان "وسط الحیة" خسرو خود بدین اشاره کرده می نویسد: که "در دیباچه" تحفة الصغر" ذکر شده است که بر سر هر شعری در صفت آن یک بیت ثبت افتاده است که ازان جمله ایيات شعری تمام می خیزد و این خاص وضع من است که در آن کتاب مكتوب است و بعد ازین در جمله "ایيات سلسله" "هم ازان یاب خواهد بود. مقصود این است که چنانکه در "تحفة الصغر" وضع صفت نو رفته است، درین دیوان نیز طریقه غریب و خوش آیند آمده است که پیش ازین هیچ مبصری را در نظر نیامده، مگر افضل الدین خاقانی که در ترجیعات نگاه داشت یک قافیه در هر خانه وضعی است، اما استاد خاقانی نامه شعر را در شارع ایيات راه نداده است و هم در سر شعر آن نام را عنوان گردانید، ولیکن بندۀ این قدر تصرف زیاده دارد که نامه شعر را در آخر همان شعر بیتی درج کرده است تا آن شعر را بدان نام خوانند."(۱)

خسرو در مثنویات غزل های بومحل تضمین کرده مختلف انواع موضوعات را با قدرت و مهارت تامه می سراید و این دلیل جدت پسندی اوست، در بیان او نمونه های جذاب سلاست و روانی، حلابت و شبرینی دامن دل قاری را می کشد. خسرو در کلام خویش حقیقت و مجاز را نیز بطريق احسن امتزاج داده است، برای اینکه او ادراک هر دو جهان را داشته، صوفی با عمل بوده و به همین سبب کلام خسرو قلب و ذهن خوانندگان را مسخر میکند. بقول دکتر سید عبدالله:

"خسرو در شعر پیوند الهام می زند"

۱. امیر خسرو، دیوان تحفة الصغر، دیباچه

حقیقت هم این است که کلام خسرو سامان تکین روحانی نیز به خوانندگان مهیا

میکند.

حقیقت این است که در کلام خسرو کمالات شاعرانه بکثرت موجود آن و شعرش دارای وسعت و هم‌گیری و بوقلمونی مصامین و فراوانی محاسن شعری است که عقل انسان را در ورطه حیرت می‌اندازد، صدها مصامین مانند توحید، عشق رسول، مدح مرشد، پندو موعظت، تصوف و اخلاق، تسلیم و رضا، باروانی و تسلسل و دلکشی تمام‌ادا شدند و برهمنی بس نیست بلکه در کلام خسرو محاسن فنی و شعری بیشمار آن. خسرو در واقع‌نگاری، مصوری و عکاسی دسترس کامل دارد، و در شعر موسیقی و غنائیت پیدا کردن برای خسرو هیچ مشکل نیست و در کلامش نمونه‌های بسیار خوب از حسن انتخاب قافیه و ردیف دیده می‌شوند او هم در شعر صنعت گری لفظی اینقدر خوب کرده است که قاری را حیران ساخته. گویا کلام خسرو مرقع محاسن شعری و نسخه اعجاز است که او با وجود عدیم الفرصة و کثیر المشاغلی سرایده است.

علامه شبی نعمانی در وقت تذکر کمالات و جامعیت خسرو اگرچه اصناف سخن را بیشتر مدنظر داشته، ولی بیانش از لحاظ اجمال و ابلاغ و حقیقت و جامعیت حامل بسیار اهمیت است. می‌نویسد:

که درین شش قرن آخر در شبے قاره پاک و هند بدین درجه جامع کمالات شخصی متولد نشده و اگر راست بگوییم در خاک ایران و روم نیزدارند چنین اوصف گونا گون و جامع در مدت هزار ها سال شاید یک دو شخص می‌باشد. فردوسی، سعدی، انوری و حافظ، نظیری بلاشباه در اقلیم سخن مقام بلند دارند، ولی فردوسی از مثنوی جلوتر نه رفته، سعدی قصيدة خوب نهی تواند بسراید، انوری از غزل و مثنوی سرایی بی بهره و حافظ و نظیری از دائره غزل بیرون نیامده، اما خسرو با غزل سرایی مثنوی نگاری، مستزاد و هم به صنایع بداعی دسترس و قدرت تمام دارد. (۱)

اگرچه سخن شناسان و نقاد ایرانی شعرای فارسی گو که بیرون از مرزهای ایران متولد شدند در خور اعتمانی دانستند، ولی امیرخسرو را از لحاظ معیار عمدۀ شعر همه نقاد و تاریخ نویس ایرانی در آسانده مسلم الثبوت شمار کرده آند. مثلاً استاد سعید نقیسی می‌نویسد:

”شکی نیست که خسرو دهلوی را باید بزرگترین شاعر فارسی زبان هند دانست و

۱- شبی نعمانی، حیات خسرو، ص

اینکه اورا "سعدي هندوستان" گفته اند، بجاست. در نظم و نثر فارسي کاملاً مسلط بوده و از استادان اين فن به شمار میروند". (۱) دکتر رضازاده شفق می فرماید: که "خسرو از آغاز جوانی به سرودن اشعار آغازید. بطور یکه وی را از جمیع کثیر اشعار که به او نسبت داده اند و آنچه از او باقی مانده، میتوان شاعر درجه اول شمرد" (۲).

کتابشناسی منابع

- ﴿ اقبال لاهوری، کلیات اقبال، (اردو)، اقبال اکادمی، لاہور، ۲۰۰۰م
- ﴿ همو، کلیات اقبال، (فارسی)، لاهور، ۱۹۸۱م
- ﴿ امیر خسرو، دیباچه، دیوان تحفة الصغر، دهلي، بی تا
- ﴿ همو، دیباچه، دیوان غرة الکمال، دهلي، بی تا
- ﴿ جامی، عبد الرحمن، نفحات الانس، لاهور، ۱۹۲۷م
- ﴿ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۷۸ش
- ﴿ شبی نعمانی، حیات خسرو، دهلي، بی تا
- ﴿ همو، شعر العجم، جلد ۲، لاهور بی تا
- ﴿ شفق، رضازاده، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۴۰ش
- ﴿ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر فارسی، تهران، ۱۳۶۳ش

۱- نفیسی، تاریخ نظم و نثر فارسی، ص ۲۷۰

۲- شفق، تاریخ ادبیات، ص ۳۰۷

دکتر سید محمد فرد

عضو هیئت علمی گروه ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی،
دانشگاه پنجاب، لاہور

منظرات ابوالبرکات منیر لاهوری

ابوالبرکات منیر لاهوری شاعر و نویسنده بزرگ زبان فارسی در روزگار شاهجهان (حک: ۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸ق) می‌زیست. او در سال ۱۰۱۹ق / ۱۴۱۰م در لاهور زاده شد و درسی و شش سالگی در عین جوانی در سال ۱۰۵۴ق / ۱۶۴۴م در آگرہ در گذشت. (۱)

منیر لاهوری را می‌توان بهترین نماینده نظم و نثر فارسی در شبہ قاره به روزگار شاهجهان دانست. او آثار ادبی متعدد در نظم و نثر از خود به یادگار گذاشت. سعراً و لطیف و شیواً است و نوشش مانند شعرش دل نشین و زیبا است. چنان که خودش نوشه است:

”من بی خان و مان که در قلمرو سخن گردیده سواد
خطه معنی را سراسر گردیده ام، صد هزار بیت بلند
که هریک را بیت المعمور می‌توان خواند در زمین
نظم با طرح های دل نشین بنیاد نهاده ام.“ (۲)

منیر غیر از دیوان شعری، آثار منثور مانند تذکره شراء کارنامه، کارستان، رقات، منیر، نوباه و شرح قصاید عرفی و منظرات را دارد. از این آثار سبک نویسنده منیر آشکار می‌شود. منیر واژه‌های بی جان را جان می‌بخشد و کلمات را گویا می‌سازد در نثر نویسی قدرت تمامی دارد. ادیب بلند پایه عصر شاهجهان میرزا جلال الدین طباطبائی المعروف به جلالا درباره سبک منیر نوشه است که:

”خيالش رنگين و طرزش نمکين است، معانيش عيان
است و بيانش نمایان، اندازش رساست و آهنگش

۱- آزاد بلگرامی، سرو آزاد، ص ۶۱؛ لودی، مرآۃ الخيال، ص ۴۰؛ کتبه محمد صالح، عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۱۵.

۲- منیر، الشای منیر، ص ۵۶.

درست، فطرتش بلند است و فکرتش دل پسند، نزاکت
استعارات با متناسب عبارات جمع نموده و حجزالت الفاظ
باسلاست معنی بهم آمیخته:

طوري است منير کز ضميرش هست آتش طور در تجلی
بنمود ز آستین خامه وز حبیب دوات دست موسی(۱)
مولف گل رعنا در باره منیر نوشه که:

”ابوالبرکات منیر عطارد هندوستان است و در
شاعری و انشا پردازی یگانه زمان، برهان استعدادش
این بس که میرزا جلالی طباطبایی برکلیات او
دیباچه نوشت۔ (۲)

محمد حسین صبا در تذکره روز روشن نوشه است:
”در سخنوران هند صاحب استعدادی مثلش کم
برخواسته، زمین نظمش به آسمان رسیده و کرسی
نشرش با کرسی فلك برآبر گردیده (۳)

محمد صالح کنیوه که هم نشین او بود گفته است که:
”بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان،
سخنوری که هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد، به
غیر از او دیگری بر نخواسته نظمش به طرز تازگی
مشهور است، به همان دستور نترش بر زبان ها مذکور،
رسم تازه گویی را تازه ساخته و طرز متأخرین را طراز
بخشیده۔ (۴)

منیر چند مناظره دارد و نسخه های خطی آن بنام ”منظرات منیر“ در کتابخانه
مرکزی دانشگاه پنجاب به شماره ۳۵۷۲/۵۶۸ (۵) نگهداری می شود. این نسخه مشتمل بر
سه مناظره است.

۱- صافی، نامه ها و نوشه های جلالی طباطبایی، ص ۱۹۹ - ۲- (لچمه‌ی نرائی، تذکره گل رعناء، ص ۸۸ - ۳- صبا، روز روشن ص ۷۷۴ - ۴) کنیوه محمد صالح، عمل صالح، ص ۱۴ - ۵) منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان، جلد ۵، ص ۱۲۶ -

- ۱ مناظره چهار عنصر
- ۲ مناظره روز و شب
- ۳ مناظره تیغ و قلم

مناظره به عنوان قلم و سخن در اثر دیگر منیر بنام "نو باوه" درج است و نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب به شماره ۱۳۹۱/۴۴۴۲ موجود است. از مناظرات منتشر منیر نسخه ای در کتابخانه گنج بخش به شماره ۷۵۸ در اسلام آباد و نسخه ای در موزه ملی کراجی به شماره N.M. ۵۲۷/۲۱۲ موجود است ولی هر دو نسخه ناقص اند و تنها مناظره روز شب را دارند. مناظره منظوم به عنوان بنگ و کوکنار در دیوان شعری او آمده است. در این مقاله مناظره چهار عنصر، مناظره روز و شب، مناظره تیغ و قلم و مناظره بنگ و کوکنار از نسخه های مذکور و از دیوان شعری او تصحیح شده است و قسمتی از نظم و نثر دلپذیر منیر در دست استفاده خوانندگان محترم قرارداده می شود.

مناظره چهار عنصر(آتش- باد- آب- خاک)

آغاز سخن بنام جهان آفرینی که عالم کون و فساد را از چهار عنصر انتظام بخشد و هر عنصر را پایه و منزلی ارزانی داشت و عنصری را به عنصری دیگر تبدیل داد و طبعی را به طبعی دیگر مبدل ساخت. یک جوهر را به چهار نمود و در جلوه آورد و یک معنی را به چهار گوهر صورت و انمود وجود نمی را که عنصری است کامل و جوهری است عالی، به جهت تکمیل کابنات بیآفرید و چهار یار اورا چون عناصر اربع فیض بخش عالم گردانید و بعد خاساری آبروی منیر که هوای سخن در سردارد و هر ساعت از آتش طبع خیال می برد و به تکلیف والا گوهری که در چهار دانگ هندوستان عیار طبعش کامل است و نقد سخنش رائج، چون آفتاب رأیش روشن است و چون صبح نامش صادق، سخن از مناظره چهار عنصر می راند و مقاولة چهار طبع را در بیان می راند. من الله التوفيق - چون رسم و آئین اهل روزگار آن است که هر کس می خواهد که خود را ستایش و دیگری را نکوهش کند هنر خوبیش و عیب دیگری آشکار سازد. بنا بر این مقدمه روزی چهار عنصر باهم به گفت و گودر آمدند و خود ستائی سرکردند، هر یک طرف خود می گرفت. آتش هر لحظه

گرم می گشت و باد هر نفس تندی می کرد و آب هر دم به جوش می آمد و خاک هر ساعت
غبار می انگیخت.

نخست آتش روشن ضمیر انار الله برهانه زبان گشاد و گفت اسم نور الانوار برزبان
دارم و نور محمدی به ظهور می آرم - کلیم را من سراغ تجلی دادم و خلیل را من به
گلگشت گلستان آوردم و گفتارم میرهن است و دلیل روشن، گرم آشنای خوی گرفته ام و
از یاران سوخته بر شته ام - باهمه کس گرم می جوشم و دم از سوزی می زنم - هر جا شله ای
است، بر افروخته من است و هر جا داغی است سوخته من باشد (۱) غریب اما زبان آورم،
سلمان نیم اما فارسیم، چون من شعله فطرتی کجاست؟ و چون من روشن ضمیر کو؟ خام
خیلان را از سخن پخته ام خبری نیست و افسرده طبعان را از شعر گلوسوزم اثری نه -
شهاب (۲) و انوری (۳) از فروع سخنم بیهوده می یابند، اثیرو آذری (۴) از رأی روشنم روی نمی
تا بند - هنگامه شعله طبعان را من گرم ساخته ام و دیگ سواد اسحاق اطعمه را من پخته، مرا
فارسی می دانند و سخنم را برسوز می خوانند، خیال فانوس از من صورت گرفته و معنی شمع
از من روشن گشته - از حرف قافیه بجز نایره ندانسته ام و از کتاب شاهنامه به جز داستان سیاوش
نخوانده ام - سیر به عالم بالا دارم و خبر از احرام عیسوی می آرم - گل آتشی از من دمیده و
بیهار غیر از من شگفت، به آتش زن پوداخته ام و با سوخته ساخته ام - چهره سیاهان را به گلگونه
می طرازم و گلستان می گردم - سوسن (۵) بامن یار زبانی است و گل بیوند را بمن جانی،
برات ابر را (۶) من دو اینده ام و زر غنچه را من آشکارا گردانیده ام، دم از باد فروشی می زنم و
به شاهدان چمن طعنه ها می کنم - نغمه از هوا داری من شاد است و سرطنبور از من پُر باد -
صاحب سخنم و از من تاسخن هیچ فرق نیست - در یاب! چه می گوییم - من بادم و سخن من
باد است، از گل ابر چندین قطعه تراز بر کرده ام - و از غنچه چندین لطیفه رنگین بر انگیخته
ام - نظم سحابی (۷) ابر را به روی کار آورده ام و شعر نسیمی را روان نموده ام - قطعه ابر از دلم
بیرون تراویده و موشح شبنم از خاطرم فروچکیده - بر بحرها عبور می کنم و سفینه هارا روان
می سازم - روحانیت سرمایه جسم من است - کلمه هو جزو اسم من: روح در تن حباب دمیده
ام و آیه "نفتحت فيه من روحي" (۸) خوانده ام، خود را از نظرها نهفته ام و عالمی را فرو گرفته
ام - گرد باد که صاحب ش و حدت است من از خاکش بود اشته ام و حباب که به پاس انفاس

۱- در نسخه "شد" نوشته شده - (۲) شهاب مهره: دیر و شاعر قرن هفتم هجری - (۳) انوری: (۵۵۴۳) اوحد الدین محمد بن انوری از حمله بزرگترین شاعران ایران است - (۴) آذری طوسی: (۵-۸۶۶) شیخ نور الدین حمزه طوسی یکی از شعراء و پیشوایان صوفیه طریقت بود - مزارش در اسفرائین است - (۵) سوسن: گیاهی است از طایفه زنبق، فرهنگ معین - (۶) در نسخه "را" ندارد - (۷) سحابی: (۵-۲۱) از حمله ارباب فلاخ است - مدتی سالیک طریقت بود - (۸) قرآن مجید، سوره ۱۵، آیت ۴۹ ترجمه، من روح خودم در او دمیده ام -

مشغول است من سبک و حش ساخته ام. نفحات الانس (۱) را از بروکرده ام و نزهت الارواح (۲) را سیر کرده ام. به ابطال خلا پرداخته ام و راز کاینات الهوا آشکارا ساخته ام. دم روح القدس با من سارش کرده و صور اسرافیل از من نوازش یافته، سرایا محیطیم از آن رومرا هونام کرده اند. طاووس و کشتی را بال افشار می کنم و مرغایی موج را در پرواز می آرم. خشت باد را من بنیاد نهاده ام و خانه حباب را من آباد ساخته ام و گاهی در دماغ سرداران می افتم و گاهی در بروت بزرگان می پیچم و گاهی در خرگاه گرد باد به رقص درمی آیم. گاهی در چشم حباب نفسی راست می کنم. شعر:

آنم که نگشته ام گرفتار کسی
کس را نبود به قید من دست رسی
در عالم هرجا که سبک روحی هست
دم می زند، از هوای من هر نفسی

باد چون دم در کشید، آب از موج زبان بر کشید و رطب اللسان شد و بدیهه روان سرکرد و گفت ای دیوانه مزاج هرزه گرد ایهوده دم نزن و خود ستائی بگذار و سبکی مکن و گاهی بادیو باد چون دیوانگان خاک بسر کنان سربه صحراء می نهی و گاهی چون دیو در تن مردم تصرف می کنی و دست و پای ایشان را خشک می گردانی دعوی دوستی می کنی و دم از هوا پرستی می زنی، هر جا که کاه حشیشی است دمت می خورد و هر جا خسی است از تو می پرد، تن به هوا و هوس در دادی و مذهب چراغ کشان اختیار کردی، دم در کش مبادا کارت بدم باز پسین رسد. ضبط نفس کن مبادا نفست به شماره افتند، بسیار مپرو سخن های پادر هوا مگو. من صاف دلم و پاک طبع. مشرب صفا کیشان گزیده ام و تن به آشنایان در داده ام. سالک پاکم و صاحب کشفم، سراز چشم می برازم و از قطره ها سبحه ها می گردانم به اسم یا لطیف مداومت می نمایم. هرید شیخ معینم (۳) و بدین نسبت مرا پاک معین می گویند. علم سلوک خوانده ام و تصفیه باطن کرده ام و عالم مثال به رأی العین دیده ام. صفاتی وقت مر احاصل شده است و چندین خوارق (۴) از من سرزده است. نقدس نژادم و قدسی نهاد، ضمیرم از نقدس روشن است و حبایم از دم روح القدس آبستن در اوراد (۵) افتاده ام و سوره کوثر (۶) روان کرده ام، علم توحید از ضمیرم

۱- نفحات الانس: کتابی از مولانا جامی است. (۲) نزهت الارواح: تالیف امیرحسینی. (۳) شیخ معین: اشاره به حضرت

معین الدین چشتی است. (۴) خوارق: پاره کننده، فرهنگ عمدی. (۵) اوراد: دعاها، ذکرها.

۶- قرآن مجید، سوره ، ۱۰۸

ترشح کرده ور شحات از طبعم بیرون تراویده، تن به خاکساری می دهم و در عین نماز
تیسم می کنم، پیوسته سر به سجود دارم و آئین پرستش به جامی آرم. چون عزیمت گران
دایره می کشم و از جباب پری را در شیشه محبوس می سازم، چون حس مشترک صورت
جمیع اشیاء از من نقش پذیرفته است و چون عقل مستفاد همگی معلوماتی ذر خیال من
مشاهده گشته، چون در محیط در می آیم از کشتی ها قوس های مختلفه آشکار می سازم و
از تیر کشته صورت قطر می نمایم، بر سطح هم خطی است و هم نقطه بر صفحه ام - هم
صفراست، هم هندسه. قطره ام کوکب سیار است و حبابم فلک، تصویر صورت را بی
هیولا آشکار ساخته ام و عکس را بی تناقص بیان کرده ام و از حواس ظاهري همین ذایقه
را دریافته ام و از حواس باطنی همین خیال شناخته ام. موجم سخن از مطول میراند و
حبابم جزء مختصر می گشاید، گاهی از گرداب بیان دور می نمایم و گاهی از سلاسل موج
صورت تسلیل و امی نمایم. تفسیر کشاف^(۱) سیر کرده ام و بحر المواج را سراسر گشته ام.
هر قطره ام نقطه ایست و هر حبابم صفری - چون اهل رمل چندین نقطه نوشته ام و چون
اهل حساب چندین صفر رقم کرده ام و چندین خیال مرا رو داده است و حاشیه خیالی
بیامد آمده است در اجسام نباتات طول می کنم و در اشجار و ریاحین به طریق شریان در
می آیم. روحانیان چون یاد موجم می کنند مذکوره، بر زبان می آرند و قدسیان چون نام
حبابم می برند قدس سره می گویند. بیژن^(۲) (نیم و در چاه آرام گرفته ام، کیوان نیم میل
به دیو کرده ام - ضمیرم روشن است و طبعم روان است و خیالم صاف و گوهرم پاک در فن
سخن متحرم و فکرهای عمیق می کنم و معنی های ژرف می اندیشم. چندین سفینه
ساخته ام و چندین جنگ پرداخته ام. شعر زلای^(۳) آبدار از من شده و نظم لؤلؤ از من
بگوشها افتاده. سیر بحور کرده ام و از گراید دایره عروض کشیده ام - سخن تر بر کاغذ
آبی نوشته ام و از حباب نقطه انتخاب نهاده ام. معنی ام سیراب است و لفظم بربسته است،
ضمیرم صفا اندوز است و طبعم خیال انگیز. حباب معمامیست که آن را خیالم بربسته است
وماهی چیستان^(۴) است که آن را طبعم انگیخته. موجم زبان آوری می کند و حبابم
سخن در پرده می گوید. هم صاحب مذهبیم و هم صاحب مشرب. سیر عالم بی رنگی کرده
ام و هم رنگ ها پذیرفته ام، سر به رود در می آرم و زمزمه تو می سرایم از حباب پرده

۱. تفسیر کشاف: اشاره به تفسیر الكشاف من الحقائق التنزيل از محمود بن عمر بار الله ز مختری (۴۶۷-۵۲۸ق)

۲. بیژن: نام پسر گیو، نواده گودرز، خواهیم زاده رستم. داستان بیژن و منیزه در شاهنامه آمده است. (لغت نامه دهخدا)

۳. زلای: (د-۳۴-۱۰) حکیم زلای خوانساری از شاعران معروف آخر سده دهم و ربع اول سده پازدهم بود

۴. چیستان نوشته شده است.

کوچک میش می گیرم - چون مطریان هند کدو ساز می کنم از کشتی کمانچه می نوازم
واز گرداب دایره می سازم - مردم آبی از فیضم ابا نمی توانند کرد و ماهی ماهیت بیان
نتوان نمود - موج را ترزبانی تعلیم کرده ام و حباب را کوچک دلی آموخته ام - هلال
موجم در برج آبی مسکن است و فانوس حبابم از شمع باد روشن ، سفینه ام باد از بحر
سخن می دهد و کشتیم جز از عالم آب می آرد و چندین هزار حباب بر انگیخته ام و
هنگامه خسرو شیرین آراسته ام - بی فلک چندین ستاره نمودار کرده ام و بی ماه چندین
حاله آشکار ساخته ام چون هر جا متنفسی است به من زنده است و چون سحاب هر جا
جوادی است از من شرمدید - با عروسان چمن آمیزش می کنم - در رگ و ریشه ایشان فرو
می روم - جانم و مرا روان می خوانند و روانم و مراجان می دانند و خود را بر روی
عیزان می کشم و در چشم درد مندان جا می کنم و شمشیر موج را آب می دهم و
سواران آب را چاوشکری می آموزم و چون از دست پیغمبر بیرون تراویدم به معجزه
انگشت نما^۱(۱) گشتم و چون از دل ابر فرو چکیدم به زلال رحمت مشهور شدم ، با هر که
احسان می کنم غبار از خاطرش می شویم - نکویی می کنم و به چاه می اندازم ، شیرینیم و
شکر را از شرم می گدازم و کام لب تشنگان را جوی شیر می سازم - تن چشم را لازال
حیاته روانم و چشم حباب را عین الله عینکم - چاهی که من از چشم هایش پنهان گشته ام
کور است و چشمی ای که ازوتند گذشته ام در شور است - شیشه گری می کنم و شیشه حباب
را پُر باد می سازم -

رباعی :

آنم که تنم ز پای تا سر جان است طبعم به خیال آشنا شادان است
پیدا است ز پیشانی من را ز دلم بیرون و درونم ز صفا یکسان است
آب چون ماجراهی خود به سر رسانید ، خاک پاک سخن بنیاد کرد و گفت ای بخ
بنداین همه خنکی برای چه ؟ این همه سردی برای چیست ؟ کارت بامنی و مائی است و
شیوه ات خود ستأئی با ناخدا ساخته ای و از خدا غافل مانده ای - تر دامنی شعار نست و
آلودگی کار تو - گاهی بر تنت سنگ می گردد و گاهی آئینه ات زنگ می گیرد - ترا ساده
دل و تنگ رو می گویند و هم از تودست می شویند - موج ترا بدندان می گزد و حباب با

۱ - معجزه انگشت نما: اشاره به شق القمر است که ماه چهارده را دونیم ساخت.

تو چشم می‌زند. کناره جویان را توده‌میان می‌داری و خسان را تو بروی کار می‌آری. عیب جویی پیش می‌گیری و هر ماه گرفته گرفت می‌کنی. ماهی را از تو خار در بهلو افتاده و حباب را از تو آه در سینه پیچیده. چشم‌ها را قرمی سازی ناله‌هارا به جوش می‌آری. تخته اوت هر ساعت شست و شومی یابد و علمت بریک آب نمی‌ماند. سفینه اوت را به باد می‌دهند و از سر بحر هایت روان می‌گزرنند. از برج فلکی به جز دلو(۱) و حوت(۲) ندانسته ای و از حروف تهجی به جز عین و غین نشاخته ای. طبعت شورش گرفته و لرزه در آندامت افتاده است. آخر شرم نمی‌داری آبروی خود مریز، چه شور انگیخته ای و چه طوفان برداشته ای، از انفعال ترشده ای و از خجالت خود را در چاه آنداخته ای. لب بگزروشور مکن، در من از حباب به چشم کم میین و بمن از موج زبان طعن مگشای. مرد میدان من نه ای و به گرد من نمی‌رسی. خافل مباش که گردی و مردی. گفته اند همه کس به طرف من می‌گرایند و برای من می‌میرند. همه خاکساران به من. می‌سازند و هم زمینداران به من می‌بودازند. هر جاتخمی است سبز کرده من است و هر جا گلی است بر آورده من. مرا از روی تعظیم به آسمان یکجا مذکور می‌کنند و زمین و آسمان می‌گویند "رب السموات والارض"(۳) گواه این سخن است. اولیاء و انبیاء را در دل جا داده ام. قصص الانبیاء(۴) و تذکره الاولیاء(۵) به خاطر دارم. پیوسته کارم باکشت و کار است. علم فلاحت(۶) و رزیده ام و معنی "الدنيا مزرعة الآخره"(۷) نیک فهمیده ام. آئین علم شناخته ام. و اسم یا علیم ورد خود ساخته ام. بازمیں سخن نسبتی دارم. صاحب وزنم و چندین قطعه هموار بروی کار آورده ام و چندین بیت بلند بنیاد کرده ام. مسدس نرگس و ترکیب گل انگیخته طبع من است. مصوع سرو و رباءی لاله برو آورده خاطر من است. عبه‌ی چشم بزمین شگفته ام. فردوسی از قطعه رنگین نسخه می‌گیرد. در همه زمین‌ها در آمد کرده و طرحهای دل نشین افکنده ام. کتاب‌های خشتی ساخته ام و بیت‌های بلند پرداخته ام. از ساق نرگس قلم برو آورده ام و مشق از بهاریه رسانده ام. اوراق گلستان(۸) را ترتیب داده ام و اجزای بهارستان(۹) را مربوط ساخته ام. اگرچه مرا به عیار توهی ستانند. اما ریحان هم از من برمی‌آید. نخلی که برو آورده من نیست نخل ماتم است و گلی که پروردۀ من نیست گل چشم است. نقطه دلم هرگز عالم است و ریگ

۱- دلو: نام برج یا ازدهم ازدوازده برج فلکی. فرهنگ ممین. (۲) حوت: نام برج دوازدهم ازدوازده برج فلکی. فرهنگ معین. (۳) قرآن مجید، سوره ۷۸، آیت ۳۷. ترجمه، خدای آسمان هاوزمین‌ها. (۴) قصص الانبیاء: کتابی از الامام الحافظ عمار الدین(۵) تذکره الاولیاء: نام کتاب فرید الدین عطار است. (۱) علم فلاحت: به معنی علم کشاورزی. فرهنگ عمید. (۷) حدیث از حضور آست، ترجمه: دنیا کشت زار آخرت است. (۸) گلستان، کتابی از سعدی که در سال ۶۵۶ ق نوشته شد. (۹) بهارستان: کتابی از مولانا جامی.

جانم خط استوا. پایه ایجاد عالم از من است و سرشت بنی آدم از من. خط غبار سرنوشت من است و تخم خاکیان کار و کشت من. هرجا گلی است از من دمیده. هنوز چندین گل از من خواهد شگفت. هر جا چشمہ ای است از من آمد. هنوز چندین چشمہ از من خواهد تراوید. آباد باطنم و گنج ها در دل دارم. مایه ام عیان است و پله ام گران. صاحب استقلال و پای بر جایم نمامی نمی کنم. سراپا و قارم. با آنکه صاحب چندی گنجم شیوه افتدگی از دست نمی دهم و آئین خاکساری نمی گذارم. در شیشه ساعت در می آیم و ساعت به ساعت حساب ساعت می کنم و دره ای فرو گذاشت نمی کنم. بوم دیبا و زمین نظم بهمتایی من می نازند و گنجینه شناسان به بوی من بی به گنج می بوند. صاحب کمال و از گنج مال مال چون کشت شطونج کشته من نیست. یک جو حاصل ندارد و چون زر گنجفه برآورده من نیست نهی دستی بار می آرد. قرن ها است که برگاو اقامت گزیده و درجه طالع خود را در ثور دیده ام. چون بهشتیان سیز پوشم و درود سرمی کنم و هم تخمیر آدمی کرده ام وهم کبار را برآورده ام. آدمیت کار من است و مردمی شعار من علم ریاضی می خوانم و بر تخته خاکی رقوم هندسی می نویسم. پاک سرستان تسیحیم می سازند و بالا دست می فشانند و به اسم مشغول می شوند.

رباعی:

آنم که بود به برد باری کارم از راز بود. خزانه داری کارم
دایم به تواضع سرافکنده بزیر افتادگی است و خاکساری کارم
خاک چون سخن تمام کرد بار دیگر آتش زبانه کشید و گفت ای گران جان تیره
دست لکد کوب مردم گردیده ای و پا مال خلق گشته ای. پا برسوت گذاشته اند و گرد از
تو برآورده اند. هرگز از جان چنیده ای و از جنبش و حرکت افتاده ای. هر که یادت می
کند غبار بر رویش می نشیند و هر که نامت می برد خاک به دهانش می افند، تا ترا نمی
کارند راز دل درمیان نمی نهی و تا ترا سوارخ نمی کنند زر بیرون نمی آری. گاهی از
زلزله لرزه در انداخت می افتد و گاهی از چشمہ چشمت پُر آب می شود. زندگان از تو پهلو
نهی می سازند و مردگان تن به تومی دهند. لوح مزار رقم کرده تست و عذاب قبر بنا کرده
تست. چون کافران تیره دل سیاه کار از خط استواز نار به میان داری. چه ناخن ها که بر

دلت نمی زند چه لکدها که برسرت نمی نهند. چون میانه ماه و خورشید حائل می شوی ماه را از استفاده نور باز می داری و رویش سیاه می سازی و سیاهی روی او را در آفاق روشن تراز آفاق آفتاب می کنی. خاطرات بی خباری نیست و دلت خالی از کدورت نه. اکنون آن به که باهم مباحثه نکنیم و همه پیش طبیعت خامه که راز دار افلاک است برویم. هر که او ترجیح دهد از امثال واقران ممتاز باشد. همه اتفاق کردند و نزد طبیعت خامه رفتند و هر چار کیفیت حال خود به وجه احسن و کمال شرح دادند. طبیعت خامه جواب داد که شما چهل بسیط دارید و عیب خود را برسربخت می آرید. هر چند چارید باهم نظر تبلیغ ندارید. من شما را چار بار با صفا می دانم و هر چار را برابر می سنجم و هیچ کدام را به دیگری ترجیح نمی دهم و خود را تفضیل نمی سازم. هر چند به حسب ظاهری چارید اما در حقیقت شما را یکی توان گفت، زیرا که استحالت شما دلالت بر اتحاد شما می کند. حالی چون طبیعت خامه این مقدمه بیان کرد هر چهار عنصر باهم آشنا کردند و از یک دیگر عذر خواستند. آتش گرمی را بگذاشت و باد از تندی باز آمد. آب سینه را صاف گردانید و خالک خبار از دل دور کرد.

این سواد در عرض چار روز به انجام رسید و در اثنای تحریر این سواد به چندین معنی دچار شدم. امید که صاحب طبعان چهار رکن عالم از شوق این سواد چشم چار کنند. هر نکته را چار چار معنی گویند و بر من چار گونه نکته نگیرند. عذر مر اچار ناچار بیسنندند والسلام.

مناظره روز و شب

بعد از سپاس ایزدی که چهره روز را پر تو مهر بر افروخته و طرہ شب را غالیه سائی آموخته. بر صبح خیزان روز ازل و شب نشینان فیض لم بیل روشن باد که در هنگامی که یاضر روز می آرایند و سواد شب می پیراستاند. روز و شب را در بیشی رتبه و افزونی پایه با یکدیگر خصومتی افتاد و گفت و شنود روداد. روز گفت نام آفتاب را من روشن کرده ام و کار صبح را من پیش آورده ام. نور بخشم و صبح جیین سپید کارم و مهر گزین سوره نور(۱) بر زبان رانده ام و حدیث مشارق خوانده ام. خورشید از من روز بازار می جوید و

صحح مرا صبحات الله می گوید. گنجفه^(۱) بازم و ورق آفتتاب به دست آورده ام. حکیم مزاجم و حکمت اشرافیان سرکرده ام. شرح مطالعه دیده ام و بر شرح شمسیه گردیده ام. آفاق از طبع روشنم بھرہ یا ب است و روشن دلی من بر همه کس روشن قرار آفتتاب است. مطلع خورشید پیش نهاد خاطر من است و نامم چون انوری در همه آفاق روشن تراست. روشن ضمیرم و با آفتتاب در ساخته ام و از ماه های شمسی ماه مهر^(۲) را شناخته ام. آئین کیمیا گزیده ام و عمل شمسی و زیده ام. اسم هوالنور حرزجان من است و آیة الوضی^(۳) در شان من است. چون حواصل به سفیدی شهره آفاقم روزگارم و بیضه آفتتاب در زیر بال دارم. کارم از مهر می گشاید و لفظ هربیان بر من صادق می آید. صحح از پیشانیم دمیده و روزنامه ام به مهر آفتتاب رسیده. دلبستگی با روشن دلان بر بست من است و پنجه آفتتاب متاع روی دست من است. صحح دمی است بر آورده من. خورشید گلی است دست پروردۀ من. در آفاق طرح عالمگیری می اندازم و خورشید را ملک نیم روز می سازم. صفحه ایام از نامم بھرہ یا ب است و در بیاض صحجم خط آفتتاب است سپید روئی سرمایه شان من است و پنجه خورشید در دامان من. نقره خنک صحح روان کرده من است و تیغ مغربی آفتتاب بر آورده من. از صحح سپیده بر روی دارم و از خورشید آئینه بدست می آرم. خورشید از فروع صحجم آکاه است و صحح صادق بر گفتار من گواه. از گریان صحح سربرزده ام و گل آفتتابی بر سر زده ام. سخن از روشنایی می رانم و درس نامه روشنایی می خوانم. روشن ضمیرم صحح نفس ساعت شناسم. دقیقه رس روی ارادت به خورشید آورده ام و از تقویما فلاک صحنه شمسی از بر کرده ام بود صحح از پیشگاران من.

بود مه راز راز داران من **بود صحح از پیش کاران من**
در آفاق گردیده ام کامیاب **زی رابی چشم مه آفتتاب**
دهد طالع از سعادت نوید **ز فرخنده فال است بختم سفید**
از ان است آئین طرزم نکو **که از صحح گردیده ام خنده رو**
ز فیضم شده صحح روشن دماغ **بوده مرده کشته من چراغ**
توای سیه درون تیره لقا وای سیاه کم بها هیچ تیره نمی شوی و از جان نمی روی
دست اشرفی آفتتاب را پنهان می داری و دینار ناقص عیار ماه را بر روی کار می آری.

۱- گنجفه: ورق بازی. در شبہ قاره "ناش" گفته می شود. (لغت نامه دهخدا)

۲- ماه مهر: هفتمین ماه تقویم شمسی است. (۳) قرآن مجید، سوره ۹۳

سرمایه ریوی، ملک سیاه دیوی، مردم از تو چشم می پوشند و دیوان به سودایت می جوشنند - کارت عیاس است و لباس پیش از قیاس است - چون طرح ظلمت می اندازی فلك را شیشه مداد می سازی - چندین با کواكب نظر میاز و چون کاغذ سوخته به شواره چند مناز تو کافری و شمع چون زنار داران به تلقینت دین آتش پرستان می گزیند - تو دیوی و ماه چون عزیمت گران به تسخیت در هاله می نشیند - روشندهان همواره از سرت برمهی خیزند و مهر پرستان پیوسته با تومی ستیزند - ماه را در توبی جا نهاده اند - آئینه بددست زنگی داده اند - تودر گیتی بدان گونهای که سواد در آندیشه و در سپهر آنچنانی که دیور شیشه:

که از انجامی شیر دندان هنوز	دماغ از دمی پخته کاری مسوز
تو دودی چراست زمن روشن است	چرا غم ز خورشید در ممکن است
که در تونه بینم نشانی زمهر	همان اسیه کاری و دیوچهر
گریزد همی مهر از سایه ات	ناشد به جز کینه سرمایه ات
به من این همه کینه خواهی تو	دلیل است بر رو سیاهی تو

شب گفت ای طفل شیر ملک و سفید بی نمک پایه کوکبم نمی شناسی و از سیاهی لشکرم نمی هراسی - من راز دار شبستانم - و غمگسار حیبانم - دلم مظہر فیض الهی است و خیالم سرمایه آگاهی است - آئین خلافت گزیده ام و لباس عباسیان پوشیده ام - ماه روشن ضمیر از دوستان من است و شمع از پروانه نویسان من است - نظم پروین و نثر نژه من سرکردہ ام و شهاب پدر را من بر روی کار آورده ام و سوادم از چراغان چندین معانی روشن و هویداست و در خیالم از ستارگان چند مضامین بلند پیدا - از فرخ فالی روشنان فیض می پذیرم و از نقطهای انجم فال می گیرم - به مشاطگی کواكب پرداخته ام و قمر را از کمال حسن لیلی ساخته ام - گل شب بودل به خیالم نهاده و لاله خیالم را در دل جا داده - چون هند و از چراغ رو در آتش می آرم و مانند مها دیوانه در پیشانی دارم - علم نجوم ورزیده ام و نظرات کواكب دیده ام به مصلحه هلال زنگ از آئینه دلها می زدایم و به دندان انجام گره از رشته کارها می گشایم - سواد دیده اعیانم و سرممه چشم روشنانم، بلال (۱) صورت هلال نمایم - مسلمان طبیعت هندو نمایم - مضمون الفقر سواد الوجه

۱. بلال، نام صحابی بسیار نزدیک رسول (ص)، که سیاه رنگ بود.

فهمیده ام و صحبت بیدار دلان برگزیده ام - حق شناسان نمازم می‌گزارند. زنده دلان به دعايم زنده می‌دارند - هنگامه شمع و پروانه من گرم کرده ام و خیال بازي فانوس را من در میان آورده ام - نظر بر انجمن می‌اندازم و کحل الجواهر می‌سازم از سیه جزو کی نا شکیبم و چون سیاهان هند دلفربیم شام سواد است از اقلیم من و ماه نقش است از کلیم من - عیب پوشی به من منسوب است و نامم ستار العیوب است - آئین پردازی از جمله آداب من است و آیه "جعلنا الليل لباسا" (۱) در باب من است - در جه معراج را من شناخته ام و معجزه شق القمر (۲) را من روشن کرده ام - در انجمن روشن جیان به آرایش چهره شمعها می‌پردازم و سیاه قلم خود را از فانوس های لعل رنگ آهیز می‌سازم - نافه آسمان را مشک اذ فرم و دیوان انجم را سیاهه دفترم - ماه بزرگ فروغ سیما میم بر همان است روشن و شمع بروشی بختمندیلی است هبرهن - از شهاب نیزه بازی می‌کنم و از بدر سپر سازی می‌نمایم - به دقیقه شناسی کواكب پرداخته ام و سواد خود از دیوان بدر روشن ساخته ام - هلال را از وسمه می‌طرازم و در چشم انجم سرمه می‌اندازم - اگرچه منسوب به ظلمتی اما روشنان را بامن کار است و اگرچه تیره درونم روشن دلان را بامن روز باز ار است - چون سواد دیده ، سوادم را از نور سر شته اند و تفسیر سوره نور به سیاهی من نوشته اند - دندان از انجم سپید می‌کنم و به روزگار خنده می‌زنم - چون بر سر دست می‌آیم پنجه از آفتاب می‌ربایم - انجم فروغ کار از من می‌جوید و مرا جمهور روشن دلان ماه جیان می‌گویند - سوادم چون خط ماهرویان فریبند است و مانند خوبان هند دندان انجم را سیاهیم زینده است - با خیال شب نشینان هم آهنگ و باز لف ماه جیان هم رنگم - انجمن انجم را من روشن ساخته ام و از شمع چندین علم نور برآ فراخته ام - شب دیزم و از هلال زین زرین بر پشت دارم - شبه ام و خود را با گوهر انجم یک سلک می‌شمارم - لشکر آرائی ماه می‌بینم و عرض کوکبه کواكب می‌گیرم -

منم دایم از بهر عیش و فراغ	چوهندوزنان فال گیر از چراغ
بسالش ز مهتاب کوشیده ام	ببر حلقه نور پوشیده ام
شده سرمه ام دیده افروز مبار	کواكب نظر کرد بر من سیاه
تمنابه شمع نباشد چرا	سواد از الف گشت روشن مبرا

۲- قرآن مجید، سوره ۷۸۵، آیت ۱۰، ترجمه: ماشب را لباس پوشانده ایم.

۳- شق المقر، اشاره به آن معجزه است که پیغمبر از اشاره انگشت ماه چهارده را دونیم ساخت.

ز فیض نظر بازیم چشم پاک نباشد عجب گر شود سرمه ناک
 تودیو سپیدی و از مردی نا امیدی. فروغ نجابت از ناصیه ات دور است.
 خلامی و نامست کافور است و من سیه رنگ چوده ام و تو سپیده بر روی مالیده ای و من
 هند و ام و تو دین آفتاب پرستان گزیده ای و اگر چهره شمع است بی تاب کرده تست و
 اگر چشم خورشید است بی آب کرده تست. از خط شعاعی رشته در پایر آورده ای و از
 سپیده سبح دیده روزگار سپید کرده ای. ترا بامن جدا کردن سزاوار است و پیش من
 سپید شدن دشوار.

برد چون تب رشک من از تو ناب ترا رشته تب دهد آفتاب
 ز خورشید آتش فتد در دلت نه خط شعاع است پیرامنت
 که از رشک بر خاست موبرتنت به خورشید گردید کفرت عیان که زنار بسته ترا برمیان
 بنده منیر که در خیال و اندیشه سخن چندین روز به شب آورده و چندین شب به
 روز آورده رسانیده عمری بر سواد و بیاض گذشته و سر سفیدی و سیاهی دریافته بر همنوئی
 آفرینشده خورشید و ماه سر گذشت. روز و شب را یک شبانه روز پایه انجام داد و هر دو را
 با هم در رتبه برابر بود آشت. سبحان الله درین کشور بعد از شش ماه شب و روز با هم برابر
 شوند و برابری ایشان بیش از یک ساعت نمی ماند اما بنده هر دورا یک شبانه روز به نوعی
 با هم برابر ساخت که برابری ایشان تا ابد خواهد ماند و هیچ یکی بر دیگری بیشی و
 افزونی نخواهد یافت.

منظمه تیغ و قلم

بعد از حمد و سپاس داوری که تیغ به شهادت توحیدش زبان برگشاده و قلم به
 سجده تحمیدش تن در داده. بر تیغ گزاران ملک معانی و قلم زنان خطه سخن دانی
 پوشیده نماند که روزی تیغ و قلم را با هم گفت و گوی روی داد و تیغ دم به دم تند و تیز می
 شد و قلم ساعت به ساعت نیره می گشت. تیغ مشت گره می کرد و قلم تیره می نمود. تیغ
 می خواست که سخن خود را آب دهد. قلم می خواست که حرف خود را پیش برد.

اکنون بشنو که تیغ بر چه آب سخن بر کرد و قلم از چه دست جواب داد. تیغ گفت من سرآمد سودار انم و مالک الرقاب گردن کشان - کلمه شهادت بروزبان من است و حدیث اما السیف در بیان من - هم صاحب جوهرم و هم پاک گوهر - خطه جوهرم آبدار است و آب گوهرم آشکار - مرا مغربی می خوانند - دم از حکمت اشرافی می زنم - مرا هندی می گویند کار با آتش پارسی می کنم - اگرچه زبانم به منطق آشنا نیست حجت قاطع سر کرده ام و اگرچه ضمیرم از حکمت بیگانه است منتخب جوهر از بر کوده ام - چون مجرّدان طریقت تخته و پوست بردوش افکنده ام و چون ساکنان کشمیر در خانه چوبین وطن گزیده ام - قلم تر زبان به موج گفتار آمد و گفت من آشنا بحر سخن و متبحر این فن ، سیر سفینه ها می کنم و بالا دست معلمان می نشینم - گوهر معنی در گره دارم و نکته سربسته بروزبان می آدم - سخنوران را عصایم و اهل سخن را رهمنا - مغز و پوستم تریست یافته فضل است و رگ و ریشه ام پروردۀ فیض - باد بیران سرگوشی می کنم و با وزیران همدوشی می نمایم - اقلیم سخن را به نیزه خطی می گیرم و به نام زمینداران سخن توقيع می نویسم و هم دیوان غزل گویان را آرایش می دهم و هم دیوان دفتر نویسسان را زینت می بخشم - در باب اکه صاحب دیوانم - تیغ گفت من عروض سیفی خوانده ام و روش تقطیع را کسی به از من نمی داند - رزمیه سرمه کنم و نظم چار پاره می خوانم - بدیهه ام روان است و زبانم قطعه خوان صفت توصیع در قبضه من است - وصف تو شیح در گوهر من - فرد را دو بیتی می سازم و مطلع را مقطع می کنم و سخن سیف را من آب داده ام و نظم جوهر را من به روی کار آورده ام - تیز نامه سرکرده من است و آئینه سکندری پیش آورده من - قلم سو برداشت و گفت من محور آسمان فصلم و ستون خانه علم - سخن از عالم بالا می گوییم و حرف از معانی بلند می زنم - کار سخن از پهلوی من بالا گرفته است و پایه معنی از بالای من بلند شده - دهن دوات را زبانم و در فیض را کلید صحبت و نقش سخن با من درست نشسته - هر جا خطی است سرکرده من است و هر جا شکنی است برآورده من - تو چون هندیان کج مج زبانی و آئین سخن نمی دانی - تیغ گفت ای سودا ای فراج چه سودا در سرت افتاده است که خون در گفت سیاه شده - ترا با اهل سخن چه نسبت - سواد سخن سرسری خوانده ای و روان از سر سخن گذشته ای - و سر به لفظ در آورده و سر از معنی

برنیاورده ای . خط را در دوشاخ کشیده ای و سخن را به زبان گرفته ای دعوی شعر بافی مکن چون نی جولاھه دل به ریسمان بسته . واژ سر رشتہ معنی آگاه نیستی . قلم گفت در سواد ملک معانی سیر می کنم و در فضای زمین نظم قطوه می زنم - به دعوی معنی نگاری بر می خیزم و خط برمی آرم . حرف از نکته طرازی می رانم و سخن را پیش می برم و چون کاتبی پهلوان سخنم و از پهلوان سخن منشور نامه می ستانم - اگر تو برای من قطع اللسان فکر سر می کنی من هم ترکیب بندی در هیجات سر می کنم . تیغ چون این سر گذشت شنید زبان گشاد و گفت ای سیاه زبان آخر نه چند بار زبانت بردیده ام و بند از بندت جدا کرده ام و هیچ در خط نمی شوی و ترنمی گودی . قلم به زبان آوری آمد و گفت چندین دم از خود ستایی مزن که روزگار تخته بندت می کند و برسنگ می زند و دوال بر گردنت می بندد و مشت برس می کوبد و بکوفت گرفتارت می سازد . تیغ گفت ای بدرگ گاهی ناتراشیده می خوانند و گاهی سر بردیده می نند . در رگت از دل هر دگی یک قطوه خون نمانده است و در توت از کج طبعی رگ و ریشه گیج گشته . چون کافران تیره دل زنار برمیان بسته ای و چون مفسدان سیه کار بر کاغذ خط‌آگذاشته ای . قلم تیره شد و گفت من نیزه کش قلمدانم و تو مار سوارخ . من زاده بحرم ازان با بحر آشنا می شوم . تو زاده سنگی ازان سر به سنگ می زنی . من تر زبانم تو خشک زبانی . من انگشت را به مشک تر می آلایم و تو چهره را به خون می آلایی . من هنگ سخن را آشکار می کنم و تو سخن در پوست می گویی . من سر از بند کشیده و تو سر به بند در آورده ای . من راستی گزیده ام تو کجی اختیار کوده ای . دلت آهن است وزبانم شیرین . ترا جمامد می خوانند و مرانبات می نامند . تیغ گفت ای دراز زیاده سروای شاخ بی بر . به کدام سرو برق با من بحث می کنی . تواز اقسام اجسام بحر مركب نمی دانی و ازا ابعاد ثلاته به جز خط نمی شناسی و از انواع مقادیر به جز خط نمی شناسی . گاهی از صدف شنگرف سر به چشم مه خون فرومی برمی و گاهی از لیفه دوات در رگ و ریشه سیه درونان جامی کنمی . پیمانه ای و سری بر استخوان داری ، و سکندرانه رو به ظلمات آورده ای . قلم گفت من خضم و آب حیات در سیاهی می جویم و در گنج معانی مارم و در بحر سخن ماهی . طفل دبستانم و تخته اولم لوح محفوظ است و ریاضی دانم و درس نخستینم منتخب لفظ است . لباس

هنر بر قامتم چست است و شکسته ام درست - عمری دماغ سوخته ام و بی به معنی روش
برده ام - دوده چراخ خورده ام و چراخ دوده سخن بر افروخته ام - تیغ گفت طرفه ترکیبی
داری همه کس را می بیرون تن باشد و ترا اندرون تن است و همه کس را زبان در دهان
باشد و ترا بالای سر است - در تن زیاده از یک رگ نیست و چشم پیش از یک مژگان
ندارد - قلم گفت چه بلای سخت جانی زنده در تابوت خفته ودم نمی رنی - خون می
خوری و گوارا می کنی ارسنگ برآمده ای و در چوب جا کرده ای - پیوسته کارت باسنگ
و چوب بوده است - تیغ گفت تو هر ساعت به چنگ استخوان سرفرومی آری و هر نفس با
آب سیاه زبان ترمی کنی - من باری چون تو بی جوهر نیم - آخر جوهر دارم - زبرستان
رابه مشت من کار است و مردان را از قبضه من قسم - قلم گفت من حکمت مشائیان می
ورزم و چون بوعالی پیکر کاغذ را جان می دهم - بعضی هرا صاحب تو قیع می دانند و
جمعی مرا نور جان می خوانند - از سیاهی دوات چون خضر بکامم زلال آب حیات فرو
چکیده و از زمین سخن چون کلیم از عصایم چشم ها بیرون تراویده - تیغ گفت من یک
زبانم و تو دوزبان ای - مرا محراجی می دانند و ترا زبان کار می خوانند - مرا به مشت می
گیرند و ترا به انگشت می دارند - ترا یک موزبان می بندند و من یک مورا دومومی سازم -
قلم گفت تو یک قطره آب بیش نه ای - دم از آبداری مزن - رگ ابری که شنیده ای منم و
زمین سخن از من سیراب شده است و تخم معانی از من سیز گشته - علم منطق به زبان دارم
و علم معانی در بیان می آرم - گاهی به زبان پارسی سخن می کنم و گاهی به زبان تازی
حروف می زنم - مرا به این معنی دوزبان می خوانند و اهل هنر بند از سرم بومی دارند و
أهل سخن گره از کارم می گشایند - سحر می سازم و افسون می خوانم و سفینه کاغذ
چندین بحر را به موج در می آرم و از زبان چوین آتش پارهی برمی انگیزم - تیغ گفت من
خسروم و طلای مشتم دست افشار خسرو است - من اقاییدم و نقوش جوهرم اشکال
هندسی من - نیم مگر ذوالفقار لاسیف شاهد حال این معنی است -

قلم گفت من قایم اللیل و انگشت به توحید برآورده ام - شب خیزی می کنم و
نمای شب می گزارم - پنج تن پاک دست یار من اند - با اهل بیت نسبت بالا دست دارم و به
ریاضت تن در داده ام و خشک چوبی شده ام - بند از سرو واکرده ام و سر از بند برآورده -

تیغ گفت اگر پوست پوشم با پادشاهان بسر برده ام و اگر چه خون ریزم عمر با جانداران گذرانیده ام و آب ازان برد اشته ام که سفرها در پیش دارم و در سفرها کار می کنم و روح را از آمیزش جسم پاک می سازم و جان را از شهر بند تن رهایی می بخشم. قلم گفت ترا هندی می گویند و کارت چون هندیان واژگونه است. ترا می زند و خون از تن دیگری می برأید و ترا می رانند و دیگری از جامی رود. گاهی ترا سنگ می خورد و گاهی چوب فرو می برد. تخته ات از حرف ساده است زبانت از سخن بیگانه. تیغ گفت چه در پوست من افتاده ای و به من رگ گردن می نهایی. چند بار زبانت قلم کرده ام و تو با من هم تیغ چگونه می توانی شد. قلم گفت ای خون گرفته کارت به دم واپسین رسیده است. مشت گره مکن و تیزی مرا بین - نشینده ای که مشت با درفش بر نمی آید. تیغ گفت ای سیه روز تیره بخت همه عمرت در شب گذشت و روی صبح ندیده ای. هیچ کس به این روز ننشیند چه بلاهای سیاه که بر سرت نمی آید و رگ از تنت بر سی آورند و نگونسارت می سازند تا خط نکشی - ترا رهان نمی کنند. قلم چون هار به خود پیچیده و گفت از چوب دستی من نمی هراسی و از نیزه خطی من نمی ترسی - دعوی روشندلی مکن که از قطره تیره می شوی و لاف مردانگی مزن که از سورچه سیه دل می سازی - تیغ چین در ابرو افکند و تیز شد - گفت ای سر بریده بسیار زبان در ازی مکن - همین زبان چنان بر سرت می رنم که زنگ از دلم می رود. قلم گفت ای هندی خونخوار تو هنده جگر خونخواری. دم آبی بکس نمی دهی تاجاش نمی ستانی - دستی به گردن کنسی حمامیل نمی کنی تاسرش از گردن بر نمی داری - بیدلی آثین تو است و بی روئی دین تو - شمع حیات از دمت می رود و نخل ماتم از آیت نازه می گردد. دلت را از زنگ سرشه اند و سر نوشته رابه زنگار نوشته. تیغ گفت ای خس بنا از هر این گفتگو بگذر و گرنه دوداز نهادت بر می آرم - تو چوبداری بیش نه ای - با پاک گوهران دعوی همسری مکن - قلم گفت تهمت چوبداری را بمن مبند - من در نیزه بازی علمم - بامن هیچ دم مزن ولب سنگ باش و آب خود مزیر - تیغ گفت با آنکه شب گردی می کنی گردن می بوند و با آنکه بالا دست می نشینی نگونسارت می کنند و زبانت می شکافند و سر نگونت می کنند - همه دست از دست دیگر کار می کنی - یکسر ناخن اختیار به دست نیست - چون زبانت چرب می شود هیچ

حروف برزبان نمی توانی آورد چون زبان مو از زبانت بومی آید موشگافی نمی توانی کرد. قلم گفت برمی زبان می گشایی. من هم زبانی دارم هر که آب می خورد دست از جان می شوید و هر که دمت در کار می کند بی دم می شود. قلم چون این ماجرا در میان آورده تیغ را دم گرفت و آنگاه زبان به پاسخ گشاد و گفت با پای چوبین قطره مزن تا پای برداشته ام آبم از سر گذشته است. می دانم که آخر از دست من خواهی نالید و آنگشت به زینهار خواهی کشید. قلم از شوم سر بالا نتوانست آورد و آخر چهره از عرق پاک کرده سر برداشت و گفت از سرم بگذر که شیوه ات از سرم گذشتن است. ترا کار به سیاهی لشکر است مرا کار به سیاهی دوات. تو به غبار میدان ساخته ای من به غبار خط پرداخته ام. تیغ قطعاً دم نزد. از شرم آب شد و گفت زمانه ای است که مرا می زند و ترا می تراشند و مرا به خون می نشانند و ترا به آب سیاهی غوطه می دهند. قلم گفت ای دور و بامن کار بکرو و مکن. من دمت بسیار خورده ام و مرا بیش از این دم مده. ترانیکو شناخته ام. می دانم که عمری با قطاع طریق دمساز بوده ای و همدوشی ایشان کرده ای و راه جاندارن زده ای. تیغ گفت. روزگاری در دل سنگ ساکن بوده ام و عمری با آتش بسر بوده ام. اکنون چون جوهرم نمودار شده و آب بروی کار آمده دست نشین زبردستان گشته ام و دست در کمر زرین کمران کرده، می دانی که چه قدر راه بریده و از کجا به کجا رسیده ام. قلم گفت من نقش بندم و صورت گرآن معنی مرید من اند چون در صومعه دوات در می آیم هزار اسرار خفی و حسی برمی آشکار می گردد و حقیقت سواد و بیاض برمی آشکار می شود. تیغ گفت من از تیغ کوه کم نیستم اگر تیغ کوه را آب از سنگ می تراود مرآهم آب از سنگ برمی آید. فسان از خدمت من صاحب سنگ شده و نیام از دولتم صاحب آب گشته. قلم گفت زبانم معمامست که آن را راز داران خرد گشاده اند. آئینه سخن را دسته ام و چشمها فیض را فواره زبان را به سخن می نهم و سخن را به زبان می دهم. تیغ گفت چون مجردان پوست پوشی شعار من است و چون آزاد گان سراندازی کارمن. مانند زاهدان محراجی اسم یا شهید می خوانم و چون قلندران هندی دم می زنم و از یات قطره آب چندین گوهر نمودار ساخته ام و دریک محراج چندین چراغ افروخته ام. قلم گفت من "کرام الکاتیین" (۱) را دستیارم و از لوح محفوظ خبردار. سوره قاف (۲) سر نوشته من است

۱. کرام الکاتیین: یعنی، نویسنده های هزاره به قرآن مجید، سوره ۸۲، آیت ۱۱.

۲. سوره قاف، سوره ۵۰، ۲۶.

و از نون و القلم در سرشت من است. سابق الوجود کایناتم و سابقه سالار ممکنات. سرسیاهی و سفیدی در باغتم و سواد را ببروی بیاض کشیده با آنمل (۱) عقد بسته ام و برایادی (۲) دست یافته. مغز از نمک سخن نمکین است. و رشته ام از چاشنی معنی شیرین - من هزار داستانم و نعمه ام گرده دل می گشاید. من شاخ ریحان و ریحان از من برهی آید. (۳) تیغ گفت دعای سیفی (۴) ورد زبان من است و آیة فتح (۵) حرز جان من - همیشه نهنگ و بیوسته بربک آیم. دست به گردد شیران حمایل می کنم و گردن کشان را گرد سر می گردم و بنام مرا در کشور هند از سر تعظیم میان می گویند و ملک گیران به میانجی ملک بدهست می آرند و سرگروه سردارانم و برآورده نامداران. سرپروای کس ندارم و در معركه دلیران سرزده در می آیم. قلم گفت من زندگی بخش اهل سخن ازان سبب مرا روان می خوانند و ریشه ام را رشته جان می دانند. چرا پنهان نگردم که ریشه ام در زمین سخن فرو رفت. چرا سخن نجوم که رشته ام هوای کاغذ باد گرفته. تیغ گفت محاسب نیم و از اعمال حساب و از اعمال حسنات ضرب آموخته ام و عروض نیم و از قاعده عروض قواعد تقطیع به یاد گرفته ام. گاهی نیام از شجر می پوشم و گاهی از فسان تن به خارا. وضع من دل پسند است و طرز من کشند. قلم گفت رشته جان از تم بر می آرند و من سرنشته زندگانی از دست می دهم. تیغ گفت برسم می رانند و من قطعاً از سرحيات نمی گذرم. یکی مرغم و همه تن منقار. و هر چند دست آموزم بسته رشته ام. مرغان نامه برمی باشند و من مرغ نامه نویسم. تیغ گفت گوهرم را به جان می خرند و بهای آیم روان می دهند. آبرویم مادرزاد است و جوهرم خدا داد. پاک گوهران از من روی در محراب آورده و نیک افران بر روی من ماه نودیده، قلم گفت طفل نیم و اسب نی به هر جانب می دوام و بیمار نیستم و نبض خود را به دست حکیمان می دهم من شاهد قد کشیده ام، و هر چند خط برآورده ام خوبان از من سرمنق حسن می گیرند و به دوزبان صفت ایهام بیان می سازم و به یک انگشت حساب عقود و کنم. سیر چند بحر کرده ام و سر به چندین سفینه فرو برد. سخنیم گریه آلود است و حرف را به اشک آب داده ام. همانا زبانم مژگان است و سخن آبدارم قطره اشک. تیغ گفت بحر نیم اما صد هزار گوهر از من پیدا می شود و سپهرا نیستم و هزاران هزار ستاره از من نمودار گشته. گاهی برس کوه می برآیم و

۱- آنمل به معنی: سرانگشتان جمع انمله. (۲) یادی به معنی: دست ها، جمع ایدی. (۳) در نسخه "آمد" نوشته است.

۴- دعای سیفی: دعای سیفی دعای است که معروف به دعای قاموس است. آغاز، رب ادخلی فی لجه ... یعنی ای پروردگار مرا در لجه بحر (معرفت) داخل گردان. (مفاتیح الجنان). (۵) قرآن مجید، سوره ۴۸، آیه ۶.

گاهی در غار آرام می‌گیرم. کشتن همه به دست من است الا شمع و سیما ب بریدن. همه به اختیار من است الا راه و پیمان. قلم گفت نار و پود سخن با فته ام و سرنشته معنی بدست آورده ام. دسته سنبل به من دست بیعت می‌دهد و شاخ گل از من شجره می‌نشاند. از یک رشته چندین موشح برآورده ام و از یک شاخ چندین شجر بر انگیخه ام. علم مساحت خوانده ام و زمین سخن را به گز پیموده. نی می‌نوازم و نعمه می‌ترانم. تیغ گفت که نی عجب داری که تاری در میان اوست و آن تار به هیچ مقام راست نمی‌آید و از هیچ نغمه بر نمی‌خیزد. قلم گفت شب ها ریاضت کشیده ام و دماغ سوخته ام از سودای سخن مغز در سر نمانده است. به استخوان فقط قناعت کرده ام. همه کتاب ها را سر به سر گشته ام و در سواد سخن فرو رفته ام. از عطارد نظر یافته ام و درجه فلکی حاصل کرده ام. تیغ گفت گاهی چون سلیمان از ضعف نوازی تن به مورچه می‌دهم و گاهی چون سکندر از ملک گیری رو به سواد زنگ می‌آرم. من در آینه و آب در من است. قلم گفت هر چه برسم می‌آید از سر می‌نهم و سر نوش خود را از سرو امی کنم. اگرچه رشته دارم و هم گره اما نه رشته ام در بند گره است و نه گرهم در گره رشته. عرق پاک است رویم از عرق غم ناک. تیغ گفت دست بر کمر پُر دلان می‌کنم و از بی جگران پهلوتی می‌سازم. مردان کمر بسته من اند و پاک گوهران پیوسته من. آین در غبار هیجا روشن می‌شود و جوهرم در کارزار بر روى کار می‌آید. قلم گفت معنی باریک رشته بر انگشتمن می‌بندد تا فراموش نکنم و سخن شیرین به زبانم می‌چسبد تا از زبانش نرانم و زلف سخن را به شانه دوزبان آرایش می‌دهم و مرغ معانی را به تیرو کمان صید می‌کنم. گوهرم به صورت شبه است و شبه ام به معنی گوهر. تیغ گفت تاتنم در تخته بند است از بیاد خویزی فارغم و تاز بانم چوب است از تهمت سیه زبانی پاکم. گاهی مرابه ابروی خوبان تشیه می‌دهند و گاهی ابروی خوبان را به من نسبت می‌کنند. هلالم و چندین هاله از من نمودار شده. آین و چندین گرداب از من آشکار گشته. قلم گفت گنه نقطه نزد همه کس موهوم است و پیش من محسوس. هر چند در سرم از دو نقطه پیش نیست سواد چندین نقطه در سر دارم. من بر حرف همه کس انگشت می‌نهم و هیچ کس را یارای آن نیست که بر انگشت من حرف تواند نهاد. تیغ گفت من مرغ دست آموزم و از بیضه فولاد سر بیرون کشیده ام و در میان

خشک چوبی آشیان ساخته ام و از گوهر خوبیش هم آب دادم و هم دانه. قلم گفت من صاحب مقاماتم و آهنگ ترانه دارم و آوازه ام به همه مقام‌ها رسیده و عمری از دوات جیسن نوازی کرده ام و مدتی از ریشه با تار دریک پرده بوده ام و از شیشه ام چندین نغمه می‌تراود و از حقه زخمه ام چندین فانوس بنوا می‌رسد. گای به نقش می‌پردازم و گاهی به دایره می‌سازم. تیغ گفت من آیم اما سایل نیستم و آب خود را بر خاک نمی‌ریزم. آب اگر سایل نمی‌بود به خاک نمی‌نشست. آیم روان نیست اما روانم آب است. قلم گفت خط‌شناسان سری به خط‌دارند و خوش نویسان سر از خط‌بر نمی‌آرند. در رشته ام چندین گوهر است و در سر انگشتیم چندین هنر. با عروس سخن عقد بسته ام و انگشت از حنا سیاه کرده ام و چون حنا شب در میان به هند رفته ام. تیغ گفت مرا به کمرمی بندند و در نیام می‌دارند. به دو معنی جای در میان اگر چشم تیزیم داری. تیز دمی مرا ملا حظه کن. اگر سواد روشی کرده ای سوره فتح از پیشانیم بخوان. هر چند تیز دم زبان به سخن نمی‌گشایم و هر چند غرقه آیم تردا منی ندارم. قلم گفت هر جا معنی سربر می‌زند، بسر می‌روم و سردر بی او می‌فهم و سواد سخن را سر به سرمی گودم. تیغ گفت هر چند مرا به زور می‌زنند بیشتر کار می‌کنم و هر چند مرا آب و سنگ می‌سازند. بیشتر ۵۰ می‌آورم. قلم گفت ساق نرگس از همتانی من منظور نظرها شده و داغ لاله از مشابهت نقطه ام چون سویدا جا در دل ها کرده. تیغ گفت من گوهر را آب می‌دهم و تورشته را آب می‌دهی. من به گوهر پرداخته ام. تو بارشته پرداخته ای. قلم گفت به یک مشت زر مهناز من از فیض هنر کیمیا سازی، می‌دانم تو به زرمی نازی من به هنر. تیغ گفت تو جهل مرکب داری دود از تنت برمی‌آید، هنوز خامی و از آن است که ترا خامه می‌نامند. قلم از دست روان شد و گفت با چون تو آهنج دل دم سرد. سخن گفتن آهن سرد کوفتن است. تو معرکه طلبی و من سرو برگ جنگ ندارم. تیغ گفت تو صاحب قدمی و من صاحب دم و تو رگ ابری و من شعله بر قدم. تو عصای کلیمی من آئینه سکندر. ملک شجاعت در قبضه من است و نقد فضیلت در گره تست. من مبارزان را دست یارم تو سخن وران را دست گیری. من و تو از یک دستیم. نه من از تودست توانم برد و نه تو برهن دست توانی یافت. قلم گفت آری تو هم سرداری و هن هم سردارم و حساب من و تو سر به

سرآست. تیغ گفت سخن پوست کنده می گوییم بشنو اگر سو آشتب داری سودای جنگ از بسربنه. قلم گفت میان من و تو گذشت آنجه گذشت. اکنون من غبار از خاطرمی شویم تو هم زنگ از دل بزدای. تیغ گفت من نسبت هم نامی با نواب والا گهر دارم. ازین رومرا جای بر سر می دهنده در خدمتم کمرمی بندند. قلم گفت اگر تو هم نام آن صاحب نامداری، من دست پروردۀ اویم و با او قرب بالا دست دارم و سر به خطش نهاده ام و عنان اختیار به دستش داده. تیغ گفت مرا او برا آورده است، قلم گفت مرا او سر کرده است. تیغ گفت او صاحب السیف است قلم گفت او صاحب القلم است. تیغ گفت من دم از دعای او می زنم. قلم گفت من زبان به شاخوانی او می گشایم.

هُنْرِ سِنْجِ اَهْلِ سِخْنِ سِيفِ خَانِ(۱)	خَدِيْوَفَلَكْ قَدْرِ وَالْمَكَانِ
خَطِ دَسْتِ اوْ دَسْتِ خَطِ كَرْمِ	هَرِ انْگَشْتِ اوْ دَسْتِ سَخَاوَتِ عَلَمِ
چَوْمَعْنَى نِكْتَهِ سِخْنِ مَى رَسَدِ	زاوْصَافِ مَعْنَى مَنِ مَى رَسَدِ
گَلِ آَورَدِ يِيرُونِ زَمِينِ سِخْنِ	زانِدازِ خَلْقِشِ بَهِ رَنَگِ چَمَنِ
حَبَابِ اَز سَرَآبِ بَرِخَاسْتَهِ	زَبَسِ آَبِ بَحْرِ اَزِ كَفْشِ كَاسْتَهِ
چَوْارِبَابِ دَولَتِ بَهِ دِيوَانِ نَشَستِ	سِخْنِ چَبُونِ زَاقِبَالِ الاَطْرَفِ بَسْتِ
كَهِ جَمَلِهِ تَنِمِ شَدِ سِخْنِ چَبُونِ كَتَابِ	چَنَانِ گَشْتِمِ اوْ هَدْحَحِ اوْ فيضِ يَابِ

بنده منیر که چون تیغ چوین از جوهر ذاتی بهره ندارد چون قلم موسرو به سخن آشنا نیست. به تکلیف طبیعت هوس شد و گفتگوی تیغ و قلم را سر کرد و سخنان هر دو را سراسر نوشت. در دو روز این سودا را بسررسانید و هم جوهر تیغ و انمود و هم عقد قلم بر گشاد. امید از اهل تیغ و ارباب قلم آن است که سیر این سواد کنند و از سرانصف در نگذرند و به آئین تیغ یومن زبان اعتراض نگشایند و به کردار قلم انگشت بحرفیم ننهند والسلام.

منظمه بنگ^(۲) و کوکنار^(۳)

دوش در بزم گاه او باشان	جمع بودند مشت قلاشان
هر یکی نقش مدعا می بست	سخنی می گذشت از هر دست
سخن نشأه در میان آمد	ناگهان راز های عیان آمد

۱- سیف خان (د. ۱۰۴۹ق) میرزا وصفی ملقب به سیف خان، ممدوح منیر لاهوری منصب سه و چهار هزاری از جهانگیر گرفته بود. او نیز با جناق شاهجهان و نظام گجرات واله آباد بود. (۲) بنگ: دوزبان پهلوی منگ است به معنی حشیش. لغت نامه جلد ۱۱. (۳) کوکنار: غالبا خشکخاش. لغت نامه، جلد ۴۰.

بنگ با کوکنار در افتاد
 بحرف خود خواست سیز سازد بنگ
 گفت با کوکنار از سر خشم
 من ز آئین فیض به ره ورم
 کف زنان گشته صوفیان گردم
 دل روشن دلان ز من صافی است
 راز داری است شیوه کارم
 کمر فکرت است بسته من
 دل به عیش است گرم خون از من
 هر که را از من اوچ پرواز است
 نیکوان را ز انتعاش تمام
 دم اندادام ز هر کیشان را
 به مفرح چو تن دهم شاید
 گونه یی سبزم از شگون آمد
 از پی فکر طبع اهل سخن
 طبع پاکم بزهد غره بود
 می دهد بیو فیض گفتارم
 گربه من درستیزه گرم شوی
 وربه بدگوئیم گشایی لب
 سخن آشنا و دوست مگو
 کارتوداد ناخوشی دادن
 شیوه من مگر نباشد بوك^(۳)
 حاصل از مغز چون نشد کامت
 گوییم از ممسک^(۴) وندارم باك
 چون به اندیشه بر سگالندت

۱- کیف ما اتفق، یعنی به هر طوری که اتفاق افتاد، غیات اللغات. (۲) لال شهباز: اشاره به لال شهباز قلندر است، اسم او شیخ عثمان بوده و از فرقه ملامتیه تعلق داشت. (پاکستان میں فارسی ادب ج ۱) (۳) بوك: بود که یا باشد برای اظهار تمنا، لغت نامه جلد ۱۱. (۴) ممسک: داروی مشک آمیخه، چنگ در زننده - لغت نامه جلد ۶.

خنده‌می آیدم به کردارت
سخنی پوست کنده‌می گویم
مالش از دست ناکسان خورده
مانده فانوس توز شمع تهی
تلخ شد کوکنار از غصه
کای زنامت پدید صورت ننگ
روح افزا و جسم کاهم من
جمله کم خوری است و کم خوابی
وین صفت خاص اولیا باشد
می دهد از هوا نفسانی
اسهم یا قابضم بود به زبان
زاده طبع من بود تریاک
روح بابا کپور (۲) سازم شاد
آسمانی بود پراز انجم
به ر حلوا زمن برد خشخاش
طبع من تلخ و نشاء ام شیرین
جزرگ پوستی ز ضعف بدن
پیش من سبز کی توانی شد
هر زه خندند آشنا یانت
هر نفس صد هزار خط زنی
شد خموش وزبان کشید لگام
هر دورا با هم آشتی دادند

نیست جز ناشگفتگی کارت
بی نصیبی ز خنده‌می گویم
به طمع عشوه خسان خوردی
گشته خرگاه توز جمع تهی
بنگ کوتاه کرد چون قصه
به زبان آمد و به گفت به بنگ
فیض بخش گدا شاهم من
رسم و آئین من چودربابی
این هنر کار اصفیا (۱) باشد
آشناییم ز فیض روحانی
ورد خوانم ازان به روز و شب
نیست از زهر روزگارم باک
چون به رنگم به گهر با همزاد
پیکر من به دیده مردم
تلخ اما جهان ننگ معاش
کار من عیش و عشرتم آئین
از ریاضت مران مانده به تن
شیوه ات گرچه کامرانی شد
دلق (۳) پوشند بی نوایانت
با سخن چون نفس زربط زنی
چون سخن کوکنار کرد تمام
مردمان در میانه افتادند

۱- اصفیا: برگزیدگان، فرهنگ آنلاین راج- (۲) بابا کپور: نام شخصی است که بنگ نوش بود، غیاث اللغات.

۲- دلق، گریه صحرایی که از پوست آن پوستین سازند، لغت نامه، غیاث اللغات.

کتابشناسی منابع

- آزاد بلگرامی، سروآزاد، دکن، هند، ۱۱۶۶-
- حسن عمید، فرهنگ عمید، تهران، ۱۳۳۷ ش-
- دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در شبے قاره) زیرسروپرستی حسن انوشه، جلد ۱، تهران ۱۳۸۱ ش-
- دهخدا، لغت نامه، زیر نظر دکتر جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۲۵ ش-
- شاد، محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، تهران، ۱۳۳۶-
- شرف رامپوری، محمدبن جلال بن، غیاث اللئات، به کوشش منصور تروت، تهران، ۱۳۶۳-
- صافی، قاسم، نامه و نوشته های جلاله طباطبائی، تهران، ۱۳۷۴ ش-
- صبا، محمد حسین، تذکره روز روشن، به پال، ۱۷۹۷-
- صفا، ذیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ج ۱-۵، ۱۳۲۲-
- ظهور الدین احمد، پاکستان میں فارسی ادب، جلد ۱، لاہور، ۱۳۶۴-
- قمی عباس، مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشه ای، تهران، ۱۲۴۲ ش-
- کنبوه، محمد صالح، عمل صالح، الموسوم به شاهجهان نامه، تصحیح دکتر غلام یزدانی، ترمیم و تصحیح دکترو حیدر قریشی، جلد ۱-۳، لاہور، ۱۹۷۲-
- گوپاموی، قدرت الله، تذکره نتایج الافکار، لاہور، ۱۹۲۱ م-
- لچهمی نراثن شفیق اورنگ آبادی، تذکره گل رعناء، دو شنبه، بی تا-
- لودھی، شیر علی خان، تذکره مرآۃ الخیال، تهران، ۱۳۷۷-
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد ۵، اسلام آباد، ۱۹۸۶-
- معین، محمد، فرهنگ معین، جلد ۱-۶، تهران - ۱۳۴۵-
- منیر لاہوری ابوالبرکات، انشای منیر، به اهتمام شیخ عبدالله، کانپور، ۱۲۸۲ ق-
- همو، دیوان، تصحیح سید محمد فرید، رساله دکتری دانشگاه تهران، به راهنمایی استاد دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۸۰-

دکتر محمد مهدی توسلی
استاد دانشگاه و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

”نصایح“ در متون تاریخی شبه قاره

مقدمه:

نصایح بخشی جدا ناپذیر از تاریخ ادبیات هر کشور و در واقع بخشی از میراث تاریخی مکتوب هر کشور را تشکیل می‌دهد. ”نصایح“ از هر زبانی شنیده شود، شیرین است بویژه از زبان استاد، پدر، مادر، امیر، عالم، شیخ، مواد، پیر وغیره. برای مؤرخ - اما، خواندن نصایح پیشینیان، لطف دیگری دارد.

می‌گویند که آموزگار جهان، ”تاریخ“ است. به عبارتی دیگر، ”تاریخ“ بزرگترین معلم جهان است که از آن، درس‌ها می‌توان آموخت. به همین خاطر است که مؤرخ، نصایح را نه صرفاً به دلیل ارزش مفاهیمی که در آن نهفته است برسی می‌کند، بلکه چون آنها همانند آقینه‌ای وضعیت اندیشگی و رفتار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زمانه خود را منعکس می‌کنند، آنها را مورد توجه قرار می‌دهد.

متون و منابع موجود:

در شبه قاره هند و پاک تنها بیش از چهل و سه عنوان نسخه خطی به زبان فارسی تحت عنوان ”نصایح“ و ”نصیحت نامه“ توسط فهرست نویس بزرگ ایرانی، استاد احمد منزوی شناخته شده است،^۱ (۱) و این غیر از بیشمار آثاری است که طبع و نشر یافته در دسترس همگان قرار دارد. علاوه بر این، در جای جای اکثر مخطوطاتی که شامل متون تاریخی هستند و توسط نگارنده این سطور برسی شده اند. آنچه که منظور اصلی این مقاله می‌باشد، در واقع بیرون آوردن آن نصایح ووصایا از متون تاریخی و بازنویسی و برگسته کردن آنهاست، زیرا باز نهایی گذشته، چراگی فرا راه آینده است. با چنین هدفی سه نمونه از آنها را از متون تاریخی بیرون کشیده در این مقال جای داده ایم.

^۱- منزوی، فهرست مشترک، ج ۱ نا ۱۴.

نمونه اول:

خواجہ نظام الدین احمد هروی^(۱)، صاحب تاریخ معروف طبقات اکبری^(۲) می نویسد که: ”(سلطان خیاث الدین بلین) بارها می گفت، که اینکه پادشاه در اوضاع و احوال خود، رسوم جباربره را کار می فرماید همه اشراک با خدا، و خلاف سنت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم است، مكافات این جز به عقاب و عذاب نیست؛ و تلافی این نتوان کرد، مگر به چهار چیز: اول، آنکه قهر و سطوت خود را در محل خوبی مصروف دارد و جز از رفاهیت خلق، و ترس حق، در نظر او نباشد؛ دویم، آنکه نگذارد که در ممالک او فسق و فجور علانیه بوقوع آید و سد این باب فرماید و فاسقان و بی باکان را دائم منکوب و مخدول دارد؛ و سیوم، آنکه کار عمل و شغل به مردم دانما و شایسته و با دیانت خدا ترس تقویض نماید، و مردم بد اعتقاد را در ملک خود جاندهد که سبب اضلال خلق خدا شوند؛ چهارم، آنکه در عدالت و دادخواهی استقامت نماید به مرتبه ای که آثار ظلم و تعدی در دیار او نماند.“^(۳)

وی همچنین در آخرین روزهای عمر به فرزندش سلطان محمد نصیحت و وصیت می کند که آنچه می گوید لازمه جهانداری است که بعد از آن اورا بکار می آید؛ ”او اول آنکه، چون بر تخت سلطنت جلوس نمایی امر جهانداری را که معنی خلافت خدای عز و جل است، اندک و سهل ندانی، و عزت این امر را، که بس بزرگ است، به ارتکاب قبایح اعمال و رزایل اوصاف، آن را به ذل و خواری مبدل نگردنی و مردم از اذل و لیام را در این کار شریک خود نسازی“؛ دوم آنکه ”قهر و سطوت خود را در محل خوبی را از اغراض نفس خود تجنب نمایی و حزیرای خدا کارتکنی و خزانی و دفاین را، که از عطا یای حزایل ربانیست، در اعاده حق و رفاهیت خلق صرف نمایی“؛ سوم ”از احوال و افعال ولایات و عمل خود، همه وقت با خبر باشی؛ و ایشان را بر محاسب افعال و احوال خوبی تحریص نمایی“؛ چهارم آنکه ”قضات و حکام متقدی و متدين بر خلائق فضایل اخلاق تحریص نمایی“؛ ششم آنکه ”مردم صاحب سمت، نیک آندیش و شاکر نعمت را نصب فرمایی تا رواج دین حق و رونق عدل میان خلائق پدید آید“؛ پنجم ”در خلا و ملا لوازم هشمت و عظمت بادشاهی مراعات نموده، در هیچ وقت از اوقات به مطابیه و سایر مالا یعنی اشتغال ننمایی“؛ هفتم آنکه ”مردم صاحب سمت، نیک آندیش و شاکر نعمت را به انعام و اکرام پیش آمد، در نگاهداشت خاطر ایشان مساهله نکنی و در تربیت مردم

۱- خواجہ نظام الدین احمد بن محمد مقیم هروی (۵-۱۰۰۳ق)، از نوادگان خواجہ عبدالله انصاری، از نامی ترین تاریخ نگاران شبه قاره و صاحب کتاب طبقات اکبری است. (۲) طبقات اکبری، یا طبقات اکبرشاهی، از نسخ خطی فارسی است که خواجہ نظام الدین احمد آن را در سالهای ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۳ هجری بنام اکبر امپر ات سور نوشت. این کتاب در یات مقدمه، نه طبقه و یک خانمه، از غزویان تارویداد های سال سی و نهم اکبر را گزارش می کند. کهنه ترین نسخه آن متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب است و نسخه ای از آن بصورت افست در کتابخانه گنج (بخش موجود است. این نسخه در حال حاضر توسط نگارنده در حال تصحیح انتقادی است.

۳- نظام الدین احمد، طبقات اکبری، ص ۶۹.

صاحب هنر و خردمند، که موجب رونق و رواج کار مملکت است، سعی نمایی و از لئیمان و خدا ناترسان چشم و فانداری و صلاح ملک و دین، در دوری و بیگانگی این طایفه دانی“؛ هفتم، ”همت و بادشاهی لازم و ملزم یکدیگرند، و عقلاً و حکماً این هر دوراً به دو برادر توامان تشییه کرده‌اند و گفته اند که همت بادشاه، اگر مانند همت سایر مردم باشد، میان او و سایر الناس فرقی نباشد، و بادشاهی باشی همتی جمع نشود“؛ هشتم ”هر که را بزرگ گردانی، به اندک ذلتی که از او به وقوع آید، بزمین نیندازی، و مردم مخلص و هوایخواه را بی ضرورت مصلحت ملکی، نیاز اری و دوستان را دشمن نگردانی؛... و اگر کسی را به حسب ضرورت ملک و دین عقوبت کنی، جای آشتی نگاهداری و در آزار اشراف تعجیل نفرمایی، که جراحت بی حرمتی ایشان، زود التیام نپذیرد و تدارک آن دشوار بود و دیگر، سخن سخن چین اصلاح‌کنی وزاه آمد و شد ایشان را بر خود مفتوح نفرمایی، که مطیعان حضرت و مخلسان دولت، در هر اس شوند و خلل های عظیم در امور مملکت پیدا آید، و دیگر نا مهم را ندانی که بآمدنیست «شروع نمایی، که ناتمام گذاشتن لایق به حال بادشاھان نبود“؛ نهایت آنکه، ”بی مشورت عقلاً در هیچ کار عزیمت نفرمایی و هر مهمی که از دیگر برآید، خود از مباشرت آن اجتناب نمایی و جمله امور جهانی با خبر بودن از نیک و بد خلق است، و در معاملات میانه روی را کار فرمایی، که از شدت و قهر، تنفس عام خیزد و از سستی و سهل گیری، متهمدان را طغیان و تمرد در سرافند؛ و همه وقت در محافظت خود، که متنضم صلاح عام است، مبالغه نمایی و درگاه خود را از پاسبانان و چاووشان مخلص و معتمد، مملوداری، و در حق برادر خود مهربان باشی و سخن هیچکس را در حق او نشنوی، و او را بازوی خود تصور کنی و جایگیر او بر او مقرر داری -“^(۱)

غیاث الدین این همه نصایح را به گوش جان نیوش فرزند گفت و سپس اورا امارت پادشاهی داده به جانب ملتان رخصت فرمود.

نمونه دوم:

نمونه دوم مربوط به نصایح سلطان ناصر الدین است که همچنان توسط صاحب کتاب طبقات اکبری نقل شده است.^(۲)

زمانی که ناصر الدین شنید که فرزندش معز الدین در قلمرو خود پیوسته به

۱- مقیم هروی، طبقات اکبری، صص ۷۵-۷۷.

۲- برای اطلاع بیشتر، نک: نسخه شیرانی و نسخه پلیک لائبریری.

خوشگذرانی مشغول است و پروای جهانداری ندارد و ممکنست بزودی خروج نماید، برای او مکتوب نصیحت آمیز فرستاد؛ و چون کارگر نیفتاد، تصمیم گرفت با وی ملاقات نماید. اما بدخواهان معز الدین را اغوا کردند و مانع از این دیدار شدند و ازوی خواستند که همچنان بر تخت نشیند و پدر را نزد خود بخواند. ناصرالدین ناچار پذیرفت و در جای که قرار بود دیدار صورت گیرد، حاضر شد. پس که از این همه فروتنی پدر از شرم بر خود می لرزید، از تخت پایین آمد و دست پدر را گرفته بر تخت نشاند و به ادب ایستاد و گفت که چون مهربانی و غمخواری ندارد تا اورا از خواب غفلت بیدار سازد، از پدر می خواهد آنچه را در هر باب پسندیده و سزاوار باشد، بگوید و اورا متنبه فرماید. (۱)

ناصرالدین اظهار داشت که مقصود او از آمدن به آنجا همین بوده است که گوش هوش فرزند را از ذر نصایح، گرانبار گرداند و خواست در حضور دو وزیر معز الدین آنچه گفته است، باز گوئماید. آنگاه گفت:

"ای پسر... اکنون دو سال است که حکایات عیش و طرب و غفلت و بی خبری تو می شنوم؛ حیران می مانم که تا امروز چگونه سلامت مانده ای، [..] همه آنها که [مخلص و خیر خواه تو بودند، کشتنی و از کشتن ایشان، اعتماد دیگران از تو برخاست، هیچگونه توقعی و رجائی مرا در ملک نماند..] و این نصیحت چند که بر تو می خوانم در عمل آر. نصیحت اول اینست که بر جان خود رحم کن و در بی معالجه نفس خود باش، که رنگ روی تو که از گل لعل، سرخ و سیراب تر بود، از رنگ زرد چوبه، زرد تر گشته، و از افراط شهوت، که این چنین ضعیف و نزار شده، خود را بازدار و گرد آن مگرد، که چون جان در خلل افتاد، از لذات استفاده نتوان کرد. نصیحت دوم اینست که از کشتن ملوک و امرا احتراز نمایی تا اعتمادی که اعوان و انصار بر تودارند، زایل نشود. و این دو مرد اعني ملک نظام الدین و قوام الدین، که پخته کار و تحریه دارند، و دو دیگر مثل ایشان از امرا ای خود بگزینی و شربک ایشان گردانی و این هر چهار را چهار رکن دولت خود نصور کنی و هر کاری که تا پیش آید، به اتفاق و صلاح حدید ایشان بسر انجام رسانی، یکی را دیوان وزارت، و دویم را دیوان رسالت، سیوم را دیوان عرض و چهارم را دیوان انشا حواله نمایی و همه را دو قرب برابر داری، اگرچه مراتب ایشان به اعتبار اعمال متفاوت باشد هیچ یکی را از ایشان آنقدر استیلا فاصله ندهی که طغیان و سرکشی بار آورد. نصیحت سیوم آنست که هر سری از اسرار ملکی که گشادن آن ضرورت باشد، به حضور همه

۱- مقیم هروی، طبقات اکبری، ص ۸۷.

بگشایی و یکی را بر اسرار خود آن چنان محروم نگردانی که دیگران از ودل نگران شوند.
نصیحت چهارم آنسست که نماز گواری و روزه رمضان داری نا در ترک این دو کار خذلان
دنیا و آخرت دامنگیر تو نگردد...^(۱)

صاحب طبقات اکبری می‌نویسد که فاصرالدین بعد از گفتن این نصایح، هایهای
گریست و در وقت کنار گرفتن [=در آغوش گرفتن افرزند، آرام زیر گوش او گفت: "نظام
الدین را زودتر از میان بوداری، که اگر او فرصت یابد، ترا یک روز نگذارد. این بگفت و
گریه کنان بمنزل خود آمد و آن روز طعام نخورد و با محروم خود گفت که امروز پسر را با
ملک دهلهی وداع آخرت کردم.^(۲)

نمونه سوم:

نظام الملک آصف جاه، فرماندار ملتان، که در سال ۱۱۳۷ هجری نظام دکن را
پایه گذاری کرد، در آخرین روزهای حیاش، در روز یکشنبه پنجم جمادی الآخر سال
۱۱۶۱ هجری، قریب دو ساعت پیش از رحلت به جهان باقی فرزند خود احمد ناصر بهادر
جنگ را طلبیده و هفده اندرز حکیمانه به عنوان آخرین نصایح به وی دیکته کرد.^(۳)
اول؛ به رئیس دکن لازم است هرگاه سلامتی دائمی از جنگ و جدل و افزایش
و آبادی ملک خود خواسته باشد، باید که با مرته که زمینداران این ملک اند آشتی دارد
و تا مقدور از خود، سورشه آشتی را بر هم نزند و در صورت ناچاری، مجبوریست؛ دوم،
در انهدام بنی آدم که بنیاد او ساخته رب العالمین است البته تامل بکار برد، مثل خوش
گندم و جو نیست که در هر سال از کشتکار روید، مگر مجرم را به قاضی که مهتمل این امر
خطبیر است. تفویض نماید که او موافق امر سرع شریف هر چه حکم کند بجا آرد، از خود
قتل نکند؛ سوم، زندگانی خود و انتظام امور ممالک را منحصر در سفر داند ولذت منزل
نو و آب نووسایه خیمه را در هیچ حال از دست ندهد که حق سبحانه تعالی در کلام مجید
فرموده است: فیپو فی الارض، و این اشارتی است برای سفر و بسا انتظام ریاست در
جهانگردی است، البته باید تعییناتی سپاه هم به او طان آنها منظور باشد که قطع نسل نشود
؛ چهارم، کارهای جمیع خلائق محض از افضال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
ادای فرض و واجب، اوقاف عزیز خود را به تنظیم امور متعلقه تقسیم نماید و خود را
بیکار نداشته محاسبه شبانه روز خود را از امور دین و دنیا انجام دهد نا عاقبت بخیر گردد؛

۱- مقیم هروی، طبقات اکبری، صص ۸۸-۸۹-۹۰(همو، همان، ص ۹).
۲- تاریخ آصف‌جاهیان (گلزار آصفیه)، به اهتمام محمد مهدی توسلی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،
اسلام آباد: ۱۳۷۷ شمسی، مقدمه، ص چهل و یک.

پنجم، بشناسد که بنای دولت ما بیمامن انفاس بزرگان است، چنانچه در ابتدا تعلقه صدارت پادشاهی به این خاندان تعلق داشت و من تا اینوقت که زمان رحلت است توقيرو تعظیم فرقه دعاگو که بدون آن لشکر دغا بکار نمی آید، از همه امور دنیوی مقدم بر سایر امور ریاست دانسته استمداد همت از غربا و فقرا که باب الله اندمی کردم و سبقت در سلام که سنت و خلق خدا هم از قدیم است، پس در این صورت روی زمین را فقط حصه خود ندانسته اتلاف حق کسی نکند و پاس موروث ملحوظ داشته باشند؛ هفتم، آنکه دکن که شامل شش صوبه است این معنی از مطالعه تواریخ واضح می شود که پیش از این در هر صوبه پادشاهی بود ذو الاحتشام مستقل، لکوک ها از فرقه سپاه می بودند الحال این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیک کس تعلق گرفته رفته حضرت حق سبحانه محض بکرم خود چندی من عاصی را عطا فرموده بر سر خلائق^۴. س ساخته تا اینوقت آنچه پاسبانی خلائق و کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود، پرداختم سزاوار آنست که خبرگیری هر خاندان و مامور نمودن مردم بکارهای سرکار خود نوبت به نوبت، چه از فرقه اهل اسلام و چه از فرقه هنود، تبدیل آن سال به سال نهایت دو سال از جمله واجبات دانسته به گونه ای رفتار نمایند که دیگران محروم نمانند و سر رشته این کار چه از خود و چه از پیشوائان خود پیوسته جاری دارند تا که در این مدت عمر اینهمه مردم را که هر یک بالتفاوت جواهر پاره ایست به بیها به لطف و عنایت جمع کرده ایم در هیچ حال قدر اینها از دست نداده، سخت و سست اینها برداشت نموده، بیکار ندارند و بکار لایقه مامور سازند؛ هشتم، برادران صغیر خود را بجای فرزندان خود دانسته، پرورش نمایند و در تربیت آنها کوشش بليغ فرمایند و در فزونی قدر و هر اتب آنها سعی موفوره بتقدیم رسانند و اشغال و تلطف درباره آنها مبذول دارند، که غم خوارند، واژدل بدانند که اینها همه قوت بازو و تقویت ناموس اند. هرگاه مرفه حال خواهند بود، هر گرز واں دولت نخواهند خواست، وقتی که گرسنه و مغلس باشند سلطنت آصفیه را به مخالفان به قطعه زمینی خواهند خواهند داد که هیبت سلطنت را زیان دارد و از غرور بار یابی حضور خلق خدارا ایدای تمام خواهند داد؛ نهم، ادنی را بکار عمده و عمده را بکار ادنی مامور نسازد که نارسائی او به بی اعتباری این کار را ضایع می سازد و ...؛ دهم، در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف بر عالم بندگی و نوکریست. باید که آداب ظل سبحانی را در هیچ حال از خود

فوت نکند که از امر آداب شکنی عند الله مأخوذه و عند الناس مطعون خواهد بود، چنانچه نادر شاه قهرمان ایران وقتی که در دهلي رسیده روزی بفرط عنایات ما را بعطای سلطنت خطاب کرد، فی الفور همین عرض کردم که ما مردم از قدیم ابا و جدنا نوکر پیشه ایم، از این معنی به نمک حرامی مشهور خواهیم شد و حضرت را به بدنه‌هدی و بدقولی شهرت خواهند داد؛ از آنجا که ذات شریف شخون سنج بود، بسیار محظوظ شد و آفرین گفتند؛ یازدهم، تا مقدور از خود در جنگ اقدام نکند هر چند که جمعیت طرف ثانی قلیل و کمتر باشد غیرت الهی دلیری را نمی‌پسندد: "و کم من فته قلیله غلبت فته کثیره" - و تاممکن است باید که در رفع مناقشه کوشدو چون داند که طرف ثانی مبادرت می‌نماید ناگزیر حق به طرف خود قایم کرده بعجز و الحاج استمداد از حق خواسته بر مکان خود ثابت و راسخ باشد وزنهرار رو به قبیله جنگ نکند چرا که فتح و شکست بید اختیار اوست؛ دوازدهم، اسبابی که از فضل لایزال ذوالجلال آنجه م موجود دارم اگر قدم بقدم من گذاشته صرف نماید یقین که طبقه به طبقه وفا خواهد کرد، والا از دو سه سال زیاده کفایت نخواهد کرد؛ سیزدهم، این همه خزانه که در رکاب موجود داشتم از برای دل جمعی سپاه و سایر لشکر خصوصاً از بودن خزانه ساهاوکاره پیوسته آباد می‌باشد و از آبادی اینها مخالف و لشکر او خود بخود پریشان و متلاشی می‌شود، الحمد لله از ابتدای انتظام این دولت تا این هنگام رحلت حق سپاه خود بخود زیاده از دو سه ماه بر خود باقی ندارم ام باوجود این از سپاه خود آنقدر می‌ترسم که از سپاه مخالف نمی‌ترسم، باید که همه حال اینها را از خود بیدل ندارد که در همه حال رفیق و باعث انتظام دولت و ناموس اند؛ چهاردهم، بهقتضای بشریت، اگر امر نایابیستی درین پیری از هن سرزده حالا که محل نو قرار یافت، از آنجا که مقدمه ناموس است، پاس آن در همه حال ملحوظ باشد که انگشت اعتراض بلند نشود؛ پانزدهم، آنکه زنارداران دکنی همه قابل کشتنی و گردن زدنی اند خصوصاً سرگروه این قوم در کافرند، یکی مورودیگری رام داس که برهم زن کاشانه دولت صد ساله اند، در قلعه محمدنگر قید کرده اند. در قید داشتن اینها انتظام دولت خود دانند، هرگز از قید خلاص نسازند و لفظ پندت خانه که در عالم مشهور است عبارت از قید کردن این مردم است؛ شانزدهم، از مردمان بر هانپور احتراز باید کرد که در این مدت مکرر به تجربه رسیده که باید از صحبت اینها تا مقدور است کناره کشند؛ هفدهم، الحال بروید و مردم کارخانه را بر کار خانجات مأمور کنید و سریک را بتاکید و قید تمام قایم سازند که

مهلت زیاده از دو سه ساعت یافته نمی شود. شما را بخدای کریم سپردم. هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر و معین شما باشد و سایه عنایت و افضل خود از سر شما باز نگیرد." (۱)

ارزیابی و نتیجه:

با عنایت به نمونه هایی که از نصایح این فرمانرو ایان ارایه شد، می توان در یک جمعبندی و ارزیابی کلی گفت که هدف نهایی آنها، در واقع انتقال فرهنگ زمامداری و تجربه عملی به نسل بعد از خود بوده است؛ که به نوعی وصیت نامه سیاسی آنان تلقی می شود. این نصایح همچنانکه از محتوای آنها بر می آید یکی از بهترین راهکارهای سیاسی آینده ان روز دولتمردان شبے قاره را روشن می کند و نشان می دهد که گویندگان آن نصایح تا چه اندازه به امور کلی مملکت خویش دلبسته بودند، و بر آن اشراف و تسلط داشتند. اما تا چه حد به این نصایح عمل می شده است و یا درسی آنها تا چه میزان بوده است، "تاریخ قضاوت می کند".

کتابشناسی منابع

- ☆ خان زمان خان، خواجه غلام حسین، تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، به اهتمام دکتر محمد مهدی توسلی، اسلام آباد، ۱۳۷۷ ش.
- ☆ مقیم هروی، خواجه نظام الدین احمد، طبقات اکبری - نسخه خطی -
- ☆ منزوی، احمد؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۴، اسلام آباد، ۱۳۶۲-۱۳۷۵ ش.
- ☆ موزون، تجلی علی شاه؛ توزک آصفی، نسخه عکسی، سال نگارش ۱۲۰۷ ق.

۱- موزون، تجلی علی شاه، توزک آصفی، نسخه عکسی، سال نگارش ۱۲۰۷ ق، صص ۳۸-۴۳.

دکتر عارف نوشاهی
مدیر گروه ادبیات فارسی، دانشکده دولتی گوردن
راوی پندی

نگاهی به دائرة المعارف های اسلام ایرانی

الف: دانشنامه^۱ جهان اسلام، جلد ۵ - ۱

ب: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۹ - ۱

در زندگیم صد بار به دانشگاه پنجاب، لاہور گذرم افتاد و از جلوی ساختمان اداره اردو دائرة معارف اسلامیه رد شدم، اما یک بار هم به داخل ساختمان نرفتم. شاید به این دلیل که کار تألیف و چاپ اردو دائرة معارف اسلامیه سالها پیش (مدت چاپ ۸۹-۱۹۶۴، ۲۲ جلد) به اتمام رسیده بود و فکر می کردم دیگر این اداره فعالیتی ندارد. در اسفند ۱۳۷۹ / فوریه ۲۰۰۱ یک بار دیگر به لاہور رفتم و دوستی به من گفت که اداره اردو دائرة معارف اسلامیه در این آیام به تأثیف تکمله و تلخیص دوره ۲۳ جلدی / اردو / ائمه معارف اسلامیه مشغول است و فلانی توهم یا با آنها همکاری کن. فرست را غنیمت شمودم و بدون تأمل و تأخیر به اتفاق دوستم اولین بار به داخل ساختمان دفتر دائرة اردو دائرة معارف اسلامیه قدم گذاشتم. ساختمانی بود کهنه، ساخته دوره حکومت بریتانیا، هنوز مجسمه سنگی آقای ولنر رئیس دانشگاه وقت در ورودی ساختمان قرار دارد. بدون تشریفات به دفتر مدیر رفتیم و بعد سرکشی در آنقهای کار کردیم. اداره ای بود بسیار ساده، به دور از تجملات، فاقد وسایل و ابزار های لازم دائرة المعارف نویسی و کمبود نیروی انسانی و مادی. در دفتر مدیر مجلدات برشی از دائرة المعارف های جهان چیده بود، اما از دائرة المعارف های اسلام ایرانی / فارسی خبری نبود. موضوع را به میان آوردم. مدیر گفت: خیلی وقت است که از مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران مجلدات منتشر شده را تقاضا کرده ایم، ولی پاسخی ندادند! از بنیاد دائرة المعارف اسلامی و دانشنامه جهان اسلام پرسیدم. جناب مدیر اصلًا از انتشار چنین دائرة المعارف در ایران بی خبر

بودند! پس از یک ساعت دیدار و گفتگو وقتی داشتم بیرون می‌آمدم و از کنار مجسمه «لنور» رد می‌شدم، در ورطه حیرت فرومانده بودم که چنین اداره‌ای سروسامان وی بی‌برگ و باز چگونه تو انتهی یک دوره کامل دائرة المعارف اسلام اردورا عرضه کند؟ در ذهن خود امکانات بسیار محدود اینجا را با تشكیلات بسیار گسترشده دو مرکز بزرگ دائرة المعارف نویسی اسلام در تهران را مقایسه می‌گردم که مدقی در آنجا کار کرده است - در آن هر آنرا حتی یک نفر کارمند فقط در مقالات تطبیق سنین هجری و میلادی را کنترل می‌کند و حقوق می‌گیرد و در اینجا مدیر فرم سفارش مقاله را با دست خود پر کرد و به من داد و علی هذا القياس.

راز موفقیت دانشگاه پنجاب در تدوین و تأثیف و ترجمه دائرة المعارف اسلام اردو در آن بوده که شخصیتهای متعدد مانند مرحوم مولوی محمد شفیع و مرحوم دکتر سید عبدالله در رأس کار بودند - از یک سو فضلای شبه قاره به پاس احترام دانشگاه کهنه سال پنجاب و حرمت مدیران علمی آن و برای به ثمر رساندن اولین تجربه دائرة المعارف نویسی روشنمندانه در شبه قاره، و از سوی دیگر بدون چشمداشت مادی با اداره همکاری می‌گردند - وقتی در تهران در کتابخانه بنیاد دائرة المعارف اسلامی می‌دیدم که دوره کامل اردو دائرة المعارف اسلامیه چیده است و دانشنامه جهان اسلام به ترجمه فارسی برخی از مقالات آن بسنده می‌کند، در درون خود دو گونه احساس غرور می‌گردد؛ یکی این که پاکستان در میان همسایه‌های خود در نهضت دائرة المعارف اسلام نویسی پیشگام است و کاری را به پایه تکمیل رسانیده است و دیگران در راستای آن فعلاً نخستین قدم را برداشته اند؛ و دیگری مایه علمی مقالات آن در حدی است که صرفاً ترجمة آنها برای یک دائرة المعارف فارسی کفايت می‌کند - پس کسب اعتبار علمی یک دائرة المعارف از جایی دیگر است و برخوردار بودن از تجهیزات و تسهیلات و امکانات مادی موضوعی دیگر است.

سالهای ۷۴ - ۹۵/۱۳۶۸ - ۱۹۸۹ بار ترین و با برگت ترین سالهای زندگیم بود که در دو نوبت جداگانه در تهران بودم و فرصت به دست آوردم که زبان و ادب فارسی را که در یازده سالگی در پاکستان نزدیک پیشنهاد و معلم دییرستان آموختن آغاز کرده بودم، اینک در قلب فارسی پیش کاملان و بزرگان ادب تلمذ کنم و فراخور حوصله و استعداد خود چیزی اکتساب کنم - در کنار تحصیلات دانشگاهی، فرصتی پیش آمد که در مراجع و

مرکز دائرۃ المعارف نویسی ایران پاگدارم وزیر نظر نخبگان و وزیدگان فن و در کنار نسل نوجوان پژوهشگر ایران با راه و روش جدید پژوهش آشنا شوم و سیری در بوستان کتاب کنم. اما این ماه و سالها چه قدر زود گذر بود. هنوز در حم اول کوچه بودم که "حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد" و به خاک خود باز گشت. "آن قبح بشکست و ساقی نماند". آنجا از آن محیط و فضای علمی خبری نبود.

نخستین واپتگی من در ایران با بنیاد دائرۃ المعارف اسلامی (تأسیس ۱۳۶۲ / ۱۹۸۳) بود. هنوز از ورودم در تهران چهار روز بیشتر نگذشته بود که مرحوم دکتر احمد طاهری عراقی معاون علمی بنیاد از من خواست که در بنیاد کار کنم. این در واقع نهایت احسان و لطف آن بزرگوار بود. روانش شاد باد. من از ۸ آبان ۱۳۶۸ تا ۳۱ فروردین ۱۳۷۳ در بنیاد کار کدم. بنیاد مشغول به تدوین دائرۃ المعارفی به نام دانشنامه جهان اسلام به زبان فارسی است که بخشی از آن ترجمه و تلفیق دائرۃ المعارف های معتبر جهان است و بخشی دیگر تألیف و نگارش است. در سالهای که در بنیاد بودم، روی حروف "ب" و "ج" "کار می شد. مسئولیت من در امور شبے قاره بود. چندین مدخل جدید که در دیگر دائرۃ المعارف های اسلام و ایران نیامده بود، ولی از لحاظ اسلام و ایران و ادبیات فارسی اهمیتی داشت، در دانشنامه آوردیم. انتشار دانشنامه جزو جزو آغاز شد. از انتشار جزو اول تا جزو پنجم در بنیاد بودم و مقالات شبے قاره را کنترل می کردم. از سال ۱۳۷۵ / ۱۹۹۶ انتشار دانشنامه به جای جزو، به مجلدات آغاز شد و در ۱۳۷۱ / ۲۰۰۰ با انتشار جلد پنجم کار چاپ مقالات حروف "ب" و "پ" به سر رسیده است. اکنون وقتی با فاصله زمانی و مکانی از بنیاد، به این "خمسه" تگاه می کنم، در اعمق قلب احساس خرسندی دارم که در پدید آوردن این اثر علمی که در زندگی ملت‌های جهان سوم تکرار نمی شود یا کم تکرار می شود، من هم سهمی دارم، ولومانند قطره‌ای در آفاقیانوس.

دومین پایگاه مهم دائرۃ المعارف اسلام نویسی در ایران مرکز دائرۃ المعارف اسلامی (تأسیس اسفند ۱۳۶۲ / ۱۹۸۴) است که یک مرکز خصوصی است و دائرۃ المعارف اسلام را به زبان فارسی و عربی منتشر می کند. اصول سیاست مرکز بر تألیف است نه بر ترجمه و تلفیق. من از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۰ تا ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۴ در بخش ادبیات مرکز برای دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی به زبان فارسی کار کدم. در آنجا نیز کارمن در حوزه شبے قاره بود، از تجویز مدخل‌ها گرفته تا سفارش و تألیف و بررسی مقالات. در آن سالها مرکز

روی حرف "الف" کارمی کرد. در ۲۰۰۰/۱۳۷۹ جلد نهم دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی منتشر شد و کار به مدخل "البیره" رسیده است. ظاهراً با انتشار یک جلد دیگر کار حرف الف در "عشره کامله" به تکمیل خواهد رسید. (۱)

امروز دائرۃ المعارف های اسلام ایرانی با رقابت دائرۃ المعارفهای معتبر جهانی مانند دائرۃ المعارف اسلام (The Encyclopaedia of Islam) چاپ دوم، دائرۃ المعارف ایرانیکا (Encyclopaedia Iranica) و دائرۃ المعارف اسلام بنیاد دینی ترکیه (Turkiye Diyanet Vakfi Islam Ansiklopeidisi) حریفهای سرسخت یکدیگر هستند. اگرچه هر کسی سازمان در موضوعات مربوط دیدگاه خاص خودش را دارد، اما اعتبار علمی و تحقیقی از آن کسی هست که با پشتونه قوی علمی و مادی روشنمندانه تر کار می کند.

در طول مدتی که مجلدات دانشنامه جهان اسلام (۵ جلد) و دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی (۹ جلد) منتشر شد و به دستم رسیده است، نه فقط از روی علاقه و انس به خاطر همکاری با آنها، بل که از روی نیازهای تحقیقی بدانها مراجعه داشته ام و در برابر معضلات خود پاسخ مثبت گرفته ام. گاهی در حین مراجعه با اشکالات هم برخوردم و نقطه نظرهای خود را در حاشیه یاد داشت کردم که هیچ قصد چاپش را نداشتم. ولی از آنجایی که اطلاعات و محتویات دائرۃ المعارفها معمولاً حرف آخر و درست تلقی می شود و خوانندگان در پذیرفتن آن کمتر تردید دارند، واز سوی باخبر شدم که دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی ویرایش دوم می شود، صلاح دیدم که یاد داشتهای خود را منتشر کنم تا مگر مدیران علمی در آنها تأمل و تعمق کنند و اگر مقبول طبع آنان افتد، در بهسازی مقالات مجلدات بعدی تأثیرگزار باشد.

قبل از پرداختن به جزئیات جلد به جلد هر دو دائرۃ المعارف، به چند مورد کلی اشاره می کنم:

۱- مسئله چشمگیر ضبط نادرست اعلام شبه قاره است. غالب مترجمان ایرانی در حین برگردان اسامی شبه قاره از حروف لاتین به حروف فارسی دچار خطایشده اند. این خطایشی از اختلافهای در ضوابط آوانگاری (Transliteration) شبه قاره و ایران است. نبود آگاهی کافی مترجمان ایرانی از صدایهای مخصوص الغای اردو/هندي و تطبیق دادن نظام آوانگاری ایران را با نظام شبه قاره

۱- هم اکنون جلد دهم منتشر شده و چنان که انتظار می رفت، مدخلهای حرف "الف" در این جلد به پایان رسیده و مدخلهای حرف "ب" آغاز شده است.

موجب خطا می شود. چند نکته به یاد داشتنی از نظام آوا نگاری شبه قاره به

شرح زیر است:

الف: برای صدای های تقلیل نظام آوا نگاری شبه قاره بدین ترتیب - است: $bh = ب$

$ph = پ$; $th = ت$; $dh = د$; $tsh = ت$; $kh = ک$; $gkh = گ$

از طرفی چون آوا نگاری حروف th با ته و kh با که؛ gh با گه مشابه است، مترجمان ایرانی را دچار خلط و خطا می کند.

ب: برای فتحه (ء) والف ممدوده والف و "ء" معمولاً از یک آوا یعنی "a" استفاده

می شود که در برگردان فارسی عدم تمییز آنها از یک دیگر موجب اشتباه شده است. گاهی فتحه به الف تبدیل شده است. مثال: *پتیاله* <Patiala> پاتیالا،

و گاهی الف به فتحه گرفته شده است. مثال: *مدرس* <Madras> مدرس - الیه گاهی در نظام دقیق آوا نگاری شبه قاره برای تمییز الف / الف ممدوده از فتحه،

از آوانگاری /a/ استفاده می شود.

ج: برای کسره (ء) از "e" استفاده می شود که در برگردان فارسی گاهی به "ی"

تبدیل شده است. مثال: *پشاور* <Peshawar> پشاور.

د: برای ضمه (ء) از آوای "U" استفاده می شود که مترجمان ایرانی آن را با "و"

خلط کرده اند. مثلاً: *مولتان* <Multan> مولتان.

مقالات جغرافیایی که از دیگر دائره المعارفها ترجمه شده است، آمار آنها کهنه

است.

۳- تحقیقات نوین - اعم از کتاب و مقاله - که در حوزه مطالعات شبه قاره در شبه قاره و

غرب انجام می گیرد، معمولاً از دسترس مؤلفان ایرانی و مراکز دائره المعارف دور

بوده و ناچار در مقالات از منابع فرعی و موجود در کشور استفاده شده است.

۴- هر سرینده ستایشگر اهل بیت و امامان، و هر مؤلفی که به موضوعات ادب فارسی

وفلسفه ایرانی می پردازد لزوماً شیعه مذهب و نابع فرهنگ ایرانی نیست، چنان

که در دائره المعارفهای اسلام ایرانی تلقی شده است - علمای اهل سنت و

عارفان سنی مذهب شبه قاره در هر حال به اهلیت و امامان و امام زادگان به

دیده احترام می نگوند. حضور هزار ساله فارسی در شبه قاره و تبعات و تحقیقات

مؤلفان آن سامان برای شبه قاره یک هویت فرهنگی به وجود آورده است که از

- آن خودش است و نهی توان آن را به حساب ایران آورد.
 شرکت نسل جوان تحصیل کرده ایرانی در تأثیف دائرة المعارف ها آشکار است و
 حضور استادان دانشگاه و نسل گذشته یا بزرگسال ایران از طریق قلم / تأثیف مقاله
 کمتر محسوس است. میدان دادن به نوجوانان اجتناب ناپذیر است، اما برخی
 از موضوعات مقتضی به مطالعات ممتد ویک نویسنده متخصص. حتی خارج از
 کشور. است تاروح موضوع در کالبد مقاله دمیده شود.
- بیشتر یاد داشتها مباره مقالات شبه قاره و به مسایل ویرایشی و ضبط اعلام
 مربوط می شود و به محتويات مقالات کمتر تعرضی داشتم. اگر گاهی به مقالات
 خارج از حوزه شبه قاره سخنی به میان آمده است، بنا بر علاقه ای است که به
 آن موضوع دارم، و اگر گاهی به مسایل بسیار خرد و ریز پرداخته ام، بنابر آن باور
 است که دائرة المعارف ها باید از هر لحظه از خطاهای خالی باشند، که البته در کار
 های انسانی چنین امکان وجود ندارد.
- ممکن است خوانندگان عزیز یا مسئولان محترم مرا اکثر دائرة المعارف نویسی فکر
 کنند که اگر مسؤولیت امور شبه قاره را من بنده به عهده داشتم، پس این همه
 اشکالات چرا؟ جوابش اینست که اولاً بیشتر ایرادات متعلق به ادواری است که
 من در آن مراکز نبوده ام، ثانیاً مسؤولیت من در حوزه ادبیات شبه قاره بود و نه
 دیگر موضوعات.

الف - دانشنامه جهان اسلام، جلد ۵ - ۱

ج ۲ (مدخل، صفحه / ستون)

- بايزيدوري، كاتب الملك:** ۱/۱۹۱، مأخذ نمونه دستخط بايزيدوري "۵.۱.۵.
 ترك" نشان داده شده است. مأخذ اصلی آن مقالات مولوی محمد شفیع است،
 چنانکه در متن مقاله هم آمده است.
بايستغري، جعفر: ۲/۲۰۰، مأخذ نمونه دستخط جعفر "۵.۱.۵. ترك" نشان داده
 شده است، مأخذ اصلی آن اطلس خط است.
بتاله: ۲/۲۲۳، ضبط "أمريتسير" نا درست و "أمريتسير" درست است؛ ۱/۲۲۴، ضبط
 های "هوشارپور" و "جالاندر" ولو دیانا و آمریتسار در نقشه بتاله به ترتیب هوشارپور،

جالندھر، لدھیانہ و امرتسر صحیح است۔

بختاور خان، محمد: ۱/۳۹۳، **جملہ** "بے گفتہ آفتاب، اصغر (کذا: آفتاب اصغر)

بختاور خان آن را به فارسی بر گرداند" حذف شود و به جای آن اضافه شود: "به ایمای بختاور انتخاب تاریخ الفی به سال ۱۰۸۴ هـ و انتخاب روضہ/لاحبابِ جمال الدین محدث شیرازی، به سال ۱۰۸۷ هـ تهیه شد (بختاور خان، ج ۲، ص ۵۱۷)۔"

بدخشانی نقشندی، محمد ابراهیم: ۱/۴۷۵، "از منشوی او با نام حسن القصص

یاد شده (آته، ص ۵۳) اما رضا زاده شفق خاوری را ناظم این منشوی دانسته است (همان، ص ۵۳، حاشیه)۔ این مقرر و به صواب نیست. رضا زاده شرق بر عکس آن نوشته است: "حسن القصص مذکور در متن را ندیدم ولی در کتابخانه حاج حسین آقا ملک در تهران، به شماره ۴۸۲۵ یک منظومه یوسف و زلیخا به نام حسن القصص موجود است که ناظم آن ظاهراً خاوری نام داشته چنانکه در خاتمه کتاب گوید....."

بدیع الدین قطب المدار: ۱/۵۵۳، در منابع ضبط "خرزینه الولیاء" خطاط و خرزینه

الاصفیاء صواب است۔

پار: ۶۰۶، در نقشه پار ضبط های "احمد نگار" و "بجاپور" خطاط و به ترتیب "

احمدنگر" و "بجاپور" صواب است؛

در حاشیه "Meharashtra Roed Atlas" Road خطاط و صواب است. این

اشتباه در منابع نیز تکرار شده است.

ج ۳

برهان الدین قطب عالم: ۲/۲۸۷، در منابع "تحفة الکرام" خطاط و "تحفة الکرام

صواب است.

بریلی: ۳۶۶-۳۶۵، ضبط های "رهیل کھند" ، "رهیله" و "مهرتہ" به

ترتیب به روہیل کھند، روہیله و مرتہ اصلاح شود. در نقشه موقعیت بریلی ضبط

"نیتبناں" و "بودان" به ترتیب "نینی تال" و "بداؤن" درست است.

بسطامی سهر قندی: ۲/۳۷۸، در منابع تبدیل "کتابخانه آصفیہ مرتبہ میر

عثمان علی خان بھادر" به "کتابخانه آصفیہ مرتبہ به عهد میر عثمان علی

خان بھادر" آن را مقرر و به صواب می کند.

بشنداش: ۱/۴۶۴، در تیتر تصویر ضبط " بشانداش " مطابق با عنوان مدخل نیست - صوابش " بشنداش " است -

ج ۴

بلگرامی، عبدالجلیل: ۱/۹۲، ضبط " طوبی " سهو چاپی و " طوبی " (به مفهوم عروسی / شادی) درست است؛ در جمله " میر حیدر متخلص به امیر بلگرامی که شاید همان امیر حیدر بن نور حسین باشد " اظهار تشکیک منتفی است، او قطعاً همان امیر حیدر است.

در فهرست آثار او جواهر القلم (واژه نامه فارسی - ترکی) را باید اضافه نمود.

بلوج و بلوجستان: ۱۲۴، در نقشه بلوجستان ضبط های " سیبی " و " شیکاپور " به ترتیب به " سی " و " شکارپور " اصلاح شود.

منارس: ۱/۲۳۴، ضبط " خایل علمی ابراهیم خان " به " علی ابراهیم خان خلیل " تبدیل شود.

بنگش: ۱/۳۴۸، در نقشه ضبط " نوشهر " و " بنو " اشتباه و " نوشهره " و " بنوون " (نون بدون نقطه) صواب است.

بنگله دش: ۲/۳۵۰، در نقشه ضبط " رانگ پور " و " خولنا " به ترتیب به " رنگ پور " و " کهلنا " اصلاح شود.

بهاولپور: ۷۳۲، اطلاعات مقاله کهنه و ناقص است. این شهر دانشگاهی به نام " جامعه اسلامیه بهاولپور " دارد که گروه زبان و ادب فارسی نیز در آنجا فعال است. در شهر کتابخانه مرکزی Central Library از روزگار حاکمیت بریتانیا دایر است که هم از لحاظ نفایس کتب چاپی و خطی و تصاویر تاریخی و روز نامه های قدیم و هم از لحاظ تعداد موجودی دومین بزرگترین کتابخانه نیمه دولتی پنجاب است. در عهد نوابان این شهر به خاطر پیشرفت و توسعه و امکانات به " بغداد جدید " شهره شده بود.

بهروج: ۶/۱۸۰، " بهروج (بهرایج)" بهروج را با بهرایج قیاس کردن خطاست زیرا بهرایج محلی است در اتر پرداش.

بهروجی: ۱/۸۰۷، ضبط " خمیهات " خطأ و " کهمبات " درست است. این اسم در مدخل " نهره " (ص ۸۱۱-۸۱۰) به گونه های " خامیهات (خامیهات) " ضبط

شده که هر دو نا درست است.

ج^۵

بهنداری، سوجان رای: ۲/۵، ضبط "پاتیالا" را باید به "پتیاله" تبدیل کرد /۶، در منابع "فارسی/دب بی عهد/ورنگ زیب" "خطاو" و "فارسی/دب بجهاد" صواب است. جهت اطلاع می نویسم که نام کامل مؤلف مقاله نورالحسن انصاری است.

بهویال: ۹/۱۱، ضبط "گوالیور" خطاو "گوالیار" درست است؛ در سراسر مقاله "بگم" ضبط شده است که صوابش "بیگم" است چنانکه در دانشنامه زیر مدخل "بیگ و بیگم" نشان داده شده است.

بهیره: ۱۳، اطلاعات آن کهنه است. بعضی اطلاعات که با اسلام و فارسی مناسبی دارد، در مقاله ملحوظ نشده است. مثلاً عارف معروف سلسۀ قادریه شاه ابو المعالی اصلش از آنجا بود چنانکه دارا شکوه در سکینه لاولیاء آورده است؛ شهید بهیروی سراینده فارسی در قرن ۱۲ ه از آنجا بوده است. دو حوزه علمی در آنجا فعال است یکی به نام دارالعلوم عزیزیه (تأسیس ۱۲۵۸/۵) و دیگری دارالعلوم محمدیه غوثیه (تأسیس ۱۳۴۴/۵) - ۱۸۶۲ خانواده بگوییه از دیر باز در بهیره به اسلام خدماتی انجام می دهد، علاوه بر مدیریت دارالعلوم عزیزیه، مجلس حزب الانصار (تأسیس ۱۳۴۷/۵) و مجله شمس‌الاسلام به اردو (تأسیس ۱۳۴۷/۵) ۱۹۲۹ متعلق به این خانواده است. وقتی انگلیسها در ۱۲۷۲/۱۸۵۶ پادشاهی مسجد لاہور را به مسلمانان واگذاشتند، قاضی احمد الدین بگویی پیش نماز مسجد تعیین شد. پس محمد کرم شاه بهیروی مؤلف تفسیر ضیاء القرآن و سیره ضیاء النبی به اردو از شخصیتهای مهم معاصر است.

بیجاپور: ۱/۱۱۳، در منابع ضبط "محمد غوری" خطاو و محمد غوثی صواب است؛

۲/۱۱۳ در تیتر تصویر ضبط "گل گنبد" "خطاو" "گول گنبد" (گول در اردو به معنی گرد / مدور) صواب است.

بی خبر بلگرامی: ۱/۱۲۲، ضبط "بندر بن داس" "خطاو" "بندرابن داس"

صواب است، این خطای در حین ویرایش چندین مقاله را یافته است- گفتنی است که "بندرا بن" یک اسم هندی است و در آن اعلان بنوت نیست چنانکه ویراستار آن گمان می‌کنند. همین خطای در ص ۷۸۵ و ۷۸۷ نیز تکرار شده است.

بیخود: ۱/۱۲۲، ضبط "ستیل" سه‌و چاپی و "سیتل" (تقدیم یاء برتاء) درست است.

بیدل سندي: ۲/۱۳۵، "مزارش نزدیک ایستگاه سند پاکستان است" - ترکیب "ایستگاه سند" مفهومی ندارد. سند نام استانی است و در پاکستان ایستگاه سند وجود ندارد.

بیرام خان: ۱/۱۴۱ ضبط "بیرم خان" صوابتر است.
۱/۱۴۱، ضبط "جلندھر" بدور از اصل و "جالندھر" مقولون به صواب است - دیوان ترکی و فارسی بیرام خان به کوشش حسام الدین راشدی و محمد صابر یک جا در کراچی، ۱۹۷۱ م چاپ شده است.

۱/۱۴۲، "غلام علی شیرین" سه‌و چاپی و "غلام علی شیرین" صحیح است.

یادشاهی مسجد: ۲/۳۶۴، جمله "تقلیدی از مسجد جمعه شاهجهان آباد در دہلی است" اضافه ویراستار دنشناخته است و از آن من که نویسنده مقاله ام نیست. این عبارت بدین شکل درست تراست: تقلیدی از مسجد جامع در دہلی است.

پارسا، ابو نصر: ۱/۳۸۷، ارجاع به "پارسائیه" انساب است.
پارسا، خواجه محمد: ۱/۳۸۸، "نیس الطالبین وعدة السالکین منظمه ای است فارسی در شرح مقامات بهاء الدین نقشبند در چهار قسم و ۲۰۰ بیت" - انتساب آن به پارسا خطاست، کتاب مذکور تأثیف صلاح بن مبارک بخاری است در چهار قسم (چاپ توفیق ۵ - سبحانی، به تصحیح و مقدمه دکتر خلیل ابراهیم صاری اوغلی، تهران، ۱۳۷۱ ش). قدما در معرفی کتب به جای تعداد سطور از کلمه "بیت" استفاده می‌کردند که امروز موجب اشتباه می‌شود و کتابهای منتشر، منظوم تلقی می‌شود.

پاکستان: ۲/۴۴۵، "دره اسماعیل خان" خطای و "ڈیرہ" دیره اسماعیل خان

“صواب است؛ ”پنج گروه عمده قومی در پاکستان وجود دارد“ این گروهها بیشتر ”زبانی“ است تا ”قومی“ - در اینجا ”قوم“ از روی علم الانساب مصدق پیدا نمی کند؛

۱/۴۴۶، ”ضبط“ سیرائیکی به ”سیرائیکی“ اصلاح شود؛ ”زبانی“ که بین مردم مشترک باشد وجود ندارد“ - این پندار از روی نا آگاهی است - زبان اردو زبان مشترک مردم پاکستان است و در هر نقطه کشور زبان رابط و قابل فهم است - نه تنہار در پاکستان بل که در سراسر شبه قاره هند و پاکستان و بنگلا دش زبان اردو زبان مشترک و وسیله ارتباط است؛

۲/۴۴۷، تیتر تصویر ”مسجد پول“ خطاست. این تصویر متعلق به ”سنهری مسجد“ (مسجد طلابی) است -

۱/۴۴۹، ضبط ”عسگر خان“ ناصواب و ”صغر خان“ صواب است - ۲/۴۴۹، ”چودری به عنوان رئیس جمهور و رئیس دولت در قدرت ماند“ در این جمله واضح نیست که اشاره به کدام ”چودری“ دارد - شاید منظور مؤلف فضل الهی چودری است، اما او هیچ قدرت نداشت و یکی از ضعیف ترین رئیس جمهور های دولت بو تتو و رژیم ضیاء الحق بود که آخرش استعفا داد -

۱/۳۵۴، در تیتر تصویر ضبط ”چونهندی“، ”خطا“ و ”چوکنهندی“ صواب است -

۱/۴۰۵، ”مسجد محبت خان در پشاور“ خطاب و ”مسجد مهابت خان“ ”صواب است؛ ”باری امام“ خطاب و ”بری امام“ درست است -

۲/۴۰۵، ضبط ”کورتا“ همان کرته / قرطه است - ۱/۴۵۶، ”در پاکستان حدود ۲۵ دانشگاه وجود دارد“ - این آمار کهنه است - در پاکستان ۴۳ دانشگاه وجود دارد - ضمناً ضبط سالهای تأسیس دانشگاه کراجی و دانشگاه کشاورزی فیصل آباد نیز اشتباه است، هر دو دانشگاه پس از استقلال پاکستان به وجود آمدند است -

به طور کلی مدخل ”پاکستان“ از لحاظ محتويات و اطلاعات و دیدگاهها یکی از مقاله های ضعیف و نشنانه است. منابع فارسی آن دست سوم و از نوع گزارشات و

مطبوعات روز است؛ پاکستان به خاطر بودن همسایه ایران و مهد قدیم اسلام و مرکز کهن زبان و ادبیات فارسی به تألیف مقاله‌ای جاندار نیاز داشت.

بالنیور: ۲/۴۶۰ ضبط‌های "کوج" و "او دایپور" "خطاو" کچه / کج و "او دهیپور" صواب است.

یتنی، محمد طاهر: ۲/۵۱۱، در فهرست آثار او به کتابهای فارسی اش اصلاً اشاره نشده است، مثلاً تحفة الولاة و نصیحة الرعیة والرعاة که به کوشش محمد سلیم اختر در مجله کتاب‌شناسی، شماره ۱، اسلام‌آباد، اسلام‌آباد، ۱۹۸۶م چاپ شده است.

یرجین کاری: ۴۰۰-۴۴۹، "مسجد ارهائی دین کا جونپرا در اجمیر(۵۹۵)" و "مسجد ارهاء الدین کا جونپرا در اجمیر(۶۰۷ - ۶۳۳)" در مدخل "پیش طاق"، ص ۵۹۱ دو ضبط مختلف را با تاریخهای مختلف نشان می‌دهد. ضبط درست مطابق با تلفظ محلی "اڑھائی دن کا جہونپڑا (کلبہ دو نیم روز)" است؟

۱/۵۰۱، ضبط خاکا و "جاپور" به "خاکه" و "جیپور" اصلاح شود؛

۲/۵۰۱، ضبط "غسنا" خطاو و "گھسنا" صواب است.

یرگنه: ۱/۵۶۳، "سoram" خطاو و "سہسرا姆" صواب است.

یرویز، غلام احمد: ۱/۵۷۹، معادل سال میلادی وفات اقبال لاہوری ۱۹۳۸ صحیح است.

یریم چند: ۲/۶۰۵، "قلم کا سپیاھی" خطاو "قلم کا سپاھی" درست است. یل: ۱/۶۸۱، در تیتر تصویر معادل سال میلادی ۱۵۶۹ درست است.

پنجاب: ۲/۷۳۷، ضبط‌های "ڈیر جات" و "ملکنڈ" خطاو "ڈیره جات" و "مالاکنڈ" صواب است.

۱/۷۳۹-۲، ضبط‌های "هاریانا" و "هیما چال" و "اکالی دال" به ترتیب به "هريانه" و "هیما چل" و "اکالی ڈل" تصحیح شود.

پنجابی: ۷۴۰-۷۴۲، در طول مقاله آوای کھ= به "خ" گرفته شده، چنانکه خربیولی، گورمسوخی، سیخ که به ترتیب ضبط‌های درست کھڑی بولی، گورمکھی و سکھ/ سیک است؛

۲/۷۴۰، "ح-م-شیرانی" همان حافظ محمود شیرانی است؛

۲/۷۴۱، ضبط "بله شاه" باید به "بلهی شاه" تبدیل شود چنانکه در اشنایه

مدخلی نیز با همین ضبط دارد:

۲/۷۴۱، "بنت" / baint شاید بینت / بیت درست است.

پند نامه عطار: ۱/۷۶۷ سطر ۶ "محمد کلدی" خط او و "محمد گلهوی"

درست است چنانکه در سطر ۹ آمده است.

پندوه: ۱/۷۶۸ "خ. الف. نظامی" همان خلیق احمد نظامی است. این نکته را

بدین خاطر ثبت کرده ام که در نوشته های مؤلفان شرقی در قیاس با غرب کمتر

رسمی است که از اجزاء نام مخفف بسازند. گاهی تبدیل مخفف از لاتین به

حروف عربی / فارسی / اردو خالی از اشکال نیست. مثلاً اگر مخفف "عبد علی"

به حروف لاتین A.A. باشد لا بد به حروف فارسی "الف. الف" تبدیل می شود

که مطابقت با واقعیت (ع - ع) ندارد، الا آنکه بسیار دقیق A.A. نوشته شود.

پیشاور: ۹۳۸، ضبط رایج و معمول در ایران به همین شکل است که ظاهراً از

آوانگاری لاتین Peshawar مأخوذه است و در برگوдан^e "را به جای "ی"

گرفته اند. ضبط معمول در پاکستان و به اردو. "پشاور" است - چون "پ"

"کسره دارد به لاتین Pe می نویسند. طرفه این که در مدخل پیش طاق،

۲/۹۵۱ Begampur به "بگمپور" برگردانده شده که بایستی "بیگم پور" ضبط

می شد.

پیش طاق: ۱/۹۵۲، ضبط "جانپور" به "جونپور" اصلاح شود؛ ۱/۹۵۲ "نیل

کنٹ" "خطاو" نیل کنٹه / کنٹه "صواب است؛ "سکندر" "خطاو" سکندره"

درست است.

(ب) دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۹ - ۱

جلد ۱:

آب حیات: ۲/۳۹، دو کتاب مجھول الهویہ چاپ هند ضبط گردیده است که

بایسته ضبط در یات دائرة المعارف اسلام نیست. اگر معیار ضبط مدخل بنا بر

اهمیت آن است، تعیین ارزش کتابهای مجھول از چه راهی ممکن است؟ باری

"آب حیات در قوه باه" ممکن است همان آب زندگانی ترجمه رجوع الشیخ

إلى صباح چاپ بمئی باشد (نک: الـنـرـیـعـهـ، ۲-۳/۱) حدائق شش کتاب با عنوان آب حیات فقط در علوم دینی به زبان اردو تألیف گردیده است (نک: قاموس الکتب، چاپ کراچی، ۱۹/۱، ۴۵۷، ۲۷۶، ۵۳۴، ۶۰۰، ۱۱۳۴).

آب زلال: ۲/۴۲، ضبط "گوهر شاهوار" (مطابق بالـنـرـیـعـهـ) درست و "گوهر شاد" خطاست.

آتش لکهنوی: ۱۰۰، ۲/۱، خواجہ عیبدالله احرار نقشبندی (سده ۹/۵۱۵ م)، تاریخ دقیق تولد و وفات او ۸۰۶-۱۴۰۴ / ۵۸۹۵-۱۴۹۰ م در پرانتر آوردن انسب بود؛

"به گفتة نواب خان" ناقص و "به گفتة نواب مصطفی خان" درست است؛ در فنابع "صحفی، شیخ غلام" ضبط ناقص و "صحفی شیخ غلام همدانی" درست است.

آداب البحث: ۱/۱۵۹ "اسیری از مردم کویتہ پاکستان که خود را در یک بیت چنین شناسانده است.

مقیم کویتہ‌ی فقر و فقیری فقیر ناتوان یعنی اسیری

در نسخه خطی "مقیم گوشہ فقر و فقیری" است، ولی چون در فهرست گنج بخش (پاکستان) "کویتہ" خوانده شده و نسبت مکانی سراینده کویتہ تعیین شده که هر دو مورد خطاست، از انجا این خطا در مقاله هم راه پیدا کرده است. مؤلف توجه نداشته که اصلاً کلمه "کویتہ" وزن شعر را مختل می‌کند و مصراع مفهوم ندارد.

آداب الصلوٰۃ: ۲/۱۶۳، "تاریخ فراغت از سروdon آن ۱۵ جمادی الاول ۶۹۳ ق..... است" این تاریخ هجری قمری نیست بلکه تاریخ وفات نبوی است، چنانکه سراینده آداب الصلوٰۃ می‌گوید:

نود و سه برفت و شصت سال
ازوفات رسول تا امسال
نیمه‌ای از جمادی الاول

بود کاین نظم گشت مستکمل

(خاتمه آداب الصلوة)

واین تاریخ مطابق است با ۷۰۴ هجری قمری.



آرزو، سراج الدين علی خان: ۲/۲۹۵، "عربی‌اللغات یا تصحیح غرایب

تألیف عبدالواسع هانسوی "خطاست و "نوادرالالفاظ یا تصحیح غرایب

تألیف عبدالواسع هانسوی "صواب است. مؤلف مقاله تصحیح غرایب اللغات را

نوادرالالفاظ را دو کتاب جداگانه به حساب آورده است که درست نیست؛

۲/۲۹۶، "بهادر، صدیق حسن خان" بهادر را اسم شهر تلقی کردن خطاست،

نام او صدیق حسن و خطاب او خان بهادر است، قاعده باید زیر صدیق حسن ضبط

شود!

"بھگوان، داس هندی" بھگوان و داس دو جزء ازیک نام نیست بلکه ترکیب اسم

بھگوان داس است متخلص به هندی؛

"بندر بن داس" خطاب بندرا بن داس درست است. این خطاب مکرر در دائرة

المعارف اعاده شده است چنانکه در بخش اول مقاله گفته ایم "بن" اعلان بنوت

نیست بلکه جزیی از نام هندی است.



آزاد بلگرامی: ۳۱۸، "آزاد به زبانهای فارسی، عربی و اردو آثار فراوان به

نظم و نثر دارد" - او به اردو هیچ اثری ندارد و خود در سرو آزاد، ۳۵۱، سبحة

المرجان، ۱/۶۸ تأکید دارد که به اردو (هندوی) شعری نسروده است. همچنین

هیچ اثر منتشر او به اردو به وجود نیامده است.



آزاده دھلوی: ۲/۳۲۷، "حقایق الحنفیه" خطاب و حدایق الحنفیه صواب است؛

"محمد قاسم نانوتولی" خطاب و "محمد قاسم نانوتولی" صواب است؛

۲/۳۲۷، "لاسری" خطاب لاله سری رام" یا "لا لا سری رام" صواب است.

۱/۳۲۸، "قنوجی" نادرست و "قنوجی" درست است؛ محل طبع شمع

/نجمن شاه جهان آباد اشتباه و "طبع شاهجهانی، بھوپال" صحیح است.



آصف خان، ابوالحسن: ۱/۴۲۰، "گنبو" خطاب و "کنبو" صواب است.



آغا حشو کشمیری: ۱/۴۳۹، "قبرستان میان صاحب" را باید به "قبرستان میانی

صاحب" تصحیح کرد.

آفتاب دهلوی: ۲/۴۴۸، "قصة شاه شجاع الشمس که اکنون نایاب است" - این کتاب به نام عجایب القصص به اهتمام راحت افرا بخاری در ۱۹۶۵م در لاھور به چاپ رسیده است و نایاب نیست.

آفرین لاھوری: ۱/۴۴۹، "ظاھراً به خاندانی شیعی از قبیله گجر متعلق بود" - مأخذ این خبر ظاھراً تذکرہ شمع /نجمن است. عبارت شمع انجمن بدین الفاظ است: "اصلش از قبیله جویه شعبه قوم گوجرا است" - مؤلف مقاله کلمه شعبه را "شیعه" خوانده و آفرین را شیعه ساخته است. آفرین از اهل سنت بود و در دیوان او قصایدی در مدح خلفای راشدین موجود است؛ "آفرین باموران محلی مغلان آشنای و معاشرت داشت" - قضیه برعکس است. او با معاشرت ورقتن پیش امرا ابا داشت. چنانکه دوست و معاصر او حاکم لاھوری در تذکرہ مودودیان، ص ۲۰ شهادت داده است:

"هیر و رنجها" "خطا و هیر و رنجها" صواب است؛ مؤلف مقاله پس از بر شمردن آثار منظوم آفرین می نویسد: "مجموعاً تحت عنوان کلیات آفرین در ۲ بخش از ۱۳۸۶ھ به بعد چاپ شده است. " جلد اول کلیات آفرین لاھوری در ۱۳۸۶ھ چاپ شد که فقط غزلیات اور ادای برمی دارد، قرار بود در جلد دوم قصاید و مثنویات او چاپ شود که تا کنون چاپ نشده است. شاید ذکر این نکته مفید باشد که مثنوی هیر و رنجها آفرین مستقلًا در ۱۳۱۹ھ ق در امرتسر چاپ سنگی شده است.

آگرہ: ۲/۵۳۱، "باره سیدی (یازده پله)" "خطا و باره سیزھی (دوازده پله)" صواب است.

آندرام: ۱/۲۳۷، "به کوشش محمد شریف" اشتباه و "به کوشش محمد شفیع" درست است. ۲/۲۳۷ "بند بن داس" و "کوپاموی" "خطا و بندرا بن داس" و "کوپاموی" صواب است.

ابدال چشتی: ۱/۲۸۹، "چشتی، شاه الهدایة" "خطا و الله دیه" صواب است.

۲/۷۳۴ در فهرست اختصارات منابع "پاکستان، خطی فارسی = عباسی نوشاهی، عارف" کلمه " Abbasی " زائد است و حزو اسم روی جلد نیست.

جلد ۴:

ابوسعید گورکان: ۲/۵۵۵، "خواجہ عیبدالله احرار سرسلسله طریقت خواجگان و نقشبندیان". خواجہ احرار سرسلسله طریقت خواجگان و نقشبندیان نیست. طریقت خواجگان طریقه و سلوکی است که خواجہ یوسف همدانی (۵۳۵-۴۴۰) و خواجہ عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵ه) بنیان نهاده بودند و طریقت نقشبندیان ادامه همان طریقت خواجگان است با احیاء و اصلاح به وسیله خواجہ بهاء الدین محمد نقشبند بخارای (۷۹۱-۷۱۷). (نک: احمد طاهري عراقي، مقدمه قدسيه خواجہ محمد بن محمد پارساي بخاراي، تهران، ۱۳۵۴ش، ص ۱۰) خواجہ احرار را می توانیم سرسلسله احراریه قلمداد کنیم.

ابوطالب خان: ۲/۶۲۷، "تفضیح الغافلین" در ۱۳۴۳ در دهلي منتشر شد. "با سال انتشار هیچ علامت قمری یا شمسی قید نشده است. در چاپهای هند معمولاً سال میلادی یا هجری قمری قید می شود. سالی که روی جلد چاپ شده ۱۹۶۵م است که معادل است با ۱۳۴۳ هجری شمسی و ۱۳۸۴ هجری قمری.

ابوطاهر ملتانی: این مدخل تألیف را قم این سطور است، اما در دائرة المعارف به نام "بخش فقه علوم قرآنی و حدیث" چاپ شده است !!! ۱/۶۲۹ عبارت "بیماری از این کتب امروزه در دست نباشد" تکراری است.

ابوالقاسم محمد اسلام: ۱/۱۷۷، دوبار ضبط "أَوْد" با ذال معجمه کاملًا خطابی است که از راه آوانگاری لاتین *oudh* پیدا شده است و مؤلف مقاله *ah* را معادل ذال منقوط گرفته است. ضبط درست به فارسی آوَد / أَوْد است. در معرفی تنها اثر او گوهرنامه عالم آمده "از مؤلف و ایعات کشمیر یعنی خواجہ محمد اعظم دیده مری با عنوان غفران پناه یاد می کند که نشان می دهد نگارش گوهرنامه پس از مرگ خواجہ یعنی پس از ۱۱۷۹ه صورت پذیرفته است" - و در ادامه مقاله آمده "ابوالقاسم حوات کشمیر را به ۱۲۰۰ق رسانده است" - پس آوردن سند وفات دیده مری بی مورد است، زیرا مشخص است که تاریخ تألیف آن ۱۲۰۰ه یا بعد از آن بوده است.

۲/۱۷۷، در فهرست منابع ضبط "علی صاحب" ناصواب و "رحمان علی"

صواب است.

ابونصریارسا: این مقاله تألیف نویسنده این سطور است. در ۱/۳۱۷، ۱/۳۱۸ و ۲/۳۱۷ نام "محمد قاضی" "شهوأ" "محمد القاص" چاپ شده است.

در منابع عبارت "ملفوظات خواجہ عبیدالله منسوب به عبدالاول نیشابوری "خطاو" "ملفوظات خواجہ عبیدالله گردآورده عبدالاول درست است.

اثاوه: ۱/۵۱۶، ضبط "جوان پور" "خطاو" "جون پور" صواب است؛ در فهرست منابع ضبط "متغلقین" با نام عبدالرحیم بی معناست.

اتک: ۲/۵۶۱، "این ناحیه را اخیراً کمبیل پور نامیده اند". این خبر کهنه است، زیرا دولت پاکستان نام اصلیش "اتک" را به آن برگردانده است. ضمناً آمار جمهوریت آن نیز کهنه شده است و با سال چاپ مقاله (۱۹۹۴) مطابقت ندارد.

احسن: ۲/۶۳۷، ضبط "جای سینگه" "خطاو" "جی سینگه" درست است.
احرار: این مقاله از نگاشته های بنده است. در حین چاپ یا ویرایش در مرکز اشتباهی در آن وارد شده است. در ۱/۶۵۴ "دانشگاه سلیمانیه استنبول" را باید "جامع سلیمانیه" نوشت.

احمدآباد: ۲/۶۹۱ "بازار" مطابق با املای متون نیست، "بُروده" درست است؛

۱/۶۲۹۲ "شیخ احمد کتویا کهتو" "خطاو" "شیخ احمد کهتو" صواب است.

ج: ۷

احمدرای بریلوی: ۴۱-۴۳، وی یکی از شخصیتهای مهم مسلمان شبه قاره و استقلال طلب منطقه بود. درباره او چندین کتاب و تحقیق در شبه قاره پدید آمده است، مثلاً سوانح احمدی تألیف محمد جعفر تهانیسری، چاپ پندی بیهاء الدین، سیرت سید احمد شهید تألیف ابوالحسن علی ندوی میان، چاپ لکھنؤ، ۱۹۳۹ م؛ سید احمد شهید تألیف غلام رسول مهر، لاہور، ۱۹۵۲ م، هندوستان کی بھلی اسلامی تحریک تألیف مسعود عالم ندوی، چاپ راول

پندی، ۱۳۶۸ھ - در تأثیف مقاله از هیچ یکی از آینها استفاده نشده است.

احمد سرهندي: ۲/۴۸، مکرر "اگره" ضبط شده است، این ضبط مطابق با اصل و همچنین مطابق با ضبط مدخل در جلد اول نیست. ضبط "اگره" درست است.

احمد شاه بهادر: ۲/۶۲، ضبط "روهیل خند" "خطاو" "روهیل کهند" صواب است.

احمد عبدالحق ردولاوي: ۱/۷۲، ضبط "ردولاوي" "را باید" "ردولوي" ساخت، زیرا او منسوب به رد ولی است.

اردو زبان: ۱/۵۴۴، "این تاثیر در غزل سرایی دو تن شمس الدین ولی (۱۱۵۹-۱۰۷۹ق) و معاصر او سراج الدین علی خان آرزو آشکار است" - به گمانم مؤلف مقاله در اینجا سراج الدین سراج اورنگ آبادی (۱۱۲۸-۱۱۷۷ق) را با آرزو التباس کرده است، زیرا اورنگ آبادی است که در غزل سرایی اردو تحولی ایجاد کرد و آرزو نقشی ندارد. و آنگهی آرزو، دکنی نیست اکبر آبادی و شاهجهان آبادی است - اورنگ آباد در جنوب هند واقع است.

۲/۵۴۷ - ۱. در ضبط برخی افعال اردو و مفهوم آنها به فارسی اشتباهاتی رخداده است، مثلاً "آنکهن" "خطاو آنکهیں" (بانوں غنہ در آخر) صواب است. مصدر "افطارنا" در اردو نیست، "افطار کرنا" است، مصدر "شرطنا" در اردو نیست؛ "بخشنا" شاید سهو چاپی است و ضبط درست "بخشنا" است. "اچھی لرکی" = پسران خوب" را بایستی "اچھے لڑکے" ضبط کرد، زیرا ضبط "اچھی لرکی" = دختر خوب است و هم چنین سوندر لرکی = پسران زیبا" را بایستی "سوندر لڑکے" می نوشت تا مفهوم پسران را دهد. گفتگی است که آوردن مثالهایی از کلمه "سوندر" در تأیید زبان اردو مناسب نیست، زیرا این کلمه زبان هندی جزو متداولات اردو نیست. "بینا حکم" "خطاو" "بنا حکم" صواب است. کاھل به معنی بزدل و ترسو ضبط شده که به معنی تبل صواب است. ضبط "فی دین" کاملاً خطاو "فی دن" درست است؛ ضبط "چلباز" نیز اشتباه و "چال باز" درست است.

اسلام (اسلام در شبہ قاره هند و پاکستان) : ۲/۵۸۰، "مرکز نسخه های فارسی در اسلام آباد" را باید "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" نوشت.

اسلام آباد : ۱/۵۹۰، "کتابخانه بزرگ داتا گنج بخش"، عنوان رسمی این "کتابخانه گنج بخش" است؛

"مقدره قومی زبان" به فرهنگستان پاکستان ترجمه شده است که مفهوم را واضح نمی کند، بایستی فرهنگستان زبان ملی یا فرهنگستان زبان اردو ترجمه می شد.

اسماعیل شهید : ۲/۶۷۰، ضبط "بلکوت" "خطاو" و "بلاکوت" صواب است. اشرف بیابانی : ۱/۳۲، "خالق باری اثر خسرو شاه". به تحقیق حافظ محمود شیرانی در پنجاب میں اردو، خالق باری اثر ضیاء الدین خسرو است. هویت خسرو شاه اصلاً مجهول است.

شرف جهانگیر : ۲/۳۳، "بخش بزرگی از این کتاب (لطائف اشرفی) عیناً از نفحات الانس جامی نقل شده است". با توجه به اصالت لطایف چنانکه موضع محققان هندی است، این عبدالرحمان جامی بود که بخشی بزرگی از لطایف را عیناً در نفحات وارد کرده است. ناک: نذیر احمد؛ و وحید اشرف، مقدمه لطایف اشرفی، چاپ هند.

اصفهان (ادب فارسی در اصفهان) ۱۹۵-۱۹۲: کتاب شعری/صفهانی شبہ قاره تأییف ساجد اللہ تنهیمی، چاپ اسلام آباد، ۱۹۹۴ م، در این موضوع شائسته ذکر است.

اصلاح طلبی / اصلاح طلبی در شبہ قاره هند: ۲/۲۴۷، "جمعیت حمایت اسلام"؛ نام رسمی آن "انجمن حمایت اسلام" است.

اظفری گورکانی : ۱/۳۳۷-۲، مکرر ضبط "مدرس" "خطاو" و "مدراس" صواب است؛ ۱/۳۳۷، در ضمن معرفی فرهنگ او نکته گفتند اینست که او معروف اللغات / فرهنگ / ظفری به نظر دارد در ۲ بخش، بخش یکم فرهنگ فارسی به ترکی و بخش دوم فرهنگ ترکی به فارسی، این فرهنگ کلان در ۴۲۳ صفحه است و نسخه خطی آن در موزه ملی پاکستان، کراچی موجود است (ناک: نوشاهی؛ موزه ملی، ص ۳۴۵)؛ اثر دیگر او نصاب / ظفری به نظم است که در

رمضان ۱۴۰۸ / ۵ / ۱۷۹۶ سروده است. این واژه نامه فارسی - ترکی است در صنعت مقلوب و نسخه خطی آن در انجمان ترقی اردو، کراچی است: (نک: نوشاهی، انجمان، ۲۷۲).

اعتقاد خان: ۲/۳۵۵، "خوشگو، بندر" نام او به طور ناقص ضبط شده است
نام کامل او "خوشگو، بندرابن داس" است.

اعظم شاه: ۲/۳۹۱، "جای سینگ" را بایستی "جی" نوشت.

اعظم گره: ۱/۳۹۲، "گهاگهارا" را طبق آوانگاری لاتین Ghaghara باید "گهاگهرا" نوشت.

افسوس: ۲/۴۹۱، ضبط "سبحان رای بتالوی" اشتباه و سجان (Sujan) درست است.

اقبال لاهوری: ۲/۶۲۷، ضبط "اسد آباد" خطای چاپی و "الله آباد / الله آباد" درست است. در ضمن معرفی آثار اقبال آنجایی که مجموعه نامه های او ثبت شده است کلیات مکاتیب اقبال به کوشش مظفر حسین برنسی، چاپ دهلی در ۴ جلد از قلم افتاده است که در واقع تمام مجموعه های متفرق نامه های اقبال را در بر می دارد، به علاوه نامه هایی که در هیچ یک از مجموعه های های مدون نیامده است.

اکبر شاه / اصلاح گری و سیاست دینی اکبر شاه: محمد اسلم (مورخ پاکستانی) و خلیق احمد نظامی (مورخ هندی) کتابهای مهم تحقیقی در این موضوع تألیف کرده اند که در این مقاله مورد توجه قرار نگرفته است. کتاب نظامی غیر از کتابی است که در منابع مقاله ذکر شده است.

دکتر محمد اقبال تاقب
عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه دولتی، لاہور

وروڈ زبان فارسی به سند و بررسی تأثیر سعدی در آن جا

هنوز سده اول هجری به پایان نرسیده بود که مسلمانان از دو معبر، یکی از ساحل "مالا بار" و دو دیگر از راه "دره سند" وارد هندوستان شدند و این دو نقطه به منزله سرپلی بود که در خاک هندوستان به دست آوردند وزبان فارسی را به آن سرزمین سوغات بودند. (۱) بیشتر سپاهیان محمد بن قاسم ثقی که از طرف حاجج ابن یوسف، مأمور فتح دره سند بود، از نواحی استان فارسی و بنادر خلیج فارس جمع آوری شدند. زبان فارسی، زبان مادری ایشان بود. این سر بازان نخستین دسته‌ای به شمار می‌روند که بذر زبان و فرهنگ ایرانی را در حوزه سند کاشتند و آن را آییاری کردند. (۲)

بررسی تأثیر سعدی در حوزه سند:

برا ساسِ تألیفات و تصنیفات پیاموند احوال و آثار شیخ، تأثیر سعدی در حوزه یاد شده می‌توان بررسی کرد.

ترجمه‌های آثار سعدی در سند:

وقتی به دست انجلیسی‌ها، در شبے قاره آموزش زبان فارسی که به عنوان زبان دینی و علمی مطرح بود، متوقف شد و در مدارس به جای عربی و فارسی زبان انجلیسی معروف گردید، این خطر احساس شد که با ازین رفتگی زبان فارسی، آثار ارزشمند این زبان نیز از بین خواهد رفت. دانشمندان با احساس این خطر، آثاری همانند گلستان و بوستان را به زبان‌های محلی برگردانند تا نسل نوین از این میراث گرانیها و غنی، بیگانه نشود. در این تلاش دانشمندان و علمای سند نیز عقب نماندند. در این قسمت تراجم آثار سعدی در حوزه سند ملاحظه شود.

۱- نائینی، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۲، ص ۷۳۸.

۲- همو، همان، همانجا.

گلستان سندی:

غلام محمد شاهوایی (د- ۱۹۵۰م/ ۱۳۷۰ق) گلستان سعدی را به زبان سندی برگرداند. مترجم نثر را به نثر و نظم را به نظم برگردانده است. (۱) جز این هیج آگاهی به دست نیامده است.

گلکاری: گلستان:

شاهنواز جمال الدین پیروزاده، تنها ایات گلستان را به زبان سندی برگردانده است (۲). درباره ترجمه جز این هیج آگاهی به دست نیامده است.

گلستان - سندی مترجم:

مولانا عبدالواحد شیخ تریجانی، گلستان سعدی را به زبان سندی برگرداند. این ترجمه تحت اللفظی است و شامل چهار باب و دیباچه است (۳).

گلستان - سه باب (سندی):

مترجم ناشناخته، به ترجمه سه باب گلستان سعدی به زبان سندی پرداخته است (۴) و جز این هیج آگاهی به دست نیامده است.

ترجمه منتخبی از گلستان و بوستان (سندی):

اجمل بیگ بن قلیچ بیگ، انتخاب گلستان و بوستان را به زبان سندی برگرداند و اثر مذبور در سال ۱۹۵۶م/ ۱۳۷۵ق، در حیدر آباد سند انتشار یافت (۵).

گلستان سندی:

حصوپریون، گلستان سعدی را به زبان سندی برگرداند (۶). درباره کتاب مورود نظر جز این هیج آگاهی به دست نیامده است.

گلستان کی حکایات اردو میں (حکایات گلستان به اردو):

شاه حسن عطا مهدوی (معاصر) چند حکایات گلستان سعدی را به زبان اردو برگرداند و اثر مذبور توسط مکتبه جامع تعلیم ملی در کراچی انتشار یافت (۷).

حکایات گلستان:

مقبول احمد، انتخاب از حکایات گلستان را به زبان سندی برگردانده است (۸). جز این هیج آگاهی به دست نیامده است.

۱- قاسم سومرو، گلستان با محاوره سندی ترجمه، مقدمه، ص ۲۴- (۲) همو، همان، همانجا - (۳) همو، همان، همانجا - (۴) همو، همان، همانجا - (۵) نوشاهی، فهرست چاپ‌های آثار سعدی، ص ۱۱۲- (۶) قاسم سومرو، گلستان با محاوره سندی ترجمه، ص ۲۴- (۷) نوشاهی، فهرست چاپ‌های آثار سعدی، ص ۱۰۹-
۸- قاسم سومرو، گلستان با محاوره سندی ترجمه، مقدمه، ص ۲۴-

بوستان مترجم:

این ترجمه که به نام عبدالکریم مخلص به سعدی، توسط آزاد بک دیو، حیدر آباد سند، در سال ۱۹۵۶م/۱۳۷۶ق، به چاپ رسیده (۱)، در اصل از "بوستان مترجم" تألیف سید محمد امیر حسن نورانی نقل گردیده است. ترجمه هوردنظر، تنها مشتمل بر باب اول است و در آغاز کتاب مقدمه ای کوتاه نیزآمده است (۲).

انتخاب بوستان سعدی با ترجمه و شرح به زبان اردو:

سید شاه محمد نعیم ندوی فردوسی، به ترجمه و شرح انتخاب بوستان سعدی پرداخت و اثر مزبور، در سال ۱۹۵۶م/۱۳۷۶ق توسط آر-ایچ احمد ایند برادر ر (R.H.Ahmad & brothers) در حیدر آباد (سند) انتشار یافت (۳).

بوستان با ترجمه اردو:

مترجم ناشناخته، بوستان سعدی را به زبان اردو برگرداند و اثر مورد نظر، در سال ۱۳۸۵م/۱۹۶۵ق، توسط ایجوکیشنل پریس کراچی انتشار یافت. این کتاب که با قراید حواشی به زبان اردو چاپ شده است، شامل ۳۲۸ صفحه می باشد (۴).

نزهت الاحباب: ترجمة کریما به زبان سندی:

هدایت اللہ بن حاج محمد حسن هلالی سندی، کریما سعدی را در سال ۱۹۴۶م/۱۳۶۵ق، به زبان سندی برگرداند و اثر مورد نظر، به نام "نزهت الاحباب" در کلیات مترجم جای دارد. به نظرمی رسد که ترجمه مورد نظر، منظوم است و به صورت نسخه خطی در کراچی، پیش کریم بخش خالد دیر دائرة اطلاعات و فیلم استان سند، نگهداری می شود (۵).

کریما مترجم:

مترجم ناشناخته، به ترجمه پند نامه سعدی پرداخته و اثر مورد نظر، در سال ۱۸۵۷م/۱۲۷۳ق، انتشار یافته است (۶). درباره این ترجمه، جزوی هیچ آگاهی به دست نیامده است. اما، چون نسخه مزبور در کتابخانه بانک ملی پاکستان کراچی نگهداری می شود، گمان می شود که این ترجمه مربوط به سند است.

طیبات (با ترجمه انگلیسی):

م-ر. شیرازی، طیبات را به زبان انگلیسی برگردانید و این کتاب که شامل غزل های ۷۶-۱۰۰ است، در سال ۱۹۱۹م/۱۳۳۷ق، توسط مرکنتایل ستیم پریس کراچی، به

۱- عبدالکریم سعدی، بوستان مترجم، صفحه عنوان. (۲) همان، ص ۳. (۳) نعیم، انتخاب بوستان با ترجمه و تشریح، صفحه عنوان. (۴) نوشاهی، فهرست چاپ های آثار سعدی، ص ۲۵. (۵) منزوی، سعدی برمنای نسخه های خطی پاکستان، ص ۹۴. (۶) نوشاهی، فهرست چاپ های آثار سعدی، ص ۶۴.

چاپ رسید - کتاب مزبور، دارای ۷۳+۳۷ ص است (۱) -

طیبات (با ترجمه انگلیسی):

بروفسور دا وود پوته، غزل های طیبات را به زبان انگلیسی برگرداند و اثر مورد نظر،
که مشتمل بر ۵۶ ص است، در سال ۱۹۲۴/۴۲-۱۳۴۲ ق، در کواجی منتشر گردید (۲) -

طیبات (با ترجمه انگلیسی):

م-ر- شیرازی، به ترجمه و تحسیله غزل های طیبات (۵۱-۵۰) (۲۴۵-۲۴۰) بود اخته و این اثر،
توسط کرشنایرینگ ورکس حیدرآباد (سنند) در سال ۱۹۲۴/۴۳-۱۳۴۲ ق، انتشار یافته
است. این ترجمه که به زبان انگلیسی است دارای ۳۶+۶۴ ص می باشد (۳) -

آثارِ سعدی که در حوزه سند گرد آوری و چاپ گردید

شرح گلستان:

قاضی فتح محمد، شرح مورد نظر را بر گلستان نگاشته و بدون یاد آوری سال
انتشار در حیدرآباد انتشار یافته است (۴) -

گلستان محسنی:

کتاب مزبور، با توضیحات در کنار متن در سال ۱۹۶۳/۱۳۸۳ ق، دومین بار در
ایجوکیشنل پریس کواجی انتشار یافت و شامل ۲۵۲ ص است (۵) -

گلستان محسنی:

کتاب مورد نظر، با حاشیه های در کنار متن، در مطبع سعیدی کواجی منتشر
گردید و مشتمل بر ۱۸۶ ص است (۶) -

دبستان فارسی:

هیئت آموزش و پرورش دیورستانی کواجی، برای محصلین دیورستان، انتخاب از
گلستان و بیوستان سعدی را چاپ کرده است (۷). چون صفحه عنوان افتاده است از سال
انتشار و محل انتشار آگاهی به دست نیامده است.

نسخه صحیحة بستان:

مؤلف ناشناخته، به تصحیح نسخه بستان بود اخته و توضیحات را در کنار متن در
حاشیه نگاشته است. نسخه مورد نظر به مباررت محمد سعید، در مطبع سعیدی، کواجی
انتشار یافته است. سال انتشار یاد نشده است و اثر مزبور، شامل ۳۳۴ ص می باشد -

۱- شیرازی، طیبات (با ترجمه انگلیسی) کواجی، ۱۹۱۹م. (۲) داود پوته، طیبات با ترجمه انگلیسی،
کواجی ۱۹۲۴م. (۳) شیرازی، طیبات با ترجمه انگلیسی، حیدرآباد، ۱۹۲۴م. (۴) نوشاهی، فهرست چاپ
های آثار سعدی، ص ۱۱۴. (۵) گلستان محسنی، ایجوکیشنل پریس، کواجی، ۱۹۶۳م. (۶) گلستان محسنی،
طبع سعیدی کواجی، بی تا. (۷) دبستان فارسی، هیئت آموزش و پرورش دیورستان کواجی، ص ۱.

آغاز: "آغاز می کنم این کتاب را به نام جهانداری که آفریننده جان است (۱)"
در پایان کتاب، مطلبی به عنوان "خاتمه الطبع" وقوع یافته است و نثار احمد
بن حافظ نیاز احمد، در آن از آوازه سخن سعدی نیز پرداخته است (۲)-

گلستان امجد:

امجد حیدرآبادی، سواینده برجسته حیدرآباد دکن، گلستان سعدی را به زبان
اردو برگرداند و تألیف مورد نظر، در کراچی، به سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۵ق، منتشر گردید (۳)-

گلزار ادب یا فارسی ادب (انتخاب از نظم و نثر سعدی):

گرد آورنده ناشناخته، به گرد آوری "گلزار ادب" پرداخته است. کتاب مورد
نظر با مشمولات دیگر مشتمل بر گزینه ای از گلستان و بوستان و دیوان سعدی است. این
کتاب، در مطبع سرکاری کراچی در سال ۱۸۸۱م/۱۲۸۸ق، به صورت چاپ سنگی منتشر
شود و دارای ۱۵۸+۸ ص است (۴)-

کریما نیچرل:

شمس الدین بلبل سندی "کریما نیچرل" را به تقلید از کریما سعدی سرو ۵۰
است. درباره کتاب جز این هیچ آگاهی به دست نیامده است (۵)-

کریما بهایی:

بهاء الدین بهایی سندی، اثری به نام "کریما بهایی" به تقلید کریما سعدی
تصنیف نموده است (۶)-

مخمس کریما:

سواینده ناشناخته، تضمین بر کریما سعدی در قالب مخمس سرو ۵۰ و تخمیس
مذبور، در سال ۱۸۸۵م/۱۳۰۲ق، به صورت چاپ سنگی، در کراچی منتشر گردید و دارای
۳۸ ص است (۷)-

نسخه های خطی آثار سعدی، در سند (۸):

۱- شرح گلستان از محمد اکرم ملتانی:

کراچی، موزه ملی پاکستان، B 209-209 N.M. 1965: نسخه.

شکارپور، گڑھی (گری) یاسین، گوشہ ادب صلاح الدین ۹۳: نسخه خوش،
رحیم بخش، ۱۸۵۱/۱۲۶۸م-۴۲۴۰ ص-

۱- نسخه صحیحه بوستان، مطبع سعیدی کراچی، ص ۱-۲ همان، ص ۳۳۴-۳. نوشاهی، فهرست چاپ
های آثار سعدی، ص ۱۰۷-۱۰۸ همو، همان، ص ۹۵-۹۶ همو، اطلاع کتبی، اسلام آباد - (۶) سبط حسن،
فارسی گویان پاکستان، ص ۱۴۵-۱۴۶. مخمس کریما، کراچی، ۱۸۸۵م- (۸) منزوی، سعدی بر مبنای نسخه
های خطی پاکستان

- کراچی، موزهٔ ملی پاکستان، ۱۹۶۹-۲۲۰ N.M. نستعلیق، قاضی ملا محمد خلف قاضی محمد امین، ۱۲۷۵ق/۱۸۵۸م ۲۴۶ بروگ.
- ۲- چمنستان، شرح گلستان:
- کراچی، ناظم آباد، سید محمد بیدری: نستعلیق زیبا، ۱۲۴۷ق/۱۸۳۱م، ۴۵۸ ص.
- ۳- ترجمة اردو ریاض رضوان، شرح گلستان:
- کراچی، موزهٔ ملی ۶۴۸-۱۹۵۷ N.M. نستعلیق، رحیم بخش برای امام الدین سدهٔ ۱۳ ق، ۲۹۲ ص.
- ۴- شرح گلستان از ناشناخته:
- کراچی، موزهٔ ملی ۱۹۶۷-۷۲/۱ N.M. نستعلیق، محمد حسن، سدهٔ ۱۳ ق، ص ۲۱۹.
- ۵- شرح گلستان از نور محمد:
- کراچی، موزهٔ ملی ۱۲۹/۵۲۸ N.M. نستعلیق، سدهٔ ۱۲ ق، انجام افتاده، ۴۶ ص.
- ۶- معین الالفاظ (فرهنگ گلستان):
- کراچی، انجمن ترقی اردو، ۲ق، ف ۳۱۸: نستعلیق، ۱۲۴۸ق/۱۸۳۲م، در میرزا پور نوشته شد.
- ۷- ترجمة گلستان از محمد برهان الدین:
- کراچی، انجمن ترقی اردو، ۳ق، ف ۸۴: نستعلیق به خامہ نگار نده، ۲۰ محرم ۱۲۲۴ق (ص ۱۳۸-۱۴۴).
- ۸- شکرستان (به روش گلستان) از میر قمر الدین منت دھلوی:
- کراچی، موزهٔ ملی پاکستان، ۱/۲۵۶-۱۹۵۸ N.M. نستعلیق خوش، ۱۲۳۶ق در شاه جهان آباد، ۱۴۵ بروگ.
- ۹- دلستان (به شیوهٔ گلستان) از محمد یوسف جرجانی:
- حیدر آباد، آقای محمد حنیف صدیقی: نستعلیق، ۱۰۶۹ق/۱۶۵۸م.
- ۱۰- گلستان (منتخب گلستان)
- کراچی، انجمن ترقی اردو، ۲ق، ف ۲۳: سجان رای برای لاله پرشاد، سدهٔ ۱۲ ق، ص ۳۰۴-۳۵۶.
- ۱۱- شرح بوستان از عبد الرسول بن شهاب الدین:
- کراچی، موزهٔ ملی ۱۲۷۵-۱۹۶۱ N.M. نستعلیق، سلطان سنجر میرزا، شوال ۱۲۹۲ق، ۱۴۸ ص.

- ۱۲- شرح بوستان محمدیه از محمد بن غلام محمد گلهوی:
 شکارپور، گزهی (گری) یاسین، مولانا محمد ابراهیم ناظم، یاسینی: نستعلیق
 خوش، سده ۱۲ ق، ۱۳۸ ص.
- شکارپور گزهی (گری) یاسین، گوشه ادب صلاح الدین ۲۳۴: نستعلیق شکسته
 آمیز، سده ۱۳ ق، ۳۱۶ ص.
- کراچی، موزه ملی ۱۹۷۱-۲۶۰ N.M: نستعلیق خوش، میان محمد زمان، ساکن
 مستاله (پنجاب)، رمضان ۱۳۰۲ ق، ۴۴۴ ص.
- ۱۳- الانهار الاسرار(شرح بوستان) از ابراهیم بن اسماعیل تنوی:
 حیدرآباد، کتب خانه دانشگاه سنند.
- ۱۴- شروح بوستان از مؤلفان ناشناخته:
 شکارپور، گزهی (گری) یاسین، گوشه ادب صلاح الدین ۳۴: نستعلیق،
 محمد بخش بن میان سلطان محمود، قوم بهئی (بتی) ۱۲۴۶ ق، آغاز
 افتاده، ۵۳۲ ص.
- حیدرآباد، منصوره، شاه ولی الله کالج: نستعلیق خوش، عبدالرزاق، ۱۲۹۳ ق،
 ۱۶۶ ص.
- کراچی، موزه ملی ۱۸۷-۱۹۶۸ N.M: نستعلیق، فضل الهی بن حافظ
 عبدالرحمان، سده ۱۳ ق، ۴۱۲ ص.
- ۱۵- فرهنگنامه های بوستان از مؤلفان ناشناخته:
 خیرپور، کتابخانه عمومی: نستعلیق، آغاز افتاده، در ۵ باب، واژه ها
 را تشریح کرده است، ۹۶ ص.
- کراچی، موزه ملی ۳۰/۴-۱۹۷۸ N.M: نستعلیق، سده ۱۳ ق/۱۹ م، ۱۲۲ ص.
 چکیده مطلب و نتیجه گیری:
- آثارِ سعدی که به شمار زیاد در حوزه سند به صورت نسخه های خطی وجود دارد
 و به زبان های محلی ترجمه و تأثیف شد، نشان می دهد که در تشکیل فرهنگ این منطقه
 آثارِ سعدی سهم بسزایی دارد. اما اغلب این آثار، مربوط به دوره های پیش از استقلال
 پاکستان می باشد. بعد از استقلال پاکستان تعداد آثارِ سعدی بسیار کم شد و آخرین اثر در

۱۹۸۱م- به چاپ رسید- این نقطه واقعاً نگران کننده است-

برای دانشمندان، استادان و بزرگان لازم است که سبب این بی اعتمایی دریابند
و همه موانع را از راه بردارند تا فرهنگ جامعه ما به شکل اصلی خود بر گردد. و گونه
خطر دارد که با وجود پیشرفت های کمپیوتری و علوم تجربی تعادل جامعه ما به هم بخورد
و ما- خاکم به دهن- فرهنگ گران مایه خود را از دست بدھیم-

کتابشناسی منابع

- داؤود پونه، طیبات، کراچی، ۱۹۲۴م-
- سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۵۳ش-
- شیرازی، طیبات، حیدرآباد، ۱۹۲۴م-
- همو، همان، کراچی، ۱۹۱۹م-
- عبدالکریم، سعدی، بوستان مترجم، حیدرآباد سند، ۱۹۵۶م-
- قاسم سومرو، محمد، گلستان، با محاوره سندی ترجمه، کندو یارو ۱۹۹۷م-
- منزوی، احمد، سعدی برمبنای نسخه های خطی پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۵م-
- نائینی، محمد رضا جلالی، زبان و ادب فارسی در شبه قاره، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۲، تهران، ۱۳۶۵خ-
- تعیین، محمد ندوی، بوستان، با ترجمه و تشریح به زبان اردو، حیدرآباد، ۱۹۵۶م-
- نوشاھی، سید عارف، فهرست چاپ های آثار سعدی در شبه قاره، اسلام آباد ۱۹۸۴م-

دکتر عباس کی منش
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و
استاد اعزامی ایران به دانشگاه دولتی لاہور و دانشگاه پنجاب لاہور - پاکستان

هنر سعدی و حافظ در طیف جاذبه مضمایین و موسیقی شعر فرخی

مقدمه:

شاهین ذوق شاعران گاهی در طیف جاذبه مضمایین وزمانی در حوزه وزن و قافیه وردیف سخنوران دیگر به دام افتاده است. چنان که عنقای فرسر شیخ اجل سعدی شیرازی و لسان الغیب حافظ شکاری این دو کمند شعر فرخی اند و نگارنده این عناصر مهم شعری را که در این دو شاعر بزرگ جهان مایه پیدایش مضمایین بکرو آهنگهای نوآین دیگر شده است و موسیقی دلپذیر تری را سبب گردیده در پژوهشگاه تحقیق مورد بررسی قرارداده است.

متن:

فرخی در تهنیت جلوس سلطان محمد پس از وفات سلطان محمود در بحر خیف
مسدس محبون اصلم مسبغ (فاعلاتن مفاعلن فع لان) خطاب به وی که سلطنش دولت
مستعجل بود گوید.

ملک چون کشت گشت و تواران این جهان چون عروس و تو داما (۱)
مضمون بیوفایی دنیارا شیخ سعدی در مرثیه اتابک ابویکر بن سعد زنگی در
قصاید در بحر مجتبث مثمن محبون اصلم مسبغ (فاعلاتن فعالتن مفاعلن فع لان) از فرخی
اخذ کرده با کلمه "داماد" چنین تصویر نموده است.
عروس ملک نکوری دختری است ولیک و فانمی کند این سست مهر با داما (۲)
و باز سعدی در مواعظ در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محدود
(مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن) همین مضمون را در لباسی دیگر طرح نموده:

دنیازنی است عشوه ۵ و دلستان ولیک باکس بسر همی نبرد عهد شوهری (۱) لسان الغیب حافظ. با نگرش به مضمون فرخی در همان بحری را که شیخ شیراز مضمون را ادا کرده. بحث هجت شکن مخبوب اصلم مسیح (فاعلان فعالان مفاعلان فع لان) - گوید:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز، عروس هزار داما دست (۲) فرخی در مدح خواجه عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی در بحر خفیف مسدس مخبوب اصلم مسیح (فاعلان فعالان مفاعلان فع لان) گوید:

ای دل من ترا بشارت باد که ترا من به دوست خواهم داد (۳) پیش از اورود کی در همین وزن و قافیه گفته است:

شاد زی با سیاه چشم ان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد (۴) اما سعدی نظر به هر دو شاعر داشته در بحر خفیف مسدس مخبوب مقصور (فاعلان، مفاعلان فعالات) گوید:

جان من، جان من فدای تو باد هیچت از دوستان نیاید یاد (۵) مسامین دیگری از این قصیده را سعدی گرفته و قوافی آن را نیز رعایت کرده است. چنان که "آزادی از غم" را از همین قصیده در بیت زیر، از آن جمله است:

خانه او بهشت شد که درو غمگنان راز غم کند آزاد (۶) و شیخ مضمون را چنین ساخته و پرداخته است:

روی گفتم که در جهان بنهم گردم از قید بندگی آزاد (۷) اگرچه شعر فرخی در قالب قصیده است ولیکن درونهای شعرش نوعی غزل است با همه ویژگیهای غزل شاعران غزل سرای ادب فارسی. سعدی در غزل های اوزان کوتاه توانا ترین شاعر زبان فارسی محسوب است. شیخ در بکارد اشت این اوزان گاهی نظر به فرخی دارد و توان گفت که شعر اورا الگوی

۱- سعدی، کلیات، ۷۵۳، (۲) حافظ، دیوان غزلیات، ۵۴، (۳) فرخی، دیوان، ۴۲، (۴) صفا، دکتر ذیح اللہ، گنج سخن، ج ۱، ۸، (۵) سعدی، دیوان غزلیات، ۲۲۸، (۶) فرخی، دیوان، ۴۳، (۷) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۱، ۲۲۹.

خوبی در این زمینه شناخته است. قصاید فرخی در بحر خفیف غالباً مضامینی غزلی و عاشقانه دارد و همین دقت نظر و خروج از سبک قصیده سرایی شاعران معاصر خود وی است که او را پیشوای سعدی در غزل سرایی قرار داده است. برای مثال قصیده‌ای از وی را در بحر خفیف مسنس محبون مقصور (فاعلاتن مفاعلن فعلات) که دارای مضامین غزلی استادانه است فرا یاد خواننده این سطور می‌آورد:

عاشقان را خدای صبردهاد هیچ کس را بلای عشق مباد (۱)
سعدي تنها يك غزل در همین بحر با قافية های فرخی سروده است در حالی که فرخی سه قصیده در این بحر ساخته که درونمایه هرسه قصیده اندیشه غزلی است نه از نوع مذاھی های شاعران مدح گستر، از آن جمله است:
هر که بود ازیمین دولت شاد دل به مهر > مال ملت داد (۲)
در این قصیده که در تهنیت جلوس سلطان محمد و وفات سلطان محمود ساخته و پرداخته تهنیت و تعزیت را با روحیه ای آمیخته شادی و غم به استادی و چیره دستی در بحر خفیف مسنس محبون اصلح مسخ (فاعلاتن مفاعلن فع لان) مطرح کرده است.
”کچ بستن دستار را که کنایه است از خود پسندی و غرور“ در بحر هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور (مفهول - مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل) چنین تصویر کرده گوید:

خواهم کله وا زپی آن خواهم تا تو مارا نزنی طعنه به کچ بستن دستار (۳)
همین مضمون را لسان الغیب در بحر مل مثمن محبون اصلح (فاعلاتن فعلاتن فع لان) فعالتن فع لان) چنین در پرده تصور آورده است:

صوفی سرخوش ازین دست که کچ کرد کلاه به دو جام دگر آشفته شود دستارش (۴)
که ”آشفته شدن دستار“ به معنی پریشان شدن و کنایه است از نی خبری در نتیجه باده گساری.
فرخی در قصیده‌ای در بحر هجت مثمن محبون اصلح (فاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان) گوید

ترا به بوي و به پيرايي هیچ حاجت نیست چنانکه شاه جهان را گه نبرد به يار (۵)

۱- فرخی، دیوان، ۴۳، (۲) فرخی، دیوان، ۴۰، (۳) فرخی، دیوان ۸۲

۴- حافظ، دیوان غزلیات، (۵) فرخی، دیوان، ۶۱

که شیخ سعدی همان بحر و وزن و مضمون را در استقبالی شاعرانه چنین بیان داشته است:

ذکر ترا گر کنند ورنکنند اهل فضل حاجت مشاطه نیست روی دلارام را^(۱)
البته نظیر همین مضمون را فرخی در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور
(مفول فاعلات مفاعیل فاعلات م) نیز به نظم در آورده است:
روی ترا به غالیه کردن چه حاجتست اورا چنانکه هست بدودست بازدار^(۲)

فرخی در قصیده ای در مدح امیر محمد فرزند سلطان محمود در بحر رمل مثمن
مخبون محدود (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن) گوید:
هر که چیزی ز کسی برد خبر دار داز آن تو دلم بردی و دانم که ترا نیست خبر^(۳)
سعدی این مضمون را اخذ کرده در بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ (فعلاتن
فعلاتن فعلاتن فع لان) با قافية دیگر همراه ردیف آورده گوید:
خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست طاقت بار فراق اینهمه ایامم نیست^(۴)
که شیخ را بی دیدار متشوق آرامشی نیست و طاقت بار فراقش - بنا بر این مضمون
را با آب ورنگ غزلی هژمندانه کسوت لفظ و عبارت پوشانده است.
و همچنین شیخ سعدی همین مضمون را در غزلی دیگر در بحر رمل مثمن مخبون
اصلم عروض (فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان) چنین تصویر کرده است:

خبر از عیش ندارد که ندارد باری دل نخواند که صیدش نکند دلداری^(۵)
فرخی در مدح سلطان مسعود در بحر رمل مثمن مخبون محدود (فعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلن) گوید:

ماه دو هفتة من بردمه روزه بسر بامداد آمد و از عید مراد داد خبر^(۶)
و باز در قصیده ای دیگر همین مضمون "ماه دو هفتة" را به گونه دیگر در بحر
مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور (مفول فاعلات مفاعیل فاعلات م) مطرح کرده گوید:

ماه من آنکه رشك برد چاشتگاه ماه من به شاههار بسر برد^(۷)

۱- سعدی، به نقل از امثال و حکیم دهخدا^(۲) فرخی، دیوان، ۱۹۵ (۳) فرخی، دیوان، ۱۲۱ (۴) سعدی،
دیوان غزلیات، ج ۱، ۱۸۲، ۱ (۵) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۸۱۶ (۶) فرخی، دیوان، ۱۴۹، ۱ (۷) فرخی، دیوان، ۳۴۳

شیخ سعدی همین مضمون را در بحر مجتث مثنوی مخبون (مفاععلن فعلاتن
مفاععلن فعلاتن) در لباس الفاظ زیبا چنین تصویر کرده:

دو هفته می گذرد کان مه دو هفته ندیدم بجان رسیدم از آن تا به خدمتش نرسیدم(۱)
جامی به تأثیر غزل سعدی در همان وزن، و قافية دیگر همراه ردیف گوید:

دو هفته شد که ندیدم مه دو هفته خود را کجا روم، به که گویم، غم نهفته خود را(۲)
نگارنده در این گفتار و گفتاری دیگر منلا در مقاله تحلیل اوزان عروضی دیوان
منوچهrij دامغانی و تعیین بحور آن و همخوانی اوزان با موضوعات مندرج در مجله بین
المللی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۹ بدین نکته اشارت
کرده است که اوزان کوتاه اصولاً برای رسیدن پیام عاشق است به معشوق هرچه سریع تر با
کلمات کمتر و جاندار تر. لذا فرخی در مدح ایاز منظور و مطلوب سلطان محمود که
داستان این دور نزد جلال الدین محمد بلخی رومی رنگ عرفانی گرفته است در بحر
هزج مسدس مقصور (مفاععلن مفاععلن مفاععلن) گوید:

غم نادیدن آن ماه دیدار مرا در خوابگه ریزدهمی خار(۳)
این موضوع را فرخی نیک دریافته به همین جهت یکی از اوزان کوتاه را برای
رساندن پیام برگزیده و شیخ سعدی نیز در این حوزه نظر بد و دارد. بنا بر این می بینیم که
مضمون فرخی را در کسوت الفاظ زیبا و تعییر بکر در بحر مضارع مثنوی اخرب مکفوف محدود
عروض (مفعول فاعلات مفاععلن فاعلن) که اگرچه از اوزان مثنوی است ولیکن الفاظ چندانی
لازم ندارد سروده گوید:

دیدار می نمایی و پرهیز می کنی بازار خویش و آتش ماتیز می کنی(۴)
و این خود مهارت شیخ سعدی است که در وزن مثنوی کلماتی را بر می گزیند که با
تفق آنها هرچه سریع تر و زن پرمی شود.
فرخی در مدح خواجه سید منصور بن حسن میمندی در بحر هزج مثنوی اخرب
مکفوف مقصور (مفعول مفاععلن مفاععلن مفاععلن) گوید:

۱- سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۵۵۹ (۲) جامی، غزلیات، ۲۵ (۳) فرخی، دیوان، ۱۶۱ (۴) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۹۰۹.

یک عشق بسر برده نباشی به تمامی کا ویخته باشی به غم عشق دگر بار (۱)

شیخ سعدی مضمون را در پرده زیبا تری در بحر رمل مثمن مخبون محدود

عروض (فاعلاتن فعاراتن فعلن) به نمایش گذاشته است:

هر صاحبی خمی از دور زمان پیش آید گویم این نیز نهم بر سر غمهای دگر (۲)

ودگر بار سعدی همین مضمون را در بحر مجتک مثمن مخبون اصلیم (فاعلن

فعاراتن مفاعلن فع لن) با نگاهی دیگر چنین تصویر کرده است:

حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر بسر نکوفته باشد در سرایی را (۳)

و باز شیخ همین مضمون را در بحر خفیف مسدس مخبون اصلیم عروض (فاعلا تن

مفاعلن فع لن) با تصرفی شاعرانه چنین تصویر کرده است:

تو چه دانی که بر تو نگذشتست شب هجران و روز تنها یی (۴)

در قصیده در مدح ابوبکر حصیری از بزرگان حدیث آن روزگار و ندیم سلطان

محمد که به قول فرخی، سیستان به او پیش از رستم می نازد، در بحر رمل مثمن مخبون

محذوف (فاعلاتن فعاراتن فعلن) گوید:

پدران را پسران چون تو همی باید و بس که همه روزه همی زنده کند نام پدر (۵)

سعدی این مضمون را اخذ کرده و با تصرفی شاعرانه در غزلی در بحر رمل مثمن

مخبون (فاعلاتن فعاراتن فعلن) چنین بیان نموده است:

صبر بسیار باید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید (۶)

فرخی در همین قصیده در بیتی گوید:

روز نوروزست امروز و چو امروز گذشت کس بدین در نرسد تانرسد سال دگر (۷)

شیخ در قصیده در بحر رمل مسدس محدود (فاعلاتن فعاراتن فعلن) در همین

مضمون گوید:

سال دیگر را که می داند حساب؟ یا کجا رفت آنکه باما بود پار (۸)

فرخی در مدح امیر یوسف برادر سلطان محمود در بحر رمل مثمن مخبون

مقصور عروض (فاعلاتن فعاراتن فعلات) آورده است:

۱- فرخی، دیوان، ۱۶۵ (۲) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۱، ۴۴۳ (۳) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۱، ۳۶

۴- سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۲۴۹ (۵) فرخی، دیوان، ۱۲۲ (۶) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۱، ۴۰۷

(۷) فرخی، دیوان، ۱۷۱ (۸) سعدی، کلیات، ۷۲۴

من واهر دو به حجره درومی مونس ما باز کرده در شادی و در حجره فراز(۱)
 لسان النیب حافظ مضمون "فراز کردن در" را در بحر مجتئ مثمن مخبون
 مقصور (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات) چنین تصویر نموده:

حضور خلوت انس است و دوستان جمع اند وان یکاد بخوانید و در فراز کنید(۲)
 فرخی را قصیده ای است در بحر رمل مثمن مخبون مقصور عروض (فاعلاتن
 فعلاتن فعلاتن فعلات) در مدح خواجه ابو سهل دیر:

بر بنا گوش توای پاکتر از ذریتیم سنبل تازه همی بردمد از صفحه سیم(۳)
 که فرخی خود همین مضمون را در همین وزن و قافیه چنین آورده است:

سیم را شاید اگر در دل و جان جای کنم از پی آنکه بماند به بنا گوش تو سیم(۴)
 شیخ سعدی را دوغزل بدین وزن و قافیه است:

(۱) ماد گرس نگرفتیم بجای تو ندیم الله الله تو فراموش مکن عهد قدیم(۵)

(۲) امشب آن بیست که در خواب رود چشم ندیم خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم(۶)
 و اما لسان الغیب را نیز یک غزل در همین بحر و وزن و قافیه است:

فوی پیر مغان دارم و قولی است قدیم که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم(۷)
 که قوافی سعدی و حافظ با توجه به تکامل شعر خوش تر در دل می نشیند و
 آهنگ و موسیقی کلام در شعر سعدی و حافظ گوش نواز تراست و کلمات آسانتر تلفظ می
 شود. آن سینگینی و ثقالتی که در شعر فرخی هست در غزل این دو استاد به نظر نمی آید و
 آن رمندگی کلمات که در برقی ایات فرخی دیده می شود به سبب طرز تلفیق کلمات در
 شعر سعدی و حافظ خود نهایی نمی کند و تناسب کلمات بایکد یگر بیشتر و عمیق تراست
 برای مثال قافیه "حکیم" را در یک بحر معین- رمل مثمن مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن
 فعلاتن فعلات) در نظر می گیریم:

۱. فرخی، دیوان، ۱۹۹، (۲) حافظ، دیوان غزلیات، ۳۰، (۳) فرخی، دیوان، ۲۴۶، (۴) فرخی، دیوان، ۲۴۳،
 ۵. سعدی، دیوان غزلیات، ۲، (۶) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۶۳۴، (۷) حافظ، دیوان غزلیات، ۴۹۹

فرخی:

سیرش سخت گزیده سست به نزدیک خدای سخشن سخت ستد و سست به نزدیک حکیم(۱)

سعدی:

عشقبازی نه طریق حکما بود، ولی چشم بیمار تولد می بود از دست حکیم(۲)
و باز سعدی گوید:

عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
درد مانیک نباشد بمداوای حکیم(۳)
ولسان الغیب حافظ راست:

فکر بهبود خود ای دل زدی دیگر کن
درد عاشق نشود به بمداوای حکیم(۴)

فرخی را قصیده ای است در بحر منسرح مشمن مطوفی منحور عروض (مفتون فاعلات
مفتون فع) بدین مطلع:

سوسن داری شکفته برمه روشن برمه روشن شکفته داری سوسن(۵)
سعدی در همین بحر و وزن اما قافیه دیگر گوید:

چشم خدا برتو، ای بدیع شمائل یارمن وشممع جمع و شاه قبایل(۶)
فرخی در بحر منسرح مشمن مطوفی مجدوع (مفتون فاعلات مفتون فاع)
قصیده ای دارد بدین مطلع:

جشن فریدون خجسته باد و همایون بر عضد دولت آن بدیل فریدون(۷)

۱- فرخی، دیوان، ۲۴۷، (۲) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲۶۷، ۲۶۷ (۳) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۶۳۵، ۲

۴- حافظ، دیوان غزلیات، ۴۹۹ (۵) فرخی، دیوان، ۲۶۹، (۶) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۱، ۵۰۸،

۷- فرخی، دیوان، ۲۸۸

و سعدی راست در همین بحر و وزن اما قافیه دیگر غزلی :

بخت جوان دارد، آنکه با توقین است پیر نگردد که در بهشت برینست(۱)

و حافظ در همین بحر منسخ مثمن مطوى اما منحور (مفععلن فاعلات مفععلن فع)

گوید:

روشنی طلعت تو ماه ندارد پیش تو گل رونق گیاه ندارد(۲)
فرخی در مدح خواجه احمد بن حسن میمندی در بحر خفیف مسدس مخبون
محذوف عروض (فاعلاتن مفاعلن فعلن) سورده است:

آمد آن نوبهار توبه شکن بازگشتی بکرد توبه من(۳)
همین مضمون را حافظ در بحر مجتک مثمن مخبون محذوف (مفاعلن فاعلاتن
مفاعلن فعلن) با نگاهی تازه تر و شاعرانه تر چنین تصویر کرده است:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می رسد، چه چاره کنم(۴)
در قصیده ای ذو بحرین در مدح یمین الدوله محمود در بحر مضارع مثمن
اخرب (مفهول فاعلاتن مفعول فاعلاتن) و نیز در بحر منسخ مثمن مخبون مکشوف
(مستفعلن فهولن مستفعلن فعلن) گوید:

ای صورت بهشتی در صدره بهایی هرگز میاد روزی از تو مرا جدا نمی (۵)
شیخ سعدی همین وزن را با اندکی اختلاف در رکن دوم آورده و باقی ایات
همان وزنی است که فرخی ساخته و پرداخته است:
چونست حال بستان ای باد نوبهاری کز بلبلان برآمد فریاد بیقراری(۶)
که تقطیع آن چنین است (مفهول فاعلییان مفعول فاعلاتن)
فرخی در قصیده در مدح امیر محمد در بحر رمل مثمن مخبون محذوف
(فاعلاتن فهلاتن فعلن فعلن) گوید:

۱- سعدی، دیوان غزلیات، ج ۱، ۱۳۲، (۲) حافظ، دیوان غزلیات، ۱۷۲، (۳) فرخی، دیوان، ۳۰۶،

(۴) حافظ، دیوان، غزلیات، ۴۷۵، (۵) فرخی، دیوان، ۳۶۱، (۶) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۸۱۴،

گرمرا از توبه سه بوسه نباشد نظری اندرین شهرزم نیز نیابی خبری(۱)
سعدي در همین بحرو وزن وقافته به نگاهی شوق انگیز و خاکسار آنه گوید:

بخت آیینه ندارم که درومی نگری خاک باز از نیرزم که برومی گذری(۲)
فرخی در بهبود یافتن امیر یوسف از بیماری و مدد او در بحر مجتث مثنی
مخبون مخدوف مقصور اصلاح مسیح (فاعلان فاعلان مفاعلان فعالات) گوید:

هزار منت برم افريضه کرد خدای که شاد کرددل ما به میر بار خدای(۳)
شیخ سعدي در همین وزن وقایه اسباب دنیا را عبرت انگیز ترنگریسته می سراید:

به نوبت اند ملوك اندرین سپنج سرای کنون که نوبت نست ای ملک به عدل گرای(۴)
فرخی راقصیده ای است در توصیف باغ امیر یوسف سپهسالار برادر سلطان
محمد در بحر مضارع مثنی اخرب مکفوف مقصور (فعول فاعلان مفاعيل فاعلات):

با غیست دل فروز و سرا یست دلگشای فرخنده باد بـر ملـک اـین باـغ و اـین سـرـای(۵)
و اـما مـسـعـود سـعـد سـلـمان مـضـمـونـی درـد آـمـیـز رـا درـهـمـیـن پـرـدـه بـه مـضـرـابـ غـمـ
نوـاخـته مـی گـوـيد:

نـالـم زـدـل چـونـای مـن انـدـر حـصارـ نـای پـستـی گـرفـت هـمـت مـن زـین بلـنـدـ جـای(۶)

اگرچه این شاهد از حوزه پژوهش ما بیرون است ولیکن اشتهر قصیده مسعود سعد
- اظهار آن را لازم می نمود که آورده شد.
فرخی در مدد خواجه احمد حسن میمندی در بحر متقارب مثنی سالم (فعول
فعول فرعون) با تغزل نفر ذوق انگیزی گوید:

دل من هـمـی دـاد گـفتـی گـواـیـ کـه باـشـدـمـرا رـوـزـی اـز تـوـجـدـایـ(۷)
کـه لـسانـ الغـیـبـ اـینـ پـرـدـه رـا بـه مـضـمـونـی دـیـگـرـ سـازـ کـرـدـه گـوـيد:

۱ - فرخی، دیوان، ۳۷۹، (۲) سعدي، دیوان غزلیات، ج ۲، ۷۹۶، (۳) فرخی، دیوان، ۳۸۹، (۴) سعدي،
کلیات، ۷۴۵، (۵) فرخی، دیوان، ۳۹۰، (۶) مسعود سعد، دیوان، ج ۶۸۷، (۷) فرخی، دیوان، ۳۹۴

سلامی چوبوی خوش آشنایی بدان مردم دیده روشنایی(۱)
 تغزلات فرخی همه از عشقی ساده حکایت دارد با کلمات سلیس و روان آن گونه که
 پنداری هر یک از تغزلات غزلی است مستقل با تمام ویژگیهای یک غزل عاشقانه محض -
 این روانی و سلاست را نگارنده با غزل هیچ یک از شاعران مقاسیه نمی تواند کرد مگو غزل
 های عاشقانه سعدی که کمال جویی مطلق در آن به آهنگی خوش چشم و دل خواننده را
 می نوازد - مولوی و حافظ نیز در همین میدان گوی سبقت از تمام غزل سرایان ربوده اند
 اما چند بیتی از تغزل همین قصيدة فرخی به عنوان شاهد زینت افرای گفتار ماست :

<p>نه چند انکه یکسونه‌ی آشنایی گناهیم نبوده سست جز بیگنایی نگارا بدین زود سیری چرا یی بدین گونه مایل به جور و جفایی که توییوفا در جفاتا کجایی نگویم که تو دوستی را نشایی</p>	<p>جدایی گمان برده بودم ولیکن به جرم چه راندی مرا از در خود بدین زودی از من چرا سیر گشتی سپردم به تودل ندانسته بودم در یخادری یفا که آگه نبودم همه دشمنی از تودیدم ولیکن</p>
---	---

گفته شد که این سادگی و روانی یاد آور غزلیات عاشقانه شیخ احل سعدی است هر
 چند سعدی در این بحر و قافیه غزلی ندارد - ولیکن غزل های دیگر شیخ گواه راستین گفته
 ماست - سخن آنچاست که وقتی فرخی از تغزل وارد مددح ممدوح می شود که در شعر بدان
 تخلص گویند یعنی رهایی از تغزل و نسب و نسب و وروود به مدح، این سلاست و روانی را
 از دست نمی هله -

<p>مراباش تاییش ازین آزمایی نگرتا بدین خو که هستی نبایی که بامن به درگاه صاحب درآیی که دولت بدوداد فرمانروایی که در محراج دوم یست ما قبل آخر وارد مددح ممدوح شده که آن را تخلص گفته اند:</p>	<p>نگارا من از آزماییش به آیم مرا خوارداری و بقدر خواهی زقدرم من آن گاه آگاه گردی وزیر ملک صاحب سید احمد که در محراج دوم یست ما قبل آخر وارد مددح ممدوح شده که آن را تخلص گفته اند:</p>
--	---

فرخی تخلص شعری خود را نیز در آخرین بیت این قصیده چنین آورده است:

به هرجشن نو فرخی مادح تو کند بر تو و شاه مدحت سرایی^(۱)
 فرخی در شمار نخستین شاعرانی است که تخلص اختیار نموده است.
 وی قصیده‌ای دارد در مدح خواجه ابو سهل حمدی در بحر مطاعر مشتمل
 اخرب مکفوف محنوف (مفهول فاعلات مفاعبل فاعلن) که گوید:

ای قصد تو بیدیدن ایوان کسر روی اندیشه کرده ای که به دیدار آن روی^(۲)
 که لسان الغیب بدان بحر و وزن و قافیه به گلبانگ پهلوی درس مقامات معنوی گفته است:
 بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می خواند دوش درس مقامات معنوی^(۳)
 حافظ در مطلع غزل خودو قافیه و وزن آن بدین بیت فرخی نظر دارد:

در فضل گوهرش بتوان یافتن کنون مدح هزار ساله به گفتار پهلوی
 اخذ کرده و با ذوق شاعرانه رنگ صوفیانه بدان داده و با آوردن "گلبانگ"
 بجای "گفتار" نام یک پرده از موسیقی ایرانی را در آن اراده نموده است و این ظرفت
 کاریهای است که حافظ را مطلوب و محبوب گوته آلمانی بزرگترین شخصیت ادبی قرن
 نوزدهم میلادی ویکی از برجسته‌ترین نوایخ تاریخ بشر قرار داده که باروح بلند پرواز، قوه
 تخيّل بی نظیر، قدرت بیان و قلم سحر آمیز دیوان شرقی و غربی را تحت ناثیر کلام لسان
 الغیب پدید آورده که از بزرگترین شاهکارهای ادبی جهان به شمار است.

و باز همین طرفه کاریهای است که لسان الغیب حافظ و شیخ شیراز سعدی و
 خداوند گار جلال الدین مولوی را مورد عنایت همه مردم شبه قاره قرار داده است.

فرخی کردار ممدوح را به معجزه تشییه کرده درست مانند سخن سهل معنوی در
 نزد شاعران! او گفته است:

کردار او به نزد همه خلق معجز است چون نزد شاعران سخن سهل معنوی
 آیه ام تناسی را که فرخی به استادی میان نام ممدوح خود خواجه ابو سهل
 حمدی و سخن سهل معنوی ایجاد کرده است نشانی است از نحوه ارتباط معانی کلمات
 و تعبیرات و عمق و وسعت معلومات او در فرهنگ شاعری -

۱- فرخی، دیوان، ۳۹۶ (۲) فرخی، دیوان، ۴۰۰ (۳) حافظ، دیوان غزلیات، ۶۶۲

فرخی در نقل قصیده معروف "قفانبک" امروءالقیس گوید:
 شعر در از ترز "قفانبک(۱)" پیش او کوتاه شود چو قافیه شعر معنوی
 لسان الغیب از لفظ "قافیه" در این بیت به چیرگی استفاده نموده و مضمونی
 دل انگیز بدین کلمه آراسته گوید:

مرغان باغ قافیه سنجد و بذله گوی تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی(۲)
 و باز فرخی در همین قصیده ممدوح را به حرف نخستین و دیگران را به حرف "روی" که از اصطلاحات شاعران است تشییه نموده گفته است:

گرمهتری به مرتبه چون شعری باشدی او حرف اولین بود و دیگران روی(۳)
 حافظ غزلی دیگر در همین بحرو وزن با قافیه دیگر همراه ردیف ساخته گوید:
 ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی تارا هرونباشی کی راهبر شوی(۴)
 فرخی را غزلی است در بحر مضارع مثنوی اخرب مکفوف محدود (مفعول فاعلات
 مفاعیل فاعلن) زیبا و معنی انگیز:

ای دوستی نموده و پیوسته دشمنی در شرط ما نبود که بامن تو این کنی(۵)
 حافظ وزن و قافیه را اخذ نموده در مضمونی دیگر چنین تصویر کرده است:

سبحست و زاله می چکد از ابریهمنی برگ صبح ساز و بدی جام یک منی(۶)
 یکی از ویژگیهای غزل فرخی عشق ساده و بسیط یکی روتایی زاده است که
 برروی یک محور حرکت می کند. یعنی همه آیات برای اثبات موضوع واحدی از
 سواد بر بیاض می آید و این خود سرمشقی است جلال الدین محمد بلخی رومی را در
 غزل - البته اندیشه مولانا روم همچون آتش جواله شاعر وسیعی را در طیف خود
 می گیرد و افزون بر آن مضمونی را که طرح می کند هرگز - از یاد نمی برد. چنانکه
 همین موضوع را در مثنوی شریف به وضوح توان دید. اگرچه مثنوی داستان در
 داستان است ولی داستان نخستین از خاطر جلال الدین محو نمی شود بلکه آن جا که
 بخواهد باز با سر سخن می آید.

۱- قفانبک: باستانی تابگریم (۲) حافظ، دیوان غزلیات، ۶۶۳ (۳) فرخی، دیوان، ۴۰۱
 (۴) حافظ، دیوان غزلیات، ۶۶۴ (۵) فرخی، دیوان، ۴۴۱ (۶) حافظ، دیوان غزلیات، ۶۵۳

جلال الدین مولوی همچون سخنوران دیگر گاهی از وزن وقایه و زمانی از مضماین فرخی استفاده کرده است. چنانکه مضمون مصراع چهارم رباعی زیر را اخذ نموده در معنی عرفانی به کار داشته است.

بگرستم زار پیش آن کام و هوا
گفتم اگر پند همی داد مرا
پند اشت مگر کاب نماند فردا (۱)
نتوان کردن تهی به ساغر دریا
ومولانای بلخ در منوی شریف در بحر رمل مسدس مقصور و با محذوف (فاعلاتن
فاعلاتن فاعلات و با فاعلن) فرماید:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید (۲)
فرخی در مدح سلطان محمد پسر سلطان محمود در بحر منسرح مشمن مطوى
مجدوع (مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع) گوید:

قدره گهر جز گهر شناس نداند اهل ادب را ادیب داند مقدار (۳)
لسان الغیب مضمون فرخی را با آرایشی دل پسند و طرزی دیگر در بحر مجتث
مشمن مقصور (مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فاعلات) مطلع غزلی قرار داده گوید:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه جان من خطا اینجاست (۴)
وباز حافظ از همین مضمون معنایی تازه ترانگیخته در همان بحر و وزن مجتث
مشمن مقصور (مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فاعلات) سخنی نو آین آرایته گوید:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد توابل فضلی و دانش همین گناهت بس (۵)
در قصیده ای در بحر خفیف مسدس محبوب مقصور (فاعلاتن مفاعلن فاعلات) گوید:

نامه نانوشته برخواند خاطر پاک او به روز هزار (۶)
که نظامی گنجوی این مضمون را در لیلی و مجنون در بحر هزج مسدس اخرب
مقبوض محذوف (مفعول مفاعلن فاعلن) چنین آورده گوید:

۱ - فرخی، دیوان، ۴۴، (۲) مولوی، منوی، ج ۶، ب ۶۶ (۳) فرخی، دیوان، ۹۳،
(۴) حافظ، دیوان غزلیات، ۳۳، (۵) حافظ دیوان غزلیات، ۶۴ (۶) فرخی، دیوان، ۱۲۳،

هم قصّه نانموده دانی هم نامه نانوشه خوانی^(۱)
و حافظ همین مضمون را در بحر هرج مثمن سالم (مفاعيلن مفاعيلن
مفاعيلن) چنین تصوير نموده است:

هوا خواه تو ام جانا و میدانم که می دانی که هم نادیده می بینی و هم نوشته می خوانی^(۲)
لسان الغیب با تصرف شاعرانه این مضمون شاه شجاع را که هم اهل فضل بود
و هم ذوق شاعری داشت و هم علم تفسیر و حکمت و کلام را از مباحثه علمای در پرتو حافظه
قوی آموخته بود نه از مدرسه^(۳) - در بحر مجتث مثمن مخبون اصلم (مفاعيلن فعالاتن
مفاعيلن فع لن) چنین نواز شگر آمده است:

نگارهن که به مکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مشله آموز صد مدرس شد^(۴)
در قصیده ای در بحر مل مثمن مخبون مقصور (فعالاتن فعالاتن فعالات) گوید:
شیرهم شیربود گرچه به زنجیر بود نبرد بنده قلاده شرف شیر زبان^(۵)
لسان الغیب مضمون را اخذ نموده در بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسیخ
(مفاعيلن فعالاتن مفاعيلن فع لان) چنین ترسیم کرده است:

خيال زلف تو پختن نه کار هر خامیست که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست^(۶)
مضمون فرخی را جلال الدین مولوی در معنی عرفانی در تصویری جان آهنگ
در مقام تسليم و رضا چنین ساخته و پرداخته است:

مانداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله^(۷)
فرخی در همان قصیده در بحر مل مثمن مخبون مقصور (فعالاتن فعالاتن فعالات)
فعالات (گوید):

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنرست نه بدیدار و بدینار و به سود و به زیان^(۸)
سعدی همین مضمون را در آینه دیگر دیده در بحر مل مثمن مخبون مقصور
عرض (فعالاتن فعالاتن فعالات) گوید:
شرف نفس به جودست و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدهش به که وجود^(۹)
فرخی گاهی به صنعتگری شاعرانه می پردازد از جمله پرسش و پاسخ با
کلمات گفتا، گفتم چنانکه قصیده ای در مدح سلطان محمود در بحر مظارع مثمن اخرب
مکفوف مقصور (مفهول فاعلات مفاعيل فاعلات) دارد که آخرین بیت آن که دارای شریطه
و دعای تأیید است نواز شگر خاطر خوانده گرامی است:

۱- نظامی، کلیات، لیلی و مجنون، ۲۵۱، (۲) حافظ، دیوان غزلیات، ۶۴۷، (۳) زرین کوب، دکتر عبدالحسین،
از کوچه رندان، ۱۱۷، (۴) حافظ، دیوان غزلیات، ۲۲۵، (۵) فرخی، دیوان، ۳۰۴، (۶) حافظ، دیوان غزلیات،
۹۶۵، (۷) مولوی، مثنوی، ج ۲، ب ۱۸۷۲، (۸) فرخی، دیوان، ۳۰۴، (۹) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۲، ۹۲

گفتا: زمانه خاضع او باد روز و شب گفتم: خدای ناصر او باد سال و ماه^(۱)
ویا "گفتم، گفنا" چنانکه در قصیده در مدح سلطان محمد در همان بحر مضارع
مثمن اخرب مکفوف مقصور (مفقول فاعلات مفاعيل فاعلات) گوید:

گفتم مراسه بوسه ده ای شمسه بتان گفتاز حور بوسه نیابی درین جهان^(۲)
لسان الغیب در استقبال همین بحرو وزن باقید پرسش و پاسخ گوید:

گفتم: کیم دهان ولبت کامران کنند؟ گفتا: بچشم، هرچه تو گویی چنان کنند^(۳)
عنوان یکی از صنایع بدیعی سؤآل و جواب است و آن عبارت از این است که
شعر با پرسش و پاسخ سروده شود و اعم است از اینکه تمام ایيات یک منظومه دارای سؤآل
و جواب باشد یا بعضی از ایيات آن - چنانکه قصيدة فرخی که مطلع آن مذکور افتاد همه
ایيات در پرسش و پاسخ است اما بهترین نمونه صنعت سؤآل و جواب قصیده ای است که
قا آنی شیرازی در رثاء حضرت حسین بن علی^(ع) سروده است و اقا فرخی قصيدة
مصنوعی در مدح سلطان محمود غزنوی در بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف
(مفقول مفاعيل مفاعيل) دارد و آن اینکه کلمه اول هر بیت قافية همان بیت قرار
گرفته و حرف "روی" محسوب شده است بدین ترتیب:

پار آن اثر مشک نبوده ست پدیدار	امسال دمید آنچه همی خواست دلم پار
بسیار دعا کردم کاین روز بیسم	امر روز بدیدم زدعا کردن بسیار
عطار شد آن عارض و آن خط سیه عطر	هم عاشق عطرم من و هم عاشق عطار ^(۴)

این صنعت را رد العجز علی الصدر گویند (عجز به فتح عین و ضم جیم آخر بیت را
گویند، و صدر اول را) و صنعت رد العجز علی الصدر عبارت از این است که شاعر کلمه یا
جمله ای را که در اول بیت آورده در آخر بیت اعاده کند^(۵) - به طوری که درسه بیت
مذکور از فرخی دیده می شود. کلمات اول مصراع اول در آخر مصراع دوم اعاده شده و
تمام ایيات این قصیده را شاعر بر همین نهج ساخته و پرداخته است.

غرض از ذکر این ظرافت کاریها آن است که گفته شود فرخی از نخستین شاعرانی
است که به کار بردن صنایع بدیعی را در شعر معمول کرده است.

۱ - فرخی دیوان، ۳۴۴ (۲) فرخی، دیوان، ۲۷۱ (۳) حافظ، دیوان غزلیات، ۲۶۸ (۴) فرخی، دیوان، ۸۸

(۵) ذکائی بیضاپی، نقد الشعرا، ۱۹۰

فرخی در عذر لاغری معشوق و توصیف لاغری و مدح امیر محمد در بحر رمل
مثمن محبون اصلم مسیغ (فعالتن فعالتن فعالتن فع لان) گوید:

مثل لاغر و فربی مثل روح و تنست روح باید، تن بی روح ندارد مقدار (۱)
که سعدی مضمون را با تصرفی شاعرانه در همان بحر و وزن چنین تصویر نموده
است:

نظر آوردم و بردم که وجودی به تو ماند ۵۰۵ اسمند و توجیهی، ۴۹۵ جسمند و توجیهی (۲)
این دویست در وزن دارای وحدت اند و در مضمون نیز نوعی تقارن میان آنها
خاطر را مشغول می دارد.

در قصیده ای که در مدح امیر یوسف برادر سلطان عمود در بحر رمل مثمن
محبون اصلم (فعالتن فعالتن فعالتن فع لان) سروده مصرع اول بیتی در رکن دوم بجای
”فعالتن“ ”مفعولن“ آورده یعنی بحر رمل مثمن مشعٹ محبون اصلم مسیغ که گوید:

خادمی کورا مخدوم چنین شاید بود بس عجب نیست اگرمه بود از هرمهتر (۳)
که لسان الغیب مضمون مصراع اول را اخذ نموده در بحر مجتث مثمن محبون
اصلم (مفاعلن فعالتن مفاعلن فع لان) چنین بکارداشته است:
تو بندگی چوگدايان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند (۴)
بکارداشتني او زان بدین گونه شاید برای عاجز کردن شاعران دیگر بوده
است از آن رو که سخنواران دیگر معاصر وی از این طرفه کاریها فراوان بکار بسته اند. مثال
را این بیت منوچهری دامغانی به عنوان شاهد آورده می شود:

بوستا نبانا حال و خبر بستان چیست؟ و ندربین بستان چندین طوب مستان چیست (۵)

این بیت را منوچهری در بحر رمل مثمن مشعٹ محبون اصلم مسیغ (فعالتن
مفعولن فعالتن فع لان) سروده است.

۱- فرخی، دیوان، ۹۸، (۲) سعدی، دیوان غزلیات، ج ۹۰۱، ۲ (۳) فرخی، دیوان، ۱۳۷،

۴- حافظ، دیوان غزلیات، ۲۲۸، (۵) منوچهری دامغانی، دیوان، ۱۸۹،

اما نگارنده این سطور بازی با اوزان را نوعی هنر شاعری تلقی می کند، همچنان که در موسیقی مرکب خوانی، یعنی رفتن از آهنگی به آهنگ دیگر هنر خواننده و موسیقیدان به شمار می آید.

نتیجه:

حاصل مطالعات در مبحث مضمون و اوزان شعری و آهنگ و موسیقی کلام فرخی سیستانی و چگونگی تأثیر آن در دو شاعر بزرگ جهانی - سعدی و حافظ - نوشته آمد. باشد که دانشجویان را راه نماید و محققان را بکار آید.

کتابشناسی منابع

- ◎ تجلیل، دکتر جلیل، عروض و قافیه، انتشارات سپهر کهن، تهران، ۱۳۷۸
- ◎ جلال الدین محمد مولوی، مثنوی، نیکلسون، به کوشش عزیز الله کاسب، انتشارات گلی، تهران ۱۳۷۱
- ◎ حافظ، دیوان غزلیات، شرح دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفحی علیشاه، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۸
- ◎ خواجه نصیر الدین طوسی، معیار الاشعار، تصحیح دکتر جلیل تجلیل، نشر جامی، تهران ۱۳۶۹
- ◎ ذکائی بیضائی، نعمت الله، نقد الشعر، انتشارات "ما" تهران، ۱۳۶۴
- ◎ زرین کوب، دکتر عبدالحسین، از کوچه رندان، انتشارات سخن، ۱۳۷۹
- ◎ سعدی، دیوان غزلیات، شرح دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۶۶
- ◎ سعدی، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲
- ◎ شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله استاد مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۷
- ◎ شریعت دکتر محمد جواد، کشف الایات مثنوی، انتشارات کمال، اصفهان، ۱۳۶۳

- صفا، دکتر ذیبح الله، گنج سخن، انتشارات ققنوس، تهران ۱۳۶۷
- فرخی سیستانی، دیوان، تصحیح دکتر محمد دیبر سیافی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۴۹
- مسعود سعد، دیوان، تصحیح دکتر مهدی نوریان انتشارات کمال، اصفهان ۱۳۶۴
- نظامی گنجوی، کلیات، با مقدمه دکتر معین فر، انتشارات زرین، تهران، بدون تاریخ
- نوروزی، دکتر جهانبخش، عروض آسان، انتشارات نوید، شیراز ۱۳۷۵

دکتر محمد سلیم مظہر
مدیر گروه ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی
دانشگاه پنجاب، لاہور

هنر نمایی شاعران ایران و آسیا میانه در شبے قاره در دوره خلجیان و تغلق شاهیان

خلجیان، خاندان سلطنتی شبے قاره است که پس از سلاطین مملوک به قدرت رسید و از ۶۸۹ تا ۱۲۲۰ ق/ ۱۳۲۰ م نزدیک به ۳۱ سال بر منطقه وسیع شبے قاره حکومت کرد. (۱) پس از کشته شدن ناصر الدین کیقباد، آخرین پادشاه سلاطین مملوک به دست امیران خود، جلال الدین فیروز شاه خلجی با چیره شدن بر امیران دیگر در ۱۲۸۹ ق/ ۱۳۹۰ م بر تخت سلطنت دهلی نشست و خاندان سلطنتی خلجیان را بنیاد گذاشت. وی مرزهای حکومت اسلامی را گسترش داد و مناطق دکن، گجرات جنُّور، دیوگیر و آرنگل را به قلمرو خود پیوست. او هر چند اغلب عمرش را در لشکرکشی‌ها و جنگ و جدال با مخالفانش به سر برده و در آنها پیروزی‌ها به دست آورده بود؛ ولی پس از اینکه در ۷۰ سالگی بر تخت شاهی نشست، خشونت و سخت گیری را کنار گذاشت و به درویشی و نرم دلی گرایید. در نتیجه درویش منشی و بخورد نرم وی با آشوبگران و یاغیان، این طبقات جسورتر شدند، کار و بار مملکت آشته گردید و سرانجام جلال الدین خلجی به اشارت علاء الدین، برادرزاده و داماد خود، در ۱۲۹۵ ق/ ۱۳۲۰ م کشته شد. (۲)

علاء الدین محمد شاه در همان سال پادشاه دهلی شد، وی بر عکس جلال الدین به سختی سر آشوبگران و یاغیان را کوفت و امنیت و آرامش کامل را در قلمرو خود حکمفرما کرد. پس از او در مدت ۴ سال ۳ پادشاه به نوبت روی کار آمدند، با کشته شدن ناصر الدین خسرو شاه، آخرین پادشاه خلجیان، در ۱۲۲۰ ق/ ۱۳۲۰ م در جنگ با غیاث الدین تغلق، حکومت خاندان خلجی از میان رفت و به جای آن، خاندان تغلق روی کار آمد. (۳)

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره خلجیان رجوع شود به: فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۸۸-۱۲۰؛ اکرام، آب کوثر، صص ۱۳۹-۱۷۱؛ اردو دائرۃ معارف اسلامیہ، ج ۸، صص ۱۰۱۴-۱۰۱۳؛ فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۸۸-۱۰۰؛ اکرام، آب کوثر، صص ۱۴۵-۱۳۹؛ اردو دائرۃ معارف اسلامیہ، ج ۸، ص ۱۰۱۳؛ تاریخ دولتها اسلامی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۱؛ اکرام، آب کوثر، صص ۱۴۵-۱۴۹، ۱۶۹-۱۷۱؛ اردو دائرۃ معارف اسلامیہ، ج ۸، صص ۱۰۱۴-۱۰۱۳.

خاندان تغلق (تغلق شاهیان) که از ۷۲۰ تا ۸۱۵ ق / ۱۳۴۳ م نزدیک به ۹۵

سال بر شبه قاره حکومت داشت، به دست غیاث الدین تغلق شاه بنیاد گذاشته شد. (۱) غیاث الدین تغلق شاه، شخصی با استعداد و کاردان بود، وی نه تنها امور کشوری و لشکری مملکت را نظم و ترتیب داد، بلکه سلطنت خود را از یورشایری داخلی و تاخت و تازهای پیگانه ها نیز محفوظ نگهداشت. او پس از شکست دادن به شهرزاده جُونا و شمس الدین، از بنگال رهسپارده لی شد و در ۱۶ کیلومتری دهلی، در کاخی به نام [تغلق آباد] که فرزندش محمد تغلق، برای استقبال او، در ظرف چند روز بنا کرده بود، اقامت کرد و به سبب افتادن سقف آن کاخ، زیر آوارش ماند و در ۷۲۵ ق / ۱۳۲۴ م در گذشت. (۲)

محمد تغلق، فرزند وی، پس از جنگ تخت نشینی با برادران خود، به پادشاهی رسید. نخستین ۱۰ سال دوران حکومت او به خوبی گذشت؛ ولی بعد ها در نتیجه شورشای داخلی، مرزهای سلطنت تغلقیان محدود شد. وی در حالیکه اوضاع مملکت آشفته بود، در ۷۵۲ ق / ۱۳۵۱ م در گذشت. (۳)

شاعران بزرگی مانند امیر خسرو و حسن سجزی با دربار وی وابسته بودند. پادشاهان دیگر این خاندان از سنتهای شعر و ادب نوازی بنیانگذار سلسله پیروی کردند. در این دوره نیز مانند دوره های پیشین روند مهاجرت شاعران از مناطق فارسی زبان به شبه قاره آدامه داشت، زیرا تاخت و تازهای چنگیز و هلاکو در سرزمین های فارسی زبان، دربار دارانی را باقی نگذاشته بود که کانون تشویق شاعران گردند. افرون بر آن جانشینان آنان نیز علاقه ای به شعر و ادب نداشتند، در حالیکه همزمان با آنان در شبه قاره، در دربارهای خلجیان از شاعران و ادبیان سرپرستی و به آنان صله های گران داده می شد. بدین سبب در این دوره عده ای از شاعران از سرزمین فارسی زبان به ویژه از مناطق آسیای میانه به شبه قاره رفتند.

شاهان تغلق علم دوست و ادب نواز بودند. محمد شاه تغلق از پادشاهان معروف خانواده سلطنتی، از قدردانان بزرگ عالمان و ادبیان و شاعران بود و خود نیز شعر می سرود. به گفته فرشته: "شعر فارسی نیکوگفتی و شعر قدما را خوب فهمیدی". (۴) پادشاهان دیگر این خانواده نیز در سرپرستی و حمایت از شعر و ادب پیرو بنیانگذار سلسله بودند و همین شهرت پادشاهان تغلق در حمایت از شعر و شاعری سبب شد که شاعران به شبه قاره مهاجرت کنند. یورشایری امیر تیمور (۵-۷ ق / ۱۴۰۴ م) به

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره خاندان تغلقیان رجوع شود به: فرشته تاریخ، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۳۰؛ اکرام، آب کوثر، ص ۳۹۳-۴۱۱؛ اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ، ج ۶، ص ۴۸۰-۴۸۲؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۱-۳۱.
۲. فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۲۳؛ اکرام، آب کوثر، ص ۴۸۰-۴۸۲؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۱-۱۳.
۳. فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۴۴؛ اکرام، آب کوثر، ص ۱۱-۳۹۳؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۵-۱۳.
۴. اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ، ج ۱، ص ۴۸؛ (۴) فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۲۳.

مناطق فارسی زبان که از سالهای ۷۸۲ ق/ ۱۳۸۰ م شروع شد، مهمترین سبب مهاجرت شاعران از سرزمین فارسی زبان به شبه قاره در آن دوره به شماره‌ی آید. به گفته‌ی فرشته: "عذلما و کبرا و هنروران و کشتی شکستگان به امید عواطف و مراحم تلق شاهیان از عراق و خراسان و معاویه النهر و ترکستان و روم و عربستان به هندوستان می‌آمدند و زیاده از آنچه نصور کرده بودند، نوارشها می‌یافتد" (۱)

شرح حال شاعران مهاجر و مسافر در دوره‌های خلجیان و تغلقیان با ترتیب زمانی و با نقد کوتاه و نمونه‌های شعری انان بدینگونه است:

ضیا نخشبی

ضیاء الدین متخلص به "نخشبی" و "ضیا نخشبی"، شاعر و عارف ایرانی الاصل قرن ۸ هجری / ۱۴ میلادی که به شبه قاره مهاجرت کرد و در دوره خلنجی (۶۸۹ - ۷۲۰ ق/ ۱۲۹۰ - ۱۳۲۰ م) در آن سرزمین به سر برداشت (۲) وی ظاهراً در نیمة دوم سده ۸ هجری قمری در نخشب (نصف)، از شهرهای تاریخی نزدیک سمرقند در آسیای مرکزی در از بکستان فعلی، به دنیا آمد. چنانکه خودش گفته است:

زهر شهری و هر جائی متعاق قیمتی خیزد ضیا از نخشب و شکر مصروعدی از شیراز (۳)
وی به سبب یورش تیمور (حک: ۷۷۱- ۱۳۶۹ ق/ ۱۴۰۴- ۱۴۰۷ م) به ایران و سرزمینهای مجاور، از آسیای مرکزی رهسپار شبه قاره شد و در بادایون (۴)، هندوستان، اقامت گزید. (۵)
ضیا نخشبی ظاهراً در بی کسب شهرت و نام نبوده وزندگی گوشه‌ای را دوست داشته، از این رو آگاهی های روشی از زندگانی وی در دست نیست. در "ریحانة الادب" و در پیروی از آن در "لغت نامه دهخدا"، وی از مریدان خواجه نظام الدین اولیا دانسته شده است. (۶) ولی این اطلاع درست نیست، زیرا محمد بن مبارک علوی کرمانی که با ضیا نخشبی هم دروه بود، کتابی به نام "سیر الاولیا" در شرح زندگانی خواجه نظام الدین اولیا تأثیف کرده و در آن به تفصیل از مریدان او ذکر کرده است، ولی در این کتاب ذکری از ضیانخشبی نیست. (۷) افزون بر آن ضیانخشبی با پادشاهان خلنجی به ویژه با قطب الدین مبارک شاه (حک: ۷۷۱- ۱۳۱۷ ق/ ۱۳۲۱ م) که روابطش با خواجه نظام الدین اولیا بسیار تیره بود، وابستگی داشت و بعضی از تأثیفاتش را به نام وی کرده است. (۸) که این خود دلیل است بر اینکه ضیانخشبی مرید خواجه نظام الدین اولیا نبود.

۱- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۲۳ (۲) هاشمی سندیلوی، مخزن الغرائب، ج ۳، ص ۲۳؛ ضیانخشبی، طوطی نامه مقدمه دوازده، سیزده؛ همو، سلک السلوک، مقدمه پا نزد هم، بیستم؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، صص ۱۲۹۳- ۱۲۹۴؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۸۸ (۳) اعظمی، فارسی ادب، ص ۸۸ (۴) نام شهری است در هندوستان فعلی (۵) ضیا نخشبی، طوطی نامه، دیباچه، دوزاده هم، سیزدهم؛ همو، سلک السلوک، دیباچه بیستم؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۲۹۴؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۸۸ (۱) مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۷۹؛ دهخدا، لغت نامه، ذیل "ضیا نخشبی" (۶) ضیانخشبی، طوطی نامه، دیباچه، چهاردهم ۸- همو، همان، دیباچه، پانزدهم

این اشتباه ظاهراً از آن روی است که در روزگار ضیا نخشی دو نفر دیگر به نام ضیاء الدین معروف بوده اند که یکی از آنها ضیاء الدین برنسی (۵-۷۵۸ق/۱۳۵۷م) مؤلف تاریخ فیروز شاهی، از مریدان خواجه نظام الدین اولیا، بوده و مؤلف "ریحانة الادب" به اشتباه شرح زندگانی ضیا نخشی را با وی مخلوط کرده است به ویژه که در "ریحانة الادب" از ضیاء برنسی ذکری نیامده است. (۱)

ضیا نخشی در سلک یکی از سلسله های صوفیه به نام "چشتیه" که در روزگار وی مهمترین طریقه عرفانی در شبے قاره بود، در آمد و مرید شیخ فرید الدین ناگوری (۵-۶۷۳ق/۱۲۷۴م) شد. (۲) وی مانند بسیاری از عارفان دیگر برای رسیدن به حقیقت، شریعت را بر طریقت مقدم می دانست، چنانکه در "سلک السلوک" گفته است: "بعد از علم توحید و شرایع هیچ علمی شریفتر از علم سلوک نیست و پس از آن فن تعلم و تعلیم هیچ فنی منیف تراز فن ریاضت نه". (۳) وی شخصی تندرونی و نسبت به همه فرقه های اسلامی احترام می گذاشت. (۴) و افزون بر فارسی، که زبان مادری او و مردم نخشب بود و همه تأثیفات را بدان زبان نگاشته است، برزبان عربی نیز چنانکه از تأثیفات برومی آید، تسلط کامل داشت و زبان سنسکریت را نیز تا حدودی می دانست. زیرا بعضی از تأثیفات خود را یا به طور مستقیم از سنسکریت ترجمه کرده و یا در تأثیف آنها به نوعی از این زبان بهره برده است. (۵) افزون بر اینکه از ضیا نخشی کتابهای نثر به جامانده است، وی به زبان عربی و فارسی شعر نیز سروده که آنها را در همه کتابهای خود آورده است. آثار وی بدینگونه است.

۱- سلک السلوک: کتابی در بیان مراحل و مراتب سلوک، دارای یک مقدمه و یک صد و پنجاه و یک سلک. وی در چند سلک ابتدائی کتاب به تعریف مفاهیم و مصطلحات مهم عرفانی پرداخته و سلک های دیگر را به بیان موضوعات اخلاقی در ذکر احوال و اقوال بزرگان صوفیه اختصاص داده است. سلک السلوک بر ارزش ترین اثر عرفانی ضیا نخشی است که از دیو باز نزد بزرگان صوفیه شبے قاره اهمیت فراوان داشته است. چنانکه عبدالحق محدث دهلوی در نگارش "اخبار الاخبار" از آن بهره برده و لطف بیان و حسن مضامین آن را ستوده و آن را به شیرینی ورنگینی وصف کرده است. (۶)

۱- ضیا نخشی، طوطی نامه، دیباچه، نهم - دهم (۲) همو، همان، دیباچه، سیزدهم (۳) همو، سلک السلوک، ص ۳
 ۴- همو، طوطی نامه، دیباچه، چهاردهم (۵) همو، همان، دیباچه، پانزدهم (۶) محدث دهلوی، اخبار الاخبار،
 صص ۱۰۵-۱۰۹

- این کتاب نخست در ۱۳۱۳ق به صورت مخلوط در هندوستان چاپ سنگی شد و بار دیگر به کوشش غلامعلی آریا با مقدمه‌ای مفصل در تهران در ۱۳۶۹ش به چاپ رسید.
- ۲- طوطی نامه: این کتاب که از جمله داستانهای معروف در ادبیات فارسی است، اصلًا از زبان سنسکریت گرفته شده و در اصل دارای هفتاد داستان بوده است. (۱) پیش از نخشی، دانشمندی دیگر آن را به فارسی مصنوع ترجمه کرده و به پنجاه و نه داستان تقلیل داده و "جواهر الاسمار" نام گذاشته است. مؤلف آن که گویا عمامد بن محمد الشغری (یا البقری) بوده است، در فاصله سالهای ۷۱۳ و ۷۱۵ق/ ۱۳۱۵م تقدیم کرده است. (۲) "جواهر الاسمار" به کوشش شمس آل احمد در ۱۳۲۵ش در تهران به چاپ رسیده است.
- نخشی "طوطی نامه" را به فارسی ساده درآورد، داستانها را کوتاه و پیراسته تر کرد و پس از انتخاب به طور مجموع پنجاه و دو داستان بوگزید و آنها را با آیات و اشعار بیاراست و چنانکه خودش گفته در سال ۷۳۰ق/ ۱۳۲۰م به پایان رسانید:
- زهجرت هفصوصی بود آن شب که این افسانه ها کردم مرتب از آن افسانه ها در خواب خوش خفت ضیای نخشی کافسانه می گفت (۳) طوطی نامه به کوشش استاد فتح الله مجتبائی و نلا معلی آریا با دیباچه ای مفصل در ۱۳۷۲ش در تهران به چاپ رسیده است.
- ۳- کلیات و جزئیات (چهل ناموس یا ناموس اکبر): مجموعه‌ای است دارای چهل بخش آمیخته به نظم و نثر، درباره حسم آدمی به عنوان مهم وزیبا ترین آفریده خداوند و کاملترین نشانه عظمت ذات الهی. (۴)
- ۴- قصيدة ایوبیه یا شرح قصيدة سریانی: این کتاب که در شبه قاره به دعای سریانی هم شهرت دارد، اصل آن از سوره‌ای از زبور بوده که متن سریانی آن را ابن عباس به عربی ترجمه کرد و نخشی متن عربی را ترجمه و شرح کرده است. (۵)
- ۵- داستان گلریز: داستانی آمیخته به نظم و نثر و سرگذشت شاهزاده معصوم شاه و شاهزاده بانو نوش لب یا نوشابه (۶)، که به شیوه‌ای مصنوع و آراسته با اشعار و احادیث و اخبار نگارش یافته است. (۷) این کتاب با مقدمه‌ای به زبان انگلیسی به سال ۱۹۱۲م در کلکته به چاپ رسید.

۱. ضیای نخشی، سلک السلوك، دیباچه، بیست و چهارم؛ آنه، تاریخ ادبیات، ص ۲۲۵؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۱۲۹۴.

۲- ضیای نخشی، سلک السلوك، دیباچه، بیست و چهارم؛ همو، طوطی نامه، دیباچه، هفدهم (۲) ضیای نخشی، طوطی نامه، (۳) همو، همان، ص ۳ (۵) همو، همان، دیباچه، پانزدهم (۱) همو، سلک السلوك، ص ۴.

۶- عشره مبشره: درباره ده یاران پیغمبر اکرم (ص) که طبق یکی از احادیث، پیغمبر اکرم (ص)، مژده رفقن به پیشتر به آنان داده است. این کتاب نیز به ترجمه و آراسته و مثل کتابهای دیگر نخشی آمیخته به اشعار و امثال و آیات و اخبار است. (۱)

۷- لذت النساء: کتابی درباره زنان در کیفیت تمتع جنسی که ترجمه گونه‌ای از کتاب معروف "کام شاستر" یا "کوک شاستر" به زبان هندی است که گویا به فرمان امیریا حاکم وقت از زبان هندی به فارسی ترجمه شده (۲) که نسخه‌های آن با تصاویری همراه است. دودست نویس آن در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد نگهداری می‌شود. (۳)

هر چند از ضیایا نخشبی دیوان شعری یا منظومه‌ای مستقل به جا نمانده است؛ ولی او در همه کتابهای منتشرش اشعار خود را فراوان آورده که اغلب آنها در قالب قطعات است. نخشبی در آغاز "طوطی نامه" "حمد و نعمت نیز سروده که از نظر سادگی و تأثیر بسیار جالب است. وی در شعرهای حمدیه با اعتراف به گناهان خود، از خدا پوزش می‌خواهد:

زخوان فضل خود فرمانواله مکن بر طبخ هر غیری حواله
ضیای نخشبی گر پر گناه است ویکن آب چشمش عذر خواه است (۴)
وی در نعیش، سبب سرافرازی خود را در غلامی پیغمبر (ص) می‌بیند و بر آن می‌بالد:

ضیای نخشبی تا شد غلامش جهان زد سکه معنی به نامش (۵)
اغلب قطعه‌های ضیایا نخشبی از نظر سبک و موضوع شیوه همدیگر و معمولاً در آنها تخلص شاعر آمده است. این قطعات بیشتر در صورت نتیجه گیریهای وی از داستانهای مندرج در کتاب و برای پند و عترت آمده است. هر چند اورا یکی از شاعران معروف قرن هشتم هجری به شمار آورده اند؛ ولی او تنها یک نویسنده توانا بود و شهرت وی نیز به سبب نثر مصنوع و آراسته وی است و اشعار او به قول استاد مجتبائی سست و کم مایه است و از این لحاظ حتی به پای شاعران درجه دو هم نمی‌رسد. (۶)

نمونه‌های شعری

بی‌ای زیرک و دانای عالم چه دانابلکه مستثنای عالم

۱- ضیایا نخشبی، طوطی نامه، دیباچه، هفدهم (۲) همو، همان، دیباچه، هجددهم. نوزدهم (۳) مژده، گنج بخش، ج ۱، ص ۳۳۴؛ تسبیحی، گنج بخش، ج ۳، ص ۴۰ (۴) ضیایا نخشبی، طوطی نامه، ص ۲ (۵) همو، همان، ص ۳ (۶) همو، همان، دیباچه، پانزدهم

ترنیم های ترزن تاتوانی
هزاران غنچه بی خاربنگر
که دارد در جهان زین تازه باگی
بدون شاخ و برگی گشته موجود
در آگو، اندیین باگ ارم وار
حالاش باد پیوسته بخورگ(۱)

توبی چون بلبل باع معانی
دربن باع ارم آثار بنگر
بسی گل بین شکفته چون چراگی
هزاران میوه چون حلوای بی دود
کسی کورا طب یا بد به خروار
زهر بابی درومیوه است صد تو

جهان دررنگ شب شدای برادر
بکش بر روی وقت خوبش جادر
چو من یک ساعتی در خواب خوش شو

تورا خوابی نیامدی فسانه
حکایتهای بس مرغوب دارم
نکوشنوزمن افسانه من
حکایتهای من دور و دراز است
حکایت در حکایت کرده مربوط
نديمان رافوی سرمایه داده(۲)

و گراز خیز خیز این زمانه
یا افسانه های خوب دارم
به گوش دل بکن در دانه من
مرا آمروز کلک رمح ساز است
جهانی از هنر یکباره مرتبط
عروض فضل را پیرایه داده

دره مندم من از جراحت تو
نخسبی بار خود به خلق مبند
کم برآید ز خلق حاجت خود
ور تو خواهی ز خلق حاجت تو(۳)

از ستم سینه ها کباب شود
نخسبی ظلم بد ترین چیزی است
هر که برخانه ای کند ظلمی
خانه اش عاقبت خراب شود(۴)

صدق را شرع نفرز کالا کرد
نخسبی صدق ساز پیش از خود
صدق بالا کند همه کارت
کار صدیق صدق بالا کرد(۵)

۱- ضیانخشی، سلک السلوک، ص ۴ (۲) همو، طوطی نامه، ص ۴۳۶

(۳) همو، همان، ص ۲۲۳ (۴) همو، همان، ص ۲۲۵ (۵) ضیانخشی، طوطی نامه، ص ۲۷۳

ملک تاج الدین اخستان

محمد فرزند علاء الدین احمد فرزند حسن عبدالوسی ملقب به تاج و معروف به اخستان، نویسنده و شاعر ایرانی الاصل سدهٔ ۸ ق / ۱۴ م است که به شبه قاره مهاجرت کرد، (۱) دربارهٔ شرح حال وی اطلاعات شایستهٔ توجه ای در دست نیست. از آنجا که نسبت اخستان با نام وی مذکور است، او ظاهراً در اخستان به دنیا آمد، دانش‌های مقدماتی را در زادگاه خود فراگرفت و سپس در دورهٔ غیاث الدین تغلق (حک: ۷۲۰- ۱۳۲۰ ق / ۷۲۵- ۱۳۲۴ م) به شبه قاره رفت و در دربارش منصب دبیری یافت - (۲) با توجه به دریافت مقام مذکور می‌توان گفت که وی میان سالهای ۲۰۰ و ۷۲۵ ق / ۱۳۲۰- ۱۳۲۴ م به سبب علم و دانش، شهرت داشت و سنه باید نزدیک به ۳۰ سال بوده باشد که بدینگونه تاریخ تولد اورایی توان در حدود ۶۹۰ ق / ۱۲۱۹ م حدس زد -

وی در آخرین سالهای دورهٔ محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵- ۷۵۲ ق / ۱۳۵۱- ۱۳۲۴ م) به عنوان سفیرش به تبریز (ایران) رفت و پس از درگذشت محمد بن تغلق (۵- ۷۵۲ ق / ۱۳۵۱ م) به شبه قاره بازگشت در تَه (شهری در استان سند در پاکستان فعلی) درگذشت - (۳)

تاج الدین افزوون بر کتابی منتشر به نام "بساتین الانس"، "چند بیت شعر در قالب قطعه از خود به جا گذاشت که در "بساتین الانس"، "تاریخ محمدی" و "خلاصه الشعار" درج شده است - (۴) موضوعات سه قطعهٔ وی که استاد نذیر احمد در مقالهٔ خود آورده، اخلاق است. وی در نخستین قطعهٔ خود با اعتراف به عجز خود در برابر کرم و رحمت خدا از اوی سپاسگزاری می‌کند و می‌گوید که اگر هزار سال هم شکر خدا کنم، باز هم زبانم حق آن را نمی‌تواند ادا کند. در قطعهٔ دیگر خود، هوس مال اندوزی در مردم، دوروبی، دوگانگی و تظاهر آنان را نکوهیده است. قطعهٔ سوم او در ناپایداری دنیا و ستایش کسانی است که فریب آن را نخورده و با خرسندی زندگی گزرا ندند و شادان به جهان باقی شتافتند.

سبک شعرهای تاج الدین ساده و روان و بیشتر تحت تأثیر شاعران سبک خراسانی و نیز عاری از تعییرات و اصطلاحات پیچیده است. بحرهای قطعات وی مختصر است و او با کمال مهارت در آنها آندیشه‌های خود را به طور مؤثر بیان کرده است. هر سه قطعهٔ تاج الدین اخستان که ازوی در دست است، بدینگونه است -

۱- ضیانخشی، طوطی نامه، ص ۲۷۳ (۲) نذیر احمد، خلیجی اور تغلق، صص ۳۲- ۳۸ برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ آن نک: نذیر احمد، اخستان، صص ۱۶۷- ۱۶۸ (۳) نذیر احمد، خلیجی اور تغلق، ص ۳۵ (۴) همو، همان، ص ۳۶- ۳۷، ۳۳- ۳۸ همو، همان، صص ۳۷- ۳۸

خدا یگانه در درگهت که فخر کند
زمن نیامده یک ذره خدمتی در خود
شدم چو مردم دیده عزیز و روی شناس
هزار سال اگر شکر نعمت گویم (۱)

اکسیر اعظم است درین روزگار آنکه
یک دل درین زمانه نیابی که روز و شب
با هر که یک نفس بنشینی، حدیث او
میر و وزیر، مفتی و شیخ و فقیر را
آن کو که نزد همت این گلخان خراب
آن کس فراز مسند عزت نهد قدم
فردا کسی شراب سعادت خورد مدام (۲)

خرُم آن کس کز سر خوان جهان
لهمه خوش ما حضر خورد و برفت
تاتواندیشی که فردا این کنم
عمر خالی کار خود کرد و برفت (۳)

برهان الدین مظفر بلخی

مولانا برهان الدین مظفر بن شمس الدین بن علی بن حمید الدین در بلخ به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در همانجا فراگرفت. وی از خاندان ابراهیم بن ادhem بلخی صوفی معروف ایرانی بود، نسبش به هفت واسطه به ابراهیم می‌رسد (۴). وی به سبب حملات ایلخانیان مغول به ایران و اوضاع نا به سامان آن سرزمین با پدر خود در دوره سلطان محمد بن تغلق (حک: ۷۵۲-۱۳۴۲ق / ۱۳۵۱-۱۳۵۶ق) پادشاه ممالیک دهلی، به شبهه قاره به شهر دهلی رفت و در آنجا تحصیلات خود را ادامه داد. زمانی که پدرش دهلی را ابرای "بیهار شریف"، شهر کی در پنجاه میلی جنوب شرقی پنه، ترک کرد، برهان الدین نیز همراه وی رفت و پس از ورود به سرزمین "بیهار" در ۷۵۵ یا ۷۵۶ق/ ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۶م در زمرة مریدان شرف الدین احمد بن یحییٰ منیری (۵- ۷۸۲ق / ۱۳۸۰م) از مشايخ معروف آن

۱- نذیر احمد، خلیجی اور تغلق، ص ۳۳ (۲) همو، همان، همانجا
۲- همو، همان، همانجا
۳- همو، همان، همانجا
۴- صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۰۶

دیار، در آمد و به سبب علم و زهد خود، در زندگی شیخ بد مقام جانشینی وی رسید.
برهان الدین مدتی در بنگال و چندی در مکه مکرمه نیزماند، ولی سرانجام به شهرستان
”بهار“ بازگشت و تا آخرین لحظات زندگی در آنجا به سر برده و در ۷۸۸ ق / ۱۳۸۶ م در
گذشت. صوفی منیری، شاعر معاشرش، در قطعه زیر تاریخ وفاتش را از ”بهار شرف“ (=

(۷۸۸)، استخراج کرد:

چشمۀ فیض ذات اوست کزو رفته هرسوی جویبار شرف
سال نقل مظفر بلخی جستم وی فتم ”بهار شرف“
در برخی منابع ۸۰۳ ق / ۱۴۰۰ م نیز سال وفات او ذکر شده است. مزار
برهان الدین در بهار است - پس از درگذشت او برادرزاده اش حسین بن معزالدین
حای وی نشست - (۱)

مظفر بلخی در صوفیای مشایخ ”بهار“ مرتبه بسیار بلند و مقام رفیع داشت.
فضایل و مناقب وی در تذکره های عرفای بهار مانند: مناقب الاصفیاء، مونس القلوب، نزهه
الخواطر، گنج لاپخی، ذریعة دولت، سیرت اشرف و تاریخ فردوسیه ذکر شده است - (۲)
مناقب الاصفیاء که چندی پس از درگذشت مولانا برهان الدین تأثیف شد، مؤلف
آن پسر خاله و مرید و جانشین شرف الدین احمد یحییٰ منیری بود، که مولانا برهان الدین
را با القب های: ”سلطان جهان تحرید، قهرمان ایوان تقرید، آفتاب آسمان دریافت و
برخاست، پاکباز میدان ملک الموت، شهباز هوای جبروت ولاهوت و ...“ (۳) یاد کرده
است. برهان الدین آثار متعددی از خود به جا گذاشته که بدینگونه است:

- ۱- مکتوبات: دارای ۱۸۱ نامه وی به اشخاص مختلف که برخی از آنها به نام سلطان
غیاث الدین حاکم بنگاله است که حافظ شیرازی را به بنگال دعوت کرده بود.
یک دستنویس از این نامه ها که دارای ۲۱۳ برگ و در ۱۰۵۰ ق / ۱۶۴۰ م به دست
مسیح الله کتابت شده است، به شماره ۲۶۱۹، در کتابخانه عمومی خدابخش،
پتنه، نگهداری می شود.
- ۲- شرح عقاید نسفی مع عقاید مظفری: این کتاب نیز در کتابخانه عمومی خدا بخش
در پتنه به شماره ۳۹۸۸ نگهداری می شود، نسخه خطی آن دارای ۸۲ برگ و در
۱۲۷۹ ق، کتابت شده است.
- ۳- اشعار مظفر بلخی: مظفر بلخی قریحه شاعری نیز داشت و در اشعارش ”برهان“

۱- صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۰۵۷

۲- برق رضوی، تحرید و تقرید، صص ۹-۸

۳- شعیب جلال، مناقب الاصفیاء، ص ۱۶۴

تخلص می کرد. غزنهای وی اگرچه به سبب مضامین عالم تحریر و تقریب و ادراک غیر مرئی روحانی و اکتشاف طریقت و حقیقت آنچنان دل انگیز وجود آور نیست که او را به پایه های شاعران بزرگ فارسی برساند؛ ولی برخی شعر های وی پر از عواطف روحی و قصائدش دارای تنزل است. (۱) دکتر صفا اشعار "مظفر" را از نظر ارزش ادبی متوجه قلمداد کرده است. (۲) مجموعه شعری مظفر بلخی، به کوشش سید حسن در ۱۹۵۸م، در پنجه چاپ شده است.

نمونه های شعری

من از لبست که به یک بوسه جان نثار کنم زمان نشار تو باید گهر چه سود کند
به روی چون تور فیقی سفر خوش است مرا تو گرفتی نباشی سفر چه سود کند (۳)

از آن دولعل چوریزی تولو لو و مرجان برآن دولب نه یکی جان هزار جان قربان (۴)

دوای درد جانانان غم تُست دلی بی در درا درمان نباشد (۵)

دلبران راجمله ناز آورده اند عاشقان را پاک باز آورده اند
تاسزا گردند وصل دوست را جان هارا در گداز آورده اند
رسته از لامعه ای از نور رب عاشقانش راه ساز آورده اند (۶)

ساقیا جامی که من هم مست و هم دیوانه ام عشق تو باده است من آن باده را پیمانه ام
خانمان کردم خراب از مستی و دیوانگی من کنون بی خنمان چون بوم در ویرانه ام
از لب او چاشنی دارد مگر این می که من چند روزی شد که مست افتاده در میخانه ام
راه عقل و عاقلی بگذار بر بیوه زنان ساقیا جامی که من در عاشقی مردانه ام
عن چنین مدهوش و هم دیوانه افسانه ام عشق تو افسانه ای در گوش جان من دمید

۱- برق رضوی، تحریر و تقریب، ص ۱۰ (۲) صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۰۵۷ (۳) مظفر بلخی، مجموعه اشعار، ص ۳۱ (۴) همو، همان، ص ۸۷ (۵) همو، همان، ص ۲۸ (۶) صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۰۵۷

طبعه زد دیوانه ای، گفتا که تو "مولای" نه ای
گفتم این عشق است، عاری نیست گر مولانه ام
وصل او در عاقلی و عقل هرگز ره نیافت ساقی جامی که من هم مست و هم دیوانه ام (۱)

بدر چاچی (چاچ)

بدرالدین محمد چاچی متخلص به "بدر" از شاعران قرن هشتم هجری است.
وی نام و نسب خود را در اشعارش به شکل های گونه گون مانند: "بدر چاچی" "بدر"
"چاچی" و "فخرالزمان" آورده است:
در باغ مدح طوطی نعمت سرای ماست "چاچی" که لفظ او شکر افسان ترا ز من است

ز مدحت در دهان اهل معنی زبان "بدر چاچی" شکر انداخت

قلمروه شکر است اینکه "بدر چاچی" گفت سیمطه دُر ر است، اینکه سفت "فخر زمان" (۲)
او در چاچ یا شاش، که امروزه ناشکند نام دارد و پایتحت از بکستان است، به دنیا
آمد. از زندگانیش اطلاعات دقیقی در دست نیست و تنها همین قدر معلوم است که از
میهن خود به ایران رفت و پس از مدتی اقامت در آنجا به سبب حملات جانشینان هلاکو
خان (۵-۶۶۳ ق ۱۲۶۵ م) در دوره تغلق شاهیان (۷۲۰-۸۴۷ ق / ۱۳۲۰-۱۴۴۳ م) به شبه قاره
(دهلي) رفت و با دربار سلطان محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ ق / ۱۳۲۵-۱۳۵۱ م)
پیوست. سلطان به وی همیشه با دیده احترام می نگریست و به سبب علم و فضلش لقب
"فخرالزمان" به او داد. بدر چاچی این امورا در اشعارش اینگونه بیان کرده است:
خسروم "فخر زمان" خواند ولی هست مرا لقب آن ماه که در نیمه ماه هست تمام (۳)
تاریخ پیوستن بدر چاچی با دربار سلطان و مدت اقامت در دربار او به درستی
دانسته نیست؛ ولی از آنجا که "بدر" در قصائد خود درباره بیعت سلطان به ابوالریبع
سلیمان (حک: ۷۰۱-۷۴۰ ق / ۱۳۴۰-۱۳۶۰ م) اشاره کرده و در قصیده ای درباره تکمیل
یکی از ساختمانهای سلطان محمد بن تغلق به سال ۷۳۷ ق / ۱۳۲۷ م (= ادخلوفیها) ذکر
کرده است، در آن تاریخ با سلطان وابسته بوده است. و از آنجا که قصیده ای درباره
سیماری سلطان در ۷۵۰ ق / ۱۳۴۹ م سروده است، تاسیل مذکور زنده بوده است. (۴)

۱- صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۰۵۸ (۲) همو، همان، ص ۸۵۲ (۳) همو، همان، ص ۸۵۴؛ تاریخ ادبیات
مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲۳۲ (۴) احمد، پاکستان میں فارسی، ج ۱، ص ۲۳۲؛ عظمی، فارسی
ادب، صص ۲۰۶-۲۰۷

باتوجه به این که بدر چاج تنها سلطان محمد بن تغلق را در قصائد خود ستایش کرده و کسی دیگر از پادشاهان این خاندان را نستوده است و در مجموعه اشعارش مرثیه‌ای هم برای محمد بن تغلق شاه، ممدوح خود، نیست، وی پیش از ۷۵۲ق/۱۳۵۱م (سال در گذشت محمد بن تغلق) در گذشته است.

تنها اثری که از بدر چاج به دست رسیده، قصائدی است که به کوشش محمد هادی علی اشک، نخستین بار به سال ۱۲۷۹ق/۱۸۵۲م (=طبع نوشاهد معنی آراست) در چاپ خانه نولکشور، کانپور چاپ سنگی شد و در سالهای بعد به تکرار در شبه قاره چاپ شده است. در مجموعه مذکور افرون بر حمد و نعمت و قصائد در وصف طبیعت که در آنها نیز از ممدوح وصف شده است، ۳۶ قصیده در ستایش محمد بن تغلق وجود دارد.

بدر چاج مانند ممدوح خود سلطان محمد بن تغلق به فلسفه، طب، ستاره‌شناسی موسیقی و امثال آن علاقه فراوان داشت، چنانکه در قصائدش اصطلاحات علوم مذکور فراوان دیده می‌شود. (۱)

ای که در نغمه‌های ابریشم	سرده فندقت هلال نماست
اصل پرده بجزدوازده نیست	راست و مایه و مخالف و راست
از عراق و حسینی و عشق	بوسليگ و مخالفک به نواست (۲)

بر فرق ماه دامن سبزدایی ماست در جیب صبح تکمه زرد قبای ماست
 آن جام زر که بر سر طاس زمردست در گرد هفت دائره گردان برای ماست (۳)
 در قصایدوی به بخشی از وقایع تاریخی مهم آن زمان نیز اشاره شده است که بر اهمیت تاریخی آنها می‌افزاید. در "خرم آباد" به دستور پادشاه قلعه‌ای بنا شد و بدر چاجی در وصف آن قصیده‌ای سرود که در آن تاریخ تکمیل قفعه یعنی ۷۴۴ق/۱۳۴۳م و نام عمار آن ظهیر الدین، ذکر شده است. (۴) زمانی که محمد بن تغلق قلعه "نگر کوت" را به تصرف خود در آورد، او وقایع آن پیروزی را به شرح زیر بیان کرد:
 گشاد حصن نگر کوت را که سنگین بود شه زمانه به تاریخ اد خلوفیها= ۷۳۸

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان، ج ۳، ص ۲۲۳ (۲) شادان بلگرامی، کلام بدر چاج، ص ۲۰
 ۲. صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۷۷۷-۷۷۸. (۴) هدایت، مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۴۳۸؛ اردو دائره معارف اسلامیه،
 ج ۴، ص ۱۶۰؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۲۰۷-۲۰۸.

چه قلعه‌ای است که فرشی بود زرفعت او
فضای عرصه بام رواق او دانا
برون او همه دیوان منجنيق انداز درون او همه سوران آفتاب لقا^(۱)
به سبب ارزش تاریخی قصائد بدر چاچ، "ایلیت و داؤسن" در کتاب
"history of India as told by its own historians" ترجمه‌ای از اشعار وی را آورده‌اند.
بلوشه شرحی بر دیوان بدر چاچی نوشته که نسخه خطی آن در کتابخانه پاریس
نگهداری می‌شود.^(۲)

سبک اشعار وی پیچیده و پر از صنایع لفظی و معماست چنانکه مردم افتخار می‌
کردند که فلان کس دیوان بدر چاچ را درس می‌گوید.

نمونه‌های شعری

به بوی مجمر زین آفتاب منیر	گشاده قافل سالار صحیح تنگ عیبر
ز حلق زاغ مگر پیضه آتشین افتاد	که باز مرغ سحر می‌کند هزار نفیر
تذرو جام به خون خروس شوید رو	در آن چمن که زند عنديب چنگ صپر ^(۳)

ربودش از قضا ناگه عتاب آتشین پیکر	غرایی کرد هن انداخت دوش آن پیضه‌های زر
نه دارش ماندو نه دارانه قصرش ماند نه قیصر	غنیمت دار ایندم را که دور جام مینائی
بیشت جاودانی نیست الا مجلس داور	کنشت نامرادی نیست الا محبس دنیا
که در بزم جهانداری سکندر زیبدش چاکر ^(۴)	خدیو عرصه عالم محمد شاه بن تغلق

جمال الدین بن حسام الدین خوافی

مولانا جمال الدین فرزند حسام در اواخر قرن هفتم هجری در یکی از قریه‌های
نیشابور به دنیا آمد و از آنجا که روزگاری از عمر خویش را در شهرهای خواف، سرخس و
هرات گذرانید، او را در زمانهای مختلف به یکی از این شهرها نسبت داده‌اند.^(۵) وی
تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت و پس از یادگرفتن علوم متداوله سفری به
شبے قاره کرد و با دربار محمد شاه تلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۲۲۶-۱۲۵۱م) وابسته شد،
نهادی در دهلی سکونت کرد و سپس از آنجا پیش از سال ۷۲۹ق/۱۲۲۹م به هرات رفت،
بنا بر این مدت اقامت وی در شبے قاره بیش از چهار سال نبوده است. حسام الدین در

۱- اعظمی، فارسی ادب، ص ۲۰۸ (۲۰۷) Blochet, catalogue, vol III , PP. 205 - 207

۲- هدایت، مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۴۳۸ (۴) همو، همان، همانجا، (۵) آذر ییگدلی، ج ۱، صص ۳۸۸ - ۳۸۹
حاشیه؛ آقا بزرگ، الذریعه، ج ۹، ص ۱۹

اقامت خود در هرات به مناسبت روز جلوس ملک شمس الدین کهین (۱) (حات: ۷۲۹- ۱۳۲۹ق / ۷۲۹م) در سال ۱۳۲۹ ق / ۱۳۲۰م قطعه‌ای به زبان عربی منظوم کرد که از آن تاریخ جلوس ملک شمس الدین استخراج می‌شود.

اَصْنَاءُتْ بِشَمْسِ الدِّينِ كُوتْ زَمَانًا وَاجْرِي فِي بَحْرِ الْمَرَادَاتِ فَلَكَهُ وَمِنْ عَجَبِ تَارِيخِ مِبْدَأِ مَلَكَهُ يَوْافِقُ قَوْلُ النَّاسِ خَلْدَ مَلَكَهُ (۲)

۷۲۹

معین الدین الزهجی اسفزاری در "تاریخ هرات" از او به عبارت: "از فضای عصر و بلنای دهرو به لطف طبع و حذاقت ذهن ممتاز" ذکر کرده و ز پدر خود نقل کرده است که ابن حسام در مدح سلطان محمد شاه لک بخش (۳) قصیده‌ای به این مطلع سرود:

الهی تا جهان باشد، نگهداری جهانیان را محمد شاه نقلق شاه سلطان ابن سلطان را
و چون به پایتخت سلطان بار یافته مطلع را عرض کرد - سلطان فرمود که: "مولانا بس
کن که در خزان من چندان وجه نیست که به صله این بیت وفاکند" - و پس از آن دستورداد و
در برایر قد مولانا خوافی صره‌های زر چیدند و پادشاه تمام آن زر را به وی بخشش کرد - (۴)
دولتشاه س مرقندی در وصف وی ذیل عنوان "ذکر ملک الكلام ابن حسام هروی
می نویسد: "فضل او زیاده از وصف است و شعر اورا مولانا مظفر هروی بر اقران او تفضیل
می نهد" - (۵)

ابن حسام به زبان عربی و فارسی شعر می‌سرود و در غزل‌سرایی استادی داشت و
مستزاد زیبایی از وی در دست است که در ادب فارسی از شهرت فراوانی برخوردار است و
سلط و چیرگی شاعر ادر این نوع ادبی تایید می‌کند.

در حضرت شاهی	آن کیست که تقریر کند حال گدارا
جز ناله و آهی	از غلغل بلبل چه خبر باد صبارا
یار حم ز معشوق	زاری و زروزور بود مایه عاشق
بس حال تباہی	مارانه زروزور نه رحم است شمارا
نومید نیم هم	هر چند نیم در خور درگاه سلاطین
گاهی به نگاهی	کزروی تر حم بنوازند گدارا
برخمن گل مار سیه خفته کدام است	برخمن گل مار سیه خفته کدام است
هندوی سیاهی	حیف است که همخوا به بود تُرك خطرا

۱- یکی از پادشاهان سلسله کوت (۶۴۳- ۷۹۱ق / ۱۲۴۵- ۱۳۸۹م) که برایان حکومت کرده‌اند. (ناک: آذر بیگدلی، آتشکده، ص ۶۹) (۲) آذر بیگدلی، آتشکده، ج ۱، ص ۳۸۸- ۳۸۰ و حاشیه (۳) لک به معنی صد هزار و لک بخش، بخشندۀ صد هزار رویه (۴) آذر بیگدلی، آتشکده، ج ۱، ص ۳۸۸ و حاشیه (۵) دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعرا، ص ۱۶۹

تاجه زن خدان تو شد مسکن دلها
 ای یوسف ثانی
 صد یوسف گیم گشته فزون است نگارا
 در هر بن چاهی
 اندام تو در بند قبا شرط نباشد
 الا که بدوزند
 از لاله سیراب به قد تو قبارا
 و زغنجه کلاهی
 آن ابن حسام است
 بر شعر من و حسن تو گرینه خواهند
 بر معجز موسی نبود دست عصارا
 حاجت به گواهی (۱)

این مستزداد از نظر سادگی بیان نمونه عمدهٔ شعر ابن حسام است و به طور کامل دارای زیبایی‌های لفظی و معنوی - شاعر رعایت لفظی مخصوصاً مراعاة النظیر و صنعت تضاد را به نحوی به کار برده است که تسلط خود بر این صنایع ادبی و قریحه خود را در حسن ترکیب واژه‌ها به خوانندگان نشان می‌دهد. از تاریخ مرگ ابن حسام اطلاعی در دست نیست.

مسعود باک

شیر خان احمد فرزند محمد نخشبی بخارایی (بخاری) متخلص به مسعود و معروف به "مسعود باک" دولتمرد، نویسنده و شاعر فارسی گوی سدهٔ ۸ ق / ۱۴ م آسیای میانه که به شبه قاره مهاجرت کرد - (۲) وی در دهکده‌ای به نام "باق" در اطراف بخارا به دنیا آمد (۳) و دانش‌های روزگار را ظاهرآ در زادگاه خود فراگرفت - درباره زندگی بعدی وی و اینکه او در چه زمانی به شبه قاره مهاجرت کرد، چندان آگاهی نیست، جز اینکه با دریار فیروز شاه تغلق (حات: ۷۵۲- ۷۹۰ ق / ۱۳۵۱- ۱۳۸۸ م) وابسته واز سوی او حاکم بخارا بود.

مسعود باک بنا به علی‌نا معلوم به عرفان گرایش پیدا کرد و از منصب و مقام کناره گرفت و با گروهی از درویشان به گردش و سیاحت پرداخت. به گفته تذکره نویسان، این تحول روحی در دهی به وجود آمد. (۴) از این رو او پس از ۷۵۲ ق / ۱۳۵۱ م که سال تخت نشینی فیروز شاه تغلق است که به فرمانش مسعود باک حاکم بخارا بود، به عرفان گرایید. مسعود باک پس از تغییر حال، مرید خواجه نصیر الدین چراغ دهی (د- ۷۵۷ ق / ۱۳۵۶ م) شد و همزمان با آن به راهنمایی شیخ رکن الدین طی سلوک کرد. (۵) وی را در زمرة برجسته ترین عارفان چشتیه در شبه قاره شمرده‌اند، چنانکه به گفتهٔ محدث دهلوی: "در سلسله هیج کس این چنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او

۱- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعرا، ص ۱۷۰ (۲) رازی، هفت اقلیم، ج ۳، صص ۳۲۵- ۳۲۶- ۳۲۷؛ صادق دهلوی، کلمات الصادقین، صص ۹۹- ۹۸؛ محدث دهلوی، اخبار الاخیار، صص ۱۶۸- ۱۷۲؛ نقیسی، تاریخ نظم و نثر، ج ۲، صص ۳۷۲- ۷۷۲؛ اعظمی، فارسی ادب، صص ۱۱۰- ۱۱۲ (۳) اعظمی، فارسی ادب، ص ۱۱۰- ۱۱۱؛ اعظمی، فارسی ادب، ص ۱۱۰.

(مسعود بک) کرده، بگویند اشک او به حدی گرم بود که اگر بر دست یکی می‌افتد، می‌سوت". (۱) به نظر شعیب اعظمی، شاید به سبب همین افراط و جد و حال و بی دقیقی در امور شرع بود که صوفیان ظاهر بین برض وی شدند، و به کشن او فتوادند که در پی آن مسعود بک در ۱۳۹۸ق/۸۰۰م در دهلی کشته و در همانجا در کنار مقبره خواجه قطب الدین بختیار کاکی به خاک سپرده شد. (۲) مسعود بک آثاری منظوم و منثور از خود به جا گذاشته بدین شرح:

۱- **مرآة العارفين**: در موضوع عرفان که در آن مؤلف زیر ۱۴ عنوان درباره جنبه های گوناگون تصوف به طور مفصل بحث کرده است. وی در متن کتاب بعضی جاها آیات قرآنی را نیز برای سند آورده و عبارات را با اشعار پر شور خود آراسته است. شعیب اعظمی از یک دستنویس این کتاب در کتابخانه مولانا آزاد در حبیب گنج، هندستان سراغ داده است. (۳)

۲- **ام الصحائف فی عین المعارف**: در کشف حقایق عرفان که به گفته خود مسعود بک، وی آن را به فرمایش بعضی دوستان تالیف کرد. (۴) از آنجاکه در این کتاب بحث ها با سربند های "تمهیدات" آغاز می شود، محدث دهلوی (۵) و استاد نقیسی (۶) آن را در برابر "تمهیدات" عین القضا همدانی یاد کرده اند. "ام الصحائف" نیز مانند "مرآة العارفين" نتری آمیخته به نظم است. یک دستنویس از این کتاب در موزه ملی کراجی به شماره ۶-۱۹۷۰.N.M. نگهداری می شود. (۷)

۳- دیوان شعر: مسعود بک افرون بر اشعاری که در کتابهای منثور خود آورد، دیوان شعری را نیز به جا گذاشته است. دیوان او را که دارای غزلیات، قصاید، قطعات و فردیات است "نور العيون" نیز گفته اند. استاد احمد منزوی و شعیب اعظمی از دو دستنویس دیوان سراغ داده اند که یکی در کتابخانه مولانا آزاد در حبیب گنج (۸) و دیگری در کتابخانه شخصی استاد وحید قریشی در لاهور نگهداری می شود. (۹) به گفته خود مسعود بک، او دیوانش را در ۱۳۷۷ق/۷۷۹م به پایان رسانیده است:

روز آدینه میان دو نماز این دیوان

ختم شد در ماه مبارک رمضان

۱- محدث دهلوی، اخبار الاخبار، ص ۱۶۹ (۳) همو، همان، ص ۱۶۹ (۳) اعظمی، فارسی ادب، ص ۱۱۱
 ۴- همو، همان، ص ۱۱۲ (۵) محدث دهلوی، اخبار الاخبار، ص ۱۶۹ - نقیسی، تاریخ نظم و نثر، ج ۲، ص ۷۷۳ (۷) نوشاهی، فهرست موزه، ص ۲۰۲ (۸) اعظمی، فارسی ادب، ص ۱۱۵ (۹) منزوی، فهرست مشترک، ج ۲، ص ۴۷۶

سنه بر هفصد و هفتاد و ثمانی است

کین سواد آمده در دیده عشاقد عیان

کتابی به نام "ام النصایح" نیز به او نسبت داده اند؛ ولی نشانی از آن نیست.^(۱) مسعود بات، یک صوفی دلباخته و بیرون مسلک وحدت الوجود بود و اندیشه خود را در نtro نظم خود جای جای ارائه کرده است:

سر باز چون منصوردم از سر مطلق می زند
باز این دل دیوانه ام بانگ انالحق می زند
دیدی که از هر قطره اش نقش انالحق کرد خود
نا تو ندانی کین نفس عاشق به ناحق می زند
این عافلان داند کسو قال مطلق می زند^(۲)
وی در عشق خدا به منزل فنا رسیده و شعرهایش پر از شور و مستی و نعره های
مستانه است و بدین سبب از نظر فکر و اندیشه در سروده هایش تأثیر اشعار جلال الدین
بلخی به نظر می رسد. مسعود بات از سعدی شیرازی نام بوده و شیرینی اشعارش را تحت
تأثیر اشعار او گفته است:
کلام او چنین شیرین از آن است که سعدی نسبتی دارد به مسعود^(۳)

نهونه های شعری

در نعت پیغمبر اسلام (ص):

ملک بقاست برای محمدصلی الله عليه وسلم	نور خدا است لوای محمدصلی الله عليه وسلم
شان اوناد او قطب مکمل صلی الله عليه وسلم ^(۴)	بوبکر و عمر صادق عادل عثمان و علی عالم فاضل

نه کشتی اند آن دریانه ملاحی عجب کار است به دل گفتم چه می ترسی گذر باید که ناچار است هزاران جان مشتاقان در این دریان گکو نسوار است بی رکشی در آن دریا که آنجا کان انوار است حقیقت لسگر و درنه که راه فقره شوار است نه یاری در جهان باشد زمانه پوز اغیار است ^(۵)	رسیدم من به دریایی که موجش آلمی خوار است چو آتش جمله خون دیدم بررسیدم از آن دریا نداز حق چین آمد مگراز جان نمی ترسی آگر خواهی در این دریایی گوهر به دست آید شریعت کشتنی ای باید طریقت بادبان آن ایا مسعود بات چشی سخن بر قدر مردان گوی
--	---

سماع عشق چون در گوش کردیم	شراب هفت دریانوش کردیم
نگار مسنت در آغوش کردیم	ز خود رفتیم بیرون در خرابات

۱- اعظمی، فارسی ادب، ص ۱۱۲ (۲) همو، همان، ص ۱۱۶ (۳) همو، همان، همانجا

۴- همو، همان، ص ۱۱۸ (۵) همو، همان، ص ۱۱۷

شیرار عشق در جان آتشی زد
چودیگه مس به هردم جوش کردیم
بروای مدعی در عده می باش
که ماخود کار فردا دوش کردیم

شراب بی خودی در دل چکان شد
خرد را مست جان مدهوش کردیم
جمال معنوی در صورت ماست
شده گراز و غاسرسوش کردیم
فراموشی است ماراذکر مسعود
سماع عشق تادر گوش کردیم (۱)

سید اشرف جهانگیر سمنانی

سید اشرف جهانگیر فرزند سید ابراهیم معروف به "سمنانی" و متخلص به "اشرف" میان سالهای ۷۰-۹۱ ق ۱۳۱۲ تا ۱۳۰۹ م در سمنان به دنیا آمد. (۲) پدرش حاکم سمنان و مادرش خدیجه بیگم، از نیاکان خواجه احمد یَسوی بود. (۳) او در هفت سالگی پیش عماد الدین تبریزی قرآن را با هفت قرائت حفظ کرد و تا چهارده سالگی به تحصیل علوم متداول مشغول بود. در یکی از مسافرت‌های خود به کاشان کتاب‌های "فصوص الحكم" و "فتحات المکیه" را نزد کمال الدین عبد‌العزیز کاشانی خواند. در پانزده سالگی پدرش را از دست داد و به جای او حاکم سمنان شد. (۴)

اشرف جهانگیر در ایام حکومت به سلوک و سیر در عالم معنوی و مطالعه کتابهای عرفانی گرایش پیدا کرد و با مشایخ صوفیه روابط داشت و از آنها یهوده می‌بُرد. (۵) وی ۱۰ سال به مشاغل حکومت پرداخت و سرانجام در ۲۵ سالگی به روحانیت گرایید و حکومت را به برادرش سلطان محمد واگذار کرد و راهی شبه قاره شد. شیخ علاء الدوّله سمنانی (۵-۱۳۳۶ ق / ۷۲۳ ق) که از بستگانش بود برای بدرقه اش تا چند منزل همراه وی آمد. (۶) او از راه بخارا و سمرقند به آج (شهرستانی قدیم در پاکستانی فعلی در پنجاب جنوبی بر کنارهٔ شرقی رود سند) به شبه قاره خدمت جلال الدین بخاری معروف به "خدموم جهانیان جهانگشت" (۵-۷۸۵ ق / ۱۳۸۳ م) رسید. مخدوم از او با دلگرمی و محبت استقبال کرد. وی سه روز پیش مخدوم ماند و از آن جا به طرف پندوه (بنگال) رهسپار شد و خدمت شیخ علاء الحق والدین عمر بن اسعد لاهوری (۵-۸۰۰ ق / ۱۳۹۸ م) رسید و به دست او بیعت کرد و نزدیک ۱۲ سال پیش اوراه سلوک طی کرد و از اولقب "جهانگیر" یافت. (۷)

علاوه‌الدین عمر، اشرف جهانگیر را مأمور به ارشاد در منطقهٔ جھوپور کرد و اواز بنگال بدانجارت و پس از چندی اقامت در ظفرآباد، محلی به نام بھڈوند (شهرستانی در

۱- اعظمی، فارسی ادب، ص ۱۱۳ (۲) اشرف وحید، حیات سید اشرف، ص ۲۸؛ ریاض، سید اشرف جهانگیر، ص ۵۹؛ برای شرح حال و آثار سید اشرف جهانگیر رجوع شود به عبد‌الرحمان، بزم صوفیه، صص ۴۳۹-۴۷۵.
۲- اشرف جهانگیر سمنانی، لطائف اشرفی، ج ۱، ص ۳۸۷، جلد ۲، ص ۹۰؛ هاشمی سندبلوی، مخزن الغرائب، ج ۱، ص ۳۱؛ صبا، روزروشن، ص ۵۲ (۴) اشرف جهانگیر سمنانی، لطائف اشرفی، ج ۱، ص ۲۱۳، ج ۲، ص ۹۰-۹۱ (۵) همو، همان، جلد ۱، ص ۹۲ (۱) همو، همان، ج ۱، ص ۷۸، ج ۲، ص ۹۲-۹۳.
۳- همو، همان، ج ۲، ص ۹۴-۹۵.

۲۰۰ کیلومتری شمال شرق لکهنهو) که امروز به نام "کچهو چها" معروف است، برای سکونت بروگزید - وی پس از مدتی اقامت در "کچهو چها" باز به سفر برداخت و ۳۰ سال در مناطق مختلف شبه قاره و کشورهای همجوار اسلامی مشغول سفر بود و به گفته خود: "این فقیر را از صد و چهارده مشایخ نعمت رسیده است و به هر کسی از این طایفه که نزدیک و دور شنیده، صحبت ورزیده و از بصر و بصیرت لقای ایشان دارد" - (۱) او به ماوراء النهر فارس، عراق، روم، شام، فلسطین، مدینه و ترکستان رفت و با مشایخی مانند: امام عبدالله یافعی، شیخ قشم، خلیل اتا، یهاء الدین تقشبند، میرسید علی همدانی و کبیر الدین فرزند فخر الدین عراقی ملاقات کرد و گزارش این ملاقاتها در لطایف اشرفی بیان کرده است - (۲) اشرف جهانگیر در شیراز با حافظ شیرازی نیز ملاقات کرد، مدتی با او بود و صحبت‌های محترمانه در میان آنها واقع شد - (۳) اگرچه وی از مشایخ طریقت متعدد بوده‌است؛ ولی خود را پرورش یافته طریقه چشتیه می‌دانست - (۴) نظام الدین یمنی تاریخ در گذشت او را ۲۸ محرم ۱۳۹۵ق / ۷۹۷ م / وحید اشرف وفاتش را میان سالهای ۸۲۹ تا ۸۳۲ق / ۱۴۲۶ تا ۱۴۲۹م نوشته است - (۵) ولی با توجه به این که جانشین وی نورالعین چهل سال خلافت داشت و در ۸۴۸ق / ۱۴۴۴م در گذشت، سال وفاتش باید ۸۰۸ق / ۱۴۰۵م باشد، چنانکه منابع دیگر نیز بر ۲۷ یا ۲۸ محرم ۸۰۸ق / ۱۴۰۵م تاکید دارند - ولی در "کچهو چها" به خاک سپرده شد - (۶) مزارش پس از گذشت ۶ قرن، در حال حاضر نیز زیارتگاه توده‌های مردم است - از مریدان نزدیکی اشرف جهانگیر، از شیخ شمس الدین اوزی، شیخ کبیر عباسی و سید عثمان بن خضیر نام بوده‌اند؛ ولی مهم ترین آنان عبدالرزاق نور العین بعدادی است که جانشین او شد - (۷)

سید عبدالرزاق در ضمیمه مکتوبات اشرفی شاید به سبب ارادت فراوان با سید اشرف، نوشته است: "آن مقدار تالیفات و تصنیفات که اشرف جهانگیر دارد، در عرصه روزگار از هیچ عالمی صادر نشده است" - (۸) اما تنها نام ۳ اثری به دست است که از آن میان چند کتاب بهجا مانده است - مهم ترین اثر سید اشرف "لطائف اشرفی فی بیان طوایف صوفی" است - این کتاب دارای ۶۰ لطیفه است درباره سخنان، تعلیمات، مقامات و کرامات اشرف جهانگیر - برخی معارف و حقائق که از مشایخ روزگار و اکابر دیار، در سفر و حضر به اشرف جهانگیر رسیده و او در مجالس خود بیان کرده بود، نیز در این کتاب گرد آوری شده است و در آن شرح حال شاعران فارسی گوی صوفی مشرب نیز آمده است -

- ۱- اشرف جهانگیر سمنانی، لطائف اشرفی، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۶، همو، همان، ج ۱، صص ۵۴، ۵۵
- ۲- همو، همان، ج ۱، صص ۳۵۴-۳۵۶ (۴) همو، همان، ج ۱، ص ۳۴۵ (۵) همو، همان، ج ۲، صص ۴۰۷-۴۱۰
- (۶) محدث دهلوی، اخبار الاخبار، ص ۱۷۲؛ صبا، روزروشن، ص ۵۳ (۷) اشرفی دهلوی، کوائف اشرفی، ص ۲۰۸ (۸) اشرف، وحید، حیات سید اشرف، ص ۱۳

این کتاب را نظام الدین یمنی ملقب به "نظام حاجی غریب الیمنی" به سال ۱۳۸۵ق / ۷۸۷م گردآورده؛ ولی مطالبی پس از درگذشت اشرف جهانگیر نیز بدان افروده شده است - (۱)

لطائف اشرفي در ۱۳۹۷ق / ۱۸۸۰م در چاپخانه نصرت المطابع دهلي در ۲ جلد چاپ سنگي شد. وحيد اشرف، استاد دانشگاه مدراس، قسمت اول متن انتقادی آن را به نام مقدمه "لطائف اشرفي" در لکهنو در ۱۹۷۵م چاپ کرده است. مشیر احمد کاکوروی لکهنوی در ۱۳۶۲ق / ۱۹۴۳م قسمتی از لطائف اشرفي را به اردو ترجمه کرده که در ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۱م در کراچی چاپ شده است.

اشرف جهانگير سمناني شعر نيز می سرود و "دولطایف اشرفي" جاهای گونه گون افزون بر اشعار شاعران دیگر، ایاتی در قالب غزل، مثنوی، قطعه و رباعی و جز آن از خود نيز درج کرده است. تذکره نویسان نيز اشعاروي را در تذکره ها نقل کرده اند. (۲) اين شعرها هر چند كيفيات عشق و حالاتي فراق و وصل را نيز بيان می کنند، ولی اغلب جنبه هاي عرفاني در آنها مطرح است. با توجه به اين که اشرف جهانگير يك صوفى صافی و راستين بود، اشعار او نيز در وصف عشق راستين است و در آنها ارادت فراوان شاعر نسبت به سلسله چشته و عارفان آن به طور ويش آشكار است. بحر هاي اشعار اشرف معمولاً کوتاه و داراي موسيقى است و شعرش از نظر سبك، ساده و روان و از هر گونه پيچيدگي و ايهام و تعبيرات نا مفهوم دور است.

نمونه هاي شعری

در وسیرتی از بهشتی بود	کسی کز مریدان چشتی بود
جزین هر دو سومش زشتی بود	به ظاهر شریعت به ناطق حضور
اگر مسجدی یا کنشتی بود	به هر کس به اخلاق سازند و بس
دم جودشان هم چوکشتی بود	به طوفان بلوا جهان را چونوح
صفا بيشتر کم درشتی بود (۳)	که اشرف در اين خاندان شگرف

شاردوست را جان چیست اشرف؟ اگر صد جان بود هم سهل باشد (۴)

ای دریغا در زمانه یار نیست یار چه بود در جهان اغیار نیست

۱- برای توضیح بیشتر درباره این کتاب رجوع شود به: نذیر احمد، قند پارسی، ص ۲۳۰؛ ریاض، سید اشرف جهانگیر، صص ۶۶-۶۸ (۲) هاشمی، سندیلوی، مختزن الغرائب، ج ۱، صص ۴۴-۴۲؛ صبا، روز روشن، صص ۵۲-۵۳ (۳) اشرف جهانگير سمناني، لطائف اشرفي، ج ۱، ص ۴۳۷ (۴) همو، همان، ج ۲، ص ۱۰.

یارکو اندرون سخن بیدار نیست
جان سپردن باشد اندرون بیدار نیست
لیک در چشم تواین انوار نیست
هست چشم هوش را دیدار نیست
وصف اوراقوت گفتار نیست (۱)

زانکه اغیار از قسیم یار شد
شرط ادنی در میان دوستان
یار نزدیک است از نور دو چشم
نور او تابان تراز خورشید چرخ
شرف آن باری که دیدار چشم خویش

هماتی نیست گردیدار باشد
شهیدان راسیه سالار باشد
ندارد زیر پائی خوار باشد
ره اند پریده اسرار باشد
چوصوفی روز و شب دو اربا شد
چوساز از دل به زیروز اربا شد (۲)

زهی مقتول تیغ غمزه زهد
کسی کوسر به زیر تیغ خونخوار
سماع پرده اسرار جان را
شنیده پرده اسرار گردون
زشوق نفمه توحید اشرف

مرا از حضرت پیر جهان بخش
کنون گیرم جهان معنوی را

برون کن از دل اشرف میل "سمنان" که "روح آباد" سمنان است مارا (۴)

خوب گرزین دگرنباشد کار
بارخندان رود به جانب یار
سیریند جمال جانان را

تنگ در برنگار برگرد تاقیامت به خواب در گیرد (۵)

کتابشناسی منابع

آذریگدی، لطف علی بیگ، آتشکده، جلد ۱، به کوشش حسن سادات ناصری،
تهران، ۱۳۳۸ ش

آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹، تهران، ۱۳۳۳ ش

انه، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، به ترجمه رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۵۱ ش

احمد، ظہور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ۵ جلد، لاهور، ۱۹۶۴-۱۹۸۸ م

۱- اشرف جهانگیر سمنانی، لطائف اشرفی، ص ۲۵ (۲) همو، همان، ص ۵۸ (۳) هاشمی، سندیلوی، مخزن الغرائب، ج ۱، ص ۳۴ (۴) همو، همان، ص ۳۸ (۵) همو، همان، ص ۴۲؛ صبا، روزروشن، ص ۵۳

- اردو دائرة معارف اسلامیہ، دانشگاہ پنجاب لاہور، ۲۳ جلد، لاہور، ۱۹۸۰-۱۹۸۹ء
- ashraf-jehangir-samanii-lataif-e-sharfi-2-jalid-be-gor-awri-nizam-e-din-e-gribi-yemni-dehli-1297-q
- ashraf-wajid-hayat-sid-ashraf-jehangir-samanii-ketehno-1364-sh
- ashraf-dehluvi-fakhreddin-kawaf-e-sharfi-dehli-1880m
- azammi-shayib-farsi-adab-be-ahad-slatiin-talq-dehli-1985m
- akram-sayyid-mohammad-ab-kouther-laahor-1992m
- berq-rasoui-sid-talhe-tajrid-o-taqeed-dr-sher-srai-e-molaana-mazher-bluxi-dr-maghe-danesh-24-25-2000-aslam-abad-1370-sh
- tariikh-adiyat-musliman-pakistan-hind-jamii-az-novisindagan-3-jalid-daneshgah-punjab-laahor-1972-71m
- tariikh-dolat-hai-islami-o-khandan-hai-hukumat-gor-jamii-az-novisindagan-be-tarjomeh-sadegh-sajadi-2-jalid-tehran-1370-sh
- tsihi-mohmmad-hussein-fahrest-nashe-hai-hatfi-farsi-kتابخانه گنج بخش-3-jalid-laahor-1350-1355m
- dolat-shah-somer-qandi-tazkira-shura-be-koushsh-mohmmad-abbasi-tehran-1337-sh
- dehkhoda-ali-akbar-nafat-nama-zir-o-nazar-mohmmad-meeyin-tehran-1328-sh
- razi-amir-ahmed-heft-eklyim-be-koushsh-jowad-faazil-3-jalid-tehran-be-ta-riyazi-mohmmad-sid-ashraf-jehangir-samanii-o-hamedat-vo-dr-kشور-hai-shbe-qarieh-maghe-maaf-e-islami-26-shahr-e-1397-tehran
- shadan-blkrami-awlade-hussein-kalam-badr-chaag-dr-maghe-aurintill-kalagh-migzineh-shamara-40-laahor-1932m
- shayib-jalal-menqab-al-ashfiya-klikhteh-1895m
- sadegh-dehluvi-mohmmad-kilmats-e-sadqin-be-koushsh-mohmmad-sleym-axtr-aslam-abad-1988m
- csba-mohmmad-mazher-hussein-rozroshn-be-koushsh-mohmmad-hussein-ruk-un-admit-tehran-1343-sh

- صفا، ذیح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، تهران، ۱۳۷۱ ش
- ضیا نخشی، سلک السلوک، به کوشش غلام علی آریا، تهران، ۱۳۶۹ ش
- همو، طوطی نامه، به کوشش فتح اللہ مجتبائی و غلام علی آریا، تهران، ۱۳۷۲ ش
- عبدالرحمان، صباح الدین، بزم صوفیه، کراچی، ۱۹۸۷ م
- فرشته، محمد بن قاسم هندوشاہ، تاریخ (گلشن ابراهیمی)، ۲ جلد، کانپور، ۱۸۸۴ م
- محمد دھلوی، عبدالحق، اخبار الاخبار فی اسرار الابرار، دھلی، ۱۳۲۲ ق
- مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، ۶ جلد، تهران، ۱۳۳۵ ش
- مصطفی بلخی، مجموعہ اشعار، به کوشش سید حسن، پنہ، ۱۹۵۸ م
- منزوی، احمد، فہرست مشترک نسخہ های خدی فارسی پاکستان، ج ۷، اسلام آباد، ۱۳۶۵ ش
- همو، فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ گنج بخش، ۴ جلد، لاہور، ۱۳۶۱-۱۳۵۷ ش
- ندیب احمد، خلجی اور تغلق عہد کے کچھ مشہور شاعر، مجلہ "صحیفہ" ، لاہور، شمارہ ۴۲
- همو، تاثیر مجری ییلاقی در اشعار سراجی خراسانی، در مجلہ "قد پارسی" شمارہ ۶، دھلی ۱۳۷۲ ش
- نظام الدین، طبقات اکبری (اکبر شاہی)، ۳ جلد، کلکتہ، ۱۹۲۷ م
- نقیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۲ جلد، تهران، ۱۳۶۳ ش
- نوشاہی، عارف، فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان کراچی، اسلام آباد، ۱۳۶۲ ش
- هاشمی سندیلوی، احمدعلی، مخزن الغرائب، ج ۱، ۳، به کوشش محمد باقر، اسلام آباد، ۱۹۷۱ - ۱۹۹۲ م
- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحا، ج ۱، به کوشش مظاہر مصطفا، تهران، ۱۳۳۶ ش

ڈاکٹر ظہور الدین احمد

سابق صدر شعبۂ فارسی، گورنمنٹ کالج یونیورسٹی، لاہور

برصیر میں مجھی عقاید کے اثرات

(۱)

عنوان چونکا دینے والا ہے لیکن یہ صحیح معلوم ہوتا ہے کیونکہ برصیر پاکستان و ہند میں مسلمانوں کے آنے سے پہلے کفرستان تھا۔ ہند کے مغربی ساحلوں پر عرب تاجر سکونت پذیر ہوئے۔ ان کے حسن سلوک سے متاثر ہو کر ہندو اسلام سے مشرف ہوئے۔ محمد بن قاسم نے ۹۳ھ/۷۱۲ء کو سندھ پر قبضہ کیا تو اس کے اثر و رسوخ اور حسن سلوک اور اسلام کے سادہ اور روشن اصولوں کو دیکھ کر بہت سے ہندو مسلمان ہو گئے۔ برصیر کے شمال مغربی یعنی موجودہ پاکستان میں افغانستان کے راستے محمد اسماعیل بخاری (م۔ ۵۳۸ھ) اور علی بن عثمان ہجویری (م۔ ۵۸۵ھ) لاہور میں آکر مقیم ہو گئے اور ان کی وساطت سے اسلام کی اشاعت ہوئی۔ ہند کے وسطی حصے میں محبیں الدین چشتی کا ورود باعث برکت ہوا اور ان کی تعلیم سے لوگ مسلمان ہوئے۔ ان کے خلفاء اور دوسری عرفات کی برکت سے برصیر کے دوسرے علاقوں میں ہندو مشرف بہ اسلام ہوئے۔ شروع شروع میں ان بزرگوں نے مساجد کی بنیاد رکھی اور لوگوں کو اسلام کے بنیادی عقاید سے روشناس کرایا۔ قرآن پڑھایا۔ نماز اور روزہ کے مسائل اور اعمال سکھائے۔ جب مسلمانوں کی حکومت مستحکم ہوئی اور مسلمان یہاں آباد ہو گئے تو اسلام کی تعلیم کے لیے باقاعدہ مدارس قائم ہوئے اُج کا مدرسہ معزی، دہلی میں مدرسہ شمشی اور مدرسہ فیردوز شاہی بڑے پیکانے کی درس گاہیں قائم ہوئیں اور علوم اسلامی کی تدریس کے لیے کتابیں مقرر ہوئیں۔ غزنوی، غوری اور مملوک حکمران ان علاقوں سے برصیر میں آئے جو اس وقت ایران میں شامل تھے۔ انہی علاقوں سے علماء، صوفیہ اور مورخ بھی آئے اور انہوں نے مدارس میں اساتذہ کی حیثیت سے خدمات انجام دیں اور وہی کتابیں درس میں شامل کیں جو ایران کے مصنفوں کی لکھی ہوئی تھیں۔

(۲)

ایران میں جب اسلام کی اشاعت ہوئی اور قرآن کی تعلیم عام ہوئی تو یہ احساس بھی پیدا ہوا کہ قرآن کی زبان بھی یکہی جائے تاکہ قرآن کے مطالب بھی میں آئیں۔ چنانچہ علمی حلقوں میں پہلوی کی

بجائے عربی نے لے لی اور پہلوی کے رسم الخط کی بجائے عربی خط را کچھ ہوا۔ ایرانی ذہن نے عربی زبان میں اتنی محنت پیدا کر لی کہ پہلی تین چار صدیوں میں اکثر کتابیں عربی میں لکھی گئیں۔ خاص طور پر اسلامی عقاید و احکام، تفسیر قرآن، حدیث نبوی، فقہ، زبان و ادب اور حکمت و عرفان سے متعلق کتابیں تالیف ہوئیں۔ یہ حریت و استجواب کا مقام ہے کہ ایران علوم اسلامی کی تشویش اشاعت کا شمع و مخزن بن گیا۔ مندرجہ ذیل فہرست سے ظاہر ہوگا کہ اسلام کی تمام بنیادی تعلیمات پر تالیفات الٰی ایران کے زور قلم کا نتیجہ ہیں:

حدیث:

رسول اکرم ﷺ کے تمام اقوال و اعمال، عقاید و احکام اور ان کے زمانے کی تاریخ کا مخزن پہلی تین صدیوں میں احادیث کی تدوین و ترتیب کے لیے علماء نے بے حد جدوجہد کی۔ تقریباً 53 گروہ ہائی احادیث مرتب ہوئے۔ ان میں سے چھ ایسے جو ائمہ حدیث ہیں جو صحیح اور مستند مانے جاتے ہیں۔ ان کے مؤلف سب ایرانی ہیں۔

- ۱۔ بخاری، محمد بن اسماعیل (م۔ ۲۵۶ھ)، اتحاد الخاری۔
- ۲۔ مسلم بن الحجاج غیثاپوری، (م۔ ۲۶۱ھ) اتحاد المسلم۔
- ۳۔ ترمذی، ابو عیسیٰ بن محمد بن عیسیٰ (م۔ ۲۷۲ھ)، سنن ترمذی۔
- ۴۔ النسائی، ابو عبد الرحمن (م۔ ۲۵۳ھ)، سنن النسائی۔
- ۵۔ ابو داؤد ازدی سجحبستانی (م۔ ۲۷۵ھ)، سنن ابو داؤد۔
- ۶۔ ابن ماجہ ابو عبد اللہ محمد بن یزید القرزوینی (م۔ ۲۷۳ھ)، سنن ابن ماجہ۔
- ۷۔ خطیب ولی الدین محمد بن عبد اللہ (م۔ ۲۷۲ھ) مشکوہ المصانع (خلامہ صحابہ ستہ)۔

تفسیر القرآن:

- ۱۔ جامع القرآن فی تفسیر القرآن۔ ابن جریر طبری۔
- ۲۔ تفسیر بحر العلوم۔ ابواللیث نصر بن محمد سرقندی۔
- ۳۔ کشف البیان میں تفسیر القرآن۔ احمد بن ابراہیم قلیمی غیثاپوری۔

- ٣- معلم التزيل - حسين بن منصور المخوي -
- ٤- الاكتاف من حقائق التزيل، محمود بن جا الله زخيري (٣٦٩-٥٣٨) -
- ٥- تفسير كبير، فخر الدين رازى (م-٢٠٢) -
- ٦- بيضاوى - انوار التزيل واسرار التاویل - تفسير الدین عبد الله بن عمر البيضاوى -
- ٧- مدارك التزيل وحقائق التاویل - ابو البركات عبدالله بن احمد نسفي (١٠٧-؟) -

فقه:

هزایی، مرغینانی، برهان الدین فرغانی (م-٥٩٥) -

أصول فقه:

المنار في اصول الفقه - النسفي ، حافظ الدین (م-١٧٥) -

كتاب الاولى (فقه) -

کنز الدقائق ، خلاصة كتاب الاولى از ابوالبرکات عبدالله بن احمد النسفي -
التوطع از تفاتازی -

بزدوى از علی بن محمد البزدوى -

علم بيان ومعانی:

المخطوط - مختصر المعانی از تفاتازی -

فلسفه حکمت:

منظق: شرح شمسیه - تهذیب المنطق والكلام

كلام: شرح عقاید نسفي ، المواقف -

تصوف: عوارف المعارف ، لمعات از عرائی نظر ؟ العصوں فی شرح منصوص از عبدالرحمٰن جامی -

نحو و صرف: شرح جامی علی از جامی -

لغت:

صحاب اللغة جوہری نیشاپوری -

مفردات القرآن از راغب اصفهانی (م-٥٦٥) -

قاموس المخت از مجدد الدین فیروز آبادی (م-۵۸۱۶)۔

السامی فی الاسامی از جیلانی نیشاپوری (م-۵۵۱۸)۔

مسلم تشیع تو ایران میں پیدا ہوا اور ان کے عقاید کی ترجمانی کتب حدیث و فقہ کے مصنف بھی ایرانی ہیں۔ یہ کتابیں بر صغیر میں بھی اہل تشیع کے لیے جزو ایمان ہیں۔ یہ معروف کتابیں حسب ذیل ہیں۔

۱۔ کتاب الکافی از محمد بن یعقوب کلبی (م-۳۲۸)۔

۲۔ کتاب التہذیب از محمد بن حسن طوی (م-۳۴۰)۔

۳۔ کتاب من لا تحضره الفقيه از محمد بن علی با توبذاقی (تالیف ۳۸۱)۔

۴۔ کتاب الاستبصار فیما اخلف فیہ من الاخبار از محمد بن حسن طوی (م-۶۱۰)۔

۵۔ فتح البلاغ۔

(۳)

بر صغیر پاکستان و ہند کے مسلم علاقوں میں جہاں علوم اسلامی کی تعلیم و تدریس کے لیے مدارس قائم کیے گئے۔ ان میں عقاید دین سے متعلق جو کتابیں شامل درس رہی ہیں۔ ان سے ظاہر ہوتا ہے کہ اکثر کتابوں کے مصنف و مؤلف ایرانی ہیں۔ (ابوحسن، ہندوستان کی قدیم درسگاہیں، امرتر، ۱۳۷۱، ص ۹۵-۹۶)۔

ساتویں سے دسویں صدی کا نصہاب:

فقہ

شرح وقایہ از عبید اللہ بن مسعود صدر الشریعہ صغیر (م-۷۳۷)۔

التحقیق فی شرح حسای از ابوالعزیز بخاری (۱۰۷)۔

کنز الدقایق از ابوالبرکات عبد اللہ بن احمد الشنفی (۷۹۰)۔

تفسیر

درارک التنزیل و حقائق التاویل۔ ابوالبرکات عبد اللہ بن عمر الشنفی۔

انوار التنزیل و اسرار التاویل از نصیر الدین عبد اللہ بن عمر البیضاوی (۹-۲۸۵)۔

الکشاف من الحقائق التنزیل از محمود بن عمر جارالله زمشیری (۳۶۷-۵۵۳۸)۔

حدیث

مشارق الانوار النبویہ من صاحب الاخیر المصطفوی - از رضی الدین ابوالفضائل حسن بن العری الصغانی (٥٧٠ - ٥٩٥ھ) -

مصنایع السنّۃ از ابو محمد الحسین مسعود البغوي (٥١٦ - ٥٣٦ھ) -

تصوف

عوارف المعارف از ابو حفص عمر بن محمد شهاب الدین سهروردی (٥٣٩ - ٦٣٢ھ) -

قصوص الحکم از ابو حفص محمد بن علی معروف به ابن عربی (٥٦٠ - ٦٣٨ھ) -

لمحات از فخر الدین ابراہیم عراقی (٢٢٨ - ٢٠٩ھ) -

نقد الفصوص فی شرح الفصوص از نور الدین عبدالرحمٰن جامی (٨٩٨ - ٩١٧ھ) -

عربی ادب

مقالات حریری از ابو محمد القاسم بن علی الحریری (٣٣٩ - ٥٥١ھ) -

علم کلام:

المواقف (علم الکلام) از عبدالرحمٰن بن احمد الدین الائیچی (٧٠١ - ٧٥٩ھ) -

مطابع الانوار از سراج الدین ابو الشنا محمد بن ابی بکر الاموی (٦٨٢ - ٥٩٣ھ) -

الملوک فی کشف الحقایق انتخ از مسعود بن عمر التفتازانی (٢٢٣ - ٢٩٢ھ) -

نحو:

مصاح - کافیہ - لب الالباب از قاضی ناصر الدین عبداللہ عربیضاوی -

ارشاد از قاضی شهاب الدین دولت آبادی -

فقہ:ہدایہ

اصول فقہ: المدار و راس کی شروح - اصول بزدوى -

منظق: شرح شمسیہ -

کلام: شرح صحایف -

﴿ دویں صدی ہجری میں مندرجہ ذیل کتابیں پڑھائی جاتی تھیں (رقة ابوفضل، ص ۷۸)۔ ﴾

مطول:

تلمیح المقاصد مصنفہ محمد بن عبد الرحمن القزوینی (م ۳۶۷) بہ سعد الدین مسعود بن عمر القفاری (م ۷۹۲) کی شرح ہے۔

البداية شرح الہدایہ:

فقہ حنفیہ کی مشہور کتاب البدایہ کے مصنف برهان الدین ابوحسن علی بن ابی بکر المرغینی (م ۵۳۰-۵۹۲) ہیں۔ انہوں نے خود ہی الہدایہ کی شرح البدایہ لکھی۔

منار الانوار:

اصول فقہ مصنفہ ابو البرکات عبدالله بن احمد بن محمود الفشنی (م ۷۷۵)۔

بردوی: اصول فقہ۔ اصل نام کنز الوصول الی معرفۃ الوصول ہے۔ مصنف علی بن محمد البردوی (م ۲۸۲) ہیں کتاب مصنف کی نسبت سے معروف ہے۔

حاشیۃ مطاع: اصل نام لواح الاسرار شرح مطاع الانوار مصنفہ قطب الدین رازی (م ۷۶۹)۔ شرح جامی یعنی شرح جامی علی الکافیہ یا الصیاضیہ الفواید ہے۔ مؤلف نور الدین عبد الرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۲) ہیں۔

شاطبی: کتاب کا نام حرز الامانی فی وجہ التهانی۔ یہ قرآن و تجوید پر ایک قصیدہ ہے جس کے مصنف ابو محمد القاسم ابو فراہ بن خلف شاطبی ہیں۔ (م ۵۳۸-۵۹۰)۔ کتاب مصنف کے مولد کی نسبت سے مشہور ہے۔

مختصر المطول: علی تلمیح المقاصد مصنفہ مسعود بن عمر القفاری (م ۷۹۲-۸۲۲)۔

﴿ وقاریۃ الروایہ فی مسائل الہدایہ - مؤلفہ برهان الدین محمود پورا نام تحریر القواعد المطعیۃ فی شرح رسالت الشمشیۃ مؤلفہ قطب الدین رازی (۷۶۱)۔ ﴾

میزان الصرف، مصنف نامعلوم۔

المصباح فی الخواص مصنفہ ابوالفتح فضیل الدین بن عبد السید المطری (م ۵۲۸-۵۶۱)۔

الکافیہ فی الخواص ابو عمر و عثمان بن عمر معروف ہے ابن الحاچب (م ۷۴۲-۵۷۰)۔

﴿ مختصر الخواز حميد الدین ابو الحسن علی بن محمد الکوہستانی البخاری (۶۹-۲۲۲ھ) ۔

لب الاباب مؤلفه ناصر الدین عبد الدین عمر البیضاوی ۔

شرح عقاید الشفی از ابو الحفص عمر الشفی شارح مسعود بن عمر الفتاوی (۷۲۲-۷۹۳ھ) ۔

اصول فقه: المنار فی اصول الفقہ الشفی - حافظ الدین (م-۱۰۷) ۔

(۲)

﴿ درس نظامی از ملانظام الدین (۱۰۹۰-۱۱۶۱ھ) ۔ مدرس فرنگی محل اور نگزیب کے حکم سے
قام ہوا۔ (۱۱۰۵ھ) ۔

اس میں مندرجہ ذیل کتابیں درس میں شامل تھیں ۔

صرف: میزان منتخب ۔ صرف میر ۔ شافیر ۔

نحو: نحویں ۔ کافیہ ۔ شرح جامی ۔

منطق: صغیر کبری ۔ ایسا خوبی ۔ تہذیب ۔ قطبی ۔

حکمت: میدی ۔ صدر ۔ شمسیہ ۔ بازنہ ۔

ریاضیات: خلاصۃ الحساب ۔ القلیدس (مقالہ اول) ۔

مختصر معانی ۔ مطول ۔

فتہ: ہدایہ ۔ شرح وقاریہ ۔

اصول فقہ: نور الانوار ۔ تلویح ۔

عقاید شفی ۔ شرح عقاید جلالی ۔ میر زاہد ۔ شرح موافق ۔

تفسیر: بیضاوی ۔ جلالین ۔

حدیث: مشکلۃ المصائب ۔

﴿ (مقالات شعبی نعمانی ۔ ج ۳، عظم گڑھ، ۱۹۳۱/۱۳۵۱ھ) ۔

قدوری از ابو الحسین بن ابی بکر اللہ القدوری بغدادی (م-۳۶۲) ۔

اصول فقہ: بزوی ۔ اصول فخر ۔ الاسلامی (قرن پنجم) ۔

دورہ دوم:

ابوالحسنات، ص ۱۰۰، شاہ ولی اللہ، جزء الطیف (دریافت کا ذکر)

نحو: کافیہ۔

منطق: شرح شمسیہ۔ شرح مطابع۔

فلسفہ: شرح ہدایہ الحکم۔

کلام: شرح عقاید نسی۔ مع شرح خیالی۔ شرح موافق۔

فقہ: ہدایہ۔ شرح وقاریہ۔

اصول فقہ: توضیح۔ تلویح۔ حسامی۔

بلاغت: مختصر و مطول۔

صیانت و حساب: مختصر رسائلی۔

طب: مؤجز القانون۔

حدیث: مشکلۃ المصانع۔ شمائل ترمذی۔ کچھ حصہ صحیح بخاری۔

تفسیر: دراک بیضاوی

تصوف: عوارف المعارف۔ رسائل تقشیری۔ شرح رباعیات جامی۔ شرح لمحات۔ مقدمہ نقد اصول۔

دورہ سوم:

شاہ ولی اللہ کی دریافت (م ۱۷۳-۱۷۴)۔

صرف: میزان۔ منشعب

نحو: کافیہ۔ شرح جامی

منطق: شرح شمسیہ۔ شرح مطابع۔

فلسفہ: شرح ہدایہ الحکمت۔

کلام: شرح عقاید نسی۔ حاشیہ خیالی۔ شرح موافق۔

فقہ: ہدایہ۔ شرح وقاریہ۔

اصول فقہ: حسامی۔ توضیح۔ تلویح۔

مختصر و مطول -	بلاغت:
مؤجز القانون -	طب:
مشكلة المصانع - شامل ترمذی -	حدیث:
مدارک بیضاوی -	تفیر:
عوارف - رسائل تقشیدی - شرح رباعیات جامی - مقدمہ معات - مقدمہ نقد النصوص -	تصوف:

دورہ چہارم:

بارہویں صدی میں درس نظامی -	
میزان - منشعب صرف میر - پنج گن - زبدہ - فضول اکبری - شافیر -	صرف:
خومیر - شرح مایہ عامل - ہدایہ الخوا - کافیہ - شرح جامی -	نحو:
صغری - کبیری - ایسا غوجی - تہذیب - شرح تہذیب - قطبی مع سلم العلوم -	منطق:
میدزی - صدراء - مشی بازنہ -	حکمت:
خلاصہ الحساب - تحریر اقلیدس - تشریح افلاک - ایسا غوجی - رسالہ قوچی - شرح چھمنی -	ریاضی:
مختصر المعانی - مطول -	بلاغت:
ہدایہ - شرح وقایہ -	فقہ:
نور الانوار - توپخ تلوون - مسلم الشبوت -	اصول فقہ:
شرح عقاید نسیہ - شرح عقاید جلالی - میرزاہد - شرح موافق -	کلام:
جلالین - بیضاوی -	تفیر:
مشکلۃ المصانع -	حدیث:

سرسید کی تعلیم:

تحیر اقلیدس -	حساب:
شرح چھمنی - رسد بیر جنڈی - اعمال کردہ - اعمال اصطراط - رسالہ صفت اصطراط -	حیات:
ریح مقططر - ریح عجیب - ہزوں - قریب الساخت - پرکار تقسم - پرکار تناسبہ -	

طبع : قانونچہ - مؤجز - مفالقات سدیدی - شرح اسباب انفسی -
مولانا شبیلی کی تعلیمیں:

(حیات شبیلی، ص ۷۸)

معقولات :

میرزاہد - شکر اللہ - شرح مطالع - صدر ارشاد بازغہ - تہذیب -

دورہ پنجھم:

آخری دور انحطاط مسلمانان - تا ۱۲۷۵ھ -

صرف :

میزان - منشعب - شیخ گنج - زبرہ - دستور المبتدی - صرف میر خصوص اکبری - شافیہ -

نحو :

نحو میر - مایہ عامل - شرح مایہ عامل - ہدایت الْخُو - کافیہ - شرح جامی -

مختصر - مطول -

بلاغت :

لغت - شرح وقاریہ - ہدایہ -

اصول فقہ :

نور الانوار - توضیح تلویع - مسلم الثبوت (علم کلام) -

منطق :

صغریٰ کبریٰ - ایسا غوی - قال ا قول (میزان منظوم) تہذیب - شرح تہذیب - قطبی -

میر قطبی - ملا حسن - حمد اللہ تقاضی مبارک - میرزاہد - حاشیہ غلام سعیی - ملا جلال - شرح

مسلم - حاشیہ عبدالعلی بر میرزاہد -

میڈی - صدر ارشاد بازغہ -

حکمت :

شرح عقاید نسخی - خیالی - میرزاہد -

کلام :

تحریر اقلیدیں - خلاصۃ الحساب - نصرت - شرح تشریع - شرح چھٹمنی -

ریاضی :

شریفیہ -

فرائیض :

رشیدیہ -

مناظرہ :

جلالین - بیضاوی تا سورہ بقرہ -

تفسیر :

شرح نجیۃ الفکر -

اصول حدیث :

بخاری - مسلم - مؤطرا - ترمذی - ابو داؤد - نسائی - ابن ماجہ -

حدیث :

فارسی :

گلستان۔ انوار سہیلی۔ قصاید عربی۔ قصاید بدر چاچ۔ سکندر نامہ۔

گیارہویں صدی سے مروجہ کتابیں:

مرقومات ملا جامی۔

نشر:

نظم:

یوسف زیلخا۔ تختہ الاحرار۔ سجۃ الابرار۔ سکندر نامہ۔ تختن الاسرار۔ هفت پیکر۔

شیرین خرو۔ لیلی مجنون (نظمی) قران السعدین۔ مطلع الانوار۔ (ا میر خرو)۔

دیوان شمس تبریز۔ دیوان ظہیر فاریابی۔ دیوان سعدی۔ دیوان حافظ۔ قصاید انوری۔

قصاید خاقانی۔ قصاید عربی۔ دیوان صائب۔

قصہ و حکایت: انوار سہیلی۔

تاریخ:

شاہنامہ فردوسی۔ ظفر نامہ شرف الدین علی یزدی۔ تاریخ فیروز شاہی۔

(ابوالحسن ندوی، ہندوستان کی قدیم اسلامی درگاہیں، لاہور ۱۹۹۰)

برصیر میں دینی عقاید

(۱)

شیعہ عقاید رکھنے والے شعرا، علماء و امراء ایرانی لشکروں کے ہمراہ برصیر میں آئے۔ بعض چنگیزی
حملوں سے بچنے کے لیے بھی ادھر آگئے۔ کچھ خاندان بھی یہاں آبے۔ اس طرح ان کی جمعیت بڑھنے لگی۔
نصیر الدین ہمایوں جب ایران کی مدد لے کر دوبارہ واپس آیا تو اس کے ہمراہ بھی امراء اور دوسرے اہل علم و فضل
اور ہمدرد آگئے۔ جنوبی دکن میں گولکنڈہ اور بیجاپور میں شیعہ حکمرانوں کی سلطنتیں قائم ہو گئیں۔ صوبہ اودھ بھی شیعہ
حکمرانوں کے تسلط میں آگیا۔ اس کے نتیجے میں اولاد کی تعلیم و تربیت اور دینی مراسم ادا کرنے کے لیے
درسگاہیں اور امام ابادگاہیں وجود میں آگئیں۔ علماء کے نجی ادارے بھی قائم ہوئے اور باقاعدہ مدارس بھی بنائے
گئے۔ تعلیم و تدریس کے لیے قرآن، حدیث، تفسیر اور فتنہ کے لیے وہی کتابیں شامل درس رہیں جو ایرانیوں کی
تصنیف تھیں۔ چنانچہ ایرانیوں کے جو عقاید تھے وہی برصیر کے شیعہ مسالک والوں کے ہو گئے۔

(۲)

احکام شرعی کی تدوین تو مدینہ سے شروع ہوئی۔ امام مالک بن انس (۷۶۹-۹۷۹) نے فقہی مباحث
پر مشتمل مجموعہ احادیث مؤٹا کے نام سے مرتب کیا۔ بغداد میں ابوحنیفہ اور ان کے شاگرد ابو یوسف اور محمد بن
حسن نے علم فقہ کو مکمل کیا۔ بعد میں ایرانیوں نے قانونی شکل دے کر منضبط کیا۔ ہدایہ۔ ہدایہ۔ وفایہ۔ شرح
وفایہ جیسی تالیفات مقبول ہوئیں اور عوام و خواص میں فقہی عقاید کی بنیاد بن گئیں۔ برصیر میں آنے والے
امراء و علماء اسی فقہی مسلک کو ساتھ لائے اور اکثر مسلمان فقہ ختنی کے پیرو ہو گئے۔ ذکر کردہ کتابیں مدارس و
مکاتیب میں شامل درس رہیں۔ اصول فقہ کی بنیاد اور مسائل کے اخراج کی اساس قرآن، حدیث، اجماع
اور قیاس پر رکھی گئی۔ برصیر کی عدالتیں اسی پر عمل کرتی رہیں۔ یہاں کے علماء مختلف مسائل پر فتاوی دیتے
رہے۔ اس طرح مقتضد علماء کے فتاوی مشہور ہو گئے۔ اونگزیب عالمگیر نے سر بر آورده علم کی مجلس سے فتاوی
عالمگیری مرتب کر کے اور فقہی مسائل پر رسائل و کتب بھی تالیف ہوتی رہیں۔ ختنی مسلک کے پیرو مقلد
کھلانے۔ جو کچھ فقہا نے پہلے سے معین کر دیا ہے وہی قابل بیرونی ہے۔ اس سے انحراف نہیں ہو سکتا۔
طلاق و وراثت سے متعلق ایسے دو عقاید رائج ہیں جو قرآنی تعلیمات کے متفاہد ہیں۔ ایک عقیدہ یہ ہے کہ

تین مرتبہ یک وقت طلاق کرنے سے طلاق مکمل ہو جاتی ہے۔ دوسرا عقیدہ یہ ہے کہ ایک شخص کے دو بیٹوں میں سے ایک بیٹا مر جائے اور ایک بیٹا چھوڑ جائے تو وہ بیٹا دادا کا ورثہ نہیں پاسکتا۔ یعنی پوتا دادا کے ترکہ سے محروم ہو جاتا ہے کیونکہ اس کا چچا یا تایا سارے ورثہ کا مالک ہے۔

(۳)

سلطین مملوک کے عہد میں مشارق الانوار از حسن صفائی شامل درس تھی جو چھین کا خلاصہ ہے۔
مصنوع السنہ از ابو محمد الحسین مسعود البغوي بھی پڑھائی جاتی تھی۔ دوسری صدی میں مشکلۃ المصنوع کا چرچا رہا۔
عبدالحق دہلوی (۹۵۱-۱۰۵۱) نے اس کی شروح عربی و فارسی میں لکھیں۔ ان کے اولاد و احفاد کے توسط
سے صحیح بخاری کے تراجم ہوئے اور بعد میں دوسری جمود ہائے احادیث کی شروح لکھی گئیں۔ اس طرح
احادیث کا بڑا چرچا ہوا اور علماء میں بعض حفاظ حدیث بھی پیدا ہوئے۔ (ہندوستان میں مسلمانوں کا نظام تعلیم
، مناظر حسن گیلانی ، دہلی ، ۱۹۲۲ع) حسن صفائی الہنڈی کے چھین کا انتخاب مشارق الانوار کے نام سے
کیا۔ جو مذوق درس میں شامل رہی (ص ۱۶۶)۔ ۲۔ شرح بخاری۔

مولانا عبدالمالک عباسی قرآن و حدیث کے حافظ تھے (۱۶۸)

مولانا ابوسعید ظہور الحنفی شاگرد عبدالعزیز کو بخاری و مسلم زبانی پا رہی (۱۶۹)

مولانا قادر بخش سہرامی ، بخاری کی حدیثیں سند کے ساتھ بیان کرتے تھے۔ فتح البخاری عینی وغیرہ

کی عبارات زبانی نہتے تھے۔ (۲۷۹)۔

شیخ اسماعیل (م-۵۲۲ھ) پہلے شخص ہیں جو علم حدیث لاہور میں لائے (۱۶۸)

بیبا داؤ مشکلوتی (م-۷۰۴ھ) مجود حدیث مشکلۃ المصنوع کے حافظ ہونے کی وجہ سے مشکلوتی کہلائے (۲۸)۔

شارجین بخاری:

۱۔ مولانا عبدالاول (م-۹۶۸) زید پوری۔ فیض الباری شرح صحیح بخاری۔

۲۔ شیخ نور الدین احمد آبادی۔ نور القاری شرح بخاری۔ (۱۷۲)۔

دوسری کتب حدیث:

۱۔ عبدالحق محدث دہلوی۔ ترجمہ مشکلۃ المصنوع شرح لمعات۔

۲۔ نورالحق دہلوی۔ تفسیر القاری ترجمہ بخاری ، ترجمہ صحیح مسلم۔

- ۳۔ مولانا سلام اللہ۔ شرح مؤطا۔
- ۴۔ شیخ الاسلام والد مولانا سلام اللہ۔ شرح فارسی صحیح بخاری۔
- ۵۔ حافظ فخر الدین، شرح فارسی صحیح مسلم (۱۷۳)۔
- | | |
|---------------------|----------------|
| شیبیر احمد غوثانی | شرح صحیح مسلم |
| رشید احمد گنگوہی | شرح ترمذی |
| خلیل احمد | حاشیہ ابو داؤد |
| زکریا سہار پوری | حاشیہ مؤطا |
| عبداللطیف رحمانی | شرح ترمذی |
| عبد الحق فرنگی محلی | شرح مؤطا |

آہستہ آہستہ مسلمانوں کے ایک گروہ میں پیروی حدیث کی طرف (ص ۱۷۳) زیادہ رفتہ پیدا ہوئی، تیرہویں صدی میں سعودی عرب میں اہل حدیث کی حکومت قائم ہو۔ جانے سے بر صغیر میں بھی اہل حدیث کا نمایاں گروہ بن گیا۔ ان کی نماز میں ظاہری پہچان آمین بالجہر، رفع یہین، سینے پر ہاتھ باندھنا اور قیام میں دو پاؤں کے درمیان کھلا فاصلہ رکھنے سے ہو جاتی ہے۔ خنی مسلک زالوں کے ساتھ اختلاف کی وجہ سے انہوں نے اپنی مساجد اور مدارس الگ قائم کر لیے ہیں اور الگ فرقہ کی حیثیت سے پہنچانے جاتے ہیں۔ احادیث کے اکثر مدون مجموعے دوسری صدی میں مرتب ہوئے۔ دشمنان اسلام نے احادیث وضع کیں۔ محدثین نے تحقیق و تدوین سے موضوعات کی نشاندہی بھی کی۔ اس کے باوجود احادیث میں ایسے بیانات پائے جاتے ہیں جو عوام کے عقاید بن چکے ہیں لیکن وہ قرآنی تعلیمات کے منافی ہیں۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ معروف جموعہ ہائے احادیث میں بھی باہر سے اقوال داخل کر دیے گئے ہیں اور وہ ہمارے ایمان و عمل کا جزو بن چکے ہیں۔

(۲)

غزوی عہد میں (۵۵۸۲-۳۸۸ھ) حضرت علی بن عثمان ہجویری لاہور میں آئے۔ انہوں نے مسجد کی بنیاد رکھی اور مدرسہ قائم کیا۔ اسلام کی اشاعت کے ساتھ اسلامی عقاید کی تبلیغ کی۔ سلاطین مملوکہ کے عہد حکومت (۶۰۲-۹۶۳ھ) میں حضرت معین الدین چشتی راجستان میں مقیم ہوئے اور ان کے قول و عمل کی

تاثیر سے ہندو مسلمان ہوئے۔ بعد میں ان کے مریدین اور خلفاء نے سلسلہ چشتہ کو فروغ دیا۔ اسی دوران میں شیخ بہاء الدین زکریا، شہاب الدین سہروردی کے مرید ہو کر ملتان میں آئے اور ان کی کوششوں سے سلسلہ سہروردیہ کی اشاعت ہوئی۔ آٹھویں صدی میں حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی کی اولاد میں سے سید محمد غوث ۷۸۸ھ میں اُج آئے اور ان کی وساطت سے سلسلہ قادری کا روانہ ہوا۔ دسویں صدی میں حضرت خواجہ باقی بالله تشریف لائے اور ان کی برکت سے سلسلہ نقشبندیہ کی اشاعت ہوئی۔ اس طرح نصوف کے یہ چاروں بڑے سلسلے ایران سے وارد ہوئے اور ان کی وساطت سے برصیر میں روحانیت کی لمبڑی دوڑ گئی۔ ان بزرگوں کے جانشیوں کی برکت سے تصوف کے نئے سلسلے رواج پا گئے۔ جن میں سے نظایی - صابری، ہمدانی، وارثی، فردوسی، مجددی، نوشانی اور دیگر نامور ہوئے۔ ان صوفیائے کرام نے مسیحی اور ایرانی طریق کی پیروی میں خانقاہیں قائم کیں۔ لوگوں کو ہدایت کا راستہ بتایا۔ خود ریاضتیں عبادتیں کیں۔ اور اوراد و ظایف بتائے۔ انہی کی صحبتوں کی تاثیر سے کفار و مشرکین مسلمان ہوئے۔ ان کی وفات کے بعد ان کی قبروں پر عظیم الشان مقبرے تعمیر ہوئے۔ سالانہ عرس ہوتے ہیں۔ سماع اور موسیقی کی محفلیں جنمیں ہیں۔ لوگ مزاروں پر حاضر ہو کر فیض حاصل کرتے ہیں۔ لوگ چڑھاوے چڑھاتے ہیں۔ اپنی حاجت روائی کے لیے دعا کیں مانگتے ہیں۔ اولیاء کے جانشیوں نے پیری مریدی کا سلسلہ شروع کر رکھا ہے اور ہزاروں عوام ان پیروں کے معتقد اور مطیع ہیں۔ ایران میں اب تک ان کے مزارات پر بہی کچھ ہو رہا ہے۔

ابن عربی اگرچہ انگلی تھے لیکن آخر دمشق میں مقیم اور وہی فوت ہوئے (۶۳۸ھ) لیکن ان کی تعلیمات نے ایران اور برصیر کو بہت متاثر کیا۔ فخر الدین عراقی ملتان آئے اور ابن عربی کا فلسفہ وحدت الوجود اپنے ساتھ لائے۔ لمحات لکھ کر اس کی تشریع بھی کی۔ بعد میں وحدت الوجود کا بڑا چرچا ہوا۔ ابن عربی کی فصوص الحکم مقبول ہوئی اور اس کی شروع لکھی گئیں۔ اکثر صوفیہ نے اس حقیقیے کو اپنایا اور اس کی توضیح کے لیے رسائل بھی لکھے۔ اگرچہ شیخ احمد سہنی معروف بہ مجدد الف ثانی نے اس کے مقابل نظریہ وحدت الشہود پیش کیا۔ پھر بھی برصیر میں وحدت الوجود نے کے پیرو موجود ہیں۔ ہندو فلسفہ ویدانت کے نظریہ نروان نے بھی اس کو تقویت دی۔ تزویج تصوف کی وجہ سے ثابت تناج کے ساتھ متفقی رو عمل بھی ہوا۔ لوگ ترک علایق کر کے فقیرانہ زندگی اختیار کرنے لگے۔ کاروبار زندگی سے منقطع ہو کر عزلت گزین ہو گئے۔ جہاد زندگی سے گریزان ہو کر اوراد و ظایفہ میں مشغول ہو گئے۔ خودی کو استوار کرنے کی بجائے خودی کو مٹانے کے

درپے ہوئے۔ توکل و تقدیر پر قانع ہو کر بیٹھ گئے۔ اس روش کے نتیجے میں وہنی انجھاطا پیدا ہوا۔ انہی حالات کے خلاف علامہ اقبال نے آواز بلند کی لیکن وہ خود بھی کسی پیر کے مرید ہوئے اور مزارات پر جا کر دعائیں مانگتے رہے۔



SAFEENEH

**A Research journal of Persian
Language,Literature and Culture**

**Vol. 1, No. 1
Year 2003**

Patron
LT. General ®
Arshad Mahmood
Vice Chancellor

Chief Editor
Dr. Muhammmad Saleem Mazhar

Editorial Board:
Dr. Moeen Nizami
Dr. Najam-ur- Rashid
Dr. Muhammad Nasir
Dr.Syed Muhammad Farid
Dr. Muhammad Sabir

Address:
Editor "SAFEENEH"
Department of Persian,
University Oriental College,
Allama Iqbal (old) Campus, Lahore.54000
Pakistan.

E-mail: safeeneh_pu@yahoo.com
Phone: 0092-42-9210833

SAFEENEH

**A Research Journal of
Persian Language
Literature and Culture**

**Vol. 1, No. 1
Year 2003**



**Department of Persian
Punjab University Oriental College
LAHORE-PAKISTAN**



SAFEENEH

A Research Journal of
Persian Language
Literature and Culture



Vol. 1, No. 1
Year 2003



Department of Persian
Punjab University Oriental College
LAHORE - PAKISTAN